

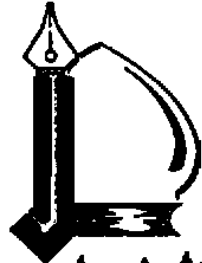
استراتژی اقتصادی اسرائیل در خاورمیانه

نوشته: جمیل هلال

ترجمه: دکتر سید حسین سیدی - امیر سلمانی رحیمی

Download from: aghalibrary.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه فردوسی مشهد

انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۳۵۱

استراتژی اقتصادی اسرائیل در خاورمیانه

نوشته

جمیل هلال

ترجمه

دکتر سیدحسین سیدی

امیر سلمانی رحیمی

فهرست مطالب

مقدمه مترجمان	۷
فصل اول - طرح اسرائیلی نظام منطقه‌ای مقدمه و نتایج	۱۱
۱- پیشینه تاریخی پروژه منطقه‌ای اسرائیل	۱۲
۲- ماهیت طرح منطقه‌ای اسرائیل	۱۴
۳- منابع تقویت پروژه منطقه‌ای اسرائیل	۱۸
۴- مکانیزم ایجاد نظام منطقه‌ای	۲۵
۵- زمینه‌ها و نشانه‌های پروژه‌های اقتصادی منطقه‌ای اسرائیل	۲۶
۶- ابعاد رویکردهای امنیتی اسرائیل	۲۹
۷- سیاست امریکا و پروژه نظام منطقه‌ای نوین	۳۲
۸- تعمیق ادغام خاورمیانه در بازار سرمایه‌داری جهانی	۳۵
۹- استراتژی اروپا در برابر خاورمیانه جدید	۳۶
۱۰- واقعیت اقتصاد اسرائیل و امکانات و گرایشهای آن	۴۰
۱۱- محدودکننده‌های موقعیت اسرائیل در اقتصاد منطقه	۴۹

یادداشتها.....	۵۳
فصل دوم - بُعد امنیتی در بینش اسرائیل و پیوندهای منطقه‌ای آن	۶۹
۱ - بُعد امنیتی در دیدگاه اسرائیل به روابط منطقه‌ای.....	۶۹
۲ - فلسفه امنیت ناکافی.....	۸۰
۳ - ملاحظات امنیتی، به مثابه هدف اساسی روابط منطقه‌ای اسرائیل.....	۸۷
۴ - مؤلفه‌های نظام امنیتی اسرائیل در منطقه.....	۹۰
یادداشتها.....	۱۰۰
فصل سوم - «خاورمیانه جدید» تبلور کامل یک طرح اسرائیلی	۱۰۷
۱ - مقدمه.....	۱۰۷
۲ - تحولات زمینه‌ساز برای پیدایش طرح منطقه‌ای اسرائیل.....	۱۰۹
۳ - طرح پرز برای نظام منطقه‌ای جدید در خاورمیانه.....	۱۱۶
۴ - مؤلفه‌های مفهومی «نظام جدید منطقه‌ای».....	۱۲۳
۵ - شرایط سیاسی برای ایجاد «خاورمیانه جدید».....	۱۴۲
۶ - پروژه پرز: نظامی منطقه‌ای، نه یک بازار مشترک.....	۱۴۵
یادداشتها.....	۱۵۱
فصل چهارم - طرحهای منطقه‌ای و شبه منطقه‌ای اسرائیل، عرصه‌ها و نشانه‌ها	۱۶۱
۱ - مقدمه.....	۱۶۱
۲ - طرحهای آبی اسرائیل برای منطقه.....	۱۶۵
۳ - طرحهای منطقه‌ای اسرائیل در زمینه انرژی.....	۱۸۵
۴ - پروژه‌های زیربنایی در امور ارتباطات و ترابری.....	۱۹۵

- ۵- طرحهای منطقه‌ای اقتصادی ۲۰۹
- ۶- اقیانوس‌های «عادی‌شدن» روابط اقتصادی میان اسرائیل و کشورهای عربی ۲۱۶
- یادداشتها ۲۲۹

فصل پنجم - جهت‌گیریهای آمریکا و اروپا در برابر خاورمیانه جدید و نقاط مشترک آن با طرح

- اسرائیل ۲۴۵
- ۱- مقدمه ۲۴۵
- ۲- آمریکا و استراتژی استقرار منافع در خاورمیانه ۲۴۶
- ۳- دیدگاه اتحادیه اروپایی در برابر نقش و ساختار نظام جدید منطقه‌ای در خاورمیانه .. ۲۶۵
- ۴- سیاست آمریکا و اروپا و به حاشیه کشاندن جهان عرب ۲۹۴
- ۵- ژاپن و نظام منطقه‌ای خاورمیانه‌ای ۲۹۵
- یادداشتها ۲۹۸

مقدمه مترجمان

کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله و لو آمن اهل الكتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون * لن یضروکم الا اذی و ان یقاتلوکم یولوکم الأدبار ثم لا ینصرون * ضربت علیهم الذلّة این ما ثقفوا الا بحبل من الله و حبل من الناس و باءوا بغضب من الله و ضربت علیهم المسکنة ذلک بأنهم کانوا یکفرون بآیات الله و یقتلون الأنبیاء بغير حقّ ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون^۱ *

دسیسه‌های رنگارنگ و برنامه‌ریزی شده مجموعه استکبار علیه مسلمانان و کیان اسلام همه علاقه‌مندان به ارزشهای والای دینی را به‌حضور جدی در عرصه‌های گوناگون مبارزه خوانده است؛ که دیری است شاهد ریشه‌دار نمودن این دسیسه‌ها و تغییر رویه از رویارویی نظامی به‌جنگی سرد و کشاندن کارزار به‌میدانهای اقتصادی هستیم.

۱ - شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید؛ به‌کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید و به‌خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند قطعاً برایشان بهتر بود؛ برخی از آنان مؤمنند و [الی] بیشترشان نافرمانند * جز آزادی [اندک] هرگز به‌شما زیانی نخواهند رسانید و اگر با شما بجنگند، به‌شما پشت نمایند، سپس یاری نیابند * هرکجا پافته شوند به‌خواری دچار شده‌اند - مگر آنکه به‌پناه امان خدا و زینهار مردم [روند] - و به‌خشمی از خدا گرفتار آمدند؛ و [مُهر] بینوایی بر آنان زده شد. این بدان سبب بود که به‌آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را بناحق می‌کشتند. [و نیز] این [عقوبت] به‌سزای آن بود که نافرمانی کردند و از اندازه در می‌گذرانیدند. آل عمران (۳) / ۱۱۰-۱۱۲.

و آنچه بیشتر ما را به هوشیاری خوانده، توافق دو قطب به ظاهر مخالف جهان معاصر بر سر رژیم اشغالگر قدس است. رژیمی که به خاطر حمایت‌های بی‌دریغ شرق و غرب در زمانی نزدیک به یک قرن از هیچ کاری علیه مسلمانان فروگذار نکرده، اندیشه نیل تا فرات او و نقش آن بر پرچم رسمی‌اش، آشکارا خبر از خوی تجاوزکارانه و مرزناسناس وی می‌دهد. به‌بیانی دیگر سیاست‌گزاران و تصمیم‌سازان نظام بین‌المللی، پس از جنگ سرد به این نتیجه رسیده‌اند که منشأ قدرت به تدریج از نظامی به اقتصادی تغییر یافته و این نظر کارشناسان را پذیرفته‌اند که جهان پس از سال ۲۰۰۰، جهان ابرقدرت‌های اقتصادی است.^۱

چنانکه هدف قدرت سیاسی در صحنه بین‌المللی متوجه دفع تهدیدات و تجاوز بیگانه، احتراز از فشار و گرفتار آمدن در تار و پود وابستگی و افزایش حیثیت، موقع و مقام جهانی یک کشور دانسته می‌شود.^۲ و بی‌شک زمانی خواهیم توانست به این هدف دست یابیم که آگاهانه و با برنامه‌ریزی لازم قدم در کارزار گذاریم. مترجمان اثری که پیش رو دارید نه آن جهت که دستی در سیاست و اقتصاد داشته، خواسته‌اند با بهره‌مندی از آن توفیق خدمتی را به جامعه اسلامی هم‌زمان خود نصیب خویش سازند، دست به‌چنین کاری زده‌اند بلکه چون در کتاب *استراتیجیة اسرائیل الاقتصادية للشرق الاوسط* را اثری روشنگر، عمیق، مستند و متناسب با نیاز روز یافتند، دریغ دیدند که در فراخی بخشیدن به دامنه آثار و فواید مرتب بر آن قدمی برندارند. هم‌چنان که بر این نکته اذعان دارند که کمی بضاعت علمی در موضوع کتاب، کاستیهایی را متوجه این برگردان و انتقال دقیق داده‌های تخصصی آن نموده است اما سخت بر این باور بوده‌اند که در میان نویسندگان و فرهیختگان عرب کم نیستند کسانی که به خاطر رویارویی مستقیم با سیاستها و توطئه‌های ریز و درشت رژیم اشغالگر قدس، سالها از عمر خود را صرف شناخت و معرفی ابعاد گوناگون اصل اشغال سرزمین خود و آگاهی دادن نسبت به دورنمای اهداف این رژیم نموده‌اند.

امید که هرچه زودتر شاهد دفع تجاوز و رفع خطر از مسلمانان در سراسر جهان، به‌ویژه خاورمیانه باشیم. و بی‌تردید آنان که خدای متعال مَهر خواری بر پیشانی‌شان زده، کیان نامیمون خود را بر پایه تجاوز و نافرمانی گذاشته، دیری نپایند.

۱ - هوشنگ میراحمدی: نظم نوین جهانی، جنگ خلیج فارس و تلاش ایالات متحده برای دهبی جهانی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۵۲ و ۵۵، صص ۱۴ و ۱۵.

۲ - علی اصغر کاظمی: نقش قدرت در جامعه و روابط بین‌الملل، انتشارات قومس، تهران، ۱۳۶۹، ص ۵۴.

... و سجّل

برأس الصفحة الاولى

انا لا اغضب شخصاً

ولا اسطو الي احد

ولكن اذا ما جعت

آكل لحم مفتصبي

حذار حذار من جوعى و من غضبى^۱

۱۳۸۱/۷/۳۰ برابر با نیمه شعبان ۱۴۲۳

(میلاد باسعادت حضرت مهدی (عج) و روز جهانی مستضعفان)

۱- بر سر صفحه اول بنویس

ز کسی کینه ندارم و به غارت نبرم مال کسی

لیک از شدت جوع

گوشت غاصب خود را بجوم

تو بترس تو بترس از گرسنه شدن و از غضبم.

بخش پایانی از سرود معروف محمود درویش با برگردان رضا افضلی. روزنامه خراسان، ۱۳۷۸/۱۱/۱۱.

فصل اول

طرح اسرائیلی نظام منطقه‌ای، مقدمه و نتایج

تشکیل کنفرانس مادرید برای ایجاد صلح در خاور میانه و آغاز مذاکرات فلسطینی - اسرائیلی و عربی - اسرائیلی (دو و چندجانبه)، به ضرورت شفاف نمودن دیدگاه اسرائیل در منطقه، در پرتو صلح (یا سازش با دولتهای عربی که اسرائیل برای دستیابی به آن در تلاش است)، بُعدی سیاسی بخشیده است. قراردادهای اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین و قرارداد صلح بین اسرائیل و اردن و پروتکل‌های اقتصادی بعدی و ادامه مذاکرات با سوریه و لبنان و استمرار نشست کمیته‌های چندجانبه و از سرگیری سطوح مختلف روابط سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی، میان اسرائیل و تعدادی از کشورهای عربی، پرورژه اسرائیل، برای نظام منطقه‌ای جدید را در سرلوحه مناقشات روزمره منطقه قرار داده است.

تصور اسرائیل از آینده منطقه در پرتو صلح عربی - اسرائیلی، بر چه پایه‌ای استوار است؟ و برجسته‌ترین عناصر و مؤلفه‌های آن کدام است؟ اسرائیل از این اقدامات و تدابیر، به دنبال چیست؟ و بر چه امکانات و استراتژی‌هایی تکیه دارد؟ این کتاب، تلاشی است برای تعیین روشی برای پاسخگویی به پرسشهای بالا با دقت و موشکافی در پیدایش، شرایط و

عناصر دیدگاه اسرائیل در خصوص نظام منطقه‌ای و کارکردهای نظری و عملی آن - که به جنبه‌های مهم آن با اندکی تفصیل در فصلهای بعدی خواهیم پرداخت - می‌توان نکات زیر را مطرح کرد:

۱ - پیشینه تاریخی پروژه منطقه‌ای اسرائیل

الف: بر موقعیت و نقش دیدگاه اسرائیل درباره منطقه، تاریخی مشخص - یعنی تاریخ درگیری و کشمکش عربی - اسرائیلی و فلسطینی - اسرائیلی - و پیش از آن، درگیری با حرکت صهیونیستی اسکان مهاجران و سلطه استعماری انگلیس، حکم فرماست؛ تاریخی که همچنان تأثیرات قوی و بی‌واسطه‌اش را در شکل دادن به آن دیدگاه، حفظ نموده است. لذا می‌بینیم که تاریخ این درگیری، بندهای اصلی دیدگاه اسرائیل را برای سازش با عوامل سیاسی، اقتصادی، امنیتی و ایدئولوژیک، هماهنگ و هم‌رنگ می‌سازد. چنانکه تأثیرات آن، در نحوه شرکت اسرائیل در مذاکرات دو یا چندجانبه نیز منعکس می‌شود. این پیشینه تاریخی، شاید بیشترین تأثیر را در شرایط، موانع و تدابیری داشته باشد که اسرائیل برای جلوگیری از تشکیل دولت فلسطینی و مانع شدن ملت فلسطین از دست یافتن به حق سرنوشت و بازگشت به وطن و به تعویق انداختن حل و فصل نهایی و یکسره کردن (تکیه بر افزایش روند نابرابری در میزان قوا و ایجاد تغییرات) مسائل اساسی مربوط به حاکمیت بر زمین، سرنوشت قدس، شهرکها، مسائل مرزی و موضوع پناهندگان، فراهم می‌کند. این تأثیر، همچنین در تدابیر امنیتی که اسرائیل در سازشهای دوجانبه مطرح می‌کند، هویداست. اهمیت بُعد امنیتی، در پیمان صلح اسرائیل و مصر، پیمان «بیانیه اصول» و پیمانهای تفصیلی بعدی و در پیمان با اردن و پروژه‌های پیشنهادی اسرائیل به سوریه و لبنان - و چنانکه در طرحهای امنیتی منطقه‌ای اسرائیل می‌بایم - و آثار آن، در دیدگاههای اسرائیل درباره حوزه و طبیعت روابط اقتصادی آینده‌نگرانه در منطقه، آشکار می‌شود.

از نمونه‌های بارز سلطه وضع امنیتی (به معنای محدود مبنی بر سلطه نظامی) در نگرش اسرائیل نسبت به روابطش با سرزمینهای عربی، برخوردش با جریان «توزیع مجدد» نیروهایش

در خارج از مناطق مسکونی - مشخص شده در قرارداد «بیانیه اصول» میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین - در کرانه غربی، به مثابه یک اقدام صرفاً امنیتی می‌باشد. یعنی اسرائیل، با این جریان، از زاویه تأثیر این عقب‌نشینی بر امنیت شهرک‌نشینهای خود، نه از زاویه اجرای طرح صلح مبنی بر عقب‌نشینی از کرانه غربی و نوار غزه و توقف شهرک‌سازی و جداسازی شهرکهای ساخته شده و پذیرفتن حق فلسطینی‌ها در حاکمیت و ایجاد مؤسسات آنها، مطابق اراده آزادشان برخورد می‌کند. و همین دیدگاه، موضعش را در مذاکرات مربوط به عقب‌نشینی از جولان و جنوب لبنان تشکیل می‌دهد و دلیل پیوستن اسرائیل به پیمان منع سلاحهای هسته‌ای نیز، همین دیدگاه می‌باشد.

لذا دست یافتن به آرمانهای اسرائیل، خارج از برخی اظهارات خلاصه شده و کلی و دارای قالبهای کلیشه‌ای یا ملاحظات کاملاً تبلیغاتی - که سناریوهای آینده صلح منطقه را قبل از پیمان کمپ دیوید وضع می‌کند - دشوار است. طبیعی است که پیمان صلح مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۹ امکانات گشودن افقهای روابط «عادی‌سازی» کامل در داخل اسرائیل را نه تنها با مصر، بلکه با تعدادی از کشورهای عربی هم به وجود آورد. فضای سیاسی‌ای که پیمان کمپ دیوید در داخل اسرائیل به جای گذاشت، زمینه پیدایش توجه نهادی، آکادمیک و رهبری سیاسی اسرائیل به جستجوی شکلها و چهارچوب همکاری اقتصادی بین اسرائیل و دولتهای عربی (مشخصاً دولتهای وابسته عربی) را شکل بخشید. و نظریه‌ای (برگرفته از قرائتی سطحی از تجربه اروپای غربی)، میان محافل جاسوسی اسرائیل (شاید در محافل بوروکراسی حزب کارگر و گروهی از تکنوکراتها) مطرح شد که مفادش چنین است. به میزانی که روابط «همکاری اقتصادی» (حتی قبل از سازش سیاسی) بیشتر شود، صلح، پایدارتر می‌گردد و جنگ، به فرایندی غیرقابل تصور تبدیل می‌شود.

توجه اسرائیل در طول دهه هشتاد، به طرح‌ریزی همکاری اقتصادی اسرائیلی - عربی معطوف شد و نهادهای تخصصی اسرائیل، دهها پژوهش را که به طرحهای فعالیت‌های مختلف اسرائیلی - عربی می‌پرداخت، انجام دادند. اما این طرحها، بدون نظم مشخص یا چهارچوب

جامع، خارج از نظریه (همکاری اقتصادی موجب تقویت صلح می‌شود)، باقی ماند تا این که جناحی از رهبری حزب کارگر اسرائیل، به تدوین برنامه «فرایند صلح و همکاری اقتصادی»، در قالب پروژه بنای نظام منطقه‌ای جدید، اقدام نمود. بالاترین مقامی که به تبیین این پروژه پرداخت و مسؤلیت نظارت و ترویج آن را برعهده داشت، وزیر خارجه اسرائیل، - شیمون پرز - و معاونش یوسی بیلین بود. پرز، طرح ایجاد و نظام منطقه‌ای را در کتابش با نام «خاورمیانه جدید» در پاییز ۱۹۹۳ شرح داد. معاون او نیز در اواخر همان سال، جزوه‌ای به نام «رؤیای خاورمیانه» منتشر نمود و در آن، طرح پرز را رسماً تأیید کرد و آن را به مثابه راهبرد سیاست اسرائیل درباره روابط منطقه‌ای در مذاکرات چندجانبه منشعب از کنفرانس مادرید، مطرح نمود.

اما انتقال دیدگاه اسرائیل نسبت به روابط منطقه‌ای‌اش، از دیدگاهی که جریان «صلح» را به عنوان جریان تولید مصالح و منافع اقتصادی طرفین می‌داند، به طرح برقراری و ثبات «صلح» در منطقه، با تأسیس یک نظام منطقه‌ای جدید در آن، با آغاز مذاکرات عربی - اسرائیلی و پیشرفت آن آغاز شد و بتدریج تبلور یافت؛ مذاکراتی که بر بستر تحولات و متغیرهای منطقه‌ای و بین‌المللی، با صبغه انعطافی و بُعد استراتژیکی: جنگ دوم خلیج و نتایج تأثیرگذار آن بر تمام نظام منطقه‌ای عربی، فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد و تأثیر آن بر وضعیت نظام بین‌المللی و تحولات منطقه‌ای، که انتفاضة مردمی در کرانه غربی و نوار غزه، بارزترین مورد آنها در عرصه درگیری فلسطینی - اسرائیلی و همچنین بازگشت حزب کارگر اسرائیل به قدرت که مهمترین مورد آنها در داخل اسرائیل بوده است، تکیه زده بود.

۲- ماهیت طرح منطقه‌ای اسرائیل

ب: نگاهی گذرا به پروژه «خاورمیانه جدید» که پرز و دیگران مطرح نموده‌اند، کافی است که دریابیم این پروژه، تنها به ایجاد «بازار خاورمیانه» محدود نمی‌شود، بلکه با تعریف رایج اسرائیلی‌اش، یک پروژه برای تأسیس نظام منطقه‌ای جدید می‌باشد؛ پروژه‌ای که هدف نهایی آن - بنا به تعبیر پرز - «ایجاد مجموعه‌ای منطقه‌ای از ملت‌هاست که دارای بازار مشترک و هیأت‌های

مرکزی منتخب می‌باشند که طبق نمونه مجموعه اروپایی تشکیل می‌شود. با تأکید به آن، این پروژه، متضمن ایجاد نظام امنیتی منطقه‌ای است که مسؤلیت «تثبیت نظام سیاسی نوین در منطقه را در زمینه‌ای دشوار»، برعهده دارد. اجرای این پروژه، همچنین با ساخت شالوده‌ای متکامل از هیأتها و کمیته‌های منطقه‌ای و مشترک فنی، تخصصی، اقتصادی، کمیته‌های هماهنگ‌کننده و ... همراه است. یعنی اجرای پروژه، ایجاد یک ساختار و اساس یا ساختارهای تشکیلاتی را می‌طلبد، که حدود نظام پیشنهادی منطقه را ترسیم کند و وظایف آن را مشخص سازد و با توسعه آن، گسترش یابد. لذا، این پروژه اسرائیلی، بر مراحل زمانی و سیاسی - تشکیلاتی مبتنی است. به‌عنوان مثال، پرز، اجرای فرایند سازش اعراب - اسرائیل را در دو مرحله مطرح می‌کند: مرحله نخست، با عقد پیمانهای دوجانبه صلح (بین اسرائیل و همه دولتهای عربی به‌طور جداگانه) از طریق مذاکرات دوجانبه پایان می‌یابد و مرحله بعدی، اساساً با عادی‌سازی روابط اسرائیل - اعراب، از طریق مذاکرات چندجانبه، پایان می‌پذیرد. جریان عادی‌سازی در پروژه اسرائیل، به‌اعتبار این که یک شرط ضروری برای بنای یک نظام منطقه‌ای جدید است، وارد عمل می‌شود. چنانکه پروژه، بر تأسیس اقتصاد منطقه‌ای، باگذر از سه مرحله زیر، مبتنی است:

۱ - ایجاد پروژه‌های همکاری مشترک دوجانبه و چندجانبه.

۲ - همکاری نهادهای بین‌المللی، در محقق ساختن پروژه‌هایی که سرمایه‌گذارهای کلان را می‌طلبد.

۳ - طراحی یک سیاست اقتصادی، برای مجموعه منطقه‌ای خاورمیانه، که با ایجاد و تکامل نهادهای رسمی منطقه‌ای، همراه است.

این که پروژه منطقه‌ای اسرائیل، به‌خاورمیانه به‌مثابه نظام سیاسی - اقتصادی - امنیتی متکامل می‌نگرد، ضرورتاً به‌معنای نادیده گرفتن بُعد اقتصادی پروژه نیست. چه، دیدگاه مذکور، اهمیت زیادی به‌فرایند بازسازی خاورمیانه به‌منزله یک واحد اقتصادی، از گذر ایجاد «تغییرات بنیادی در امور اقتصادی آن، با هر آنچه که ایجاد پروژه‌های مشترک می‌طلبد و بنای تأسیسات انرژی و تصفیه آب، تأسیس زیربنای ارتباطات، پیشرفت کشاورزی، صنعت و جهانگردی و

بازگشایی مرزها و تشویق به رقابت» می‌دهد و گاهی به خاطر آشکار ساختن جنبه‌های اقتصادی، تجاری، مالی، صحبت بر سر پروژه‌های مشترک، سرمایه‌گذاریهای محلی و خارجی، مرزهای باز برای «کالا، اشخاص، افکار و تکنولوژی»، موقعیتها و وظایف مشخص (صرف نظر از وجود آگاهی از این موقعیتها و وظایف، یا عدم آگاهی از آنها)، می‌باشد. از جمله: بازاریابی «صلح»، نه به اعتبار این که تنها حدّ فاصلی است میان دو مرحلهٔ سیاسی، بلکه به اعتبار این که حدّ فاصل دو مرحلهٔ اقتصادی هم می‌باشد. و اگر صحیح باشد که صلح (سازش سیاسی) را حدّ فاصل دو مرحلهٔ تاریخی قلمداد کنیم، دلیلی وجود ندارد که ضرورتاً آن را در سطح اقتصادی، نیز حدّ فاصل بدانیم. بنابراین، دخالت «ایدئولوژی» برای برقراری یک «صلح» سیاسی در پوشش یک «رفاه» اقتصادی احتمالی، امکان‌پذیر است.

فرایند ترویج و گسترش مقولهٔ صلحی که موجب رفاه و توسعه می‌شود، محدود به طرف اسرائیلی و نهادهای آکادمیک امریکایی و نهادهای بین‌المللی نیست؛ هرچند که اشکال، زبان و مخاطبان آن، متفاوت هستند. مراسم رسمی این مقوله، در کنفرانسی که ایالات متحده، بعد از امضای پیمان «بیانیهٔ اصول» میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین بعد از مدّت کوتاهی تشکیل داد، با شعار تأسیس کمکهای مالی برای توسعهٔ مناطق خودمختار فلسطین، برپا شد. چنانکه همین مراسم، در کنفرانس اقتصادی بین‌المللی توسعه در خاورمیانه و شمال آفریقا که در دارالبیضاى مراکش در اواخر اکتبر ۱۹۹۴ تشکیل شد، تکرار گردید. در این کنفرانس، بیشتر کشورهای منطقه و صدها متخصص از کشورهای منطقه و خارج از آن حضور یافتند و ایالات متحده و اسرائیل، به اضافهٔ دولت میزبان، در سازماندهی آن، مشارکت داشتند. مقوله مذکور، همچنین، بخش مهمی از کارهای برخی کمیته‌های مذاکرات چندجانبه را به خود اختصاص می‌دهد. چنانکه مشارکت برخی از کشورهای عربی، در سطوح رسمی و غیررسمی، در بازاریابی این مقوله که «صلح» اسرائیلی - عربی، رفاه و شکوفایی را در پی خواهد داشت، می‌بینیم.

مشکل در اینجا، این نیست که «صلح»، منافع اقتصادی در پی دارد یا خیر، چرا که این مسأله، تابع پژوهش علمی دقیق و بررسی مشاهده‌ای هر فعالیت اقتصادی است که با «صلح» ممکن

می‌شود. مشکل، اولاً: در مفهوم «صلح» نهفته است، که (آیا صلحی عادلانه و برابر است یا سازشی تحمیلی، با قید پیوندهای قدرت و سلطه؟) ثانیاً: بازاریابی (آگاهانه یا ناآگاهانه، که البته چیزی را تغییر نمی‌دهد)، «توهمی» است که «صلح» را همچون فانوسی جادویی، به تصویر می‌کشد که به محض رسیدن به آن، رفاه و شکوفایی، در منطقه فراگیر خواهد شد و به محض تثبیت آن، بیشتر مشکلات و دشواریهای فراوانی که جهان عرب در آن به سر می‌برد، از بین خواهد رفت. البته منطقه، نمونه‌ای از این وضع را در زمان پیمان کمپ‌دیوید تجربه کرد، با توجه به این که در آن هنگام، طرفهای بیشتری در ترویج منافع که صلح آینده در مصر فراهم خواهد کرد، شرکت جستند تا در آینده روشن شود که واقعیت، خلاف آن است و ریشه مشکلات اقتصادی و اجتماعی، در جای دیگری نهفته است و «صلح» در بهترین حالات، ممکن است عامل مساعدی در حل مشکلات باشد؛ تازه اگر محتوای عادلانه و برابر، داشته باشد.

در واقع، حزب لیکود، به دلایلی که به برنامه‌های سیاسی و ایدئولوژیکی صهیونیستی راست‌گرای افراطی‌اش مربوط می‌شود و اولویت را به ملاحظات اسکان مهاجران و تسلط بر سرزمین فلسطین می‌دهد، از دیگر احزاب اسرائیل، شور و علاقه کمتری به مقوله صلح برای کسب پیشرفت و شکوفایی اقتصادی نشان می‌دهد؛ علی‌رغم این که این حزب، مسؤولیت امضای پیمان صلح با مصر را به عهده داشت.

شکی نیست که عدم توفیق حزب مزبور در کسب دیدگاهی برای نقش منطقه‌ای رو به افزایش اسرائیل در مرحله بعد از سازش سیاسی، یکی از علل عقب‌نشینی‌اش از ترویج صلح شکوفا بوده است.

برخلاف مرحله پیمان کمپ‌دیوید، اسرائیل در حال حاضر، توسط گروههایی از حزب کارگر، در ترویج این مقوله که صلح و همکاری اقتصادی، «منطقه خاورمیانه را به سرسبزی می‌آلاید» و رفاه و توسعه و شکوفایی را فراگیر می‌سازد، پیشقدم است. بیانیه صلح اسمی اسرائیل و پروژه اسرائیلی نظام منطقه‌ای جدید، تردیدی در این ندارد که منافع اقتصادی صلح، اسرائیل و همچنین دیگر دولتهای شرکت‌کننده منطقه را فرا خواهد گرفت. این مطلب را می‌توان بر این مبنا

تفسیر کرد که در اواخر دهه شصت و هفتاد، اسرائیل، پروژه‌ای برای صلح منطقه‌ای نداشت. البته تلاشش را، هنگام طرح ابتکار عمل سادات در خلال دیدارش از قدس، برای بی‌طرف ساختن مصر و اخراج آن از حوزه درگیری اعراب - اسرائیل و به دنبال آن، سنگین کردن کفه‌های قدرت منطقه‌ای به نفع خود، متمرکز کرد. و لذا لیکود، بعد از پیمان کمپ‌دیوید، جنگ و تجاوزات خود را به چند طرف عربی مثل سازمان آزادی‌بخش فلسطین، لبنان، سوریه، عراق و تونس افزایش داد. چنانکه اسرائیل، با نمایندگی حزب حاکم لیکود در آن زمان، وارد مذاکرات اعراب - اسرائیل، که در پاییز سال ۱۹۹۱ در مادرید گشایش یافت، شد بی آنکه تصویری روشن از پروژه منطقه‌ای صلح داشته باشد، مثل آنچه که در کمپ‌دیوید انجام داد. هدف لیکود از شرکت در مذاکرات - همان‌گونه که نخست وزیر سابق اسرائیل - اسحاق شامیر - بعد از شکست حزبی در انتخابات سال ۱۹۹۲ مجلس اسرائیل افشا کرد - خنثی کردن سازش سیاسی، بر مبنای اصل «زمین در برابر صلح» و دو مصوبه شورای امنیت به شماره ۲۴۲ و ۳۳۸ و به دست آوردن فرصتی مناسب برای ایجاد حوادث جدید در منطقه بود تا ساختار جغرافیایی و جمعیتی مناطق اشغالی را تغییر دهد. و این، همان محتوای شعار «صلح در برابر صلح» است که لیکود در برابر شعار «زمین در برابر صلح»، مطرح ساخته است.

۳- منابع تقویت پروژه منطقه‌ای اسرائیل

ج: پروژه ایجاد نظام منطقه‌ای جدید برای عینی کردن حلّ و فصل نزاع اعراب - اسرائیل، پروژه‌ای است که آن را حزب کار و در حقیقت جناحی در درون این حزب، طراحی کرده است. هرچند این پروژه به صورتهای متفاوت و نسبتاً متضاد، از حمایت نیروها و احزاب دیگر و شاید گروههای مهمی از بوروکراتهای دولت و جناحهایی از تکنوکراتها و بورژواهای اسرائیل، بهره‌مند شد، این پروژه - چنانکه گفتیم - در بستر تحولات و متغیرهای مهم منطقه‌ای و بین‌المللی، رشد و نمو یافت. مطلب بالا بدین معناست که این ذهنیت - که در ادبیات عرب، بسیار شایع است - که اسرائیل در زمان تأسیس و یا اندکی پس از آن، صاحب دیدگاه کاملی از نظام منطقه‌ای خاورمیانه

(یا پروژه‌ای برای سلطه اقتصادی بر منطقه) گردید و طبق آن عمل کرد، ذهنیتی کاملاً غلط است؛ زیرا دیدگاه اسرائیل از نظام منطقه‌ای جدید، دربردارنده اصول طرحی استراتژیک است که زاینده مرحله تاریخی مشخصی می‌باشد، مرحله‌ای که نشانه‌ها و شرایط اصلی آن، تنها در اواخر دهه هشتاد و اوایل دهه نود کامل گردید. همچنین تعامل با پروژه اسرائیلی نظام منطقه‌ای جدید، به‌مثابه برنامه‌ریزی طرح آماده اجرا هم، خطاست. چون اولاً: جنبه‌هایی را که پروژه طرح می‌کند، صبغه آزمایشی دارد؛ ثانیاً: پروژه‌ای است که در ایجاد و اجرا، بر طرفهای عربی، تکیه دارد و آنها نیز ممکن است تصورات دیگری داشته باشند و یا در پذیرش اصل طرح اسرائیلی، یا بخشهای مهمی از آن، خود را ناتوان ببینند. ثالثاً: ممکن است اسرائیل خود را نیازمند به انجام تعدیلات گسترده در پروژه‌اش (به‌علل داخلی یا خارجی یا همه اینها) ببیند. رابعاً: تحولات و پیچیدگیهای واقعیت، ممکن است در حرکت عملی‌اش، سیر و روند متفاوتی را در هنگام شروع اجرای پروژه اسرائیلی، در سطح گسترده تحمیل کند، حتی اگر موافقت مراجع ذی‌صلاح را هم فرض بگیریم. این عوامل و ملاحظات، متعدد است؛ از جمله نبود سرمایه‌گذارهایی که بیشتر پروژه‌های منطقه‌ای اسرائیل به آن متکی است، رشد مخالفت سیاسی و مردمی گسترده در برابر جریان «عادی‌سازی» (روابط) در دولتهای عربی ذی‌نفع در این جریان و افزایش مخالفت در درون اسرائیل به‌خاطر عقب‌نشینی‌های گسترده از سرزمینهای عربی. خامساً: پروژه نظام منطقه‌ای، طرح شده از جانب حزب کارگر (یا جناح با نفوذ در آن)، پروژه‌ای است که اگر قدرت، در اسرائیل دچار تحوّل شد (مثلاً حزب لیکود به حاکمیت دست یافت)، طومارش در هم پیچیده خواهد شد. سادساً: میان عناصر مهمی از پروژه اسرائیلی در ساختار رایجش، نوعی پراکندگی وجود دارد که گاهی در موقعیتهایی مشخص، شکل نزاع یا تناقض به‌خود می‌گیرد، این نزاع، مشخصاً بین عناصری که ملاحظات اقتصادی را ترجیح می‌دهد و عناصری که ملاحظات امنیتی یا ایدئولوژیکی را ترجیح می‌دهند، وجود دارد. ما این تضادها را آشکارا در تحولاتی که بعد از امضای پیمان اوسلو صورت گرفت، دیدیم چرا که اسرائیل تلاش کرد از اجرای مرحله دوم پیمان مذکور، امتناع ورزد؛ و این امتناع، براساس ملاحظات امنیتی (امنیّت مهاجران) بویژه بعد از

عملیات شهادت طلبانه‌ای که حماس و جهاد اسلامی به اجرا درآوردند، بود. اما این ملاحظات، اصلاً به معنای غفلت یا کنار گذاشتن پروژه، بر این اساس که دیگر وجود ندارد، نیست؛ بلکه پروژه، برخوردار از توانایی‌ها، شرایط و امکاناتی است که برخورد با آن را جدی می‌سازد. بارزترین این شرایط عبارتند از:

الف: سیاست جدید اقتصاد لیبرالی

پروژه نظام نوین منطقه‌ای اسرائیل، متکی بر برنامه‌های اقتصادی‌ای که کاملاً با برنامه‌های مراکز نظام اقتصادی بین‌المللی و مؤسسات با نفوذ آن (مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول)، هماهنگ است، می‌باشد. برنامه‌هایی که با ایدئولوژی اقتصاد لیبرالی با ساختار نوین آن و هر آنچه که بر آن مترتب است، همراه می‌باشد؛ از قبیل: جدی گرفتن و پایبندی به اقتصاد بازار آزاد (خصوصی‌سازی، آزادی تجارت، کاهش نقش دولت در اقتصاد و...)، پذیرش شکل‌های گسترده و فراگیر نابرابری در فرصتها، نوع زندگی، درآمد و ثروت و شکل‌های فراگیر بهره‌کشی که تحت عنوان شعارهای: تأمین محیط مناسب و تشویق سرمایه‌ها و رشد سرمایه خصوصی، کاهش نقش بخش عمومی و دولت در اقتصاد - حتی در درجات پایین و به هر وسیله ممکن -، کاهش دموکراسی اجتماعی (به معنای حق شهروند در آموزش، تأمین درمانی و تأمین اجتماعی، کار و...) که پذیرش برخی از جنبه‌های دموکراسی سیاسی لیبرال، جایگزین آنها نمی‌شود؛ برنامه‌هایی که با رویکرد به منافع سرمایه‌داری بین‌المللی و شرکت‌های چندملتی، هماهنگ است و پذیرش آن، از جانب بیشتر دولتهای منطقه، در خلال دهه هشتاد و نیمه اول دهه نود، کامل گشت.

ب: ویژگی استراتژیکی پروژه منطقه‌ای اسرائیل

پروژه منطقه‌ای نوین اسرائیل، به طراح‌ی دیدگاهی برای مرحله تاریخی جدید مشغول است و نه به تعیین مقتضیات سیاسی گذرا یا دوره انتقالی. از این رهگذر است که پروژه، کارکردن در حوزه‌ها و سطوح مختلف روابط سیاسی و دیپلماسی، علاوه بر روابط و پروژه‌های اقتصادی،

تجاری و مالی را مطرح می‌کند. این، یعنی این که پروژه، یک طرح اجرایی دفعی، یک باره و با یک سبک و کیفیت در سطوح مختلف نیست. بلکه قابلیت این را دارد که با یک گروه، با سرعت و با گروه دیگر، به کندی حرکت کند، و با جناحی وارد عادی‌سازی سیاسی کامل گردد و با طرف دیگر رابطه دیپلماتیک ناقص و ثانوی داشته باشد و در آن واحد، با طرف سوم، روابط رسمی نداشته باشد؛ این در حوزه‌های اقتصادی، امنیتی و دیپلماسی نیز سرایت دارد؛ و لذا نمی‌توان بر توفیق یا شکست پروژه اسرائیل (مطابق تعدیلاتی که متغیرهای واقع به آن گرایش دارد) تنها با استناد به نظارت مشخص در لحظه زمانی معین، حکم نمود، بلکه لازمه این حکم، نظر افکندن به مجموعه فعالیتها، روابط، جریانها و تحوّل آنها در مدار یک مرحله کامل یعنی بیش از یک دهه، می‌باشد (۱).

اگر فضاهاى تبلیغی تجاری را که با بیانیه پروژه «نظام منطقه‌ای نوین» هماهنگ است، کنار بگذاریم، انتظاری نیست که قبل از گذشت سالهای بسیار، در پی تأثیرات مهمی در امور اقتصادی کشورهای عربی باشیم. این، به علل و عوامل بسیاری برمی‌گردد که یک بخش آن، به طبیعت پروژه‌های اقتصادی طرح شده بویژه ساختار زیربنایی آن مربوط است که موفقیت آن، سالهای طولانی و تأمین سرمایه‌های کلان در مقیاسهای محلی و منطقه‌ای را می‌طلبد. همچنین در یک مدّت کوتاه، انتظار نمی‌رود که هزینه‌های نظامی کاهش یابد - هرچند که کمیت نیروهای مسلح کاهش می‌یابد - علت آن هم هزینه بالای عملیات ترمیم و نوآوری مطلوب و پیشرفت سیستمهای اسلحه‌سازی به‌طور دوره‌ای می‌باشد؛ چنانکه احتمالاً در کوتاه‌مدت، از سازش سیاسی، پیچیدگی و دشواری اوضاع گروههای اجتماعی بسیاری به‌وجود می‌آید، اگر کشورهای عربی، اجرای اقدامات «اصلاح اقتصادی» ای را که بانک و صندوق بین‌المللی پول و قطبهای اقتصادی جهانی (مثل اتحادیه تجارت آزاد امریکای شمالی و اتحادیه اروپا) طالب آن هستند، کامل کنند؛ این، به‌اضافه دستاوردهای منفی اقتصادی قابل پیش‌بینی از اجرای پیمان گات (GATT) / پیمان عمومی تعرفه‌های گمرکی و تجارت) که اخیراً بر بیشتر کشورهای عربی وارد شد، می‌باشد. به بیان دیگر، افتادن در دام اقتصادی‌ای که حکم به موفقیت پروژه اسرائیلی یا شکست آن با معیار

محدود اقتصادی گرایش دارد و در همان وقت نسبت به اقدامات سیاسی - استراتژیکی ای که محرک جوهر پروژه اسرائیل است غفلت می‌ورزد، خطاست. علاوه بر این که پروژه‌های اقتصادی ای که اسرائیل طرح می‌کند - اگر سرمایه‌گذاری ضروری برای تعدادی از آنها فراهم شود - از نوعی نیستند که هدف آن، تأمین شرایط بهبود کیفیت زندگی بیشتر ساکنان در منطقه باشد؛ بلکه از نوعی هستند که در پی به وجود آوردن محیط مناسبی برای رشد سرمایه خصوصی (جهانی و محلی) می‌باشند که به اقتصاد اسرائیل - در درجه اول از کانال پیمانهای سیاسی - برخی از ویژگیهای مترتب بر ارتباط امور اقتصادی محیط بر آن را می‌بخشد. اینها (چنانکه در فصل چهارم مفصلاً خواهیم دید) پروژه‌هایی هستند که هدفشان بیرون آوردن اسرائیل از انزوای اقتصادی و تضمین الحاق آن (طبق شرایط خودش) به امور اقتصادی منطقه می‌باشد. این مسأله برای اسرائیل، دارای اهمیت حیاتی استراتژیکی است (که از اهمیت اقتصادی آن بالاتر است).

ج: فقدان پروژه عربی جایگزین

پروژه نظام منطقه‌ای جدید اسرائیل، زمانی طرح شد که نظام منطقه‌ای عربی، دقیقاً بعد از جنگ دوم. خلیج، وارد مرحله جدیدی از ضعف و درگیریهای داخلی و از هم‌گسیختگی گردید. چنانکه طرفهای درگیر عرب، بدون پرداختن به پروژه مشترک و همه‌جانبه در رویارویی با اسرائیل، به مذاکره با اسرائیل پرداختند. اگر به این مطلب شکست تلاشهای اتحادیه کشورهای عربی در ایجاد بازار مشترک عربی - تلاشهایی که آغازش با اقدام بازار مشترک اروپایی غربی همزمان بود - و نا کامیهای حاصل از این شکست را اضافه کنیم، کاملاً آشکار خواهد شد که پروژه منطقه‌ای اسرائیل، عملاً (در سطح رسمی) بدون جایگزین عربی باقی می‌ماند. حتی پروژه اسرائیل (چنانکه در فصل پنجم بیان خواهیم کرد) از پشتیبانی مستقیم و غیرمستقیم امریکا و اروپای متحد و مؤسسه‌های مهم مالی بین‌المللی هم - به دلایل مختلف - برخوردار خواهد شد. چه، اسرائیل موفق شد که در مراکز نظام سرمایه‌داری جهانی، افکار عمومی را برای تأیید پروژه منطقه‌ای اش در چهارچوب کلی‌اش بسیج کند. با وجود گذشت بیش از چهار سال از آغاز

کنفرانس صلح خاورمیانه در مادرید، پروژه منطقه‌ای اسرائیل مورد ارزیابی واحدی از جانب عربها قرار نگرفت و با هیچ مقاومت یا مخالفت روشمند و سیستماتیک رسمی و تأثیرگذار عربها مواجه نشد. شاید علت آن، فقدان دیدگاه و ایده مشترک عربی در قبال این پروژه از یک طرف و از طرف دیگر، ترس از فشارهای امریکا و فشارهای دیگر و فقدان سازماندهی - نه تنها در جنبه سیاسی، بلکه در جنبه‌های اقتصادی، استراتژیکی و امنیتی - میان طرفهای مسؤول در مذاکرات مستقیم و مذاکرات چندجانبه باشد. طبیعی است که در چنین وضعیتی، پروژه‌های اقتصادی مطرح شده، چه در زمینه ساختار زیربنایی یا در زمینه‌های دیگر، در چهارچوب مذاکرات چندجانبه یا در ادبیات بانک جهانی درباره همکاری خاورمیانه و پیشنهادهای کمیساریای اروپایی را دارای اصول یا تأثیرات اسرائیل بیابیم.

د: پشتیبانی بین‌المللی و منطقه‌ای

اسرائیل، در تلاش برای تحقق پروژه‌اش، تنها به امکانات خودش تکیه نمی‌کند، بلکه به پشتیبانی و اتکای مؤثر بین‌المللی و منطقه‌ای - مشخصاً پشتیبانی و اتکای ایالات متحده که نفوذ سیاسی و نظامی‌اش را در منطقه بعد از فروپاشی شوروی و جنگ دوم خلیج توسعه بخشید - هم متکی است. چنانکه اسرائیل در روابط سیاسی - تجاری‌اش با اروپا از یک سو و در تلاقی رویکردهای خاورمیانه‌ای اروپا با رویکردهای خودش از سوی دیگر، منابعی برای پشتیبانی پروژه‌اش می‌یابد. ژاپن نیز به‌نوبه خود، دقیقاً بعد از پیمان اسرائیل - فلسطین به تأیید پروژه اسرائیل در خاورمیانه (در چهارچوب کلی آن) گرایش پیدا کرد. اسرائیل همچنین به تأیید مراکز و نیروهای محلی که به‌بهبود موقعیتشان از طریق تجدید پیمانهای مختلف در منطقه تلاش می‌نمایند تکیه دارد. چنانکه برای تأیید پروژه‌اش به طبقات جدیدی از بورژواهای عرب و گروههایی از تکنوکراتها در دولتهای اطراف تکیه می‌کند، به این اعتبار که این پروژه، فرصتهای تازه‌ای را در برابر آن طبقات و گروهها می‌گشاید (۲).

این پیوستن گسترده به نیروهای تأییدکننده - هرچند به صورت متفاوت - به نفع پروژه

منطقه‌ای اسرائیل و این ضعف و پراکندگی نیروهای مخالف نسبت به محتوای سازش با اسرائیل، رخنه‌هایی را که این محتوا در یک مدت کوتاه در قیاس به سابقه درگیری اعراب - اسرائیل، یعنی حدّ فاصل بین آغاز مذاکرات در پاییز ۱۹۹۱ و تصمیم دولتهای شورای همکاری خلیج مبنی بر پایان بخشیدن غیرمستقیم به بایکوت اسرائیل در پاییز ۱۹۹۴ محقق ساخت، تفسیر می‌کند؛ این مقطع، بویژه از سپتامبر ۱۹۹۳، شاهد انعقاد پیمانهای رسمی با طرفهای عربی درگیر و شروع در اقدامات عادی سازی گسترده (دیپلماسی و اقتصادی) قبل از رسیدن به سازش فراگیر، درگیری با تمام طرفهای درگیر، بوده است. و این، حتی قبل از تعیین اعلام موضع مشترک عربی از سوی اتحادیه کشورهای عربی در مورد پایان دادن به تحریم اقتصادی اسرائیل یا تغییر قوانین مربوط به آن بوده است.

بازنگری سریع پیمانهای اسرائیل - اعراب که در این دوره بسته شد، بیانگر حد و اندازه‌ای است که مذاکره کننده اسرائیلی، در آن، به پروژه‌های همکاری اقتصادی و اقدامات امنیتی تکیه کرده است که از مراکز پژوهشهای آکادمیک و استراتژیک اسرائیل در خلال دهه هشتاد و اوایل دهه نود در طراحی تفصیلی پیمانهای مذکور (دقیقاً در سطح پیگیری اقتصادی و امنیتی) صادر شده است.

با این همه، لازم است از نتیجه‌گیری این مطلب که وجود حمایت سیاسی از پروژه منطقه‌ای اسرائیل برای انتقال پروژه به عرصه واقعیت کافی است، پرهیز شود. چون مشکل سرمایه گذاری طرحهای اقتصادی طرح شده توسط پروژه، همچنان وجود دارد و این، مشکلی است که علت اساسی آن این است که سرمایه‌داری بخش خصوصی (چه سرمایه‌داری عربی و چه بین‌المللی) به جایی می‌رود که شرایط بهره‌برداری بهتر و نرخ سود بیشتر و تضمینهای قانونی و سیاسی فعالیت سرمایه‌داری از استقرار بیشتری برخوردار باشد؛ لذا دولت اسرائیل یا هر دولت دیگر، نمی‌تواند شرکتهای چندملیتی و سرمایه‌داری را به سرمایه‌گذاری در منطقه تشویق کند بدون این که اوضاع و شرایط مناسب (از نظر این شرکتهای و سرمایه‌داری) فراهم آید؛ چنانکه کمکهای کشورهای صنعتی و مؤسسات بین‌المللی مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول

بدون شرایط و تضمین پا جلو نمی‌گذارند، همان‌طور که دشواریها و موانعی که آن دولتها و مؤسسات در برابر اجرای وعده‌هایشان در منطقه خودمختار فلسطینی وضع کردند، این را ثابت نمود؛ اما سرمایه‌گذاری، تنها و دشوارترین مشکل در برابر اجرای پروژه نظام منطقه‌ای نوین که اسرائیل یا طرفهای ذی‌نفع مطرح می‌کنند، نیست؛ بلکه پروژه با پیچیدگیها، تیرگیها و تناقضات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فکری - ایدئولوژیک مواجه است که در فصل دوم به آن خواهیم پرداخت.

۴- مکانیزم ایجاد نظام منطقه‌ای

د: پروژه اسرائیل، مکانیزم ایجاد نظام منطقه‌ای نوین را از کانالهای زیر تعیین می‌کند:

۱- انعقاد پیمانهای دوجانبه میان اسرائیل و دولتهای عربی همسایه از یک طرف و پیمانهای چندجانبه از طرف دیگر؛ پیمانهای دوجانبه، روابط اسرائیل با هر یک از دولتهای عربی را در زمینه‌های اقتصادی، تجاری و امنیتی - نظامی، علاوه بر دو حوزه دیپلماسی و سیاسی و اقدامات سازماندهی و اداری و فنی و نظامی مشترک مترتب بر آن، تعیین می‌کند.

۲- در مرحله نخست، تمرکز بر تأسیس محور سه‌گانه که بتدریج، ساختار تشکیلات سیاسی، اقتصادی و امنیتی به خود می‌گیرد (یکی از اشکال کنفدراسیون) که شامل اسرائیل، اردن و دولت فلسطین می‌شود و بعدها تدریجاً با تشکیلات گسترده‌تری شامل سوریه و لبنان هم خواهد شد. در همین زمان، گسترش روابط اقتصادی با مصر و دقیقاً در دو زمینه انرژی و جهانگردی و برخی صنایع محدود مثل بافندگی، انجام می‌گیرد.

۳- عادی‌سازی روابط اقتصادی (به‌اضافه روابط سیاسی و دیپلماسی) با دیگر کشورهای دنیای عرب طبق مکانیزمهای بازار سرمایه‌داری، یعنی بدون شرط روابط اقتصادی ممتاز؛ چنانکه وضع با دولت فلسطین و اردن یا با سوریه و لبنان چنین است، البته با عدم غفلت از ملاحظات امنیتی. پیداست که شرط ایجاد روابط اقتصادی ممتاز با دولتهای عربی همسایه، باید با تعریف اسرائیل از امنیت ملی‌اش و نیاز آن به تولید منافع مشترک، مرتبط باشد، منافعی که امکان شروع

جنگها و درگیریها یا عملیات نظامی جدید رانفی یا به حداقل کاهش دهد، همچون اقدامات آبی مشترک، کارهای زیربنایی مشترک، پروژه‌های اقتصادی مشترک، مبادله تجاری آزاد، و نیز تشکیل هیأت‌های مشترک در زمینه‌های تخصصی.

۵- زمینه‌ها و نشانه‌های پروژه‌های اقتصادی منطقه‌ای اسرائیل

هـ: بیشترین پروژه‌های پیشنهادی اسرائیل در چهارچوبی که اسرائیل آن را «همکاری اقتصادی منطقه‌ای» می‌نامد، از امور زیر تشکیل می‌شود:

۱- پروژه‌های ساخت و تجهیز مؤسسات زیربنایی و عمومی در زمینه‌های آب و انرژی (نفت، گاز، برق و ...) و حمل و نقل و ارتباطات (راههای زمینی، راه‌آهن، خطوط هوایی مستقیم، بندرها، مخابرات، ارتباطات رادیویی و ...).

۲- پروژه‌های دوجانبه (یعنی بین اسرائیل و یکی از دولتهای عربی) یا پروژه‌های منطقه‌ای (شامل اسرائیل و بیش از یک کشور عربی) ذی‌نفع در فعالیتهای تولیدی یا خدماتی مشخص که بیشتر آنها در زمینه‌های جهانگردی (مثلاً دریای سرخ و باشگاههای فرهنگی) و صنعت بافندگی و پارچه یا پروژه‌های مناسب با تجارت مرزی (مثل تجارت سیمان) و پروژه‌های مرتبط با فعالیتهای زیربنایی یا جهانگردی با هم (مثل پروژه متصل کردن دریای سرخ یا دریای مدیترانه به بحر المیت، ایستگاههای آب شیرین کن و ...) متمرکز می‌شود.

۳- پروژه‌هایی که در تحکیم جریان عادی سازی (روابط) اسرائیل - اعراب سهیم هستند و یا پروژه‌هایی که جنبه تبلیغاتی دارند (برای نشان دادن فواید جریان عادی سازی روابط)، یا عوامل مساعدی هستند برای دو فعالیت قبلی، مثل بانک توسعه منطقه‌ای، مرکز پزشکی منطقه‌ای، دانشگاه منطقه‌ای و مراکز علمی تخصصی مشترک.

پروژه‌های اقتصادی پیشنهادی اسرائیل، همچون اقدامات نظامی - امنیتی دوجانبه با کشورهای عربی، در خدمت سازماندهی شرایط ادغام اسرائیل در منطقه می‌باشد. از این زاویه می‌توان به تلاش آشکار اسرائیل به گسترش و پیشرفت شبکه‌های تأسیسات زیربنایی میان اسرائیل

و کشورهای عربی پی برد. از کانال این تأسیسات، اسرائیل، رابطه خود را با منطقه به طور آشکار برقرار می‌سازد و قبل از تکمیل هر یک از این پروژه‌های تأسیسات زیربنایی، شکل‌های دیگری از رابطه را با منطقه فراهم می‌آورد:

- پروژه‌های تأسیسات زیربنایی (به‌اعتبار این که بیشتر آنها در حوزه بخش عمومی اقتصاد قرار می‌گیرد) پیمانهای مفصلی میان دولت اسرائیل و هر یک از دولتهای عربی مربوط را می‌طلبد؛ امری که مستلزم برنامه‌ریزی بین طرفین برای یک مدت نه‌چندان کوتاه است؛ و احتمال می‌رود که به تشکیل کمیته‌های فنی مشترک هم منجر شود.

- مشهور است که دستیابی به سرمایه‌گذاری بین‌المللی و با شرایط آسان، به نسبت پروژه‌های مؤسسات زیربنایی دارای ویژگی منطقه‌ای، آسانتر است؛ لذا توجه بانک جهانی و کمیساریای اروپا به پروژه‌های تأسیسات زیربنایی، بویژه در زمینه‌های ارتباطات، انرژی و آب می‌باشد.

- گسترش و تکمیل مؤسسات زیربنایی مادی، شرایط و عوامل مساعد برای توسعه اقتصاد بازار را تشکیل می‌دهند؛ همچنین در توسعه بازار مشترک خاورمیانه، عامل مساعدی است.

- فرض اسرائیل این است که عادی‌سازی اقتصادی به این معناست که میان اسرائیلی‌ها و عربها، فعالیت‌های مشترک اقتصادی فراوانی از قبیل: مالی، تجاری، تولیدی و ... ایجاد شود که سرمایه‌داری بخش خصوصی، به‌طور اساسی، مطابق مکانیسم اقتصاد بازار آزاد، یعنی بدون پیمان‌هایی میان حکومتها و دولتهای منطقه (و شاید مؤسسات بین‌المللی)، برعکس آنچه که به آب، انرژی و ارتباطات مربوط است و نیاز به این‌گونه پیمانها دارد، در آن سهیم می‌شود.

با دقت در پروژه‌های منطقه‌ای اسرائیل، مشخص می‌شود که محرک اصلی آن، تحقق بخشیدن به ادغام ناهمگون اسرائیل در منطقه، از طریق تعدادی از مکانیسم‌هایی است که در خدمت اهداف زیر هستند:

۱- تبدیل اسرائیل به یک مرکز اصلی از مراکز مؤسسات زیربنایی منطقه‌ای در مشرق

عربی.

۲- فراهم کردن امکان دستیابی اسرائیل به انرژی، با کمترین هزینه ممکن.

۳- بهبودسازی موقعیت اقتصادی اسرائیل از حیث بین‌المللی. این امر، از خلال مطالب زیر آشکار می‌گردد:

(۱) اسرائیل، از جنبه نخست، خود را واسطه‌ای برای انتقال آب از لبنان به اردن و از مصر به غزه، مطرح ساخت؛ و از جنبه دوم، اصرار اسرائیل بر عدم ایجاد هرگونه تغییر در تسلطش بر منابع آبی عرب، که به واسطه نیروی نظامی در سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ بر آن دست یافت؛ و از جنبه سوم، تلاش برای بهره‌برداری از منابع آبی‌ای که از سلطه کنونی‌اش خارج است؛ و از جنبه چهارم، دخالت در ممانعت از رشد اوضاع جمعیتی در منطقه که سطح مصرف آب را به شکل غیرعادی از منابعی که در بهره‌برداری آن سهم است، بالا می‌برد. مانند: اعمال محدودیتهایی علیه ورود فلسطینی‌ها به مناطق خودمختار (۳).

(۲) تلاش برای تنوع بخشیدن منابع انرژی‌اش (نفت و گاز به اضافه زغال سنگ و انرژی خورشیدی)، و دسترسی آسان به آنها با کمترین هزینه ممکن (بخصوص در امور مربوط به گاز و نفت) و کاهش هزینه برق از طریق ارتباط شبکه برق اسرائیل به شبکه‌های برق کشورهای عربی منطقه.

(۳) تلاش برای احیای راههای زمینی و دریایی و راه آهن که فلسطین را قبل از سال ۱۹۴۸ با مناطق عربی مرتبط می‌ساخت؛ این کار، به مثابه نمونه عادی سازی رابطه اسرائیل با کشورهای عربی همسایه و پذیرش آن توسط این کشورها به منزله جزء تشکیل دهنده منطقه، از یک طرف و از طرف دیگر، تأسیس شبکه ارتباطات جدید (اتوبانهای که ترکیه و مصر را به هم ارتباط داده و از اسرائیل بگذرد) خواهد بود که به اسرائیل، موقعیت استراتژیک می‌بخشد.

(۴) همچنین در پروژه‌ها و فعالیتهای «همکاری» اقتصادی پیشنهادی اسرائیل در خارج از چهارچوب مؤسسات زیربنایی، امور زیر هم ملاحظه می‌شود:

الف: تمرکز بیشتر آنها در مناطق مرزی نزدیک کشورهای عربی، که این امر، به دو اعتبار می‌باشد: اول، به نیروی انسانی فراوان و ارزان و نزدیک بازارهای محلی مربوط است و دیگری، به ملاحظه مسائل امنیتی، مربوط می‌باشد؛ یعنی با ایجاد فعالیت اقتصادی در مناطق مرزی، برای

برخی از اقشار اجتماعی، منفعت امنیتی و عادی‌سازی (روابط) به وجود می‌آید. بیشتر این فعالیتها، در جنوب لبنان، جایی که اسرائیل آن منطقه را به عملیات ارتباط دامن‌دار با مراکز منطقه‌ای و بین‌المللی دنیای تجارت و پول اختصاص داده، ظاهر می‌شود؛ چنانکه در پروژه «منطقه جولان» (به معنای گسترده جغرافیایی) و در پروژه‌های پیشنهادی میان اسرائیل و اردن هم ظاهر می‌شود.

ب: تکیه برخی از پروژه‌های طرح شده بر پی‌ریزی و تحکیم تقسیم کار که طبق آن اسرائیل را به سمت تکیه بر تکنولوژی پیشرفته و تجربه بازاریابی جهانی (یعنی حوزه‌هایی که از ارزش افزوده بالایی برخوردارند) می‌کشاند، در حالی که حوزه‌های کمتر صنعتی (مثلاً پروژه تکمیل صنعت بافندگی میان اسرائیل و مصر)، به بخش عربی، واگذار می‌شود.

(۵) اندیشه «اتحادیه اقتصادی» اسرائیلی - اردنی - فلسطینی، نقشی تعیین‌کننده در تعیین مضامین پیمانهای اقتصادی‌ای دارد که اسرائیل، آنها را با سازمان آزادی‌بخش فلسطین و اردن امضاء کرده است. اما روابط اسرائیل، اردن و فلسطین با جهت‌گیری یکنواخت و برابر، (حتی به معنای نسبی و گسترده کلمه) توسعه نخواهد یافت، بلکه - اگر دستیابی به پیمانی درباره وضع نهایی مناطق فلسطینی اشغالی و مسأله پناهندگان انجام گیرد - به سوی تکیه بر نمونه‌هایی شبیه آنچه که «نفتا» مظهر آن است، (بخصوص رابطه بین امریکا و مکزیک) گرایش خواهد یافت. این دورنما، تمایز و فرق میان حجم اقتصاد اسرائیل و اقتصاد فلسطین و اردن و فاصله بسیار زیاد در تواناییهای نظامی و حالت وابستگی و ضعف و از هم‌پاشیدگی‌ای را که اقتصاد فلسطین بعد از تقریباً سه دهه اشغال، از آن رنج می‌برد، توجیه می‌کند. اینها، علاوه بر محدودیت‌های سیاسی - امنیتی‌ای که پیمان اسلو بر حکومت خودگردان فلسطینی وضع نموده است و همچنین مشکلات بنیادی اقتصاد اردن از قبیل بیکاری، بدهی خارجی و ... می‌باشد.

۶- ابعاد رویکردهای امنیتی اسرائیل

و: اقدامات و پیشنهاد‌های امنیتی طرح شده توسط اسرائیل در مذاکرات و پیمان‌هایش با

کشورهای عربی منطقه، بیانگر آن است که اسرائیل، از کانال پیمانهایش با این کشورها، به استراتژی ای متکی است که هدفش، ادامه تضمین هرچه بیشتر سلطه نظامی اش بر منطقه می باشد؛ و این، دقیقاً منعکس کننده این سخن اسرائیل است که «صلح اسرائیل - اعراب، صلحی مسلح خواهد بود». در اینجا است که باید تأکید کرد اسرائیل، در آینده - با تکیه بر پشتیبانی امریکا - تمام تلاشش را اولاً برای حفظ برتری نظامی اش در زمینه سلاح ستی و ثانیاً از کانال تضمین ادامه بقایش به عنوان تنها دولت هسته ای منطقه برای طولانی ترین دوره ممکن، ادامه خواهد داد (۴).

پیداست که درک این مطلب توسط راهبران اسرائیل که امکان پیروزی استراتژیک بر کشورهای عربی وجود ندارد و نیز تأثیر ایدئولوژی صهیونیستی، زمینه را برای سلطه مسأله امتیّتی در دیدگاه آن حاکمیت برای مبانی سازش سیاسی که در پی آن است، با دیدگاهش نسبت به اقدامات مربوط به مسائل آب، جمعیت، مرزها، روابط اقتصادی و ... فراهم می آورد؛ لذا نظر یک جانبه به مثابه بخشی از سازماندهی شرایط «ادغام» منطقه ای آن در مرحله بعد از سازش درگیری اعراب - اسرائیل، حاکمیت می یابد؛ دلایل فراوان و متنوعی بر این امر وجود دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱ - اشغال بخش مهمی از ترتیبات امتیّتی و نظامی پیمان اُسلو و پیمانهای بعدی قاهره با سازمان آزادی بخش فلسطین. این مسأله، بر تدابیری که پیمان با اردن دربر دارد هم سرایت می کند؛ چنانکه می بینیم اسرائیل اصرار دارد در پیمانهایش با کشورهای عربی، بندهایی را بگنجانند که طرف عربی را ملزم می کند مناطق وسیعی را تقریباً خلع سلاح اعلام نماید و این امر، ایجاد تعدیلهایی را در مرزها به نفع گسترش اسرائیل، بازنگری در ساختار ارتش عربی و کاهش کمیت و توانایی هجومی آن در پی دارد. از این نقطه نظر، اسرائیل می خواهد پیمان صلح با سوریه، در بردارنده فرایند خلع سلاح مناطقی که از مرزهای جولان نیز تجاوز می کند، در مقابل خلع سلاح یک مساحت سمبلیک در طرف اسرائیلی، (به همان شکلی که در مصر اتفاق افتاد) باشد. علاقه اسرائیل به این است که سازش سیاسی با کشورهای عربی، در تسلطش بر منابع آبی، تأثیر نگذارد و اصرار اسرائیل بر این است که عقب نشینی اش از جولان، در یک مدت زمانی باشد

که به اسرائیل، اجازه زمان‌بندی اقدامات امنیتی قابل اعتمادی را ببخشد؛ و پیمان با اردن نیز شامل تعیین خطوط استقرار نیروهای نظامی اردن گردد؛ و اسرائیل، حکومت فلسطینی خلع سلاح شده را (بجز وجود یک سیستم قوی پلیس) به منزله یکی از شرایط سازش نهایی، امری مسلم بشمارد.

۲- گرایش آشکار طراحان استراتژیک اسرائیل به ایجاد نظام امنیتی اسرائیل - اردن - فلسطین که بعدها از کانال اسرائیل به نظام امنیتی اسرائیل، سوریه و لبنان مرتبط می‌شود وجود دارد؛ و این امر، در قالب سیاست تبدیل هرگونه عقب‌نشینی‌ای که اسرائیل در سرزمینهای اشغالی عرب به آن متکی است، به نوعی ذخیره امنیتی برای اسرائیل می‌باشد.

۳- تبدیل مرحله «خودمختاری» فلسطین - که در پیمان اسلو قید شده بود - به مرحله آزمایش سازمان آزادی‌بخش و حاکمیت فلسطین، که معیار آن نیز امنیت شهروندان اسرائیلی و ارتش آن در درون مناطق خودمختار و مناطق اشغالی و امنیت ساکنان آن به‌طور کلی می‌باشد. اسرائیل، به این معیار، بدون پایبندی از جانب خودش به توقف شهرک‌سازی یا از میان برداشتن آنها و بدون اعتراف به حاکمیت فلسطین بر تمام مناطق و کرانه و نوار غزه (از جمله قدس) یا اعتراف به حق تعیین سرنوشت برای مردم فلسطین با بازگشت آنها به وطن، تکیه می‌کند. چنانکه به جمعیت‌های فلسطینی در کشورهای عربی و در خود اسرائیل، از دیدگاه امنیتی می‌نگرد و شرط می‌کند کشورهای عربی‌ای که از پناهندگان فلسطینی پذیرایی می‌کنند، با اعطای تابعیت به آنها موافقت نمایند و برابری برخوردار با شهروندان فلسطینی و شهروندان یهود را با حل «فراگیر» و هماهنگ با شرایط اسرائیل، مرتبط می‌سازد.

۴- نگاه به اردن، از زاویه وظایف امنیتی‌ای که ممکن است انجام دهد، یعنی به‌مثابه حائلی بین اسرائیل و دیگر کشورهای عربی و درخواست از او به خارج ماندن از هرگونه پیمانها یا معاهده‌های سیاسی یا نظامی‌ای که به حضور نیروهای غیراردنی در اراضی اش اجازه می‌دهد، می‌باشد. چنانکه به‌نقشی که ممکن است اردن به منزله پل اقتصادی به دیگر کشورهای عربی ایفا کند، توجه دارد.

۵- کما اینکه دریافت اسرائیل از امنیت نابرابر، در شکل‌های متعددی از جمله امور زیر

آشکار می‌گردد:

(۱) تکیه اسرائیل بر این مقوله که برتری نظامی‌اش، کشورهای عربی را به مذاکره با آن واداشته است؛ در نتیجه، رهبری اسرائیل عقیده دارد که حفظ این برتری، یکی از ضمانتهای «صلح» در منطقه می‌باشد.

(۲) به کارگیری رابطه ویژه‌اش با امریکا به مثابه یکی از ارکان امنیتی‌اش؛ یعنی نیروی بازدارنده پشتیبان آن در رویارویی با منطقه عربی.

(۳) با در نظر گرفتن این که برای اسرائیل، در حفظ برتری نظامی‌اش در زمینه اسلحه‌ست‌ی و اسلحه غیرست‌ی، برای مدت زمان نامحدودی، جانشین و نظیری وجود ندارد؛ در نتیجه، اسرائیل، خارج از هرگونه پیمانی که تسلیحاتش را محدود می‌کند از جمله پیمان منع گسترش سلاح‌هسته‌ای باقی می‌ماند.

(۴) مدنظر قراردادن این که وجود حالت «عدم استقرار» در خاورمیانه (که گسترش حدود آن، در جریان است تا علاوه بر کشورهای عربی، شامل ایران، کشورهای آسیای میانه و پاکستان هم شود)، تهدیدی را علیه امنیت اسرائیل شکل می‌بخشد و هرگونه اقدامی را که می‌تواند در جهت جلوگیری از گسترش تسلیحاتش انجام شود، نقض می‌کند.

۷- سیاست امریکا و پروژه نظام منطقه‌ای نوین

ز: میان رویکردهای سیاسی امریکا و اروپا و مؤسسات مالی بین‌المللی از سویی و استراتژی منطقه‌ای اسرائیل از سوی دیگر، علی‌رغم وجود تفاوتها و ملاحظات خاص هر یک از طرفین، توافق کلی وجود دارد:

الف: حکومت فعلی امریکا (دولت بیل کلینتون)، به استراتژی خاورمیانه‌ای که مبتنی بر «مهار دوگانه» عراق و ایران در شرق منطقه است، تکیه می‌کند (به معنای تضعیف نیروهای نظامی دو نظام)؛ و فشار به خاطر حلّ و فصل درگیری اعراب و اسرائیل در غرب منطقه (یعنی فشار به خاطر دستیابی به پیمانهای «صلح» بین اسرائیل و هر یک از طرفهای عرب شرکت‌کننده

در مذاکرات)؛ و دعوت از دولتهای منطقه به اتخاذ سیاست اقتصادی لیبرالی (یعنی تکیه بر اقتصاد بازار سرمایه‌داری رها از هر قید و بند)؛ و توقف گسترش سلاحهای کشتار جمعی (یعنی دخالت در جلوگیری از دستیابی به سلاح هسته‌ای در منطقه توسط هر کشوری بجز اسرائیل).

ب: تلقی ایالات متحده این است که مذاکرات اسرائیل - فلسطین، به جوهر سیاسی درگیری اعراب - اسرائیل مربوط می‌شود، در حالی که مذاکرات اسرائیل - سوریه با جوهر استراتژی درگیری، ارتباط دارد. لذا ایالات متحده، اهمیت ویژه‌ای به مذاکرات بین طرفهای مذکور می‌دهد و از دستیابی به «صلح فراگیر» به مفهوم خاص آن که مبتنی بر عقد پیمانهای دوجانبه بین اسرائیل و هریک از دولتهای عربی درگیر و عادی‌سازی تمام روابط اسرائیل - اعراب باشد، پشتیبانی می‌کند. بنابراین، تلقی ایالت متحده، چنین است که رسیدن به پیمانهای «صلح» دوجانبه و در همان وقت، فشار به خاطر پایان بخشیدن به لغو تحریم اسرائیل توسط اعراب، ضروری است و لذا مذاکرات چندجانبه را به این اعتبار که محور اصلی جریان عادی‌سازی روابط اعراب - اسرائیل می‌باشد، تشویق می‌کند؛ ایالات متحده، به پایان بخشیدن تحریم اسرائیل توسط اعراب، بخصوص تحریم سطوح دوم و سوم، قبل از دستیابی به پیمانهایی با همه طرفهای عرب، فرا می‌خواند؛ امریکا، اتحادیه اروپا و اسرائیل را در اغراق بر تأکید و بزرگ جلوه دادن فواید و جنبه‌های مثبت «همکاری» اقتصادی اعراب و اسرائیل، مشارکت می‌دهد.

ج: حکومت امریکا، انتظار دارد که موفقیت عملیات مذاکرات را به «گسترش تبادل تجاری، در داخل منطقه و دولتهای خارج از منطقه مثل ایالات متحده» رهبری کند؛ و پیش‌بینی می‌کند که «بخش خصوصی امریکا در موقعیت آرمانی، برای به دست آوردن بهره‌اش از منافع صلح» ناشی از حذف «تحریمها و موانع تجاری» در خاورمیانه قرار گیرد؛ دلایل کافی وجود دارد که ایالات متحده، اقدامات مربوط به ایجاد بازارهای خاورمیانه را تأیید می‌کند، زیرا از رهگذر چنین بازارهایی، موقعیتهای تجاری امریکا با منطقه و موقعیتهای بهره‌گیری از سرمایه‌گذاری بخش خصوصی امریکا را افزایش خواهد داد؛ این دلایل، عبارتند از: توجه بیش از حد امریکا به پایان دادن به تحریم اسرائیل توسط اعراب، و بویژه در سطوح دوم و سوم، زیرا در ارتباط با

شرکتهای امریکایی ای می‌باشند که با اسرائیل همکاری دارند؛ اهمیتی که امریکا به کارکرد مذاکرات چندجانبه می‌دهد (عادی‌سازی، پروژه‌های مشترک، تکمیل مؤسسات زیربنایی منطقه‌ای و ...)؛ نقشی که به بانک جهانی واگذار شده است (برای کم‌رنگ کردن نقش اروپا) در عملیات فعال‌سازی «همکاری اقتصادی و توسعه» در منطقه؛ شرکت مستقیم امریکا در کمیته‌های اقتصادی مثل کمیته اقتصادی سه‌جانبه اسرائیل، اردن، امریکا؛ طرح ایالات متحده برای قانون «اعلام اصول» (طرحی که در آوریل ۱۹۹۴ در دستور کار مذاکرات چندجانبه مطرح شد) درباره روابط اقتصادی منطقه‌ای که متضمن تکیه اقتصاد «بازار آزاد» بر قطعنامه‌های مربوط به انتقال کالا، خدمات و اندیشه‌ها می‌باشد؛ اینها، علاوه بر اظهارات امریکا در تأیید ایجاد بازار خاورمیانه هستند.

د: اهداف حکومت امریکا از مدیریت و جهت‌دهی «عملیات صلح» در خاورمیانه در امور زیر مشخص می‌شود:

۱ - دستیابی به اقدامات امنیتی - سیاسی که در تأمین استقرار منافع ایالات متحده امریکا در منطقه تأثیرگذار است.

۲ - پشتیبانی از جایگاه اسرائیل به منزله هم‌پیمان استراتژیکی‌اش در منطقه، از طریق تلاش برای قرار گرفتن اسرائیل در موقعیتی موجه در نظام سیاسی منطقه و تضمین استمرار برتری نظامی آن.

۳ - فشار (از کانال بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و ...) به منظور استمرار رویکرد مسائل اقتصادی منطقه به سمت «لیبرالیستی»، «درهای باز»، «خصوصی‌سازی» و کاستن نقش دولت در اقتصاد، به طوری که محیط مناسب رشد سرمایه‌داری بخش خصوصی را فراهم آورد؛ ایالات متحده امریکا، اهمیت ویژه‌ای برای اقدامات اقتصادی و قانونی - که سرمایه‌داری بخش خصوصی را با الگو و شیوه امریکایی به بهره‌برداری در منطقه تشویق می‌کند - قائل است. چه‌بسا این کار، تنها دلیل اساسی تأیید امریکا از پروژه ایجاد بازار خاورمیانه و اصرارش بر پایان دادن به تحریم اسرائیل توسط اعراب باشد، چون اینها، موانعی را بر سر راه فعالیت‌های شرکتهای

امریکایی در جهان عرب قرار می‌دهند.

۴- امریکا، اسرائیل را به‌بهره‌گیری از پیمان تجارت آزاد مُصَوَّب بین طرفین تشویق می‌کند تا موقعیت تجاری متمایز منطقه‌ای را برای خود در منطقه به‌وجود آورد.

۸- تعمیق ادغام خاورمیانه در بازار سرمایه‌داری جهانی

ح: سندهای بانک جهانی ویژه «همکاری اقتصادی و توسعه» در خاورمیانه، رویکردهای زیر را طرح می‌کند: افزایش همکاری منطقه‌ای، «اصلاح» سیاستهای اقتصادی کشورهای منطقه (هر کشور به‌طور جداگانه)، فراهم کردن شرایط بازگشت سرمایه‌های عربی به کشور و بالاخره هدایت سرمایه‌گذاری خارجی به سمت بخش خصوصی.

ادبیات بانک جهانی به موضوع «همکاری منطقه‌ای» یا مسأله «بازار خاورمیانه»، آن اهمیتی را که ادبیات اسرائیلی یا اسناد برخی از مراکز آکادمیک امریکایی - که با انجام فعالیت در این زمینه، کسب شهرت کرده‌اند - می‌دهند، نمی‌دهند.

تلقی بانک جهانی این است که توسعه اقتصادی در منطقه، تسلط اقتصاد بازار آزاد را می‌طلبد؛ به این اعتبار که این، شرطی است که در ادغام بازارهای منطقه در بازارهای جهان سرمایه‌داری، چاره‌ای از آن نیست؛ لذا، از این رهگذر، پیشنهادهای بانک جهانی، به‌قرار زیر است: سرمایه‌گذاری در بنیادهای اقتصادی منطقه، گسترش نقش بخش خصوصی از کانال به‌وجود آوردن ساختار مناسبی برای رشد آن و کاهش نقش اقتصادی دولت و بالاخره گسترش «همکاری» منطقه‌ای به این اعتبار که عامل مساعدی برای جریان ادغام منطقه در بازارهای جهانی است.

ط: اسناد و مدارکی که از مراکز آکادمیک امریکا، در اوایل دهه نود منتشر شد، ایجاد یک مجموعه اقتصادی خاورمیانه‌ای را که دربرگیرنده اسرائیل، اردن، فلسطین، مصر، سوریه و لبنان می‌باشد، پیشنهاد می‌کند؛ چنانکه ایجاد یک حوزه برای منطقه تجارت آزاد یا اتحادیه گمرکی بین اردن و فلسطین و اسرائیل - که جریان کالا و خدمات و سرمایه و تکنولوژی را تسهیل می‌نماید - را پیشنهاد می‌کند. این، اندیشه‌ای است که از همان آغاز، پژوهشهای اسرائیلی، فواید

آن را در خصوص اقتصاد اسرائیل متذکر شده‌اند؛ چنانکه توافق گسترده‌ای بین پیشنهادات این مراکز (بخصوص سندی که دانشگاه هاروارد در ژوئن ۱۹۹۳ منتشر کرد) و دیدگاه‌های اسرائیل در روابط اقتصادی منطقه، مشاهده می‌شود. سند اخیر، دربردارنده تعدادی از پروژه‌های اسرائیلی است که صندوق همکاری اقتصادی آرمندهم در خاورمیانه آنها را مطرح ساخته است؛ از جمله: پروژه ایجاد بازار ساحلی در کشورهای ساحلی دریای سرخ، پروژه «بحرین»، بازکردن راهی بین مصر و اردن از طریق اسرائیل، بازکردن راهی که شهر عمان را با بندرهای مدیترانه‌ای اسرائیل مرتبط می‌سازد و بالاخره ایجاد بندر «زمینی» مشترک بین اسرائیل و اردن می‌باشد.

۹- استراتژی اروپا در برابر خاورمیانه جدید

ی: اتحادیهٔ اوپا، در تعیین رابطه‌اش با دنیای عرب، بر این دیدگاه که منافعش در خاورمیانه، بر نزدیکی جغرافیایی و این که دنیای عرب، منطقهٔ فعال و حیاتی کمک انرژی به اروپاست، مبتنی می‌باشد. چنانکه در راستای دیدگاه روابط آینده با خاورمیانه، از تجربهٔ خاص خود در همکاری اقتصادی در اروپا، تبعیت می‌کند؛ اروپا، دنیای عرب را به سه بخش تقسیم می‌کند: شرق عربی، غرب عربی و منطقه خلیج فارس؛ با هر بخش، ضمن تمرکز خاص بر شرق و غرب عربی، به‌طور خاص و مستقل از بخش‌های دیگر برخورد می‌کند.

اروپا معتقد است که اهمیت استراتژیکی و نزدیکی جغرافیایی با خاورمیانه، رابطه‌ای مبتنی بر مسائل زیر را می‌طلبد: گفتگوی سیاسی، پیشرفت به‌سوی نظام تجارت آزاد، تشویق «اصلاح» اقتصادی (به‌معنای اقتصاد لیبرالی)، پشتیبانی از ورود شرق و غرب عربی در روابط همکاری منطقه‌ای و بالاخره ایجاد همکاری مالی اروپایی - عربی.

اروپا، ایجاد رابطهٔ سه‌گانهٔ میان اروپا، شرق عربی و بعد میان آن و اسرائیل را مطرح می‌کند. همچنین تلاش می‌کند که این اقدامات را به‌روابط جدی‌تر میان اسرائیل و کشورهای شرق عربی، رهبری نماید.

اتحادیهٔ اروپا، از ایجاد منطقهٔ اقتصادی خاورمیانه که مبتنی بر آزادی تبادل کالا و

خدمات، سرمایه و کار باشد، پشتیبانی می‌کند و به لغو تدریجی موانع گمرکی، فرامی‌خواند؛ این کار، به خاطر زمینه‌سازی ایجاد یک منطقه تجاری آزاد در خاورمیانه، در اوایل قرن بیست و یکم می‌باشد؛ و ایجاد منطقه «همکاری و آزادی اقتصادی» را که شامل اروپای غربی و «بخش بزرگ دنیای عرب» هم بشود، طرح می‌کند؛ و همچنین رابطه‌اش با اسرائیل را نیز بر پایه مشخصه‌هایی که سطح تحوّل اقتصادی را در نظر دارد، شکل می‌بخشد.

دیدگاه اتحادیه اروپا در مورد صلح اعراب - اسرائیل به پیمان‌های دوجانبه و چندجانبه همکاری اعراب - اسرائیل و مؤسسه‌های مشترک اعراب - اسرائیل تکیه دارد؛ اروپا، استراتژی کلی خود در برابر مشرق عربی و اسرائیل را مطابق رویکردهای زیر ترسیم می‌کند:

الف: پشتیبانی از تأسیس منطقه اقتصادی خاورمیانه و نتایج مترتب بر آن، از قبیل تشویق تجارت و تقسیم کار میان کشورهای شرق عربی و اسرائیل و ترغیب به سرمایه‌گذاری در منطقه و تأمین حمایت از نیروی کار مهاجر میان کشورهای منطقه.

ب: آماده‌سازی تأسیسات زیربنایی مشترک، با توجه خاص به دو زمینه زیر:

(۱) حمل و نقل و ارتباطات، که فرصت ترابری بیشترین حجم کالا و افراد را فراهم می‌کند؛ توجه ویژه‌ای به تأسیس شبکه ارتباطی مخصوص میان نظامهای سیاسی شش‌گانه که مستقیماً در درگیری اعراب - اسرائیل ذی‌نفع هستند، و همچنین توجه به ارتباط شهرهای مهم از طریق اتوبانها شده است؛ آن‌چنانکه اتحادیه اروپا، اهمیت ارتباط منطقه با اروپا را از طریق نظام ارتباطات مناسب قبل از سال ۲۰۱۰ یعنی زمان پیشنهادی ایجاد بازار خاورمیانه، مشخص می‌سازد.

(۲) گسترش تأسیسات زیربنایی انرژی به طوری که شامل برق، نفت و گاز بشود؛ دیدگاههای اتحادیه اروپا برای آینده منطقه، به ارتباط شبکه‌های برق کشورهای شرق عربی و اسرائیل می‌پردازد؛ به این اعتبار که این ارتباط، مقدمه‌ای است برای انواع دیگر «همکار» اقتصادی که بعد از تحقق «صلح» در منطقه، قابل اجراست؛ چنانکه دیدگاههای مذکور، شامل بازسازی خط ناپلین و ادامه شبکه گاز در شرق عربی هم در دو مرحله می‌گردد؛ مرحله نخست،

در انتقال گاز مصر به اسرائیل و کرانه غربی و اردن (از طریق عقبه) و لبنان و مرحله دوم در ارتباط حوزه‌های گاز خلیج به دریای مدیترانه، جهت کمک به شرق عربی از طریق منابع انرژی جایگزین، به اجرا درمی‌آید.

ج: بهره‌برداری از منابع «مشترک»: پیشنهادهای اروپا به حوزه‌های گردشگری و مهارت شغلی و فرهنگ، متمرکز است. این پیشنهادها شامل موارد زیر می‌شود: تشکیل کمیته مشترک برای گسترش گردشگری در منطقه، تنظیم چهارچوب همکاری میان متخصصین در زمینه‌های مختلف شغلی (شوراهای شهر، شرکتهای کوچک و متوسط، پژوهشکده‌ها، وسایل تبلیغات و ...)، سازماندهی همکاری در حوزه پژوهش علمی، ایجاد صندوقی برای تشویق همکاریهای متقابل دانشجویی و جوانان میان کشورهای منطقه.

د: بررسی مشکلات مشترک، بویژه در دوزمین آب و محیط زیست. بارزترین پیشنهادهای اروپا در این خصوص عبارتست از: سازماندهی پژوهشهای مشترک اعراب - اسرائیل برای دستیابی به فن آوری پیشرفته شیرین کردن آب، ایجاد مدیریت مشترک برای حوزه آبی اردن (با مشارکت سوریه، اردن، اسرائیل و فلسطین)، تأسیس شرکت مشترک آب اسرائیل - فلسطین برپایه‌های تجاری و بالاخره تشکیل محدوده‌هایی برای همکاری منطقه‌ای در زمینه محیط زیست.

اما در ارتباط با مغرب عربی، اتحادیه اروپا، کمک اقتصادی‌اش را با ادامه فرایند «اصلاح» اقتصادی توسط کشورهای شمال آفریقا و تکیه بر اقدامات تلفیقی میان آنها، مرتبط می‌سازد؛ جنبه امتیازی، بخش مؤثری را در استراتژی اتحادیه اروپا، در خاورمیانه به طور کلی و به طور خاص با کشورهای مغرب عربی، به خود اختصاص می‌دهد؛ آشکارترین ملاحظات در خصوص استراتژی اروپا در برابر خاورمیانه - مطابق اسناد و مدارک معتبر و رسمی اروپا - را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- تجاوز از مفهوم تلفیق اقتصادی، اساساً، بر گسترش روابط تجاری (یعنی گسترش بازار سرمایه‌داری) مبتنی است و این، مفهومی محدود و یک‌جانبه، در عملیات تلفیق و همکاری

اقتصادی است که از جنبه‌های تولید، غفلت می‌ورزد و اهمیت کار، مطابق مفهوم فراگیر توسعه فراموش می‌گردد و آن را از طریق ایجاد تعادل دائم میان منابع طبیعی، انسانی، محیطی، ارزشهای عدالت اجتماعی، برابری و ویژگیهای فرهنگی، قابل استمرار می‌سازد.

۲- اتحادیه اروپا، به‌مشخص کردن رابطه‌اش با اسرائیل، براساس پاداش بیشتر از آن پیشنهاد با هریک از کشورهای شرق و غرب عربی، گرایش دارد؛ چرا که در رابطه اقتصادی اروپا - اسرائیل، تنوع گسترده‌ای در صادرات و واردات و معافیت‌های گمرکی در مبادله کالاهای صنعتی، وجود دارد؛ این، علاوه بر اعطای عضویت کامل به اسرائیل در زمینه‌های پژوهش و تحقیق و آمادگی برای اعطای رابطه اقتصادی ویژه با کشورهای عضو اتحادیه، از جانب اتحادیه اروپا می‌باشد.

۳- البته نقاط مشترک فراوانی میان دیدگاه‌های اروپا و اسرائیل، در شکل و ساختار نظام منطقه‌ای خاورمیانه وجود دارد، اما میان اهداف درازمدت طرفین، یک تفاوت نیز وجود دارد: اسرائیل، از پروژه منطقه‌ای خود، قصد ابراز وجود و مشروع جلوه دادن خود در منطقه را دارد و از طریق روابط «طبیعی»، در همه زمینه‌های مهم و استفاده از عادی‌سازی روابط برای تقویت اقتصادش و گسترش بازارهایش در منطقه، تأکید می‌ورزد؛ اما بدون این که رخنه‌ای در روابط استراتژیکی یا اقتصادی خاص با امریکا و اروپا رخ دهد و بدون این که به‌بازنگری دقیق در مضمون «هویت» و «توسعه» فرهنگی آن منجر شود؛ در حالی که اروپا، به‌منع آنچه که در کمک‌رسانی انرژی، با کمترین هزینه یا جلوگیری از هرچه که ممکن است خطر امنیتی برای قاره اروپا داشته باشد - نه تنها در زمینه دستیابی به اسلحه‌ای که امنیت اروپا را تهدید می‌کند (مشخصاً موشک‌های دوربرد) - بلکه در زمینه وقوع آشوب‌های سیاسی، اقتصادی که به مهاجرت‌های تازه‌ای به اروپا منجر می‌شود، توجه دارد.

بعد از پیمان اُسلو، ژاپن نیز توجه زیادی به مسائل منطقه پیدا کرده است و به‌مثابه یک گرایش کلی، ایجاد بازار مشترک خاورمیانه را براساس آنچه که اروپا مطرح می‌کند، تأیید می‌نماید، اما توجه اساسی ژاپن، همچنان با همسایگی آسیایی در ارتباط می‌باشد.

۱۰ - واقعیت اقتصاد اسرائیل و امکانات و گرایشهای آن

ک: عوامل متعددی به تجارت خارجی در حیات اقتصادی اسرائیل، موقعیت مهمی از جمله: انزوای اسرائیل در منطقه به واسطه اجرای دقیق تحریم عربی، کوچک بودن بازارهایش، فقر منابع طبیعی و بالاخره روابط سیاسی - نظامی خاصش با غرب؛ همچنین رابطه اش با یهودیان ساکن خارج و حجم زیاد کمکهای خارجی که اسرائیل از زمان تأسیس خود به دریافت آنها عادت کرده است، به موارد فوق افزوده می شود؛ این عوامل، اسرائیل را به رویکرد حجم گسترده تجارت خارجی اش با جهان پیشرفته سرمایه داری (اروپای غربی، امریکا، و اخیراً ژاپن و جنوب شرقی آسیا) تشویق نموده است. هیچ نشانه ای دال بر این که سازش سیاسی در منطقه، موجب تغییر کمی یا کیفی وضعیت موجود شود، در دست نیست؛ بلکه از زمان پیمان اُسلو، شاهد تأکید بر عزم قدرت حاکمه اسرائیل و سرمایه داری خصوصی اسرائیل بر تحکیم و گسترش روابط اقتصادی اسرائیل با مراکز نظام سرمایه داری جهانی و بهره برداری اش از وضعیت منطقه ای جدید ناشی از سازش سیاسی و پایان بخشیدن به تحریم اسرائیل توسط عربها با این هدف، هستیم.

از نیمه دهه هشتاد، تحولات مهمی در عرصه اقتصاد اسرائیل، هم زمان با اوج گیری مشکلات آن، رخ داده است؛ ویژگی این تحولات، رشد حجم و تنوع صادرات اسرائیل است، تا دربرگیرنده تولیدات فن آوری پیشرفته (با بهای بالا) باشد و بتدریج، جانشین صادرات تولیدات سنتی مثل مرکبات و کالاهای صنعتی ساده ای چون منسوجات، الوار و مواد غذایی گردد؛ این بهبود در ساختار صادرات اسرائیل، با بهبود در نسبت صادراتش به واردتش البته با استمرار برتری به نفع واردات (یعنی ناتوانی در میزان تجارت)، همراه بوده است؛ همچنین، بهبود در ساختار نیروی کار و توزیع شغلی، به نفع صنایع فن آوری پیشرفته و بخشهای خدمات بازرگانی، بانکی و بخش کار رخ داده است؛ در این زمینه، رشد قابل ملاحظه ای در سهم فن آوران و صنعت گران، از مجموع نیروی کارگری مشاهده می شود؛ موج مهاجرت اخیر از جمهوریهای شوروی سابق هم در این رشد سهم بوده است؛ در سه سال اول دهه ۱۹۹۰، بیش از $\frac{1}{4}$ نیروی کار اسرائیل، از

فن‌آوران و صنعت‌گران بوده است حال آن که نسبت کارگران در بخش کشاورزی، به‌زیر ۴٪ از مجموع نیروی کار در اسرائیل کاهش یافت (۵).

علی‌رغم تحولات مهم و روند نسبتاً عالی توسعه که از آغاز اجرای برنامه‌های «اصلاح اقتصادی» در نیمه دهه هشتاد، اقتصاد اسرائیل با آن روبرو شد، اما در نقش مؤثری که همچنان بخش عمومی و هستدروت [سندیکای کارگری اسرائیل] حفظ کرده است، (با شروع تغییرات قابل ملاحظه در اوضاع هستدروت) و مشخصاً در بخش کشاورزی و در زمینه صنایع بزرگ و متوسط، منعکس نشد؛ بخش عمومی اسرائیل، از بخشهای بزرگ در سطح جهان در مقایسه با حجم اقتصاد قومی، به‌حساب می‌آید. چنانکه برنامه‌های خصوصی‌سازی پیش‌بینی شده در برنامه‌های «اصلاح» که همچنان در حال اجراست (هرچند روند آن با توجه به برنامه، به‌سبب مقاومتی که از جانب اقشار مختلف در درون اسرائیل صورت می‌گیرد، بسیار کند می‌باشد) چندان از فشار نقش دولت در اقتصاد، رهایی نیافته است؛ هرچند اقدامات زیادی در زمینه «آزادسازی» تجاری و تشویق به رقابت در حوزه تولیدات صنعتی، صورت پذیرفته است.

تحقیق در وضع اقتصاد اسرائیل و امکانات و سیاستهای راهبردی آن، در بافت دیدگاه اسرائیل نسبت به موقعیت منطقه‌ای‌اش، به ملاحظات زیر اشاره دارد:

۱- سلطه ملاحظات و مشکلات داخلی، بر فرایند تعیین استراتژی اقتصادی اسرائیل؛ به بیان دیگر، برنامه‌های «اصلاح اقتصادی» اسرائیل که در نیمه دهه هشتاد به تصویب رسید، به بررسی مشکلات بزرگ اقتصادی اسرائیل در آن زمان توجه داشت نه به آماده‌سازی نقش اقتصادی منطقه‌ای آینده اسرائیل؛ چنانکه برنامه‌های اصلاحی یاد شده، در رویکردهای اساسی‌اش (در بسیاری از بندهای تفصیلی‌اش) با برنامه‌ها و توصیه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، به کشورهایی که از مشکلات مشابه و شناخته شده اقتصادی در بیشتر کشورهای جهان سوم (از قبیل تورم، بیکاری، بدهی بالا و ناتوانی شدید در پرداختها) رنج می‌برند، متفاوت نیست. نکته قابل توجه این که امریکا برای کشاندن اسرائیل به پذیرش برنامه‌های اصلاحی سیاست «جماق و هویج» را در خصوص اسرائیل پیش گرفته است.

اقتصاد اسرائیل، همچنان از مشکلات بنیادین (میانگین بیکاری بالا که در نیمه دهه نود به ۱۰٪ نیروی کار رسید، ناتوانی مزمن در تراز پرداختها و روند رو به افزایش تورم و ...) رنج می‌برد، اما اینها مشکلاتی است از نوع مشکلاتی که تا حدودی گریبان‌گیر اقتصاد وابسته کشورهای چون تایوان، سنگاپور، کره جنوبی و ... شده است؛ اینها، مشکلاتی است که به همراه دخالت عوامل متعدد داخلی و خارجی، کم و زیاد می‌شود؛ اما در نیمه دهه نود (از حیث تأثیر و شدت)، شبیه مشکلاتی که اقتصاد اسرائیل، در نیمه دهه هشتاد از آن رنج می‌برد، نبودند.

۲- در ساختار صادرات اسرائیل در خلال دو دهه اخیر، تغییر مهمی که عبارتست از افزایش پیاپی سهم صنعت و کاهش سهم کشاورزی و کاهش اندک سهم الماس رخ داده است. در آغاز دهه نود، صادرات مواد معدنی، ابزارها، صنایع الکترونیک و فرآورده‌های شیمیایی، نصف مجموع صادرات اسرائیل را تشکیل می‌داد، در حالی که صادرات الماس، حدود $\frac{1}{4}$ آن صادرات و فرآورده‌های کشاورزی، مواد خوراکی، منسوجات، لباس و پوست، بقیه آن بوده است. صنعت اسرائیل در اواخر دهه هشتاد، نصف تولیدات خود را صادر می‌کرده است، این میزان در دهه شصت تنها $\frac{1}{8}$ یعنی ۲۰٪ بود. همچنین صنایع فن آوری پیشرفته، شاهد رشد فزاینده در دهه‌های هفتاد و هشتاد بوده است. زیرا حجم نسبی آن افزایش یافت و سهم آن از منابع صادراتی هم رو به فزونی نهاد. داده‌های مذکور و دیگر داده‌ها، بر دستیابی صنایع فن آوری پیشرفته در اسرائیل، به توانایی فزاینده رقابت در بازارهای جهانی دلالت دارد؛ چنانکه بر سطح پیشرفت فن آوری تحقق یافته در دو دهه اخیر هم دلالت دارد. این امر، همچنین، به میزان بالایی از پشتیبانی دولت از صنایع صادراتی، اشاره دارد.

۳- حجم تجارت خارجی، به‌طور گسترده در قیاس با حجم تولید ناخالص محلی، رشد داشته است. و مثلاً ارزش واردات اسرائیل در سال ۱۹۹۲ معادل ۲۸ میلیارد دلار و ارزش صادرات آن حدود ۲۱ میلیارد دلار، و تولید ناخالص محلی در همان سال، حدود ۶۰ میلیارد دلار بوده است. علی‌رغم رشد فزاینده صادرات اسرائیل در سالهای اخیر، همزمان، واردات آن هم رو به رشد نهاد و این امر، کسری در ترازنامه تجاری را تا حد نسبتاً زیادی ماندگار نمود.

اسرائیل همیشه برای پیشگیری از کسری در ترازنامه تجاری‌اش، به کمکهای خارجی (کمکهایی که با تمام معیارهای متعارف زیاد است) تکیه دارد. ترکیب واردات اسرائیل، بیانگر آن است که بیشتر واردات آن مربوط به کالاهای تولیدی (مواد اولیه یا مواد خام) و در مرتبه دوم کارهای سرمایه‌بر (یعنی ابزار و ادواتی که در خط تولید به کار گرفته می‌شود و به تراکم سرمایه می‌انجامد)، می‌باشد. ساختار مذکور، بیانگر تکیه اساسی اسرائیل در تولید صنعتی بر واردکردن مواد اولیه و مواد خام (مثل نفت، الماس و ...) و نیاز حیاتی آن به صدور برای پوشاندن بخش زیادی از هزینه‌های واردات می‌باشد.

۴- متغیرهای اقلیمی و بین‌المللی و آغاز مذاکره اعراب - اسرائیل و به دنبال آن پیمان اُسلو، شرایطی را به وجود آورد که بیشترین تناسب را با فعال نمودن اقتصاد اسرائیل و تشویق آن به توجه نمودن به روابطش با منطقه، داشت. لذا می‌توان دریافت که طرح اقتصادی اسرائیل در دوره ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶ که برای اولین بار در تاریخ طرحهای اقتصادی اسرائیل مطرح شد، به در نظر گرفتن فراهم نمودن شرایط برتر برای آغاز «ادغام» (به معنای نسبی و محدود) اقتصادی دولت عبری در منطقه انجامید؛ اینها شرایطی بود که از محدوده تشویق اقتصاد اسرائیل برای توانمندتر کردن بر رقابت در بازارهای جهانی، چندان خارج نیست. این کار از طریق به کارگیری همه ابزارهای مالی و پولی و حکومتی (کنترل افزایش قیمتها، کاهش کسری در بودجه دولت، کاهش مالیات بر بعضی از فعالیتهای، حفظ میزان پایین نرخ بهره و ...) و از طریق بهره‌برداری از بیشترین سهم هزینه‌های دولتی در مصارف زیربنایی انسانی و مادی و ادامه فرایند خصوصی‌سازی از جمله خصوصی‌سازی بانکها کنترل شدید احتکار، تشویق به رقابت در برخی از تولیدات کشاورزی برای کاهش قیمتها، کاهش هزینه جهانگردی اسرائیل و تجدید نظر در ساختار صنایع نظامی و ... صورت گرفت. با این وجود، برنامه اسرائیل، موجب تغییرات بنیادین در سیاست اقتصادی حکومت نشد، چون از رهگذر برآوردی بود که مبتنی بر فرضیه؛ پیروزی فرایند «صلح» به بالا بردن روند رشد اقتصادی اسرائیل منجر خواهد شد بود؛ زیرا این کار به امور زیر می‌انجامد: افزایش سرمایه‌گذاری در تأسیسات زیربنایی (ایجاد ارتباط میان تأسیسات زیربنایی اسرائیل و تأسیسات

زیربنایی کشورهای همسایه و شروع پروژه‌های تأسیسات زیربنایی مشترک و ...)، صادرات به بازارهای جدید (در منطقه و خارج از آن با توقف اقدامات تحریم‌عربی)، سرازیر شدن سرمایه‌ها از خارج، تکیه شرکتهای چندملیتی بر اسرائیل به عنوان یک مرکز منطقه‌ای به خاطر وجود عامل استقرار سیاسی و مدرنیزه کردن تأسیسات زیربنایی اسرائیل همگام با دیگر کشورهای منطقه.

۵- نیروها، احزاب اصلی سیاسی، نخبگان و محافل فکری و سندیکایی، در اسرائیل، کاملاً دریافته‌اند که سازش در منطقه، نتایج عمیقی در ارتباط با وضع منطقه‌ای اسرائیل و موجودیت سیاسی و اقتصادی و امنیتی آن دربر خواهد داشت. هرچند تحوّل در موجودیت روابط سیاسی اسرائیل که ناشی از سازش نزاع اعراب - اسرائیل باشد، در اسرائیل، خارج از چهارچوب اقدامات امنیتی و عادی‌سازی روابط، کمتر بحث می‌شود؛ اما توجه به بازده اقتصادی صلح، با هر پیمان سیاسی یا فضای باز دیپلماسی رسمی و جدید اسرائیل - اعراب، استمرار و گسترش می‌یابد. بزرگ‌نمایی بُعد اقتصادی در محتوای تمامی پیمان‌هایی که تا کنون میان اسرائیل و کشورهای عربی بسته شد، اقدامات مفصلی را برای اقدامات اقتصادی خارج از روابط اقتصادی رایج میان هر دولتی که روابط دیپلماسی عادی برقرار می‌کنند، آشکار می‌سازد. مثلاً پیمان صلح میان اسرائیل و مصر در سال ۱۹۷۹، پیمان تجاری میان دو کشور در سال ۱۹۸۰ را نیز در پی داشت؛ و حجم زیادی از بندهای ضمیمه «اعلامیه اصول» میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش، به مسائل روابط و اقدامات اقتصادی، اختصاص یافت؛ این بندها به وسیله ضمیمه‌های مفصل‌تری در پیمان قاهره (می ۱۹۹۴) پیگیری شد، و نیز مسائل اقتصادی، بخش مهمی را در پیمان‌های اسرائیل و اردن که بعد از بیانیه واشنگتن در ژوئیه ۱۹۹۴ بسته شد، اشغال نمود.

بنابراین، نادیده گرفتن اهمیت و معنای دو بُعد سیاسی و امنیتی در فرایند سازش اعراب - اسرائیل، از خطاهای فاحش است؛ زیرا مبالغه در اهمیت بُعد اقتصادی پیمان‌های «صلح» میان اسرائیل و کشورهای عربی، موجب پنهان‌شدن اهداف استراتژیک حیاتی در پیمان‌های عادی‌سازی سیاسی برای اسرائیل می‌گردد، زیرا این کار، بر اعتراف به حق موجودیت اسرائیل بدون در نظر گرفتن حق مردم فلسطین در تعیین سرنوشتشان و بازگشتشان به وطن و تشکیل دولت

مستقل و قبل از حلّ و فصل نهایی موضوع شهرکها و قدس و مسأله آب و مرزها، مبتنی است؛ و به اسرائیل مشروعیت می‌بخشد که عضوی تأثیرگذار و تأیید شده در منطقه و یکی از مؤلفه‌های آن باشد. و همچنین مبتنی است بر زمینه روابط دیپلماسی و سیاسی و اقتصادی با کشورهای عربی، و علاوه بر اینها، به‌طور ضمنی به اسرائیل، حق حفظ برتری نظامی را برای مدت نامحدودی و همچنین حق اقدامات امنیتی نابرابر با کشورهای عربی را می‌دهد؛ چنان‌که پیمانهای سیاسی با کشورهای عربی، بدون در نظر گرفتن محتوای اقتصادی آن، موجب استحکام موقعیت بین‌المللی اسرائیل می‌گردد که این هم، در بردارنده منافع اقتصادی است.

مبالغه در اهمیت و مدلول بعد اقتصادی حل و فصل سیاسی نزاع اعراب - اسرائیل، نشان‌دهنده عدم توجه کافی به ساختار اقتصادی اسرائیل و رویکردها و امکانات بالفعل آن و تحولاتی که در دهه اخیر بر آن وارد شده، می‌باشد؛ چنانکه بازده اقتصادی سازش سیاسی اسرائیل، به‌محدوده روابط آن با منطقه، محدود نمی‌شود، بلکه به استحکام و گسترش روابطش با مراکز جهانی اقتصاد (مثل اروپا، امریکا، ژاپن و جنوب شرق آسیا) هم سرایت می‌کند، و شاید این مسأله، همان جنبه مهم دیدگاه دولت اسرائیل در مورد آینده‌اش باشد؛ تجارت اسرائیل با کشورهای جنوب شرقی آسیا در خلال سال ۱۹۹۴ از رشد قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است (۶).

میان اقتصاددانان اسرائیل و سرمایه‌داران و گروهی از تکنوکراتها، شبه اجماعی مبنی بر این که صلح اعراب - اسرائیل فایده‌های اقتصادی ملموسی برای اسرائیل خواهد داشت، وجود دارد؛ اما دیدگاههای متفاوت و گسترده‌ای در تعیین میزان، طبیعت و منابع آن وجود دارد؛ یک دیدگاه در اسرائیل معتقد است که رفع تحریم کشورهای عربی و عادی‌سازی روابط ناشی از «صلح»، راه روابط اقتصادی میان اسرائیل و جهان عرب را می‌گشاید؛ اما این روابط، به‌عللی چند، محدود خواهد ماند؛ از جمله:

(۱) بخشی از کالاهای اسرائیل حتی قبل از جدی‌شدن پیمانهای «صلح»، به بازارهای عربی

راه خواهد یافت.

(۲) اسرائیل، به دلیل نیم قرن انزوای رسمی، تنها اندکی از نیازمندیهای بازارهای عربی را تولید خواهد کرد.

(۳) پایین بودن کمیّت بازارهای عربی و کیفیت نیازهای آن به کالاهای وارداتی؛ چون حجم اقتصاد دنیای عرب از کل حجم اقتصاد کانادا (در مقیاس با تولید ناخالص محلی) تجاوز نمی‌کند و کمتر از حجم اقتصاد اسپانیا می‌باشد.

(۴) ناتوانی کالاهای اسرائیلی در رقابت با دیگر کالاهای موجود در بازارهای عربی و به‌طور مشخص کالاهای اروپایی و ژاپنی؛ مثلاً عاملی برای تشویق ساکنان خلیج در خرید رایانه ساخت اسرائیل به جای رایانه‌های ساخت امریکا، ژاپن یا تایوان وجود ندارد، جز این که رایانه اسرائیلی بهتر و یا کم‌هزینه‌تر باشد و ممکن شدن این دو امر، حداقل در کوتاه‌مدت، بعید به نظر می‌رسد.

(۵) ترس عربها از سلطه اقتصاد اسرائیل، مانع ایجاد بازار مشترک خاورمیانه می‌شود. صاحب‌نظران اسرائیلی معتقدند که شانس این بازار - در بهترین شرایط - هرگز بهتر از شانسی پروژه بازار مشترک عربی که همچنان علی‌رغم گذشت سه دهه از طرح آن، درجا می‌زند، نخواهد بود.

(۶) انتظار بازتاب پایین آمدن میانگین تجارت کشورهای عربی با یکدیگر از تجارت این کشورها با اسرائیل.

صاحب‌نظران این دیدگاه، معتقدند که سازش اعراب - اسرائیل، به دلایل زیر، هرگز به کاهش ملموس هزینه‌ها نظامی در منطقه منجر نخواهد شد: نزاعها و رقابتهای دیگر موجود و قابل پیش‌بینی در منطقه، هزینه‌های تجدید استقرار نیروهای نظامی در پی عقب‌نشینی‌های اسرائیل، و استمرار تأثیر فرهنگ دشمنی اعراب با اسرائیل از طرفی و از طرف دیگر نیاز به دوره آزمایشی برای اقدامات امتیّتی؛ این، علاوه بر ترس و نگرانی اسرائیل و دیگر کشورها از خطرات انتشار اسلام سیاسی و هزینه‌نوسازی سازمانهای نظامی می‌باشد؛ برخی هم اشاره دارند به این که اجرای پروژه‌های زیربنایی، زمان زیادی می‌خواهد و در نتیجه، فواید آن مستقیماً بر اقتصاد منطقه در مدت زمان کوتاه منعکس نخواهد شد؛ اینها اشاره می‌کنند که شرکتهای چندملیتی، هرگز

در اسرائیل، مزایای کافی که سرمایه‌های آنها اقتضا می‌کند، مثل فراوانی نیروی کار ارزان و نیروی کار نیمه‌ماهر و ضعف و نبود سندیکاها، نخواهند یافت. همچنین اینها انتظار ندارند که بهبود زیادی در مسأله گردشگری اسرائیل در اثر صلح، علی‌رغم استقرار سیاسی ناشی از آن، ایجاد شود؛ این هم به سبب دور بودن مسافت (از منابع گردشگری در شمال اروپا، امریکا و ژاپن)، بالا بودن هزینه کار در اسرائیل، گرانی زمین و محدودیت مناطق ساحلی اسرائیل می‌باشد؛ طرفداران این ارزیابی، برای تأیید دیدگاه‌هایشان، حاشیه‌ای بودن و محدودیت روابط اقتصادی ناشی از پیمان صلح مصر - اسرائیل را مطرح می‌کنند؛ و آن را نشانه‌ای از محدودیت روابط مورد انتظار اسرائیل با اعراب، در صورت فراگیر شدن صلح در منطقه می‌دانند (۷).

جریان دیگری در اسرائیل معتقد است که هرگاه «صلح» در منطقه فراگیر شود، اسرائیل را قادر می‌سازد تا به یک مرکز مالی، تجاری در منطقه تبدیل شود؛ و در توان اسرائیل هست که جای سنگاپور را بگیرد و تنها به نقشی شبیه نقش منطقه‌ای لبنان قبل از شروع جنگ داخلی آن، اکتفا نکند؛ و بر تبدیل اسرائیل به مرکز ارتباطات در منطقه و محل عبور لوله‌های نفت و گاز و حلقه واسطه میان مراکز شرق عربی در حد خودش، و اسرائیل و اروپا، تأکید می‌کند؛ بعضی از اسرائیلی‌ها چنین ارزیابی می‌کنند که «صلح»، اسرائیل (و دیگر کشورهای منطقه) را قادر می‌سازد که به کاهش بودجه نظامی، کاهش نیروهای نظامی و تبدیل بخشی از آنها به نیروی کار غیرنظامی دست زنند؛ اقتصاددانان توقع دارند که اسرائیل، بعد از گذشت مدتی، حدود ۶٪ از تولید ناخالص ملی را از کانال کاهش هزینه‌های نظامی به دست آورد.

برخی از محافل مالی و تجاری اسرائیل، چنین برآورد می‌کنند که نتیجه صلح، جلب سرمایه‌های فراوان از جانب شرکت‌های چندملیتی در اسرائیل و منطقه، بعد از پایان تحریم کشورهای عربی می‌باشد و بسیاری از آن شرکت‌ها به اسرائیل به عنوان جایی برای سرمایه‌هایشان و موقعیت منطقه‌ای‌شان، با توجه به مدرن شدن تأسیسات زیربنایی و فرایند و اصلاح اقتصاد اسرائیل، روی می‌آورند. این گروه‌ها معتقدند که علاوه بر این مزایا، اسرائیل از وجود بخش خصوصی پویا و گسترده و چهارچوب قانونی نهادینه شده و بازارهای مالی جدید و نظام

دموکراسی، بهره‌مند است؛ اینها همچنین اشاره می‌کند که برخی از پژوهش‌های اقتصادی، بیانگر آن است که تجارت احتمالی اسرائیل با کشورهای عربی، در صورت عادی‌سازی کامل روابط، به میزان ۲۵٪ از مجموع تجارت خارجی اسرائیل خواهد رسید؛ و این، رقمی است که در اعلام آن، تمامی بازارهای عربی و توسعه تجارت ناشی از گشودن بازارها و تجارت خدماتی، مدنظر قرار نگرفته است که در این صورت حتی ممکن است رقم مزبور دو برابر شود (۸).

برخی هم انتظار دارند که افزایش زیادی در تجارت اسرائیل با جنوب شرق آسیا - که عملاً شروع شده است - و نیز چین و هند و کشورهای آسیای میانه و توسعه آن با روسیه، رخ دهد. همچنین به ویژگیهای تجاری فراهم شده برای اسرائیل در بازارهای امریکا و ویژگیهای جدید و قابل پیش‌بینی در تجارت آن با اتحادیه اروپا که نتیجه پیشرفت روند صلح می‌باشد، اشاره می‌کنند. اقتصاددانان اسرائیل پیش‌بینی می‌کنند که بخش خدمات، زمینه گسترده‌تری برای تجارت با کشورهای عربی، مشخصاً در بخشهای خدمات رایانه‌ای، پیمانکاریها و ساماندهی آب، به اضافه حوزه به کارگیری نیروی کار ماهر اسرائیلی باشد. برعکس ارزیابی محافظه کارانه در مورد بازدهی اقتصادی صلح برای اسرائیل، محافل رسمی اسرائیل انتظار دارند که آمار گردشگران به اسرائیل تا پایان قرن (بیستم) افزایش یابد و معتقدند که گشایش مرزها با کشورهای عربی، به رشد سریع گردشگری منطقه‌ای منجر خواهد شد؛ امری که در گردشگری اسرائیل به صورت مثبت منعکس خواهد شد؛ طرفداران نظریه سوددهی صلح برای اسرائیل، اشاره دارند به این که الگوی روابط اقتصادی میان مصر و اسرائیل بعد از پیمان کمپ‌دیوید، معیار مناسبی نیست، زیرا طرح فعلی، صلح فراگیر است که کشورهای عربی همجوار با اسرائیل و دیگر کشورهای عربی، در خلیج و شمال افریقا، در آن مشارکت دارند. در نتیجه دیگر، تأثیر انزوای سیاسی و اقتصادی‌ای که بعد از پیمان کمپ‌دیوید، اعراب بر مصر تحمیل نمودند، وجود نخواهد داشت. اینها همچنین به متغیرهای بزرگی اشاره می‌کنند که در عرصه بین‌المللی به وجود آمده و همفکری بین‌المللی برای ایجاد صلح در منطقه فراهم شده است، برخلاف وضعیتی که در دهه هفتاد، در زمان امضای صلح مصر - اسرائیل حاکم بود.

بیشتر اقتصاددانان اسرائیل، بر آثار مثبتی که قطع تحریم عربی، بر اقتصاد اسرائیل به جای خواهد نهاد، اتفاق نظر دارند؛ و معتقدند حتی اگر تأثیر لغو تحریم، در تجارت میان اسرائیل و دنیای عرب، چندان زیاد و مشخص نباشد و موجب کاهش هزینه واردات اسرائیل در زمینه انرژی (نفت و گاز) نشود و حتی اگر موجب آمادگی گسترده‌ای برای سرمایه‌گذاری در بازارهای اسرائیل از جانب شرکتهای چندملیتی گردد (به خاطر عوامل استقرار سیاسی و حذف موانعی که قبلاً به دلیل تحریم عربی وجود داشت)، برای بهبود فرصتها و پیشرفت روند توسعه اقتصاد اسرائیل، کافی خواهد بود.

۱۱ - محدودکننده‌های موقعیت اسرائیل در اقتصاد منطقه

ل: پیش‌بینی طبیعت و میزان نقش اقتصادی‌ای که اسرائیل در منطقه در صورت کامل شدن سازش سیاسی، بر آن متکی است، آسان نخواهد بود؛ این امر، به علل و ملاحظات زیادی برمی‌گردد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱ - مشکل تعیین ویژگیهای نقش سیاسی اسرائیل در منطقه؛ زیرا فرایند عادی‌سازی روابط، تنها بر تصمیمات سیاسی‌ای که در سطح رهبران گرفته می‌شود و یا تصمیمهای اداری و امنیتی که بر این تصمیمها مترتب است، متوقف نمی‌شود؛ بلکه عوامل متعددی ممکن است در ساختار ویژگیهای این نقش، دخالت کنند؛ برخی از این عوامل، خاص اسرائیل است که به‌درگیریهای سیاسی داخلی‌اش که شامل مسائل عقب‌نشینی، مرزها و شهرکها، به‌اضافه مسائل ویژه نقش منطقه‌ای آن و هویت یهودی‌اش مربوط می‌شود؛ و برخی هم از سویی به‌اوضاع داخلی کشورهای عربی خطّ اول درگیری با اسرائیل، امکانات تحوّل آن بعد از سازش اعراب - اسرائیل، دیدگاه هریک از طرفین نسبت به منافع خود (تعدد قوا در درون هریک از طرفین که ساختاری را برای آن منافع مطرح می‌نمایند)، و از طرفی دیگر، توانایی، یا علاقه آنها به‌منزله کشورهای متحد عربی در وحدت‌بخشی به مفهوم منافع مشترک (ملّی)، و قدرت بر حل مشکلات معیشتی - اجتماعی بیشتر ساکنان و انواع راه‌حلهایی که در برابر آن مشکلات به آنها تکیه می‌شود،

ارتباط دارد، و همچنین ملاحظاتی مربوط به نقشه پیمانهای سیاسی ای که بعد از سازش در منطقه اجرا می‌شود و موقعیت اسرائیل در آن، و نیز سرنوشت و نقش هیأت‌های مشترک کشورهای عربی از دیگر سوی (۹).

۲- دیدگاه هریک از طرفین نسبت به سازش و جنبه‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی آن و تلاش هریک برای تعدیل یا تغییر جنبه‌هایی از سازش که معتقدند در آن اجحاف یا خسارت یا تهدیدی برای منافع آنها وجود دارد؛ مشکلاتی هم در هنگام اجرای عملی آن پیمانها و پایبندی طرفین به آن، آشکار خواهد شد؛ برخی هم معتقدند وضعیتی که پذیرش بندها و تعهدات مشخصی را واجب می‌کند، به‌خاطر مصلحت آنها تغییر می‌نماید، لذا به تعدیل پیمان یا از طریق درخواست اعاده مذاکره، یا تکیه بر سیاست وضع موجود، روی می‌آورند؛ ما، بخشی از این امر را، قبل از گذشت یک سال از پیمان اُسلو، از خلال گریز اسرائیل از اجرای مرحله دوم پیمان (که بازگشت نیروهایش به خارج از مناطق مسکونی و اجرای انتخابات مجلس حکومت خودگردان را مطرح می‌کند) و تشدید روند اسکان یهودیان در شهرکها مشاهده کردیم؛ هرچه باشد، خردمندانه نیست که شکل‌های تازه‌ای از درگیری، فشار و پیمانها یا سازشهای جدیدی در زمینه پیمانها یا حوادث تازه را نادیده گرفت؛ طبیعی است که این تحولات، به این شکل یا آن شکل، در مجرای روابط اقتصادی اعراب - اسرائیل، یا اعراب با هم، منعکس شود. بدون شک، به حال تعلیق درآوردن موضوعات اساسی نزاع فلسطین و اسرائیل (مثل: قدس، شهرکها، پناهندگان، مرزها، آب و ...) امکان شروع درگیری به شکل‌های تازه و قدیمی را ملموس و چه‌بسا حتمی کند.

۳- تعیین دقیق امکانات اقتصادی اسرائیل و توانمندیهای آن، در مقایسه با اقتصاد کشورهای عربی در چهارچوب وضعیت جدید که از عادی‌سازی روابط بین آنها به وجود آمده، آسان نیست؛ شاید همین امر، یکی از عوامل اساس وجود تفاوت شدید میان اقتصاددانان عرب در ارزیابی امکانات اقتصادی اسرائیل در مقایسه با امکانات اقتصادی عربها و بروز اختلافات شدید در این زمینه باشد؛ در رابطه با طبیعت رابطه آینده، که بر ایجاد بازار مشترک خاورمیانه مترتب است، این اختلاف، به حد تناقض می‌رسد؛ یعنی ارزیابی ای که سلطه کامل اقتصاد اسرائیل

بر اقتصاد مشرق عربی را پیش‌بینی می‌کند، تا ارزیابی‌ای که به اقتصادی با تواناییهای محدود در برابر آشکار ساختن تواناییهای زیاد نهفته در اقتصاد کشورهای عربی اعتقاد دارد (۱۰).
 تکیه بر معیارهای اقتصادی معمول (مثل تولید ناخالص ملی) که معیارهایی است با اشکالاتی روش‌دار و در همه شرایط، تقریبی است، به نتیجه‌ای منجر می‌شود که خلاصه آن چنین است:
 ظرفیت اقتصادی اسرائیل در سه سال نسخت دهه نود، برابر است با کل ظرفیت اقتصاد کشورهای عربی همجوار (مصر، سوریه، اردن، لبنان و فلسطین)؛ اما همان معیارها، در همان زمان، به اقتصاد عربستان، ظرفیتی دو برابر ظرفیت اقتصاد اسرائیل داده است. چنانکه صادرات عربستان در سال ۱۹۹۳ با توجه به اهمیت اختلاف در طبیعت مواد صادر شده از دو کشور، دو برابر اسرائیل بود؛ چنانکه همان معیارهای اقتصادی، ظرفیت اقتصاد الجزایر را در اوایل دهه نود (قبل از شروع بحران سیاسی داخلی الجزایر) با ظرفیت اقتصادی اسرائیل، مساوی نشان می‌دهد. همان معیارها و در همان زمان، بیان می‌کنند که کل ظرفیت اقتصاد خاورمیانه (دنیای عرب و اسرائیل) کمتر از ظرفیت اقتصاد یک کشور اروپایی نیمه‌پیشرفته با جمعیتی متوسط مثل اسپانیا بود (۱۱).

اما ویژگیهای اقتصاد اسرائیل، در مقایسه با ویژگیهای اقتصاد بیشتر کشورهای عربی، آن را در بهره‌گیری از فرصتهایی که فضای باز اقتصادی خاورمیانه فراهم می‌کند، چه از نظر استفاده از منابع انرژی با هزینه‌ای کمتر از گذشته و ایجاد راه‌حلهای آسانتر برای مشکلات آبی و لجستیکی، و چه از نظر امکانات صادرات برخی از کالاها و خدمات به بازارهای عربی با قیمتها و شرایط رقابتی، و چه از نظر ایجاد زیرساخت منطقه‌ای شرقی مربوط به اسرائیل با حفظ وابستگی اقتصاد آن به بازارهای مراکز نظام سرمایه‌داری پیشرفته با نگاهی به ساختار آن از سویی و از طرف دیگر، توجه به امتیازات خاصی که بازارهای اروپایی برای تولیدات اسرائیل قائل هستند، تواناتر می‌نماید (۱۲).

۴- در این زمینه، توجه به حقایق زیر مفید خواهد بود:

(۱) بازارهای عربی، همچنان کوچکند و مراکز سرمایه‌داری پیشرفته (مثل اتحادیه اروپا، امریکا و ژاپن) بر آن چیره هستند، بدون شک، این مراکز، تلاش خواهند کرد تا این چیرگی را

حفظ نموده و رابطه بازارهای عربی را با بازارهای جهانی، بیشتر کنند.

(۲) فرار سرمایه عربی به مراکز سرمایه‌داری، اساساً ناشی از شرایط سیاسی و حقوقی محلی و منطقه‌ای می‌باشد که قابل تغییرند؛ این تغییر، عملاً با پذیرش توصیه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و شرایط آنها آغاز گشته است؛ از این مسأله، تعدیل در میزان نیروهای سرمایه‌داری به وجود خواهد آمد، بویژه وقتی که وضعیت جدید منطقه‌ای، موجب تشویق آغاز به کار مجموعه اقتصادی عربی و ایجاد نظام منطقه‌ای عربی جدید با هیأت‌های سیاسی، فنی مشترک و کارآمد شود و حوزه دموکراسی سیاسی برای مقابله با پروژه منطقه‌ای اسرائیل، گسترش یابد.

(۳) اقتصاد اسرائیل، قدرت چیرگی عملی بر اقتصاد فلسطین را با آن زیرساخت ویران و با انبوه مشکلات و وابستگی و ضعف تراکم سرمایه محلی، دارد؛ همچنین، اقتصاد اسرائیل، توانایی چیرگی بر اقتصاد اردن را با امکانات محدود و درآمد سرانه‌ای که میانگین آن کمتر از $\frac{1}{10}$ میانگین درآمد سرانه در اسرائیل می‌باشد، دارد؛ بنابراین حقیقت، ایجاد استراتژی‌ای که در پیشاپیش اولویت‌هایش، مقاومت در برابر انحصاری شدن اسرائیل را نسبت به آن دو اقتصاد قرار می‌دهد، ضروری است؛ آن هم از طریق طرح‌های توسعه‌ای فراگیر از سویی و از سوی دیگر، از طریق تقویت ارتباط آن دو با اقتصاد دیگر کشورهای عربی، امکان‌پذیر است.

مشکل عملی، در توانمندی اقتصاد اسرائیل و جاذبیت پروژه آن در ایجاد «خاورمیانه جدید» نیست، پروژه‌ای که ترس و نگرانی نیروهای زیادی (اسلامی، ملی، دموکراتی و سکولار) را بنا به ملاحظات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برمی‌انگیزد؛ که برخی از این ملاحظات، به ساختار و هویت نظام جدید طرح شده و وظایف سیاسی آن مربوطند و برخی دیگر به عوامل تاریخی و ایدئولوژیک آن. بلکه مشکل حقیقی، در عدم وجود یک پروژه منطقه‌ای عربی مرحله‌ای و تکاملی و با محتوای توسعه‌ای، اجتماعی مستقل و همچنین در وضعیت منزوی ساختنی که شکل روابط اقتصادی آشفته و عقب‌مانده اعراب نسبت به اقتصاد جهانی را مشخص می‌سازد، و نیز در وضعیت عدم وجود توازن سیاسی در مجموعه کشورهای عربی در ارتباط آنها با مراکز تصمیم‌گیری و تأثیرگذار در نظام موجود بین‌المللی، بویژه بعد از جنگ دوم خلیج نهفته است.

یادداشتها

۱- به عنوان مثال بنگرید به تأکیدات «یوسی بیلین» (می ۱۹۹۴)، معاون وزیر خارجه اسرائیل مبنی بر این که اسرائیل، در آینده، به فکر تشکیل بازار مشترک در خاورمیانه، در دهه آینده، بعد از توسعه زیرساخت مشترک در منطقه، خواهد بود؛ وی اشاره دارد به این که: «ممکن است منطقه در پنج سال آینده، شاهد ایجاد زیرساخت مشترکی برای فلسطین، مصر، اردن، سوریه و لبنان باشد، و ما بعد از اتمام این مرحله، به امکان ایجاد بازار مشترک، خواهیم اندیشید».

بنگرید:

James Harding, "Israel to Consider Mideast Common Market," The Financial Times, May 14/15, 1994.

همچنین به ارزیابی‌ای که «بیلین» در کنفرانس مطبوعاتی، بعد از دیدارش از مسقط (برای شرکت در گردهمایی کمیته آب در مذاکرات چندجانبه) ارائه نمود، بنگرید؛ وی گفت: «از دیدگاه اقتصادی و به فضل توانمندیهای فراوان در کشورهای خلیج، ممکن است روابط اقتصادی اسرائیل با کشورهای خلیج، بیش از رابطه با کشورهای همسایه ما باشد که این، به سبب شکاف بزرگ اقتصادی موجود میان ما و همسایه‌های ماست و چنین وضعی با کشورهای خلیج نداریم».

بنگرید:

Israel Information Service, Gopher, April 21, 1994.

۲- تعدادی از محافظ حاکم عربی، ایجاد بازار مشترک خاورمیانه یا «نظام خاورمیانه‌ای» در منطقه را تأیید کردند؛ به اضافه پیمان املو که الحاقیه‌های اقتصادی آن، بر همکاری اقتصادی خاورمیانه صراحت دارد، و همچنین پیمان اردن-اسرائیل، این اندیشه دقیقاً بعد از امضای پیمان «اعلامیه اصول» میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، با استقبال رسمی در مصر، مغرب، عُمان، اردن و تونس و آمادگی ترکیه برای مشارکت، روبه‌رو شد؛ «بیانیه کاربلانکا» که در کنفرانس جهانی اقتصاد در باب توسعه در خاورمیانه و شمال افریقا (۳۰ اکتبر ۱۹۹۴) صادر شد و در آن، همه کشورهای عربی به جز عراق، لیبی، سوریه و لبنان شرکت داشتند، تیت حکومتها و بخشهای خصوصی مشخص و نمونه را بیان کرد: «تأسیس اصول مجموعه اقتصادی خاورمیانه و شمال افریقا که در مرحله مشخصی، آزادی سرازیر شدن کالاها، سرمایه و

نیروی کار را از طریق منطقه اقتضا می‌کند». (به متن بیانیه که در «الحیاء» تاریخ ۱۱/۲/۱۹۹۴ آمده است مراجعه کنید). مثلاً وزیر خارجه مصر بر این باور است که: «بازار مشترک خاورمیانه، بدون شک در آینده ایجاد خواهد شد، چه عربها بخواهند و چه نخواهند». (روزنامه الحیاء، ۱۲/۲۳/۱۹۹۳). همچنین بنگرید به استقبال سلطان قابوس از ایجاد نظام خاورمیانه‌ای: «که شامل عربها، اسرائیل، ترکیه و ایران شود و به منافع مشترک و تبادل منافع، متکی باشد و موانع موجود را از سر راه بردارد». (الحیاء، ۱۱/۱۹/۱۹۹۳).

۳- به عنوان نمونه برای اطلاع از اهمیت استراتژیکی‌ای که حکومت اسرائیل به مسأله آب می‌دهد، به مقاله ژنیف شیف در روزنامه «هاآرتس»، ۸/۱۰/۱۹۹۳ که در روزنامه «القدس العربی» ۱۲/۱۰/۱۹۹۳ منتشر شد، مراجعه شود. مقاله، به پژوهشی آکادمیک با عنوان: «مشکل آب در چهارچوب سازش میان اسرائیل و کشورهای عربی» پرداخته که حکومت اسرائیل، به دلیل وجود نقشه‌هایی تفضیلی که حدود عقب‌نشینی‌های اسرائیل را ترسیم نموده، مانع انتشار آن شده است؛ این پژوهش، به راهنمایی یهوشع شفارتس (کارشناس معروف اسرائیلی در امور آب) و آهارون زوهر (که در طراحی منطقه‌ای پروژه‌های مشترک بین اسرائیل و کشورهای عربی کار می‌کند) صورت گرفته است. خلاصه این پژوهش چنین است: «جدایی اسرائیل از یهودا و سامرة بدون اقدام در تصحیح مرزها و بدون همکاری با فلسطینی‌ها در کرانهٔ باختری، سناریویی بسیار خطرناک بر اقتصاد آب در اسرائیل است...». این پژوهش توصیه می‌کند که اسرائیل «سلطه، بر بیشتر منابع آب را به قصد منع استفاده از آبهای زیرزمینی در یهودا و سامرة که به ضرر بهره‌برداری اسرائیل از آب منطقهٔ یرکون (عوجاء) - تماشیح تمام می‌شود، به عهده بگیرد». توصیه دیگر پژوهش، حل مشکل آبی نوار غزه از طریق شیرین کردن آب دریا یا انتقال آب از رود نیل می‌باشد؛ پروژهٔ مذکور، می‌خواهد که اسرائیل هر کاری را برای ابقای سرمایهٔ کنونی آبی که در دست دارد، انجام دهد و هیچ امتیازی جز با فراهم آمدن نتیجهٔ سیاسی مطلوب» ندهد.

۴- دوری گلد - یکی از پژوهشگران برجسته مرکز پژوهشهای استراتژیک در دانشگاه تل آویو - در مصاحبه‌ای با روزنامه «الاهرام» می‌گوید: «هر کشوری در منطقه، ویژگیهای خاص خود را دارد؛ مثلاً مصر از جمعیت زیاد و منطقهٔ جغرافیایی گسترده بهره‌مند است و سوریه هم، از منطقه جغرافیایی گسترده‌تر و جمعیتی بیشتر از اسرائیل بهره‌مند است. حفظ توازن نظامی، برای کشور کوچکی چون اسرائیل، از طریق حفظ برتری نظامی امکان‌پذیر است، یعنی دستیابی به فن آوری پیشرفته، که کم جمعیتی و مساحت کم جغرافیایی را جبران کند». وی، بر این باور است که اسرائیل به عنوان ذخیرهٔ استراتژیک امریکا در صورتی که «سیاست امریکا در برابر ترکیه و کشورهای خلیج و یا برعکس، تغییر کند»، باقی خواهد ماند. نگاه کنید به: روزنامه «الاهرام»، ۱۲/۷/۱۹۹۳، مصاحبه خانم امیره حسن با دوری گلد.

۵- دربارهٔ ساختار و مشکلات اقتصادی اسرائیل، اساساً به منابع زیر تکیه شده است:

- فضل النقیب، «الاقتصاد الإسرائيلي فی إطار المشروع الصهيوني: دراسة تحليلية» (بیروت: مؤسسة الدرمامات الفلستینیة، مارس، ۱۹۹۵).

- Ira Sharknasky, The Political Economy of Israel (Oxford, 1987), chapters 1-3;

- Y. Klein, "The Problem of Systematic Reform," in Keith Kyle & Joel Peters, Whither Israel?

The Domesitic Challenges (London. 1993), pp. 47-60.

- Pinchas Landau, "The Israeli Economy in the 1990: Breakout or Breakdown?," in Kyle & Peters, Idem, pp. 61-83;
- Yair Aharoni, *The Israel Economy, Dreams and Realities* (London, 1991);
- Moshe Sanbar (ed.), *Economic and Social Policy in Israel: The First Generation* (London, 1990), chapters 1, 2, & 3;
- Emma Murphy. "Structural Inhibitions to Economic Liberalization in Israel," in *Middle East Journal*, Vol. 48, No. 1, Winter 1994, pp. 65-88;
- Emma Murphy, "Israel," in Tim Niblock and Emma Murphy (eds.) *Economic and Political Liberalization in the Middle East* (London: British Academic Press, 1993); Bank of Israel, *Annual Report* (Jerusalem, May 1993);
- *Israel, A Country Study*, United States Government as represented by the Army, Washington D.C., 1990 (Chapter on Economy, pp. 139-176);
- *Statistical Abstract of Israel*, 1993, No. 44, Jerusalem.

۶- حجم صادرات اسرائیل به کشورهای جنوب شرق آسیا، به نسبت پانزده سال اول سال ۱۹۹۳ و همین مدت از سال ۱۹۹۴ یعنی از ۱/۸ میلیارد دلار به ۲/۳ میلیارد دلار افزایش یافته است؛ علت اصلی آن، به پایان تحریم آسیا نسبت به اسرائیل بعد از امضای پیمان اسلو با سازمان آزادی‌بخش فلسطین، برمی‌گردد. (بنگرید: راجر اُون: «آسیا الکبری و آسیا الصغری»، روزنامه «الحیة»، ۱۳/۱/۱۹۹۵).

از نکات جالب توجه، آن‌گرایش روشنی است که حتی در پژوهش‌های جدی عربی و مداخله‌های مستقیم در باب پروژه اسرائیلی نظام منطقه‌ای جدید می‌بینیم و آن‌زیاده‌روی در اهمیت بعد اقتصادی در پروژه منطقه‌ای اسرائیل به‌ضرر دیگر ابعاد و مشخصاً بعد سیاسی و امنیتی است؛ چه بسا علت آن، به حاکمیت دیدگاه غیردقیق به نیرو و رویکردها و ساختار اقتصادی اسرائیل مربوط باشد. به‌عنوان مثال، بنگرید: محمود عبدالفضیل، «مشاریع الترتیبات الاقتصادية (الشرق اوسطية): التصورات - المحاذیر - أشكال المواجهة»، فی «التحدیات (الشرق اوسطية) الجديدة والوطن العربی»، (بیروت: مرکز پژوهش‌های وحدت عربی، ۱۹۹۴). علی‌رغم این‌که پژوهشگر، تنها به‌رژ اعتماد میزان سود و زیان اقتصادی اشاره نموده و بر وجود میزان «سیاسی و استراتژیکی» سود و خسارت تأکید دارد، اما اینها، تنها در چهارچوب نظری بوده، این بررسی، به «ایده آلیسم» به‌معنای فلسفی گرایش دارد (مثلاً سخن در باب «تثبیت هویت عربی» و «جمع مواضع پراکنده عربی در سطح حکومتها و نیروهای مردمی» و «پروژه نهضت عربی» بدون تعیین نیروهای اجتماعی - سیاسی‌ای که سرپرستی برنامه‌های آن پروژه را برعهده بگیرند و برای موفقیت آن تلاش کند و امثال آن‌الخ). به‌بیان دیگر، گرایش به‌سوی لغو یا متوقف ساختن نقش تناقضات و نزاع‌های عربی - عربی، و نزاع‌های درون تمام جامعه‌های عربی، و مشکلات متعدد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنها، و تعدد مواضع و ایدئولوژیها و تناقضات داخلی آنها، و وجود گروهها و طبقات و نحله‌های اجتماعی، وجود دارد که منافع آنها با «نظام منطقه‌ای جدید» همچون دیگر مسائل، در تضاد است. این امر، همچنین بر جامعه اسرائیل بدون

غفلت ورزیدن از ویژگیهای این جامعه و گسترش مهاجرت به آن، منطبق است. سخن از «هویت عربی» در برابر «دیگری»، حتی بعد از اعلام پذیرش پروژه منطقه‌ای اسرائیل توسط نیروهای عربی حاکم (و غیرحاکم) نیز مطرح می‌شود. چنانکه بسیاری از نیروهای عربی، حداقل آنهایی که مخالف نبودند، استراتژی امریکا یا اروپا را در منطقه پذیرفتند و این دو استراتژی، با پروژه منطقه‌ای اسرائیل، هرچند با ملاحظات و حیثیتهای متضاد، هماهنگ هستند.

در مقابل، کسانی را می‌یابیم که به روابط اقتصادی از دیدگاه تکنیکی محض می‌نگرند، یعنی به جدایی آن از روابط زور و سلطه و تضاد و برخورد منافع؛ بنگرید: سعید النجار، مأخذ پیشین، ص ۱۸۴ تا ۲۰۰. و روزنامه «الاهرام»، مقالات پیاپی سعید النجار. (با تاریخ انتشار آن در روزنامه): «المقاطعة العربية والتعاون الإفلیسی» (۱۶/۱۱/۱۹۹۳)، «التبادل التجاري والاستثمارات» (۲۳/۱۱/۱۹۹۳)؛ «السلام والسوق الشرق اوسطیة» (۳۱/۱۱/۱۹۹۳). همچنین بنگرید به اظهارات دبیرکل اتحادیه عرب - عصمت عبدالمجید - که معتقد است ایجاد بازار خاورمیانه، نباید کشورهای عربی را دچار هراس کند، چون این امر، در گرو پذیرش عربهاست؛ با این توضیح که: «دستیابی به سازش در بحران خاورمیانه، به معنای اعطای مزایای اقتصادی به اسرائیل نیست»، اما او غافل است از این که اسرائیل، با هریک از کشورهای عربی به طور جداگانه، نه با اتحادیه کشورهای عربی، پیمانهای جداگانه و با شرایط تفصیلی که با مسائل اقتصادی و غیراقتصادی در ارتباط می‌باشد، بسته است. (روزنامه «الحیة»، ۱۴/۳/۱۹۹۴). علی‌رغم صحت و دقت در تفکیک بین سازشی که به روابط عادی اقتصادی (میان اسرائیل و کشورهای عربی) کشیده می‌شود و سازشی که به بازار مشترک مبتنی بر تبادل مزایای تفصیلی (یعنی ورود کالاهای طرفین به بازار یکدیگر بدون موانع گمرکی، یا با موانع ساده گمرکی)، می‌انجامد، اما حقیقتی را نادیده نمی‌انگارد و آن این که دو حالت، در وضعیت ملموس موجود در نیمه اول دهه نود از قرن بیستم، به اسرائیل اجازه می‌دهند که استفاده‌کننده بزرگ از حیث اقتصادی، سیاسی و امنیتی باشد (هرچند که ارزیابی‌ها درباره حجم فواید اقتصادی، با هم متفاوت باشند). این امر هم، علت ساده‌ای دارد و آن این که این رابطه، میان دو طرف هم سطح و یا نزدیک به هم در میزان پیشرفت اقتصادی و فن‌آوری، یا نیروی نظامی یا پشتیبانی بین‌المللی، برقرار نمی‌شود؛ همین‌طور پیمانهایی که روابط اقتصادی را ترسیم می‌کنند، توجهی به اعطای مزایایی به طرف ضعیف‌تر که تحول اقتصادی و فن‌آوری‌اش را سرعت ببخشند، ندارند. پیمانهای صلح بین اسرائیل و کشورهای عربی - از جمله مصر - پیمانهایی است که در سایه معیارهای نیروهای اشغالگر و در سایه فشارهایی بر کشورهای عربی و مطابق با استراتژیهای متضاد میان کشورهای عربی درگیر، صورت گرفته است. در تمامی حالات، تمام پیمانهای دوجانبه‌ای که تاکنون (اواخر سال ۱۹۹۴) میان اسرائیل و کشورهای عربی امضاء شده است، شکل روابط اقتصادی را مشخص نموده و روابط امنیتی، سیاسی حال و آینده را هم شکل بخشیده است (نمونه جنجالی در این زمینه، همان پیمان اسلو و پیمانهای بعدی قاهره و پیمان صلح بین اسرائیل و اردن است که در اکتبر ۱۹۹۴ به امضا رسیده است). اگر بعضی از آنچه که مشخص شده، مطابق پیمان انجام نگرفته است، به دخالت عواملی که نیروهای امضاکننده یا یکی از طرفین، نمی‌توانند و یا علاقه ندارند آن را کنترل کنند و یا برای جلوگیری از تأثیر آن دخالت نمایند، برمی‌گردد. نمونه آشکار آن، تحریم ملی کالاهای اسرائیلی در مصر است (امری که در همه حال، به میزان نیروهای اجتماعی داخلی بستگی دارد). چنانکه پروژه اسرائیلی، تلاشهایش را تنها در عادی‌سازی روابط تجاری منحصر نکرده، بلکه پروژه‌های اقتصادی مشترک فراوانی را هم طرح می‌کند. (در فصل چهارم به تفصیل به این مطلب خواهیم پرداخت). برخی از

این پروژه‌ها، از جانب امریکا، بانک جهانی و اتحادیه اروپا، با اقبال مواجه می‌شود. درست است که آنها تابع پیمانهای دوجانبه یا چندجانبه می‌باشند، اما صحیح‌تر آن است که میزان استفاده از هر یک از آنها در صورت توفیق و پذیرش شرایط امنیتی اسرائیل، با تفاوت در قدرت هر یک از طرفین در اداره و هدایت آن پروژه‌ها هم متفاوت خواهد بود؛ پروژه‌هایی که به اسرائیل اجازه خواهد داد - اگر موفق شود - حلقه واسطه اساسی منطقه‌ای باشد. چنانکه اسرائیل منتظر است نیروهای «اقتصاد بازار آزاد» وارد عمل شوند تا شاید غلبه سرمایه اسرائیلی، صورت پذیرد. گدعون فیشلسون می‌گوید:

«... دولتهای عربی، نباید کاری بیش از اعلان روابطشان با اسرائیل که با رابطه آنها با هیچ دولت دیگر هیچ تفاوتی ندارد و پایبندی به این اعلان، انجام دهند. حتی برای این که ثبات نیک خود را اظهار نمایند، لازم است که تمام موانع مشخص، مخصوصاً اقدامات تحریم عربی را که اکنون مانع عادی‌سازی روابط اقتصادی با اسرائیل است، از سر راه بردارند. اگر این دولتها، حقیقتاً برای صلح آماده هستند، باید گام دیگری بردارند، به طوری که همه کشورهای خاورمیانه به یک دیگر، جایگاه «مسئولیت بیشتر دولتی» ببخشند. این امر، میان اسرائیل و مصر در می / ۱۹۸۰ صورت گرفت، اما متأسفانه به مرحله اجراء درنیامد». بنگرید:

Gideon Fishelson, "Regional Economic Cooperation in the Middle East," in S.L. Spiegel (ed.).
The Arab-Israeli Search for Peace (London: Boulder, 1992), pp. 112-113.

۷- کاهش بهبود فرصتها برای اسرائیل در استقبال از سرمایه‌های خارجی با پیشرفت در روند مذاکرات با کشورهای عربی و شتاب در روند عادی‌سازی روابط و پایان دادن رسمی به نزاع اعراب - اسرائیل، خطا به شمار می‌رود. هاری هامپسون - رئیس بخش مربوط به سهام در مؤسسه «جی.بی. مورگان» (J.B. Morgan) در لندن - برآورد می‌کند که توجه به «بازارهای در حال رشد و نوپا» یا «نزدیک به نوپا» مثل بازار اسرائیل و جنوب افریقا، زیاد می‌شود «به طوری که سرمایه‌های بین‌المللی از حیث حجم با پیشرفت و تحولی که این دو بازار محقق می‌سازند، تناسب ندارد». رون لوباش - رئیس دفتر مؤسسه «لیمان برادرز» (Lehman Brothers) در تل‌آویو - اشاره دارد به این که «سرمایه‌داران، جذب زیرساخت پیشرفته در اسرائیل و اقتصاد آن که به سرعت رشد می‌کند، می‌شوند». وی، برآورد می‌کند که «ممکن است صلاحیت اسرائیل برای گرفتن وام، بهبود یابد و این وضعیت، در آینده نزدیک، از الف به ب یعنی از خوب به عالی برسد». نسبت سهام خارجیان در شرکتهای اسرائیل تا تابستان سال ۱۹۹۴ از ۲٪ تجاوز نکرده است، با علم به این که بخش زیادی از این سرمایه‌های خارجی، از صندوق اسرائیل که مؤسسه (B. Z. W. Investment Management) آن را اداره می‌کند، آمده است. بنگرید: آنطونیا شارب: «اسرائیل مرشح جدی لتلفی الاستثمارات الدولية». روزنامه «الحياة»، ۲۳/۹/۱۹۹۴.

۸- یکی از محققان عرب چنین برآورد می‌کند که حذف تحریم اسرائیل توسط اعراب، آثار زیر را در اقتصاد اسرائیل برجای خواهد گذاشت:

الف: سرازیر شدن ۳۷٪ از صادرات اسرائیل به بازارهای عربی. لیست صادرات احتمالی اسرائیل به بازارهای عربی، شامل: تجهیزات کشاورزی، ابزار آبیاری، فرآورده‌های شیمیایی، لاستیک ماشین، ورق آهن، حشره‌کش، کود، مواد پلاستیکی، پزشکی، الکترونیکی (تجهیزات تهویه و یخچال)، ماشین حساب الکترونیکی، تجهیزات کنترل و ژنراتورهای برق خواهد بود. محقق مذکور اشاره می‌کند که حدود ۳۱٪ از صادرات فلسطین در سال ۱۹۴۶ به دولتهای عربی بوده است و

این علامت آن است که امکان دارد اسرائیل نیز همین مقدار به جهان عرب صادرات داشته باشد.

ب: چنین برآورد می‌شود که ۲۴٪ از واردات اسرائیل ممکن است از جانب کشورهای عربی، در اثر لغو تحریم، صورت گیرد. برآورد می‌شود که اسرائیل حدود ۱۰ تا ۱۱٪ از هزینه‌های انتقال واردات جایگزین را از بازارهای خارجی فراهم سازد؛ انتظار می‌رود واردات اسرائیل از بازارهای عربی، شامل: نفت، پنبه، حبوبات، احشام، پشم، توتون، روغن نباتی، برنج، معدن خام و برخی از انواع میوه و سبزیجات باشد.

ج: محقق مذکور (که مستشار منطقه‌ای در مسائل توسعه و سیاستهای آن در سازمان ملل متحد می‌باشد) به پژوهشی اشاره دارد که بخش تجارت اسرائیل آن را به‌نخست وزیر اسرائیل - اسحاق رابین - ارائه نموده است. این پژوهش برآورد می‌کند که خسارت ناشی از تحریم اعراب به اقتصاد اسرائیل، حدود ۴۴ میلیارد دلار است؛ به طوری که تحریم - طبق پژوهش مذکور - مانع تحقق سرمایه‌گذاری در اسرائیل، حدود ۲۴ میلیارد دلار بوده و خسارت ناشی از محروم کردن کالاهای اسرائیلی از رسیدن به بازارهای عربی، معادل ۲۰ میلیارد دلار شده است. بنگرید: فؤاد حمدی بسو، «التحوّل نحو السلام: آثاره و تحدیاته، رؤیة اقتصادية». الخبراء العرب فی الهندسة والإدارة، پژوهشی که به کنفرانس آفاق آینده عرب در جهان در حال تغییر، در عمان - اردن ۱۸ تا ۲۰ اکتبر ۱۹۹۳ ارائه شد. ص ۱۶ تا ۲۱.

علی‌رغم تکرار برآوردهای اسرائیل در ایام اخیر به این که ضررهای اسرائیل [از زمان تأسیس آن تا ۱۹۹۴] به واسطه تحریم عربی، حدود ۴۰ تا ۵۰ میلیارد دلار بوده، اما شایسته است که در تعامل جدی با ارزیابی‌های مذکور، با احتیاط عمل شود (چون بخش زیادی از آن، فرضی می‌باشد) و این، احتیاطی است که پژوهشهای دقیق اسرائیلی نیز، برآند. ۹- بدون شک، تأثیر سازش رسمی اعراب - اسرائیل و فلسطین - اسرائیل در اوضاع سیاسی داخلی کشورهای عربی، و مشخصاً کشورهای همجوار با اسرائیل، استفسار مشروعانه را در رابطه با تغییراتی که بر مبانی و «اصول ایدئولوژیکی و فکری» از مفهوم «مشروعیت» قدرت سلطه و نیروهای مخالف به طور مساوی دخالت دارند، طرح می‌نماید. مانند تلاشهای نخستین و شتابزده‌ای که برخی از پرسشها را در این موضوع مطرح می‌کند، بنگرید: اُیهارد کینله، «سن السلام غیرالمتکافیء الی التطبیع غیرالمتکافیء» (دراسة فی ثلاث حلقات)، روزنامه «الحیة»، ۲ و ۳ و ۴/۸/۱۹۹۴.

۱۰- به عنوان مثال مقایسه کنید ارزیابی مروان اسکندر را با ارزیابی یوسف شیل که با تفاوت زیادی همراه است؛

مروان اسکندر معتقد است:

- بعد از صلح، برای اسرائیل، «هیچ امتیازی، جز جلادادن الماس، تولید برخی تجهیزات الکترونیکی در زمینه بهداشتی و مهارت کشاورزی بیابانی» باقی نمی‌ماند. اینها، مجموعه‌ای هستند که اسرائیل، در برابر کشورهای عربی، مخصوصاً بخش بانکها و بیمه، بار اقتصادی زیادی را برعهده ندارد؛ اینها هم در مسائل جدید اقتصادی، خدمات اساسی به‌شمار می‌آیند که اسرائیل از مشکلات و رسوایی‌هایی در این دو بخش رنج می‌برد و از بین بردن آثار آنها در آینده نزدیک، ممکن نیست. تلقی او این است که اقتصاد لبنان، از زمینه محکمی در بخش بانکها، به آن صورت که در مصر هست و تا حدودی در عربستان از پیشرفت برخوردار است و در اسرائیل، ضعیف، برخوردار می‌باشد.

- توانایی اقتصاد اسرائیل در به کارگیری نیروی کار ارزان در زمینه‌های تولید کشاورزی (سبزیجات و میوه) و صنایع بافندگی، حتی در برابر کشوری چون سوریه که تولیدات زیادی در زمینه سبزیجات و میوه و لباس را همراه با سطح رقابتی،

محقق ساخته است، غیرفعال است؛ در نظر اقتصاددان لبنانی (مروان اسکندر)، صنایع غذایی اسرائیل، از ویژگی‌های کیفیت یا قیمت‌های رقابتی، در مقایسه با تولیدات مشابه آن در لبنان و سوریه و اردن، برخوردار نیست.

- حاکمیت جوّ صلح (به‌نظر مروان اسکندر)، موجب تبدیل از ۱۰٪ تا ۱۵٪ از منابع درآمد ملی در سوریه، اسرائیل، اردن، لبنان و حتی عربستان، از زمینه‌های نظامی به زمینه‌های اجتماعی می‌شود؛ وی معتقد است که اسرائیل، از این تبدیل، بیش از بقیه رنج خواهد برد؛ همچنین او بر این باور است که اسرائیل در درازمدت با تهدیدات زیادی از جانب مسائل زیر مواجه خواهد شد:

* اقتصاد سوریه که از قید و موانع، آزاد است و از شایستگی‌های بازرگانان متخصص سوری، با تجربه‌های بین‌المللی و اقتصاد باز نسبت به تجارت بین‌المللی، بهره‌مند است. نویسنده تأکید دارد که توان اقتصاد سوریه در راه توسعه و کسب موقعیتی در اقتصاد جهانی، از توانمندی اقتصاد اسرائیل، برتر است.

* اقتصاد عربستان که بر تراکم سرمایه‌های بخش خصوصی و افزایش تولید نفت مبتنی است؛ ارزیابی نویسنده آن است که تولید سبزیجات و حبوبات و گوشت در عربستان، از تولیدات اسرائیل بیشتر است. چنانکه عربستان، از غنی‌ترین کشورها در زمینه مواد هیدروکربنیک می‌باشد و علی‌رغم جنگ خلیج، از ذخایر سرمایه‌ی زیادی، بهره‌مند است.

* اقتصاد لبنان که در زمینه دانش و تجارت، نامزد رقابت با اسرائیل است.

* اقتصاد عراق که از توانمندی بالایی برخوردار است (از نظر منابع و جمعیت و توانمندی علمی) البته اگر تحریم آن لغو شود.

مروان اسکندر تأکید می‌کند که اسرائیل، در بیشتر زمینه‌های تولید، با سوریه، و گردشگری با لبنان و سوریه، توانایی رقابت ندارد. چنانکه حجم اقتصادی آن، کمتر از سعودی است.

نویسنده، در پایان، سخنش را چنین خلاصه می‌کند: «همکاری اقتصادی و قتی، اگر محقق شود، مخصوصاً اگر شامل عراق گردد و زمینه برای قابلیت‌های لبنان هم فراهم شود، ممکن است به‌طور کلی، کفّ رقابت را به نفع کشورهای عربی، سنگین کند و در نتیجه، اسرائیل، همچون نقطه‌ای در دریا گردد. جو صلح، مؤکداً به کاهش پشتیبانی امریکا از اسرائیل منجر خواهد شد و موجب حذف توجهات کمک به اسرائیل از جانب کشورهای دیگر از جمله آلمان غربی که میلیاردها مارک برای پوشاندن گناهی که توسط نسل‌های کنونی آلمان صورت نگرفته، پرداخته می‌شود، می‌گردد». بنگرید: مروان اسکندر، «العالم العربی فی مرحلة السلام» (الحلقة الاولى والحلقة الثانية)، روزنامه «الحیاء»، ۱۴ و ۱۵ / ۱۰ / ۱۹۹۳.

اما دکتر یوسف شبل، به بیان شکل و میزان احتمالی رویارویی اقتصادی بین لبنان و اسرائیل می‌پردازد، و با مقایسه دو بخش کشاورزی و صنعت هر دو کشور، بر امور زیر تأکید می‌ورزد:

الف: در سطح بخش کشاورزی اسرائیل: سطح زمین زیر کشت در اسرائیل افزایش یافته است؛ یعنی از ۱/۶۵۰ میلیون دونم [واحد محاسبه مساحت زمین کشاورزی و سوریه و لبنان معادل نیم هکتار] در سال ۱۹۴۹ به ۴/۸ میلیون دونم در سال ۱۹۹۱ رسید. مساحت کشت آبی، از دهه چهل تا نیمه دهه هشتاد، به هشت برابر افزایش یافت؛ و مراکز تولید کشاورزی تولیدات پایه کشاورزی از ۱۰۰ مرکز در سال ۱۹۴۹ به ۱۱۱۶ مرکز در سال ۱۹۸۵ رسید؛ اما علی‌رغم افزایش سطح تولید، نسبت مشارکت بخش کشاورزی در کل تولید ملی، در نتیجه رشد زیاد مشارکت بخش صنعت،

پایین آمد؛ اسرائیل، کشت مرگبات را مدرنیزه کرد، به طوری که در یک سال می‌تواند سه بار محصول بگیرد، چنانکه با تولید میوه افوکادو، بازارهای اروپا را فتح کرد؛ در اسرائیل، اقدام به مکانیزه کردن کشاورزی، تا حد زیادی به گسترش افقی و عمودی در سطح تولید منجر شد؛ بخش کشاورزی، در سال ۱۹۸۸ حدود ۱/۲۹۵ میلیارد متر مکعب (معادل دو برابر آن در لبنان) آب مصرف کرد.

دکتر یوسف شبل می‌گوید: در مقابل، بخش کشاورزی در لبنان، بیش از ۱٪ بودجه کشور را به خود اختصاص نمی‌دهد و درآمد سالانه یک لبنانی در این بخش (در اوایل دهه نود) از ۵۰۰ دلار فراتر نمی‌رود. بخش کشاورزی، از کهنگی زیرساخت و عدم وجود ابزار لازم برای بازاریابی و عدم پیش‌خرید محصولات کشاورزی رنج می‌برد؛ نقص بزرگی هم در راهنمایی کشاورزان کوچک وجود دارد؛ افزایش مستمر هزینه عوامل تولید از قبیل: کود، سم و نیروی کار و همچنین افزایش هزینه‌های بازاریابی نیز باید مدنظر قرار گیرد.

ب: در زمینه بخش صنعت اسرائیل: نویسنده، آن را مهمترین بخش از حیث مشارکت در تولید ملی، و حجم به‌کارگیری نیروی کار می‌داند که تعداد کارگران صنعتی (در اوایل دهه نود) به سیصد هزار نفر رسیده بود؛ اسرائیل، غرامتهای دریافتی از آلمان (حدود ۱۲ میلیارد دلار) را در صنعتی کردن به‌کار گرفت، چنانکه منابع زیادی را در این بخش سرمایه‌گذاری نمود؛ اسرائیل، مبلغ زیادی (حدود نیم میلیارد دلار در سال) را برای پژوهش و مدرنیزه کردن هزینه می‌کند. با توجه به «اضطرار اسرائیل در رقابت با بازار مشترک اروپا و امریکای شمالی، بخش صنعتش را تا سطح عالی در تکنیک متحول ساخته است».

اما در لبنان و با توجه به جنگ داخلی، حجم تولید صنعتی، در سال ۱۹۹۲ از ۴۰٪ حجم آن در سال ۱۹۸۰ تجاوز نکرده است.

نویسنده، چنین خلاصه می‌کند: «اسرائیل، توانایی دارد که بازارهای لبنان را با کالاهای کشاورزی و صنعتی، با قیمتهایی کمتر از هزینه نهایی تولید، اشباع کند، که این، به سبب تولید سرشار و نیز پیوستگی جغرافیایی میان منطقه الجلیل الاعلی و منطقه صنعتی حيفا و مرزهای لبنان می‌باشد؛ این، کاری است که ژاپن و کره انجام داده‌اند ... اسرائیل، از این فرصت طلایی و این موقعیت، بهره خواهد برد [چون اقتصاد لبنان، در پایین‌ترین درجه مصوئیت قرار دارد و مردم لبنان هم در شرایطی سخت زندگی می‌کنند]». بنگرید: یوسف شبل، «المواجهة الاقتصادية المرتقبة بين لبنان و اسرائيل»، مجله «المستقبل العربی»، سال ۱۶، شماره ۱۷۱، می ۱۹۹۳.

ملاحظه می‌شود که دخالت‌های عربی که به موضوع «عادی‌سازی روابط» و «بازار خاورمیانه» در ادبیات عربی پرداخته‌اند، بیشتر آنها، از گذر فرضیه‌های اقتصادی، سیاسی و گاهی فرهنگی - ایدئولوژیکی بوده است (یعنی طرحهایی که به «هویت» ملی، دینی یا فکری مربوط است)، و در بیشتر اوقات، آمیخته‌ای از این فرضیه‌ها بوده و کاملاً هم یک امر قانونی است؛ اما در بیشتر اوقات، آنچه پیوستگی را از بین می‌برد، پنهان یا نیمه‌پنهان نگهداشتن این فرضیه‌ها (به صورت آگاهانه یا در بیشتر اوقات، ناآگاهانه) یا مسلم و مطلق انگاشتن و در نتیجه غیرقابل بحث دانستن آنها، می‌باشد؛ این مسأله همچنین بحث رایج در داخل اسرائیل، درباره این موضوع می‌باشد. چنانکه برخی از آراء، خالی از تأثیرات انگیزه‌های شخصی و دیدگاه‌گزینی، در بررسی واقعیت، نمی‌باشد (با همه متغیرها و تناقضها و درگیریهایی که به همراه دارد). مثلاً علی‌رغم

مشکلات بزرگی که بورس تل‌آویو در گذشته داشت و تحولات زیاد آن در هر از چندگاه، باز، همچنان در قیاس با بورسهای کشورهای عربی همجوار، قوی باقی مانده است. یعنی حجم سرمایه در بورس اسرائیل، به ۵۰ میلیارد دلار و گردش روزانه آن به ۱۲۰ میلیون دلار رسید، مقایسه شود با گردش روزانه در بورس قاهره، که از ۱/۵ میلیون دلار و سرمایه آن، که از ۱/۵ میلیارد دلار تجاوز نمی‌کند. (بنگرید: علی ابراهیم، «الشرق الاوسط»، ۱۹۹۴/۴/۳۰، کنفرانس لندن درباره بازارهای مالی در خاورمیانه). در مقابل، درست نیست که گفته شود بخش صنعت، بزرگترین بخش در اقتصاد اسرائیل می‌باشد. چه، بزرگترین بخش، از نظر حجم مشارکت در تولید ناخالص ملی در اسرائیل یا از نظر حجم به‌کارگیری نیروی کار، همان بخش خدمات (حدود ۱/۳ حجم تولید ناخالص در این بخش در هر دو زمینه) می‌باشد. این، طبیعتاً موجب نادیده گرفتن اهمیت و حیاتی بودن بخش صنعت در اسرائیل، در مقایسه با بخش صنعت در کشورهای عربی نمی‌شود. درست است که اقتصاد اسرائیل، به نسبت تقریباً ۱۰٪ از کمکها و مساعدتهای خارجی تغذیه می‌کند، ولی این «تغذیه»، در امور اقتصادی تعدادی از کشورهای عربی نیز بر صادرات مواد اولیه، مخصوصاً نفت و گاز طبیعی تکیه کرده‌اند، شکلهای دیگری به خود می‌گیرد.

از مثالهای دیگر برای پذیرش فرضیه‌های غیردقیق یا مبالغه در حجم و نشانه‌های ظاهری مشخص - در جهت تأیید نظر نویسنده - مقوله‌ای است مبنی بر این که حکومت حزب کارگر اسرائیل در سال ۱۹۶۹ با طرحی موافقت کرد که گروهی از محققان و کارشناسان اسرائیلی آن را آماده کردند و بر «مشابه‌سازی کرانه غربی با مستعمره شکوفای انگلیس یعنی هنگ‌کنگ»، مبنی است و چیزی که موجب حذف این طرح شد، شکست حزب کارگر در انتخابات سال ۱۹۷۷ بوده است، این طرح، اکنون، بعد از بازگشت حزب کارگر به قدرت، به مرحله اجرا درمی‌آید، چون کرانه غربی «کانالی به سوی جهان عرب با تمام بازارها، ثروت و مزایای جالب توجهش می‌باشد». (بنگرید: محمد خلیفه، «خطط اسرائیل بشأن الکیان الفلسطيني اکتملت منذ ۲۰ عاماً»، روزنامه «الحیة»، ۱۹۹۴/۷/۲۷، «اما اسرائیل، بعد از کنفرانس مادرید، دیگر، تنها در پی یافتن کانالهای اقتصادی به سوی دنیای عرب نمی‌باشد، بلکه عادی‌سازی سیاسی، اقتصادی، دیپلماسی و فرهنگی را چه به صورت دوجانبه و چه مستقیم با هر یک از کشورهای همجوار عربی و کشورهای غیرهمجوار عربی، از مغرب تا عمان نیز لازم می‌داند. اما در همه حال، اسرائیل، در کرانه غربی و نوار غزه، نه تنها هنگ‌کنگ شکوفا نساخته است، بلکه با روند فقیر ساختن روستاها و اسکان یهودیان و مصادره زمین، از طرف دیگر، اقدام کرده است. به عنوان مثال بنگرید: عادل مسارة، روزنامه «الحیة»، ۱۹۹۴/۵/۶، وی معتقد است هدف از پیمان اقتصادی اسرائیل - فلسطین، ساده کردن صدور تولیدات اسرائیلی به کشورهای عربی از طریق منطقه حکومت خودگردان است. و معتقد است که اقتصاد حکومت خودگردان، فقط ابزار نفوذ و به‌چنگ گرفتن بازارهای عربی توسط اسرائیل است. همچنین، فربه شدن جنبه اقتصادی، بحذف بخش مهمتری در پیمان فلسطین - اسرائیل، یعنی جنبه سیاسی (به سمت شناختن موجودیت و حقایق اسرائیل و تغییر پیمان ملی فلسطین به گونه‌ای که با آن سازگار باشد، به تعویق افکندن حل مسائل اساسی، که عملاً حکومت خودگردان را سقف طرح سیاسی فلسطین قلمداد می‌کند، تسهیل روند عادی‌سازی روابط با دنیای عرب، تحکیم بخشیدن جایگاه بین‌المللی اسرائیل و ...) کشیده می‌شود. چنانکه این حقیقت هم نادیده گرفته می‌شود که رکن اساسی استراتژی منطقه‌ای اسرائیل، اولاً بر روابط دوجانبه (یعنی پیمان با هر یک از کشورهای عربی به‌طور جداگانه) و ثانیاً بر روابط چندجانبه مبنی است. این، بدان معنا نیست که سرمایه اسرائیل، در جهت چیرگی بر بازار فلسطین نخواهد کوشید و یا

مشارکت سرمایه فلسطین را در جهت سوددهی یا سطحی برتر از سوددهی - که این، هدف سرمایه در همه جا می باشد - نخواهد پذیرفت، بلکه هدف اسرائیل از پیمان با سازمان آزادی بخش، در مرتبه نخست، اقدامی است که کارکردهای استراتژیکی - امنیتی دارد از این رو، اسرائیل، اندکی پس از امضای قرارداد با ساف، مواد اقتصادی آن را نادیده گرفت، زیرا متوجه شد که نادیده گرفتن آن، به نفع اهداف سیاسی و استراتژیک اسرائیل می باشد. چنانکه نخست وزیر اسرائیل - در واکنش به اقدام شهادت طلبانه «جهاد اسلامی» در «بیت لید» (ژانویه ۱۹۹۵) - اعلام کرد که اسرائیل برای دستیابی به «جدایی کامل» دو ملت، بدون این که «جدایی» به معنای عقب نشینی اسرائیل از سرزمین فلسطین، قدس یا جداسازی و یا منع مهاجرت و یا اقرار به حق ملت فلسطین در تعیین سرنوشت و ایجاد مؤسساتی طبق اراده اش باشد از هر تلاشی، فروگذار نخواهد کرد.

موضوع «نقش احتمالی اقتصادی اسرائیل در نظام جدید منطقه ای» تنها یک مسأله اقتصادی نیست، بلکه جنبه اقتصادی (به معنای مشخص کلمه «اقتصادی») تا حد زیادی بر مضمون سازش رسمی، که بین اسرائیل و کشورهای عربی، به اجرا در خواهد آمد و شکل روابط اقتصادی را در چهارچوب کلی اش (روابط تجاری معمولی، روابط تجاری آزاد، روابط وحدت گمرکی یا روابط وحدت اقتصادی و ...) تعیین خواهد کرد، تکیه دارد. از جمله این روابط، واکنش یا عدم واکنش از جانب سرمایه داران دو کشور (رابطه رقابتی یا رابطه شراکتی یا رابطه رقابتی در بخشهایی و شراکتی در بخشهایی دیگر، و یا رابطه خصمانه که معامله با طرف دیگر را رد می کند)، می باشد. نقش بخشهای تأثیرگذار مردمی و طبیعت سیاسی آنها که تحریم کالاهای اسرائیلی را ادامه می دهند، هم مطرح است. (مثل تحریم مردمی در مصر، انتفاضه فلسطینی ها و شعار خودکفایی و مقاومت مردمی لبنان در برابر پیمان می ۱۹۸۳، علی رغم عادی سازی رسمی روابط)، همچنین نقش نیروهای عربی (و اسرائیلی) مخالف پیمان صلح، یا بخشی از آن، و یا رویدادهای تازه ای را که ممکن است در روابط عربی - عربی دخیل باشد، نمی توان نادیده گرفت. مثلاً پیمانهای اقتصادی میان سوریه و لبنان، که چهارچوبی برای بازار مشترک میان دو کشور را شکل بخشید، عامل تازه ای را در مناقشه قدرت اقتصاد لبنان در پایداری در برابر اقتصاد اسرائیل، وارد ساخت؛ زیرا رویارویی با هر رویارویی میان اقتصاد اسرائیل و اقتصاد سوریه و لبنان با هم تغییر داده است، نه رویارویی میان اقتصاد اسرائیل و اقتصاد لبنان، چنانکه وضعیت احتمالی قبل از پیمانهای اخیر بوده است. ظاهراً پیمان اسرائیل - فلسطین، از عواملی است که به روند تعمیق همکاری اقتصادی لبنان - سوریه سرعت بخشید. (بنگرید: مروان اسکندر، «تعمیق التعاون الاقتصادي و توسعه مع سوریه»، «الحياة»، ۱۹۹۴/۲/۲۴).

چنانکه مقایسه توانایی این یا آن اقتصاد عربی با اقتصاد اسرائیلی، در بسیاری از موقعیتهای سکونی را در برابر اقتصاد اسرائیل و رهایی را به نفع اقتصاد عربی فرض می گیرد و این، امری است که به دلایل و قرائن، نیازمند است. فرض مقایسه همچنین آن است که وضعیت تازه، بعد از پیمانهای صلح، هرگز در زمینه نقشه پیمانها میان کشورهای منطقه، تحولاتی را که طریقه محاسبات نیروها را تغییر دهد، دخالت نمی دهد. تأثیر وضعیت بین المللی و جریانهای فشار در منطقه هم وجود دارد. علاوه بر همه اینها، بدون تحلیل مفصل و دقیق از وضعیت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی موجود در جوامع عربی، تعیین نیروهای تغییر دهنده و گرایشهای آنها در کوتاه مدت و میان مدت و به دنبال آن، تعیین طبیعت رویارویی (یعنی نزاع بین منافع مختلف)، و شکل هویت (ملی، دینی - فرهنگی، اجتماعی - سکولار، متجدد یا عقب مانده و ...) که در این مدت در منطقه مذکور شکل می گیرد، مشکل است. از همین رهگذر، اهمیت بررسی فراگیر (یعنی سیاسی - تاریخی، اقتصادی

و فرهنگی - مدنی) و پرهیز از انحصار آنها به صورت اجباری، در یک سطح هم دشوار است. (بنگرید به عنوان مثال: السید یاسین، «اوراق شرق اوسطیة»، روزنامه «الاهرام»، ۱۵/۱۱/۱۹۹۳، تلقی نویسنده آن است که خطرناکترین توهمات ناشی از پروژة «نظام خاورمیانه»، توهمات است که معتقد است «ایدئولوژی جدید، بعد از شکست طرح قومیت عربی، جانشین ویژگیهای نژادی عرب می‌گردد»، چون به نظر نویسنده، هدف از «خاورمیانه»، از بین بردن هویت عربی است).

همان طور که «نظام منطقه‌ای جدید» به معنای اسرائیلی آن، امری است حتمی و هیچ‌گیزی از آن نیست و ترجیحاً تعبیری است از احساس ناتوانی و فقدان توازن سیاسی و قدرت تأثیرگذاری بر حوادث. یکی از نویسندگان مسائل سیاسی عرب، معتقد است که «نظام خاورمیانه»، «نتیجه طبیعی اوضاع عرب است که نمی‌تواند سیاستی منظم و هماهنگ را با پایین‌ترین حد منافع قومی عرب اتخاذ کند. وانگهی، نقشه و طرح این نظام، از سالها پیش، از خارج از منطقه عربی انجام می‌گیرد و هر پیمان صلحی، در حقیقت، تنها تضمین‌کننده پایه‌های این نظام است». همین نویسنده معتقد است «مسئولیت طرفداران صلح در بین اعراب یا اسرائیل، آن است که در راستای تعمیق فرهنگ صلح به این اعتبار که یکی از ارکان همکاری آینده میان دو ملت است، تلاش نمایند». این چنین است که تغییر سازش (نا برابر) به «ایدئولوژی صلح برای صلح» صورت می‌گیرد که از منافع انسانی و ارزشهایی چون عدالت و برابری و حقوق بشر، به دور است. (بنگرید: صلاح بسونی، «حول مصطلحات السياسة العربية»، روزنامه «الحیة»، ۱۳/۸/۱۹۹۴؛ روزنامه «الحیة» و «للسلام ثقافته ایضاً»، ۳/۳/۱۹۹۴). لطفی الخولی نیز با توجه به همین دلایل می‌گوید: «هیچ جایگزین ممکن یا دست‌یافتنی در برابر کشورهای خاورمیانه وجود ندارد ... از این که رشد اقتصادی و فن‌آوری آنها را در دنیای بازارهای بزرگ و جدید، تأمین کند، مگر به ایجاد بازار خاورمیانه». تلقی وی آن است که بازار خاورمیانه، جایگزین بازار مشترک عربی نمی‌گردد، و ایجاد این بازار، مانع سلطه ایران و ترکیه، نه فقط از جانب اسرائیل، بر آن می‌شود. (بنگرید: لطفی الخولی، «من صراع الموت للآخر الی صراع الحیة مع الآخر»، روزنامه «الحیة»، ۱۸/۱۱/۱۹۹۳). همچنین: لطفی الخولی، «عرب؟ نعم، و شرق اوسطیون ایضاً» (قاهره، مرکز الاهرام للترجمة والنشر، ۱۹۹۴).

از دیگر اشتباهات، به حساب آوردن دیدگاه وضعیت تازه ناشی از سازش اعراب - اسرائیل (در سطح رسمی) به عنوان رویارویی صرف اقتصادی، میان اقتصاد کشورهای عربی از یک طرف و اقتصاد اسرائیل از سوی دیگر (یا میان تشکلهای اقتصادی دارای تشکیلات متفاوت) است؛ از دیگر اشتباهات، همچنین خلاصه کردن رویارویی سیاسی میان «نظام منطقه‌ای عربی» و «نظام خاورمیانه» می‌باشد. دلایل کافی، برای ابراز این مطلب که نزاع، چندجانبه و در چند سطح و چه‌بسا با اشکال متفاوت می‌باشد، وجود دارد. چنانکه ساده کردن قضیه، در فهم مؤلفه‌های وضعیت بعد از سازش رسمی، چندان دخالتی نخواهد داشت؛ مثلاً وجود برخی شباهتها میان نظام منطقه‌ای جدید که اسرائیل در دهه نود طرح نموده و میان پروژه‌های پیمان بغداد که در دهه پنجاه، امریکا، طرح نموده، به این معنا نیست که کارکردها و طبیعت رویارویی‌ها، تقریباً به صورت ریشه‌ای تغییر نیافته است؛ نخستین متغیر، این که اتحاد شوروی که پیمان بغداد، اساساً علیه او شکل گرفته بود، دیگر وجود ندارد. دوم این که وضعیت جنبش‌رهای بخش عربی، با پروژه‌های وحدت‌طلبانه که در دهه پنجاه داشت، در دهه نود، شبیه آن را ندارد. مگر این که جنبش اسلام سیاسی را که وارث جنبش آزادی‌بخش عربی است، به حساب آوریم که نوعاً با پروژه قومی لائیک متفاوت است. و تنها «نظام خاورمیانه» که اسرائیل آن را طرح می‌کند و امریکا و اروپا از آن

حمایت می‌نمایند، باقی می‌ماند. نظامی که آمادگی برای آن موجود است، چون پس از سازش (رسمی) اعراب - اسرائیل و فلسطین - اسرائیل نوبت آن است، نظامی که به اسرائیل، جایگاه یک دولت منطقه‌ای تلفیقی (به معنای ارتباط تنگاتنگ با زیرساخت منطقه و استقبال از بازارهایش) و تصمیم‌گیرنده در امور سیاسی و امنیتی منطقه را، می‌بخشد. نظامی که ابزار تعمیق و گسترش ارتباط منطقه را به مثابه یک کل با مراکز نظام سرمایه‌داری، مطابق شرایط اخیر و تضمین ثبات منافع آن، شکل خواهد بخشید. بدون شک - در درازمدت - عامل قطعی در نوآوری وضع جدید، که به فرایند رسمی صلح در منطقه منجر خواهد شد، بر مبنای زندگی و ثبات، در پرتو نقشه منافی که این وضعیت به خدمت خواهد گرفت و شکل و برنامه‌های جناح‌بندیها در منطقه، تعیین خواهد شد. تمامی دلایل، اشاره به این دارد که «نظام منطقه‌ای جدید»، در سطح مشخصی، متوجه خدمت به منافع سرمایه‌داری خاص بومی (عرب و اسرائیل) و بین‌المللی (به صورت خاص مالی) می‌باشد و هرگز منافع اکثریت مطلق مردم منطقه را مدنظر قرار نمی‌دهد. در اسرائیل، هستند کسانی که این مطلب را دریابند. یکی از اساتید رشته علوم سیاسی در دانشگاه عبری می‌نویسد: «با این که همگی از صلح بهره‌مند خواهند شد، اما تنها اقلیتی، طبق وضعیت موجود، نامزد کسب منافع اقتصادی صلح هستند؛ همان اقلیتی که وقتی فقیران، در خلال دهه اخیر فقیرتر می‌شوند، آنها سرمایه‌دارتر می‌شوند؛ یعنی صاحبان منافع مالی و صنعتی که در دیدگاه پرز از خاورمیانه جدید، آمادگی استمرار منافع را دارند». بنگرید:

Jon Simons, "Peace and Social Justice, The Jerusalem Post (International edition), August 14,

1994.

یک محقق مصری معتقد است «تحولاتی که مصر از زمان امضای پیمان صلح با اسرائیل شاهد آن بود، به شکلهای مختلف، به دیگر سرزمینهای عربی هم منتقل خواهد شد؛ این تحولات، عدول از اولویت بخشی به رویارویی نظامی با دشمن خارجی به اولویت بخشی رویایی اقتصادی به خاطر مشکلات توسعه و همچنین عدول از شعارها و ارزشهای آزادسازی خاک و حقوق وطن به دموکراسی و حقوق بشر و نیز ترک شعارهای جهاد اسلامی علیه دشمن خارجی و پرداختن به شعارهایی که نیروهای داخلی و معارض اسلامی، مطرح می‌کنند و در نهایت فراموشی نقش کلیدی نظامیان و مبارزان و توجه به اقتصاددانان و سرمایه‌داران و بانکها ... می‌باشد». (بنگرید: أسامة الغزالی حرب، «التحول في الأولويات أخطر التحديات المقبلة التي تواجهنا»، روزنامه «الحياة»، ۱۹/۱۱/۱۹۹۳). اما، بار دیگر، لازم است از عمومیت بخشی مسائل در این سطح از پیچیدگی (دخالت عوامل زیاد در آن)، پرهیز کرد، بویژه اگر به تجربه‌های کشورهای زیادی در افریقا و امریکای لاتین در دو دهه اخیر بنگریم، درمی‌یابیم بسیاری از نهادهای حاکم در آنها، به ارزشهای دموکراتیک، حقوق بشر و توسعه اقتصادی، علی‌رغم فقدان رویارویی نظامی علیه «دشمن خارجی»، پرداخته‌اند. چه بسا عامل نهایی به علاوه طبیعت فرهنگ حاکم، به نوع نظام سیاسی موجود، توانایی آن بر سازگاری با متغیرها، عکس‌العمل نشان دادن نسبت به نیازهای مردم و ایجاد نهادهای ملی و بومی که آنها را در تصمیم‌گیری‌ها در برابر مسائل مربوط به زندگی و مسافشان مشارکت می‌دهد، برگردد.

۱۱- گزارش اقتصادی کشورهای عربی در سال ۱۹۹۳ بیان می‌کند که تولید ناخالص عربی در سال ۱۹۹۲ با بیش از ۴۸۲ میلیارد دلار، حدود ۱۵٪ کمتر از تولید ناخالص اسپانیا که جمعیت آن، از ۳۹ میلیون نفر (در برابر ۲۳۶ میلیون نفر

در دنیای عرب)، تجاوز نمی‌کند، می‌باشد. به‌اضافه، بیش از یک‌هفتم تولید ناخالص عربی، یا حدود ۱۰۲ میلیارد دلار، به‌معنای مرسوم، درآمد محسوب نمی‌شود، بلکه حاصل ثروت نفت و معادن استخراج شده از دل زمین می‌باشد. گزارش مذکور بیان می‌دارد که سهم کشورهای عربی از تولید جهانی، از آغاز دهه هشتاد رو به کاهش نهاد و حتی در سال ۱۹۹۳ تا حدود ۱/۶٪ (در مقایسه با جمعیتی معادل ۵٪) رسید. (بنگرید: خلاصه گزارش اقتصادی مذکور در سال ۱۹۹۳ (بخش نخست) که در روزنامه «الحیاء»، ۱۱/۴/۱۹۹۴ به‌چاپ رسید). در مقایسه، ارزش تولید ناخالص امریکا در سال ۱۹۹۲ حدود ۶۰۰۰ میلیارد دلار، یا بیش از تولید ناخالص ملی کشورهای عربی در همان سال (بیش از ۵۰۷ میلیارد دلار) یعنی ۱۲ برابر بود، و ارزش صادرات امریکا در سال ۱۹۹۳ به‌حدود ۶۵۹ میلیارد دلار رسید که سهم دنیای عرب از آن ۱۶/۳ میلیارد دلار و سهم اسرائیل حدود ۴/۴ میلیارد دلار بوده است. ارزش صادرات کالا به کشورهای عربی در سال ۱۹۹۳، حدود ۱۴۲/۳ میلیارد دلار (برابر با ۴٪ صادرات جهانی) و واردات کالا ۱۲۶/۷ میلیارد دلار (حدود ۳/۴٪ واردات جهانی) و صادرات زیربنایی به ۱۲/۹ میلیارد دلار، یعنی معادل ۸/۹٪ کلی صادرات خارجی دنیای عرب رسیده بود. (بنگرید: «التقرير الاقتصادي العربي الموحد لسنة ۱۹۹۴»)، تولید ناخالص ملی ژاپن در سال ۱۹۹۴، به‌حدود ۵۰۰۰ میلیارد دلار، یعنی حدود ده برابر شبه آن در دنیای عرب، رسیده بود.

گزارش سالانه امریکا به‌کنگره این کشور در اکتبر ۱۹۹۴ تقدیم شد، منطقه خاورمیانه را در گروه «اقتصاد در حال انتقال» تقسیم کرده است؛ همان تقسیم‌بندی‌ای که اقتصاد روسیه و جمهوریهای شوروی سابق، در آن آمده‌اند. این گزارش اشاره دارد به این که «تجارت و سرمایه‌گذارهای امریکا، نقش حساسی را در ترویج سیاست خارجی امریکا و حفظ منافع امنیت ملی امریکا در خاورمیانه، بازی می‌کند». این گزارش تأکید دارد که حکومت امریکا، از این نقش، در زمینه‌های متعددی در سال ۱۹۹۵ پشتیبانی خواهد کرد، از جمله این زمینه‌ها، کمیته سه‌گانه امریکا - اسرائیل - اردن و مجموعه اقدامات ویژه توسعه اقتصادی منطقه، به‌قصد «تضمین نقش مهم شرکت‌های امریکایی در فرایند توسعه اقتصادی در خاورمیانه» می‌باشد. این گزارش، همچنین روشن می‌سازد که حکومت امریکا از برنامه‌های انتقال فن‌آوری به منطقه، پشتیبانی خواهد کرد. از اقدامات لازم این برنامه‌ها، ایجاد فرصت‌ها برای شرکت‌های امریکایی و تشویق بخش خصوصی در کشورهای خاورمیانه می‌باشد. براساس پشتیبانی دولت امریکا از این برنامه، یک مرکز تجاری، در تل‌آویو در سال ۱۹۹۴ برای رایزنی با شرکت‌های فعال امریکایی، به‌منظور مشارکت شرکت‌های اسرائیلی در پروژه‌هایی که به‌علوم و فن‌آوری می‌پردازند، ساخته شد. با دولت مصر نیز برای ایجاد مراکزی مشابه در مصر، بحث و بررسی ادامه دارد. (بنگرید: بشی لاون معلوف، «واضعو استراتیجیة التصدير الأمريكية بفضولون التركيز علی الأسواق خارج منطقة الشرق الأوسط»، روزنامه «الحیاء»، ۱۲/۱۰/۱۹۹۴).

۱۲ - دلایل این کار، البته نه فقط از حیث حجم تبادل تجاری میان اسرائیل و اتحادیه اروپا و امریکا، بلکه همچنین از نظر تلاش پیگیر اسرائیل برای توسعه روابط اقتصادی‌اش با اروپای غربی به‌طور بنیادین و ژاپن و جنوب شرقی آسیا با میزانی کمتر قطعی است؛ به این اعتبار که اسرائیل، از امریکا، امتیازهای تجاری به‌دست می‌آورد که بر دستاورد هر کشور دیگری (حتی کشورهای عضو نفتا) برتری دارد. مثلاً پیمان تجاری میان امریکا و اسرائیل که به‌طور کلی (از ابتدای ژانویه ۱۹۹۵)، کالاهای اسرائیلی را از مقررات گمرکی معاف می‌کند، و این کار، به اسرائیل، منزلت دولتی را که تجارت با آن از

هرگونه قید و بند آزاد است، می‌بخشد. چنانکه تعداد شرکتهای اسرائیلی ثبت شده در بورس امریکا، بیش از پنجاه شرکت می‌باشند و اسرائیل را در مرتبه سوم لیست کشورهای بیگانه، که در سهام شرکتها در بازار بورس امریکا سهم هستند قرار می‌دهد و این، امری است که به اسرائیل، روزه‌ای به سوی بازارهای سرمایه‌داری امریکا، می‌بخشد. شرکتهای اسرائیلی، بیش از ۱۰٪ کل شرکتهای بیگانه و ثبت شده در بورسهای سه‌گانه اصلی امریکا را تشکیل می‌دهند که تعداد آنها (از آغاز سال ۱۹۹۴) به ۴۱۰ شرکت رسیده بود. تنها کانادا با ۲۱۶ شرکت ثبت شده در بورسهای سه‌گانه امریکا، و انگلیس با ثبت ۵۰ شرکت، از اسرائیل جلوترند و تعداد شرکتهای اسرائیلی ثبت شده، از تعداد شرکتهای مکزیکی، که خودش عضو «نافتا»ست، بیشتر می‌باشد. (بنگرید: بشی لاون معلوف، «عشر الشركات المطروحة للتداول فی البورصات الأمريكية یحمل الجنسية الاسرائیلیة»، روزنامه «الحیة»، ۱۴/۱/۱۹۹۴). گزارش دیگری از معلوف (روزنامه «الحیة»، ۳۰/۱/۱۹۹۴) اشاره دارد به این که سهم صندوق «فیرست اسرائیل فند» (First Israel Fund) که در اکتبر ۱۹۹۲ تأسیس شده و در درجه اول، در شرکتهای اسرائیلی و نیز شرکتهای اسرائیلی ثبت شده در بورس امریکا سرمایه‌گذاری می‌کند، رو به کاهش است اما همزمان با گسترش مذاکرات اعراب - اسرائیل، رو به بهبودی می‌گذارد. (بنگرید: بشی لاون معلوف: «أسمم الشركات الاسرائیلیة المدرجة فی البورصات الأمريكية تتبع مؤشرات السلام فی منطقة الشرق الاوسط» روزنامه «الحیة»، ۲۱/۱/۱۹۹۴).

تلاشهای اسرائیل برای بهبود وضعیت بین‌المللی اقتصادی خود در رابطه با اتحادیه اروپا، ژاپن و امریکا، بعد از کنفرانس صلح مادرید در خاورمیانه و پیمان «اعلام اصول» میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش، رو به گسترش نهاد. این تلاشها منجر به این شد که اسرائیل، به عضویت کامل اتحادیه اروپا در زمینه پژوهش و توسعه، در تابستان سال ۱۹۹۴، درآید. (منظور، حوزه مربوط به مسائل توسعه علمی و فن آوری است) و به امضای پیمان همکاری فن آوری میان اسرائیل و امریکا در ژانویه ۱۹۹۴ و اعطای مجوز دولت امریکا به شرکتهای امریکایی در خرید و واردات ابزار و تکنولوژی پایگاههای پرتاب موشک اسرائیل در فوریه ۱۹۹۴ منجر شد.

عودید ایران (رئیس گروه مذاکره‌کننده اسرائیلی با اتحادیه اروپا) می‌گوید: «ما از کشورهای اروپایی نمی‌خواهیم که در تحقق استقرار سیاسی - اقتصادی در خاورمیانه جدید از طریق اعطای جت‌ها و تانکها با ما همکاری کنند، بلکه می‌خواهیم که این همکاری، از طریق گشودن بازارهای خود در برابر ما باشد، ما از اروپایی‌ها می‌خواهیم که همچون امریکایی‌ها که میزان مخاطرات سیاسی، اقتصادی‌ای را که ما به خاطر صلح با آن مواجهیم، درک می‌کنند، چنین دیدگاهی داشته باشند و به ما اجازه دهند که در مذاکرات آینده و اقدامات اقتصادی‌ای که قصد داریم همراه همسایه‌های عربمان به آن نایل شویم، جسورتر باشیم». اما اوری سافیر (مدیرکل وزارت خارجه اسرائیل) مشخصاً آنچه را که اسرائیل می‌خواهد، بیان می‌کند: «هدف، تنها، دستیابی به آزادی صادرات به بازار پشت پرده ویژه اقتصادمان و همپیمانان طبیعی‌مان می‌باشد». (بنگرید: روزنامه «الحیة»، ۱۲/۸/۱۹۹۴).

در راستای استدلال بر اولویت توجه اسرائیل به توسعه روابط اقتصادی‌اش با مراکز سرمایه‌داری غرب، می‌توان اظهارات یکی از نویسندگان فلسطینی را طرح کرد که توجه و تلاشهای اقتصادی روزنامه‌های عبری و نشریه‌های تخصصی، بویژه روزنامه‌های اقتصادی مثل «غلوبس»، «تلگراف»، یا ضمیمه اقتصادی روزنامه «هآرتس»، توجهات و تلاشهایی

«با منطقه‌ای و یا بین‌المللی - غربی» می‌باشد، و خاورمیانه و فلسطینی‌ها، تنها «بر بخش اندکی از تحلیلهای و اخبار اقتصادی» دست می‌یابند. چنانکه ملاحظه می‌شود، مسائل امنیتی و سیاسی (نه اقتصادی) مسائلی هستند که صفحه‌های اول روزنامه‌های عبری را به خود اختصاص می‌دهند. (بنگرید: مروان بشاره، «طموحات السوق تتجاوز القدرات العربیة، و اسرائیل هی الطرف المهيمن»، روزنامه «الحیة»، ۱۹۹۴/۵/۶).

مسئولان اسرائیلی، آرمانهای خود را در حفظ و استحکام رابطه گسترده با بازارهای پیشرفته سرمایه‌داری و بهره‌برداری از موقعیت اسرائیل در خاورمیانه برای این هدف، پنهان نمی‌کنند. مثلاً یهود کوفمن - مدیر بخش سرمایه‌گذاری وزارت دارایی اسرائیل - بر این باور است که اسرائیل، به حکم روابط باز تجاری‌اش با کشورهای اروپایی و امریکا و پایگاه صنعتی، مالی‌اش و نیروی کار ماهر فراوان، می‌تواند نقشی را در توسعه منطقه به کاملترین وجه، به مثابه منبعی برای درخواست مواد میانجی و گسترش در تجارت داخلی منطقه و یا به مثابه پایگاه لجستیکی شرکتهای چندملیتی فعال برای گسترش در درون اقتصاد منطقه یا داخل اروپای شرقی و غربی، ایفا نماید. (بنگرید: روزنامه «الحیة»، ۱۹۹۴/۴/۳۰). بنحاس لاندو (سردبیر روزنامه اسرائیلی «تلگراف» که به مسائل اقتصادی می‌پردازد)، انتظار دارد که پایان تحریم عبری و کاهش امکان درگیری نظامی، به «تغییرات مهمی در موضع‌گیریها و مشخصاً در اروپا و ژاپن»، از نظر آمادگی شرکتهای چندملیتی برای سرمایه‌گذاری در اسرائیل، منتهی شود. بنابراین، از اقتصاددانان و بازرگانان اسرائیلی انتظار زیادی می‌رود که برای منافع صلح، اهمیت بیشتری را نسبت به اسرائیل در «پایان دادن به موقعیت مطرود آن، موقعیتی که مانع روابط تجاری و سرمایه‌گذاری مطمئن‌تری بین اسرائیل و قدرتهای پیشرفته صنعتی می‌شود»، ایفا نمایند. بنگرید:

Peter Russel, "Israelis Expect Peace in the Middle East Would Bring Big Dividends," New York Times, September 15, 1993.

وزیر دارایی اسرائیل - ابراهام شاحط - اعتراف می‌کند که پس از آن که یازده کشور عربی، خارج از پایبندی کامل تحریم اقتصادی اسرائیل قرار گرفتند (شش کشور همکاری خلیج، مصر، اردن، مغرب، تونس و دولت فلسطین)، اسرائیل (در پاییز ۱۹۹۴) نتایج روند صلح را با اشاره به این که «شرکتهای چندملیتی، کستر از گذشته از تحریمی عربی می‌ترسند»، احساس کرد. دلیل او بر این مطلب نمونه بانک مؤسسه امریکایی «برادران لیمان» و دو مجموعه آلمانی «دیلبرنزه» و «فولکس واگن» هستند که دفتر نمایندگی‌شان را در تل‌آویو افتتاح کردند و شرکتهای ژاپنی، بویژه در استخراج مگنیزیم در بحر المیت، به سرمایه‌گذاری پرداختند. (بنگرید: گزارش منتشر شده در «الحیة»، تحت عنوان «اسرائیل تضع شروطاً لبنک الاستثمارات فی الشرق الاوسط»، ۱۹۹۴/۱۰/۳۰).

بعضی هم انتظار دارند که رفع تحریم عربها از اسرائیل، به «رقابت شدید شرکتهای بیگانه (بویژه شرکتهای ژاپنی) برای یافتن و استفاده از طراحان برنامه‌های رایانه‌ای در اسرائیل»، منجر شود. آنها پیش‌بینی می‌کنند که اسرائیل می‌تواند «به مرکز صنایع پیشرفته فن‌آوری در خاورمیانه، بدل گردد». نویسنده کتاب «اسرائیل جدید» و سردبیر سابق مجله Harvard Business Review می‌افزاید: «همه اینها، مدیون ورود مرحله جدیدی (در خاورمیانه) یعنی اقتصاد بدون مرز می‌باشد ... و نمونه آن هم، اروپای سال ۱۹۹۳ نه سال ۱۸۹۳ می‌باشد؛ یعنی امنیت جمعی، بازار مشترک، نهادهای سیاسی فراملی و ...». بنگرید:

Bernard Avishai, International Herald Tribune, September 30, 1993.

اما ارزیابی غالب میان بازرگانان منطقه و خارج منطقه، آن است که به صلح، به اعتبار این که شرط ضروری، اما غیرکافی برای «تأمین سرمایه‌گذارهای فراوان و افزایش ادغام میان مسائل اقتصادی منطقه»، باشد، نگرسته شود. اینها دوست دارند «اصلاحات اجرایی زیادی را که در آن، تسریع اجرای برنامه‌های خصوصی‌سازی قرار دارد و اینک با سرعت لاک‌پشت حرکت می‌کند، به حدی که متوقف می‌شود، همچنین برداشتن موانع از مقابل تبادل تجاری آزاد، به همراه لغو تحریم اعراب نسبت به اسرائیل، حذف موانع در واردات، لغو قوانین و سازمانهایی که موجب محدودیت توانایی بیگانگان در تصاحب سهام در کشورهای منطقه، تقویت حقوق مالکیت فکری و تضمین خروج سود و عایدات سهام از منطقه و معافیت مالیاتی بیشتر برای سرمایه‌گذاران و تضمین استفاده از ابزارهای بین‌المللی - نه منطقه‌ای - در حد اختلافات و نزاعهای اقتصادی»، لس‌کنند. به بیان دیگر، آنچه که سرمایه را به سوی سرمایه‌گذاری در منطقه جذب می‌کند، اساساً فراهم آوردن فرصت‌ها و تضمین‌ها در سطوح بالایی از سودآوری و آزادی سرمایه‌گذاری و انتقال سرمایه خصوصی بدون هیچ قید و شرط و وجود چهارچوب قانونی محافظ این آزادی، می‌باشد. چه بسا این، از عوامل محدود ماندن سرمایه‌گذارهای بیگانگان در منطقه، در مقایسه با دیگر مناطق باشد. با محاسبه مدیر اجرایی شرکت «بیرینگر» (سر ویلیام رایلی)، فقط مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۹۳ در خرید سهام در منطقه خاورمیانه از مجموع مبلغ ۶۲ میلیارد دلار سرمایه در خرید سهام در بازارهای نوپا در دنیا، سرمایه‌گذاری شده است؛ یعنی بهره خاورمیانه از کل مبلغ سرمایه‌گذاری شده در خارج از بازارهای ایالات متحده و ژاپن و اتحادیه اروپا از ۳/۰٪ تجاوز نکرده است. رایلی چنین اعتقاد دارد که «صلح، اندکی از فعالیت را که ما به آن می‌پردازیم، بهبود می‌بخشد، اما خاورمیانه، همچنان نسبت به فعالیت ما عقب مانده است». (بنگرید: جولیان اوزان و فرانسیس جیلز، «مؤتمرالدارالبیضاء کان فرصة للحوار و لیس محطة اخیره للتمية الاقتصادية»، روزنامه «الحياة»، ۱۹۹۴/۱۱/۲).

فصل دوم

بُعد امنیتی در بینش اسرائیل و پیوندهای منطقه‌ای آن

۱ - بُعد امنیتی در دیدگاه اسرائیل به روابط منطقه‌ای

«اولویت بخشیدن به بقای قومی، به این اعتبار که هدف اصلی هرگونه استراتژی نظامی و دیپلماسی می‌باشد، امری است طبیعی، اگر این دیدگاه را معتبر بدانیم که اسرائیل در حالی از (جنگ خاموش) به سر می‌برد، حتی وقتی که هیچ فعالیت خصمانه‌ای هم وجود نداشته باشد» (۱).

اسحاق رابین کسی بود که اصطلاح «جنگ خاموش» را در توصیف رابطه موجود میان اسرائیل و منطقه عربی به کار برد. اما تعابیر مشابهی هم در سخنرانیها و نوشته‌های بسیاری از رهبران اسرائیل به کار گرفته شد. در دیدگاه حاکمان اسرائیل، تعبیر مذکور و تعبیرهای مشابه (مثل تعبیر «جنگ کم‌شدت»)، بیانگر عدم وجود مرزهای روشن میان حالت جنگ و حالت صلح در رابطه آن کشور با اطرافیان می‌باشد. تعبیر «جنگ خاموش» برای هیأت حاکمه اسرائیل، تقریباً مجوزی برای آزادی مطلق عمل برای تضعیف یا ویرانی قدرت تهاجمی کشورهای عربی، بدون نیاز به تأکید بر وجود تئهای هجومی، صادر نموده است.

اما مفهوم مذکور، بیانگر درک جوهر دفاعی، سیاسی و استراتژیکی، برای وضعیت اسرائیل در هر رویارویی نظامی که اسرائیل به حمله اقدام می‌ورزد، می‌باشد. به بیان یکی از صاحب‌نظران سیاسی اسرائیل:

«عربها می‌توانند برتری نظامی و عملیاتی را به پیروزی استراتژیکی تبدیل کنند، که به پایان دادن نزاع از طریق نابودی اسرائیل، میسر است. اما در مقابل، اسرائیل نمی‌تواند از نظر نظامی، نزاع را پایان دهد، در نتیجه، برای اسرائیل، اهداف جنگی کاملاً مشخص وجود ندارد» (۲). متخصصان امور استراتژیک اسرائیل معتقدند که برداشت اسرائیلی رایج از امنیت، بر مقوله «دفاع از اسرائیل، اهداف جنگی آن را تعیین می‌کند»، بنا شده است و تنها در سال ۱۹۸۲ (جنگ لبنان)، مفهوم معتدلی آشکار گشت که به کارگیری نیروی نظامی را برای اهدافی که «برای منع و رویارویی با تهدیدات از آن تخطی می‌شود»، اجازه می‌دهد. اینها اشاره دارند به این که رویکرد استراتژیک اسرائیل، در پی حل دو مشکل اساسی، یعنی مشکل توازن قوا و مشکل عمق استراتژیک، آغاز می‌گردد.

بعضی از کارشناسان اسرائیلی، بر این باورند که معادله «کیفیت در برابر کمیت»، معادله‌ای است که همیشه، در بررسی اسرائیل از مشکل توازن قوای منطقه‌ای وجود دارد، به طوری که طرف عربی، از برتری‌هایی در مقایسه با اسرائیل، بهره‌مند می‌شود. برتری‌هایی که به منابع (مشخصاً نیروی انسانی)، مرزها و نزدیکی این مرزها به مراکز جمعیتی اسرائیل، مربوط می‌شود. آنها معتقدند که بررسی دقیق مفهوم «کیفیت» در اندیشه امنیتی اسرائیل، بیانگر آن است که معمولاً به معنای به کارگیری منابع فراوان به صورتی فعالتر از به کارگیری دشمن از منابع خود» می‌باشد. و این، به معنای اقدام به چند کار به منظور «ایجاد برتری نوعی» می‌باشد از جمله اینها می‌توان به امور زیر اشاره کرد: بسیج نیروهای انسانی (نظام ذخیره سرباز اسرائیلی)؛ بسیج منابع مالی؛ تضمین برتری تکنیکی (به این اعتبار که مهمترین عامل از عوامل برتری کیفی بر کشورهای عربی می‌باشد)؛ توجه زیاد به آموزش حرفه‌ای؛ تضمین فعالیت پیشرفته سازماندهی و تکیه بر انعطاف‌پذیری عملیات در صحنه جنگ (۳). گفته می‌شود عکس‌العمل اسرائیل در برابر مشکل فقدان عمق

استراتژیکی را، بن گوریون ساخته و پرداخته است، کسی که در سال ۱۹۴۸ ایده «انتقال جنگ به سرزمین دشمن» را مطرح کرد. از حیث عملیاتی، منظور وی، اتخاذ موضعی هجومی در هر رویارویی با کشورهای عربی بوده است. آنگاه این عکس‌العمل - در نیمه دهه پنجاه، زمانی که موشه دایان رئیس ستاد جنگ بود - به «ضربه پیشگیرانه»، متحوّل شد. این مفهوم، تا بعد از جنگ ۱۹۶۷ همچنان به برنامه‌ریزی نظامی اسرائیل، خط و جهت می‌داد.

بعد از آن، و به علت امنیت تأمین «عمق استراتژیک» اسرائیل حاصل از نتایج جنگ ۱۹۶۷ برای اولین بار از زمان تأسیس اسرائیل، مفهوم تازه‌ای از آن متبلور شد که به «مرزهای امن» یا «مرزهای قابل دفاع» تعبیر می‌شد. آبا‌ی‌بان کسی است که اهمیت استراتژیک «مرزهای امن» را به‌اعتبار این که «مرزهایی است که دفاع از آنها بدون اقدام رقابتی ممکن است»، تعیین نمود. اما جنگ اکتبر ۱۹۷۳ روشن نمود که بر این مفهوم استراتژیکی، استحقاقهایی مترتب است و نه فقط دستاوردهایی (۴). این جنگ و نتایج حاصل از آن، در گشایش دوباره بحث و گفتگو در داخل اسرائیل درباره نقش آنچه که عامل «منطقه‌ای» در امنیت ملی اسرائیل نامیده می‌شود، مشارکت داشت. به‌منزله نتیجه و حاصل بحث و گفتگو، تعدادی از مفاهیم نوین ظاهر شدند که بارزترین آن، مفهوم «منطقه بی‌طرف خلع سلاح شده یا شبه خلع سلاح» می‌باشد. در واقع، اقدامات جداسازی نیروهای مصری - اسرائیلی در سپتامبر ۱۹۷۵ و همچنین اقدامات پیمان صلح میان مصر و اسرائیل (در سال ۱۹۷۹) براساس این مفهوم تازه، شکل گرفت.

اما مفهوم «منطقه بی‌طرف خلع سلاح شده» جانشین مفهوم «عمق استراتژیک» - از دیدگاه امنیت اسرائیلی - تنها قابل تطبیق با اوضاع جبهه مصر - اسرائیل باقی ماند و برای دیگر جبهه‌ها، مثل دو جبهه سوریه و اردن، بدون دخالت اقدامات اضافی، غیر قابل اجرا گشت. در برابر موضوع عمق استراتژیک در اسرائیل، دو مکتب ظاهر شدند: مکتب نخست که بر محافل حزب کارگر و چپ صهیونیزم اسرائیلی حاکم است، بر این باور است که خلع سلاح کرانه غربی و نوار غزه، در هر سازش سیاسی، امری حیاتی است و میان مفهوم مرزهای سیاسی (مرزهای کشور اسرائیل) و مرزهای امنیتی (مرزهای حضور نظامی اسرائیل)، تمایز قایل است؛ در حالی که مکتب دوم که

بر محافل حزب لیکود و احزاب دست راستی حاکم است، اصرار دارد که هیچ جایگزینی ندارد و جدایی میان دو مفهوم حاکمیت و سیطره نظامی وارد می‌کند و به دنبال آن، به الحاق مناطقی که آن را از جنبه استراتژیکی حیاتی می‌داند، فرا می‌خواند. هر دو مکتب، ادامه سیطره اسرائیل بر دامنه‌های کوهستانی کرانه غربی و دشت اردن و در پی آن، استمرار حضور نظامی اسرائیل در این منطقه را لازم می‌دانند. چنانکه مکتب نخست، خلع سلاح کرانه غربی فلسطینی را لازمه استمرار سیطره اسرائیل بر معابر و راههای ارتباطی میان دو کرانه می‌داند (۵).

یکی از مشهورترین متخصصان، در این زمینه اشاره می‌کند که علی‌رغم وجود اختلاف نظر در اسرائیل درباره وضع سیاسی و قانونی و حجم مناطقی که بقای آنها تحت سلطه اسرائیل، مطلوب است، بسیاری از مسؤولان برنامه‌ریزی استراتژیک اسرائیل، قانع شده‌اند که «حضور نظامی محدود، اما درازمدت، در برخی از مناطق شرقی خطوط آتش‌بس در سال ۱۹۴۹ ضروری است. بیشتر سیاست‌بازان اسرائیل موافقند که هر اقدام در کرانه غربی و نوار غزه باید اهداف دیگر را مدنظر قرار دهد: «۱- جلوگیری از استقرار نیروهای مسلح دشمن یا توپخانه یا موشکهای زمین به‌هوا که ممکن است مانع پرواز هر هواپیمایی در هر نقطه اسرائیل گردد. ۲- به کلیه نیروهای نظامی اسرائیل، اجازه دهد که مانع پیشرفت هر نیرویی از دشمن در شرق شوند تا فرصت کافی برای بسیج نیروی احتیاط اسرائیل و ایجاد خط دفاعی که سلطه استراتژیک بر کرانه غربی را حفظ می‌کند، فراهم شود» (۶).

ملاحظات امنیتی، همچنین عاملی بنیادین در شکل‌گیری موضع مخالف اسرائیل برای ایجاد دولت فلسطینی را تشکیل می‌دهند؛ این موضع، چنین برداشت می‌کند که وجود «دولت سوم» میان اسرائیل و اردن، مأموریت خلع سلاح کرانه غربی را دشوارتر خواهد ساخت. این رأی، ناشی از یک مقوله «استراتژیکی» است که معتقد است خلع سلاح منطقه‌ای که بخشی از یک موجودیت سیاسی را تشکیل می‌دهد، امری است که بیشتر، قابلیت تطبیق دارد تا خلع سلاح کامل یک کشور. همچنین بیم دارد که جدایی فلسطینیان کرانه غربی از اردن، فلسطینیان کرانه شرقی را به «تبعیدیها» تبدیل کند، امری که آنها را در «موقعیتی که با فلسطینیان ساکن در لبنان تفاوت

ندارد»، قرار می‌دهد و آنها را به «شعله‌ور ساختن احساسات ملی‌شان» خواهد کشاند. برخی، چنین ارزیابی می‌کنند که پیمان صلح میان مصر - اسرائیل که در سال ۱۹۷۹ امضاء شد، کفه‌توازن موجود میان ملاحظات امنیتی و ملاحظات سیاسی را به نفع اسرائیل، سنگین کرد. آنها چنین تلقی می‌کنند که تغییر حاصل در وضع سیاسی داخلی اسرائیل در سال ۱۹۷۷ در کاهش اجماع در برابر مفهوم «امنیت ملی» سهمیم بوده است. چون انتخابات کنیست (مجلس) اسرائیل در آن سال، به ۲۹ سال سلطه حزب واحد (حزب کارگر) پایان داد؛ سلطه‌ای که به «پذیرش نخبگان سیاسی، فکری و بوروکرات در اسرائیل به عنوان مظاهر اساسی فرهنگ سیاسی حزب کارگر، مبتنی بر: پراگماتیسم؛ ایجاد اجماع از کانال راه‌حلهای میانه؛ تکیه بر مواضع میانه‌رو در مسائل سیاسی و امنیتی ...» کشیده شد، در مقابل، دیدگاه سیاسی حزب حیروت (حزب اکثریت در لیکود)، محصول میراث فکری با ویژگی اصولی و ملی متعصب، ظاهر شد (۷).

الف: رابطه میان [دو بُعد] «امنیتی» و «سیاسی»

برخی از کارشناسان اسرائیلی معتقدند که عوامل چند دست‌به‌دست هم داده‌اند تا به اعتبارات سیاسی، اهمیت بیشتری دهند. بارزترین این عوامل، عبارتند از: تغییر در وضعیت سیاسی اسرائیل در سال ۱۹۷۷، پیمان صلح با مصر، تکیه فراوان اسرائیل به امریکا از نظر سیاسی، نظامی و اقتصادی، کاهش ارزش سیاسی نسبت به پیروزی نظامی و خطر گسترش سلاح هسته‌ای در خاورمیانه. مطابق این دیدگاه، هرکس که مذاکرات دو یا چندجانبه اعراب - اسرائیل را آغاز کند و پیمان اسرائیل - فلسطین درباره مرحله انتقالی اجرای آن در نوار غزه و منطقه اریحا امضاء کند و پیمان صلح اسرائیل - اردن و تحولات سیاسی در سطح روابط اعراب - اسرائیل، را امضاء کند، بر اهمیت ملاحظات سیاسی، خواهد افزود. اما اقدام سیاسی و مواضع رسمی اسرائیل از زمان امضای پیمان اوسلو، این نظر را تأیید نمی‌کند.

مشخص نیست که متغیرها و تحولات مذکور، گرایش اسرائیل را در این که «اولویتهای نظامی را اولویت مناسب اوضاع می‌دانند»، ضعیف کرده باشد؛ چون آن دیدگاه اسرائیل که پیمان

صلح با مصر را امضاء کرد، آن پیمان را پیمانی «ناشی از قدرت نظامی اسرائیل بر شکست هر نوع تلاش عربی برای حل و فصل نزاع از طریق زور» توصیف می‌کند، همواره غالب است و پیوسته اعلام می‌کند (از زبان نخست وزیر اسرائیل، اسحاق رابین) که اسرائیل، در کوتاه مدت و درازمدت، آمادگی جنگ را دارد. این دیدگاه، با رأی حاکم در نهاد نظامی - امنیتی اسرائیل، هماهنگ است که می‌گوید صلح اعراب - اسرائیل «صلحی مسلح خواهد بود و آنچه که آن را ممکن خواهد ساخت، موازنه مسلحانه‌ای است که قدرت اسرائیل را، تنها با تکیه بر نیروهای ذاتی‌اش، علیه هرگونه اقدام نظامی عربی، حفظ می‌کند» (۹).

کسانی هم معتقدند که وضع ناشی از جنگ ۱۹۷۳ به افزایش اعتماد اسرائیل به کمک‌های خارجی، به سبب اضطرارشان به تخصیص دادن منابعی بیشتر به نیازهای امنیتی‌اش، منجر شد. مشخصه این اعتماد، به امریکا افزایش یافت، چون امریکا مهمترین و اساسی‌ترین منبع کمک‌های خارجی به اسرائیل و تقریباً تنها منبع تأمین سلاح پیشرفته برای اسرائیل، به اضافه اعتماد بر تأیید سیاسی امریکا (به کارگیری وتو برای منع اعمال مجازات علیه اسرائیل، به واسطه انزوای بین‌المللی، که در آن زمان بر اسرائیل حاکم بود، می‌باشد. یک آکادمیک اسرائیلی ارزیابی می‌کند که افزایش اعتماد به ایالت متحده، به تقویت تأثیر امریکا در سیاست اسرائیل، کشیده می‌شود. وی معتقد است که قادر نبودن اسرائیل بر تحقق پیروزی استراتژیک، یعنی شکست دادن کامل طرف عربی، بر اسرائیل، «استراتژی‌ای را با مضمون و مفهوم دفاعی یا پیشگیرانه» واجب می‌کند، حتی وقتی که وضعیتهای تهاجمی، جنبه عملیاتی به خود گیرد. بنابراین، «ناتوانی در تحقق پیروزی استراتژیک، این امر را بر اسرائیل دشوار خواهد ساخت که هرگونه پیروزی نظامی - عملیاتی را به سرمایه سیاسی مداوم برای خود تبدیل کند». این امری است که در نظر آن آکادمیک اسرائیلی، بازده سیاسی اقدام نظامی را کاهش می‌دهد (۱۰). چنانکه به نظر وی، جنگ سال ۱۹۸۲ لبنان، به خاطر تحقق اهداف سیاسی‌ای صورت گرفت که هیچ ارتباطی با مفهوم پیشگیری نداشت، اینها اهدافی هستند که در «بازگشت نظم وضع سیاسی در خاورمیانه»، نمایان می‌گردد. بنابراین، به نظر او، اینها به تضعیف «تنها هدف جنگی که با اقبال مردمی و ملی مواجه

می‌شود، یعنی متوقف ساختن تهدید علیه وجود دولت اسرائیل»، منجر خواهد شد (۱۱). شاید تفاوت عمده در معادله امنیتی اسرائیل - اعراب، که تحولات بعد از پیمان صلح مصر - اسرائیل، آن را آشکار کرده، این است که «برقراری صلح با یک کشور عربی یا بیشتر [در رابطه با اسرائیل]، فرصتهای جنگ را نمی‌کاهد، بلکه در واقع، آن را افزایش می‌دهد». پس پیمان صلح، از خلال کاستن خطرهای جدی جنگ در جبهه مصر، به اسرائیل اجازه داد تا با «قدرتمند شدن بیش از اندازه، به حمله در دیگر جبهه‌ها دست زند ... و به تعبیر دیگر ... : هرگاه نیروهای دفاعی اسرائیل قدرت یابند ... فرصتهای اقدام به حمله از جانب اسرائیل افزایش می‌یابد» (۱۲).

انتفاضه، تحوّل بارزی بعد از امضای پیمان صلح مصر - اسرائیل، در سطح ورود عناصر جدید در رابطه بین [بعد] «سیاسی» و «امنیتی» در معادله استراتژیک اسرائیل، به‌شمار می‌رود. چون بزودی روشن گشت که هیچ راه‌حل نظامی، برای انتفاضه وجود ندارد، و این باوری است که نظامیان اسرائیل، ظاهراً قبل از سیاستمداران، به آن رسیده‌اند (۱۳). چه‌بسا این امر، یکی از اعتباراتی باشد که اهمیت استثنایی‌ای را که رهبران اسرائیل مشخصاً برای مسأله امنیتی در پیمان با سازمان آزادی‌بخش فلسطین و در برخورد با سلطه فلسطینی قائل هستند، روشن می‌سازد.

ب: «استراتژی» هسته‌ای اسرائیل

یکی از پایه‌های فلسفه «امنیت ملی اسرائیل»، بر جدایی تلاشهای توسعه «استراتژی هسته‌ای» اسرائیل، از تلاشهای توسعه توانمندیهای ستی نظامی آن، متکی است. رهبری اسرائیل، این مطلب را با شعار: «اسرائیل، اولین کشور واردکننده سلاحهای هسته‌ای به‌خاورمیانه نخواهد بود»، بیان می‌کند. این شعار، به‌نحو معناداری، در خدمت کسب منافع «استراتژی هسته‌ای»، اما بدون تحمّل مسائل منفی آن (گسترش امکان دستیابی دیگر کشورها به سلاح هسته‌ای)، در آمد. هدف از این کار، ظاهراً هماهنگی میان دو هدف متضاد است: ۱ - تأخیر در ورود سلاح هسته‌ای به‌منزله عنصری در نزاع اعراب - اسرائیل ۲ - در عین حال، توسعه توانمندی هسته‌ای اسرائیل، از

آن جهت که ورود سلاح هسته‌ای به منطقه، چیزی جز مسأله زمان نیست. طرح چنین معادله متناقضی در شعار: «اسرائیل هرگز اولین واردکننده سلاح هسته‌ای به منطقه نخواهد بود و مؤکداً دومین آن هم نمی‌باشد»، که به‌ایگال آلون نسبت داده می‌شود، نمود می‌یابد.

دو‌گرایی عمده در اسرائیل، در برابر چگونگی برخورد با سلاح هسته‌ای وجود دارد؛ ظاهراً این دو‌گرایی، شکل وابستگی‌های حزبی در کشور را ندارند: گرایش نخست، از اسرائیل می‌خواهد که از اعلان این موضوع که اسرائیل، نخستین واردکننده سلاح هسته‌ای نخواهد بود، عقب‌نشینی کند؛ توجیه این کار، به‌قرار زیر است:

* کشورهای عربی و اروپایی، اسرائیل را یک کشور هسته‌ای به‌حساب می‌آورند، چه اسرائیل، استراتژی هسته‌ای را بپذیرد و چه نپذیرد.

* نه امکان منع گسترش سلاح هسته‌ای در خاورمیانه هست و نه در توان اسرائیل است که کشورهای عربی را از دستیابی به سلاح هسته‌ای باز دارد.

* اعلام کشور عبری [اسرائیل] مبنی بر انتخاب «استراتژی هسته‌ای»، باعث خواهد شد که در اسرائیل، ترس از خطرات ناشی از هجوم با سلاح‌های هسته‌ای، کاهش یابد، و این، راه عقب‌نشینی از مناطق اشغالی را آسان می‌سازد.

* تکیه نظام امنیتی بنا شده بر «استراتژی هسته‌ای»، به کاهش هزینه بالای اقتصادی ناشی از حفظ نیروهای هسته‌ای اسرائیل، منجر خواهد شد.

* نظام امنیتی مبتنی بر سلاح هسته‌ای، اعتماد اسرائیل به آمریکا را کاهش خواهد داد.

اما گرایش دوم، با موضع نهاد نظامی مبتنی بر اساس استمرار تقویت دفاعی اسرائیل با سلاح هسته‌ای، علیه هرگونه حمله با سلاح‌های هسته‌ای، هماهنگ است؛ بنابراین، «اسرائیل از ورود سلاح‌های هسته‌ای به خاورمیانه پرهیز می‌کند، حتی اگر قدرت هسته‌ای فعال فراهم آید». این موضوع، به ملاحظات زیر استناد می‌نماید:

* صرف وجود افکار عمومی، که قائل به هسته‌ای بودن اسرائیل است. آن را هسته‌ای نمی‌کند؛ چون جامعه بین‌المللی، دلایل روشنی دارد که عملاً در اسرائیل، سلاح هسته‌ای وجود دارد.

* هر تصمیمی بر پایه ریزی دفاع اسرائیل به استراتژی هسته‌ای، کار دستیابی به سلاح هسته‌ای را برای اعراب آسان می‌کند، و بر اسرائیل، به تأخیر افکندن آن از طریق روشهای دیپلماسی یا از طریق هجوم نظامی، دشوار خواهد بود.

* دستیابی اسرائیل به «استراتژی هسته‌ای»، جانشین فعالی برای دفاع سنتی نخواهد بود، چون وظیفه اسرائیل، آن است که قدرت و اکنش خود را در برابر هر هجوم سنتی محدود، به طور مؤثر و البته به دور از بحران، حفظ کند.

* تا زمانی که اسرائیل، به تعادل در نیروهای سنتی، پایبند باشد، سلاح هسته‌ای نمی‌تواند از بار اقتصادی آن بکاهد و یا تکیه آن بر امریکا را کاهش دهد.

* شرایط نزاع اعراب - اسرائیل به ایجاد نظام بازدارنده دوجانبه، به علت شدت نزاع و عدم وجود کانالهای ارتباطی کافی میان طرفین، مساعدت نمی‌نماید.

* امکان به کارگیری احساس اضافی، نسبت به امنیت زائیده دانش از طریق دستیابی به سلاح هسته‌ای، برای توجیه استراتژی انضمام مناطق اشغالی یا استراتژی عقب‌نشینی از آنها، وجود دارد (۱۴).

آنچه که مایه وحدت این دو گرایش است، درک این مطلب می‌باشد که اسرائیل، نمی‌تواند مانع گسترش سلاح هسته‌ای در منطقه گردد. بنابراین، برخی چنین نتیجه می‌گیرند که شتاب در سازش میان اعراب - اسرائیل و مشخصاً با سوریه، قبل از دستیابی کشورهای عربی به قدرت هسته‌ای، ضروری است. چنانکه برخی معتقدند که خطر انتشار سلاح هسته‌ای در خاورمیانه، در افزایش اعتبارات سیاسی (چه بسا اقتصادی)، در نگرش اسرائیل به روابط منطقه‌ای اش، سهم می‌باشد (۱۵). اما کسانی معتقدند در برداشتهای امنیتی اسرائیل، جمودی وجود دارد که آن را به طبیعت فرضیهایی برمی‌گردانند که این مفهوم و برداشت، بر آن مبتنی است (۱۶).

ج: فرضیه‌های نظری «امنیت ملی» اسرائیل

آریئیل لافیت (از مرکز مطالعات استراتژیک یافی) چنین ارزیابی می‌کند که مفهوم امنیتی

اسرائیل، بر سه فرض اساسی بنا شده است: ۱- به طبیعت نزاع اعراب - اسرائیل متکی است؛ خلاصه این فرضیه، آن است که «اسرائیل، با خطری وجودی مواجه است که ناشی از تیت اعراب در نابودی وی می‌باشد»؛ ۲- بر این که «جهان، موضع بی تفاوتی در برابر استمرار حیات اسرائیل در عرصه وجود به خود می‌گیرد، بنابراین، بر اسرائیل است که امنیت خود را به صورت تقریباً کامل با تکیه بر توانایی ذاتی اش، بنا نهد»، مبتنی است؛ ۳- نمایانگر این مطلب است که اسرائیل بر قطع نزاع اعراب - اسرائیل، با ابزار نظامی، توانا نیست؛ بنابراین، علی‌رغم «تکیه آن، بر قدرت نظامی که در فراهم آوردن امنیت، هیچ‌گیزی از آن نیست، نهایت آنچه که می‌تواند آن را به کار گیرد، همان قدرت بر حفظ وضع موجود می‌باشد، نه برای تغییر آن».

مطابق این نظریه، نتایج چند بر فرضهای مذکور، به شرح زیر، مترتب است: نتیجه نخست، به اهمیت زیادی مربوط می‌شود که عکس‌العملهای نظامی «در خطاب قراردادن تهدیدات و مقتضیات امنیت اسرائیل» کسب می‌کند. نتیجه دوم، به اهمیت استثنایی‌ای که اسرائیل، به مسائل «امنیت و زمین» می‌دهد، اشاره دارد. نتیجه سوم، به «غرور اسرائیل به واسطه دستاوردها و اولویتهای کوتاه‌مدتش» مربوط می‌شود (۱۷). و احساس ارزیابان امنیت اسرائیل، در «تنگنای حاشیه‌های امنیتی کشور»، آنان را واداشت تا در پی هر دستاورد کوتاه‌مدت، هرچند ارزش آن در درازمدت مشکوک باشد، حرکت کنند. این موضع اخیر را، این مقوله تغذیه می‌کند که اسرائیل، «نمی‌تواند امتیازاتی بدهد یا اظهار خویشنداری در رفتار با عربها نماید که مبادا آن را نشانه‌هایی بر سردرگمی یا ضعف، تفسیر نمایند...» (۱۸). بر آن فرضها، همچنین، این نتیجه مترتب است که توسعه هیبت بازدارنده اسرائیل «مجازات» اعراب در هر رویارویی نظامی را می‌طلبد، به گونه‌ای که «به‌ذلت کشاندن آنها و مجبور نمودن آنها در پرداخت بهای سنگینی در سطح نظامی - استراتژیکی» عملی شود. لافیت، نتیجه می‌گیرد که برداشت امنیتی رایج در اسرائیل، وی را به تکیه کردن بر موضعی که بنا بر آن، در آینده، بیش از آنچه که به دست می‌آورد، تا زمانی که به تعهدات امنیتی الزام آور اقدام نماید، زیان خواهد دید، و می‌دارد.

لافیت، بیان می‌کند که شکهای اسرائیلی‌ها در تیت‌های غیردوستانه عربها در برابر آنها، از

آشکارترین علل ماندگاری نظریه امنیت اسرائیل بدون تغییر قابل ذکر در طول سالهای گذشته، حتی از آشکارترین علل جمود آن، در جنبه‌های مهم می‌باشد (۱۹). وی، جنبه‌های دیگری را هم یادآور از جمله: «وضع عینی و ژئواستراتژیکی دشوار اسرائیل»، و مشخصاً عدم وجود عمق استراتژیک، به استثنای آنچه بعد از سال ۱۹۶۷ در سینا فراهم شد، «فرهنگ یهودی‌ای که احساس عدم امنیت بر آن غالب است» از جمله تجربه «هولوکولست» (کوره‌های آدم‌سوزی)، ضعف رهبری سیاسی اسرائیل از نیمه دهه شصت، عدم توافق ملی در باب سازش با اعراب را یادآور می‌شود. با این همه، لافیت اقرار می‌کند که متغیرهای عمیقی از سال ۱۹۶۷ وارد فضای استراتژیکی اسرائیل شد. متغیرهایی که «خطرهای جدیدی را طرح می‌کنند و همچنین فرصتهای جدیدی را فراهم می‌آورند که بررسی از طریق مفهوم تحوّل یافته امنیتی را می‌طلبد» (۲۰). از جمله این متغیرها، آن‌گونه که وی مشخص نموده، عبارتند از: انتفاضه، سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیک و هسته‌ای «که در افق نمایان است» و موشک‌های زمین‌به‌زمین و وضعیت جدید بین‌المللی اسرائیل. به علاوه، قیدهای فزاینده‌ای که بودجه اسرائیل بر سقف هزینه‌های نظامی، بر آن تحمیل می‌نماید.

با این همه، رابطه سیاست با امنیت، در منظومه مفاهیمی که رفتار سیاسی و اقتصادی اسرائیل را جهت می‌بخشد، ظاهراً رابطه پیچیده و خاصی است و نیازمند دقت نظر در بافت شرایط و موقعیتهای مشخص آن، می‌باشد. مذاکرات کنفرانس صلح خاورمیانه در مادرید، به پیمانها و اقداماتی منجر شد، آشکار ساخت که چیزی، معادل خطوط سرخ امنیتی اسرائیل وجود دارد و ملاحظات امنیتی، اهمیت ویژه‌ای را در دیدگاه اسرائیل نسبت به روابط با کشورهای عربی و مشخصاً همسایه‌های عرب، دارا می‌باشد. خطوطی که قبل از ورود تعدیل‌های مهمی در موازنه نیروهای منطقه‌ای و تبلور استراتژی عربی که در این زمینه تأثیرگذار باشد، شکستش آسان نیست.

شاید دقت در طرح‌های امنیتی زئیف شیف (دیر سرویس نظامی روزنامه «هآرتس» و یکی از مفسران معروف نظامی) و ژوزف آلفیر (مدیر مرکز پژوهش‌های استراتژیک یافی

در دانشگاه تل آویو، قبل از این که در اواخر سال ۱۹۹۴ نماینده «کمیته یهودی - امریکایی» در قدس گردد)، در روشن ساختن موقعیتی که بعد «امنیتی»، در استراتژی منطقه‌ای اسرائیل اشغال می‌کند، کمک نماید.

۲ - فلسفه امنیت ناکافی

در کتابی که در سال ۱۹۸۹ تحت عنوان «السلام مع الأمن: متطلبات اسرائیل الامنیة الدنيا فی مفاوضاتها مع الفلسطينيين»، انتشار یافته، شیف راه‌حلی برای مسأله فلسطین پیشنهاد می‌نماید. در کتاب دیگری از همین نویسنده، که در سال ۱۹۹۳ تحت عنوان «السلام مع الأمن: متطلبات اسرائیل الامنیة فی مفاوضاتها مع سوریه» منتشر شده است، فرمول راه‌حل «صلح» با سوریه را نیز پیشنهاد می‌کند (۲۱). توجه شیف به سازش سیاسی با دو طرف عربی مذکور، بنا بر ارزیابی اوست که «صلح با سوریه و سازش با فلسطین، تنها راه ایجاد منطقه‌ای محفوظ از خطرهای ناشی از عراق و ایران می‌باشد. و این، تا حدود اندکی، موجب کاهش دشمنی جهان عرب، علیه اسرائیل می‌گردد» (۲۲).

الف: بُعد «امنیتی» به مثابه عامل تعیین‌کننده قلمرو (اختیارات) و مرزهای رژیم فلسطین

راه‌حل پایان‌بخشیدن به «نزاع اسرائیل - فلسطین، براساس راه‌حل میانه‌ای که موجودیت یا امنیت اسرائیل را با خطر مواجه نکند»، توسط شیف، به شرح زیر تعیین شده است:

* تفاهم میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، امری گریزناپذیر است. شیف اظهار می‌دارد که این، همان اصل سیاسی است که اسرائیل، در رفتارش باید به آن استناد کند. او از اسرائیل می‌خواهد (پیشنهاد سال ۱۹۸۹) به «جای این که در پی جانشین سازمان آزادی‌بخش فلسطین باشد، در پی تغییر آن باشد».

* بناچار اردن باید بخشی از هر پیمان صلح فراگیر باشد، چون «اردن، از دیدگاه نظامی،

بخش لاینفک ائتلافی است که شامل اسرائیل، کرانه غربی و نوار غزه می‌شود. از نظر امنیتی، تعامل با اجزای این ائتلاف، به‌طور جداگانه غیرممکن است. مشارکت با کرانه شرقی، در پیمان صلح برای کاهش خطرهای نظامی، لازم است، چون امکان حمله ناگهانی از جبهه شرقی، که اسرائیل پس از عقب‌نشینی از کرانه غربی با آن مواجه خواهد شد، وجود دارد» (۲۳).

* راه‌حل سیاسی، دست یازیدن به «اقدامات کنفدراسیونی که شامل اسرائیل، کیان فلسطین و اردن می‌شود» را می‌طلبد. لازم است که این اقدامات، متضمن خلع سلاح کیان فلسطین و ممانعت آن از ورود در هر پیمان نظامی و ... باشد.

* پایان دادن به نزاع، اقدام به مراحل انتقالی، برای ایجاد «اعتماد بین طرفین» را می‌طلبد. چنان که «بر فلسطینیان، در خلال دوره انتقالی، لازم است دلیل ارائه نمایند که در اندیشه نابودی اسرائیل در چند مرحله نیستند و در مقابل، اسرائیل هم دلیل ارائه کند که از مذاکره درباره تعیین وضع نهایی مناطق اشغالی، شانه خالی نمی‌کند» (۲۴).

* مرحله انتقالی با سازمان آزادی‌بخش، تا زمانی ادامه دارد که اسرائیل، پیمانهای صلح با کشورهای عربی همسایه را امضاء کند. اگر اردن پیمان صلح با اسرائیل را امضاء کند، کاهش حضور نظامی اسرائیل در کرانه غربی فلسطین و افزایش آن در شمال غربی در رویارویی با سوریه ممکن خواهد بود. اگر سوریه پیمان صلح با اسرائیل را امضاء کند، کاهش حجم نیروهای اسرائیلی در کرانه غربی، تا حدود زیادی ممکن خواهد شد.

* اسرائیل، در خلال مرحله انتقالی، به بازنگری استقرار نیروها و مرکزیت بخشیدن آنها در دو یا سه موقعیت «دامنه‌های کوههای یهودا و سامرة، که بر صحرای اردن مشرف است، می‌پردازد. اما در غزه، در دوران انتقال، روشی کاملاً متفاوت وجود خواهد داشت»، اقدام می‌نماید. این مطلب، باز می‌گردد به این که نوار غزه، مرزهایی با کشوری عربی در حال جنگ با اسرائیل ندارد. چون «ساکنان غزه، در کارها و آب، به اسرائیل تکیه می‌کنند و وضعیّت استراتژیک در غزه، اختلاف قابل ملاحظه‌ای با وضعیّت، در کرانه غربی دارد». بنابراین «تسلیم نوار غزه به رهبری منتخب فلسطینی که با هماهنگی با سازمان آزادی‌بخش فلسطین کار می‌کند، اگر

طرفین عدم ایجاد دولتی فلسطینی در منطقه را تعهد نمایند، ممکن می‌شود. بر طرفین، تضمین عدم دست یازیدن به اعمال تروریستی از جانب غزه و هماهنگی با اسرائیل علیه تروریسم نیز لازم است» (۲۵).

* سرپرستی مسؤولیت امنیت داخلی، در دو مرحله برای فلسطینی‌ها ممکن می‌شود. مرحله انتقالی و مرحله نهایی. مرحله انتقالی امنیت داخلی، ربطی به مرحله امنیت خارجی ندارد؛ پیشرفت در اینجا، تا حد زیادی، بستگی دارد به آمادگی فلسطینی‌ها در همکاری با اسرائیل در جلوگیری از تروریسم». بنابراین، «بازداشت کسانی که به اقدامات تروریستی مشکوک هستند و بازرسی آنها، و همچنین نظارت بر پلهای رود اردن و فرودگاهها، از وظایف مشترک، تا زمان انتقال کامل مسؤولیت به فلسطینی‌ها می‌باشد».

* به کیان فلسطین، اجازه داده می‌شود که «یک نیروی پلیس قدرتمند» در کرانه غربی و نوار غزه تشکیل دهد.

* بناچار باید به تعدیلهای مرزی میان اسرائیل و کیان فلسطینی، اقدام نمود. ملاحظات امنیت و آب، طبیعت و حجم این تعدیلهای را تعیین می‌کند.

شیف می‌خواهد که فلسطینی‌ها «از حقیقتان در بازگشت به مناطق اسرائیلی، چشم‌پوشی نمایند»، و به حل مشکل پناهندگان به کمک کشورهای خارجی بپردازند. چنانکه مشارکت دو ابرقدرت در امضای پیمان صلح را هم شرط می‌کند.

خلاصه سخن شیف چنین است: «پیمان، یعنی دستیابی فلسطینی‌ها به استقلال مقید و دستیابی اردن به حمایت بیشتر علیه «مطالبه بازگشت و آزادی» (irredentism) از جانب فلسطینی‌ها و در مقابل، دستیابی اسرائیل به صلح و پذیرش از جانب همسایه‌هایش و بهبودی در امنیتش» (۲۶).

علی‌رغم تفاوت زمانی، میان انتشار کتاب ژئرف شیف درباره مقتضیات امنیتی اسرائیل در مذاکرات با فلسطینی‌ها و امضای پیمان «اعلام اصول» بین دولت اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، و بین امضای پیمانهای قاهره میان طرفین، انسام گسترده‌ای میان طرح شیف

در سال ۱۹۸۹ و پیمانهایی که میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش در سال ۱۹۹۳ و میان اسرائیل و اردن در سال ۱۹۹۴ بسته شد، می‌یابیم. مشخصات اساسی «امنیتی» که شیف طرح نمود، به صورت‌های متفاوت، در پیمانهای مذکور نیز وجود دارد. این مشخصات، به‌قرار زیر است:

۱- پذیرش پایان‌دادن به نزاع از جانب سازمان آزادی‌بخش فلسطین: این، مطلبی است که در پیمان سپتامبر ۱۹۹۳ به صورت اعتراف به حقیقت اسرائیل توسط سازمان آزادی‌بخش فلسطین (یعنی چشم‌پوشی از استراتژی مراحل) آمده است و در مقابل، اسرائیل، سازمان آزادی‌بخش را به‌عنوان نماینده مردم فلسطین، بعد از پایبندی سازمان به تغییر میثاق ملی‌اش، می‌پذیرد. چنانکه تکیه شیوه دو مرحله، در «راه‌حل» با فلسطینی‌ها، نخستین آن، سازمان آزادی‌بخش و همچنین کلیه نظام سیاسی فلسطین را از جهتی تحت نظارت قرار می‌دهد و از طرف دیگر، قضایای اصلی (مرزها، قدس، شهرکها، حاکمیت و ...) را به آینده موکول می‌کند.

۲- چشم‌پوشی از حق بازگشت فلسطینی‌ها به سرزمینشان در داخل «خط سبز»؛ چون شیف، بر این باور است که پایبندی فلسطینی‌ها به حق بازگشت، یعنی پذیرش اندیشه نابودی اسرائیل از درون، توسط آنها. بنابراین، وی به جذب پناهندگان از جانب کیان فلسطینی و کشورهای عربی، فرا می‌خواند. پیمان اوسلو، بر به تعویق افکندن تصمیم‌گیری درباره مسأله پناهندگان فلسطینی به مرحله پایانی مذاکرات، تصریح دارد.

۳- ممکن است موضوع کنفدراسیون متشکل از اسرائیل، اردن و کیان فلسطین، خواسته‌ای اسرائیلی باقی بماند و هرچه از پیمانهای دوجانبه میان طرفهای سه‌گانه (در سال ۱۹۹۴) صورت گرفته است، زمینه را برای بیش از یک امکان باز می‌گذارد؛ اما حرکت تدریجی به سوی روشن ساختن اشکال متعدد هماهنگی تراکمی سه‌جانبه (تجارت، امنیت، آب، پروژه‌های مشترک و ...) را ترجیح می‌دهد. البته طرفهای صاحب نفوذ در رهبری حزب کارگر اسرائیل معتقدند که کنفدراسیون سه‌جانبه یا دوجانبه (اردن - فلسطین)، اقدامی در جهت منع تشکیل دولت مستقل فلسطینی می‌باشد.

۴- اعتماد بر اصل خلع سلاح کرانه غربی و نوار غزه (به استثنای اسلحه سبک و ویژه پلیس

فلسطین)، حفظ حضور فعال نظامی اسرائیل در خلال مرحله انتقالی، چنانکه سرپرستی اسرائیل - در خلال مرحله انتقالی - از وظایف امنیت خارجی کرانه غربی و نوار غزه، تثبیت شده است و این، علاوه بر نمایندگی سیاست خارجی از سوی اسرائیل است.

۵- موکول کردن موضوع مرزهای نهایی و شهرکها، به مرحله پایانی مذاکرات (۲۷).

ب: بُعد امنیتی در دیدگاه اسرائیل برای سازش سیاسی با سوریه

زئیف شیف، بر دو شرطی تأکید می‌کند که هیچ بی‌نیازی‌ای از آنها نیست و قابل مذاکره در پیمان «صلح» با سوریه نمی‌باشد: شرط نخست، به آنچه که اسرائیل آن را امنیت منابع آبی خود قلمداد می‌کند، اختصاص دارد؛ بویژه دریاچه طبریه که «در هیچ شرایطی، اسرائیل موافق حضور سوریه در ساحل آن نیست»، چون «تنها منبع آبی اسرائیل به‌شمار می‌آید» (۲۹). همین امر، به «سرچشمه‌های رود اردن نیز مربوط می‌شود که یکی از آنها، رودخانه بانیا که از بلندیهای جولان سرچشمه می‌گیرد، می‌باشد. شیف، در اینجا پیشنهاد می‌کند که پیمان صلح با سوریه، متضمن تشکیل کمیته مشترکی برای نظارت بر تقسیم آب رودخانه بانیا باشد. اما شرط دوم، به خلع سلاح جولان، یعنی خلع سلاح آن، از همه سلاحهای هجومی برای یک مدت طولانی، مربوط می‌شود.

دیگر مقتضیات امنیتی اسرائیل، شامل ورود لبنان در نظام جدید امنیتی می‌شود. ارزیابی شیف آن است که «ممکن نیست سوریه و اسرائیل، به اقدامات خوشایندی بدون دخالت دادن لبنان در اقدامات جدید امنیتی دست یابند». او تأکید می‌کند که اسرائیل «هرگز با عقب‌نشینی کلی یا جزئی از جولان، تا زمانی که نیروهای سوری در دشت بقاع هستند، موافق نیست ... خطری که این نیروها برای اسرائیل ایجاد می‌کنند، زمانی که اسرائیل از جولان عقب‌نشینی کند، افزایش خواهد یافت». وظیفه اسرائیل و سوریه آن است که نه تنها نیروهایشان را از لبنان عقب بکشد، بلکه بر آنان است که آشکارا هرگونه طمعهای منطقه‌ای نسبت به لبنان را نفی و وحدت اراضی آن را تأیید نمایند. در برابر عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان، شرط آن است که دولت لبنان، مسؤولیت «منع

تبدیل لبنان به پایگاهی برای دشمنان اسرائیل» را برعهده بگیرد. شیف معتقد است این، یعنی: خلع سلاح شبه‌نظامیان بویژه «حزب‌الله»، ورود ارتش جنوب لبنان و ادغام افسران آنها در ارتش لبنان، موافقت دولت لبنان با اجازه ندادن به نیروهای هر رژیمی در حالت بروز جنگ با اسرائیل به موضع‌گیری در خاکش و موافقت آن با طرد نیروهای پاسداران انقلاب ایران. علاوه بر این، حمایت دولت لبنان از منابع رودخانه اردن که از لبنان سرچشمه می‌گیرد مثل رودخانه حاصبانی.

شیف، اجرای تعدیلهایی در مرزهای سوریه را با استدلال به ضرورت‌های امنیتی، طرح می‌کند. برخی از این تعدیلهای، به دریاچه طبریه، جایی که مرزهای بین‌المللی، تنها ده متر از کرانه شمال شرقی دریاچه فاصله دارد، مربوط می‌شود. همچنین «تغییر مرزها تا بعد از دامنه‌های جولان مشرف بر دریاچه» را طرح می‌کند (۳۰)، چنانکه ایجاد تعدیلهای مرزی در سلسله دامنه‌های مشرف بر جلگه حوله، و همچنین تعدیل مرزهای نزدیک شهر الحمة را طرح می‌نماید.

ارزیابی شیف، آن است که از بین بردن شهرکهای یهودی‌نشین جولان و کوچانیدن اسرائیلی‌های ساکن آنجا، از امور بی‌نهایت دشوار خواهد بود، با این یادآوری که اقدام به ایجاد شهرک‌هایی در جولان را حزب کارگر هم اکنون نیز در اسرائیل حاکمیت دارد، انجام داد. برآورد وی، آن است که دستیابی به موافقت اکثریت اسرائیلی‌ها و اکثریت اعضای کنیست با خالی کردن شهرکها و حذف آنها از آن منطقه «تحقق صلح حقیقی و کامل با سوریه و پایان دادن به نزاع با آن را»، به دنبال دارد. وی، اضافه می‌کند که مصلحت اسرائیل آن است که سوریه به توسعه جولان پردازد، چون این کار «سوریه‌ها را به توسعه صلح بر خواهد انگیخت» (۳۱).

شیف، حفظ حضور نظامی اسرائیل در برخی از مناطق جولان را برای مدت زمان نسبتاً طولانی تأیید می‌کند، مشروط بر این که این حضور، اساساً صبغه دفاعی و محوری پیرامون مأموریت هشدار زود هنگام به خود بگیرد. وی، همزمان، خواستار این می‌شود که تمامی جولان، از جمله مناطق شرقی یعنی مناطقی که اسرائیل از آنجا عقب‌نشینی خواهد نمود، مشمول خلع سلاح‌های دارای قدرتهای تهاجمی شود. و می‌خواهد نیروهای مدافع دمشق، از سمت جولان، نیروهای احتیاط باشند، نه تیپهای زرعی. تصوّر وی، این است که مرزهای شرقی منطقه خلع سلاح

شده، تا پایگاههای ارتش در قطنه در مسیر دمشق، و در جنوب شرقی، تا نزدیکی درعا برسد. و مطرح می‌نماید که در نوار حائل، در وسط منطقه خلع سلاح شده، نیروهای بین‌المللی، برای جدایی بین نیروهای طرفین از یک سو و از سوی دیگر، برای مراقبت از اقدامات امنیتی، استقرار یابند. در مقابل، اسرائیل، منطقه معروف به «إصبع الجلیل» یا الجلیل الاعلی را مشمول اقدامات خلع سلاح، بر سبک «اقداماتی که بین مصر و اسرائیل صورت گرفت که خلع سلاح نوار باریکی از زمینهای اسرائیل در النقب با ملاحظات سمبلیک صورت گرفت» (۳۲)، سازد. شیف، بر ایجاد ایستگاههای هشدار زودهنگام اصرار می‌ورزد، چون دیگر وسایل، از چنین سطح کارآیی بهره‌مند نیستند؛ و ادامه مدیریت اسرائیل بر ایستگاهش در جبل الشیخ و برخی از تپه‌های آتشفشانی در وسط جولان و جنوب آن را پیشنهاد می‌کند و توصیه می‌نماید که اسرائیل «بر ایجاد ایستگاه هشدار زودهنگام سوریه در کوه حرمون، شبیه ایستگاه ارتش اسرائیل در آنجا»، موافقت نماید.

در چهارچوب کلی، شیف، سازماندهی بنیه نیروی نظامی و کاهش حجم نیروهای مسلح و اسلحه‌ها و پراکندگی و آموزش آنها را پیشنهاد می‌نماید. و در رابطه با ارتش سوریه، بدون این که محدودیتهای مشابهی برای ارتش اسرائیل ارائه نماید، مطرح می‌کند. و بر آن است که کاهش تعداد تپهها در ارتش سوریه از ۱۱ یا ۱۲ تپه، به ۷ یا ۸ تپه، ممکن است (نیروی نظامی، تنها از ۵ تپه، شکل گیرد و بقیه، به حالت احتیاط درآیند)، یعنی به صورت ارتش اسرائیل. وی معتقد است که «طرفین، می‌توانند به توافقی در زمینه ایجاد تغییرات تدریجی در دیدگاه نظامی دست یابند، به گونه‌ای که بیشتر مانورها و آموزشها، با صبغه دفاعی، به جای هجومی باشد». همچنین پیشنهاد می‌کند که تغییراتی در مواضع استقرار برخی سیستمهای سلاح، خارج از مناطق خلع سلاح شده، ایجاد شود. این سیستمها، شامل سیستمهای هواپیماهای جنگنده - بمب افکن، موشکهای زمین به زمین و تپه‌های زرهی می‌شود. هدف از این کار - طبق توجیحات شیف - «مقیّد نمودن توانمندیهای هجومی طرفین» می‌باشد (۳۳).

دیدگاه اسرائیل، در بردارنده تمرکز یک نیروی بین‌المللی (همانند نیروی بین‌المللی ای که اکنون به نظارت بر اجرای پیمان جداسازی نیروها می‌پردازد)، در نوار حائل می‌باشد. نقش

امریکا، در نظارت بر اجرای پیمان و فراهم آوردن خدمات تکنیکی ضروری، برای تضمین حس اجرای آن، خلاصه می‌شود، چنانکه در رابطه با پیمان کمپ دیوید اتفاق افتاد. و این، البته به‌اضافه پایبندی امریکا، به ارائه کمک نظامی به اسرائیل، در صورتی که سوریه، به شکستن پیمان، به‌نحو گسترده‌ای اقدام کند، می‌باشد. دیدگاه مذکور، بر ضرورت این که اسرائیل، اصرار داشته باشد که امریکا «بسیار علاقمند به حفظ برتری کیفی نظامی اسرائیل» باشد، تکیه دارد. و این، امری است که امریکا، همواره و در همه حال، پایبندی به آن را بدون ضعف تکرار می‌کند (۳۴).

۳- ملاحظات امنیتی، به‌مثابه هدف اساسی روابط منطقه‌ای اسرائیل

جوزف آلفیر، در بیان تعیین منافع طرفهای مسؤول در جریان صلح خاورمیانه، چنین می‌گوید:

«... فلسطینی‌ها، با مذاکرات صلح، به‌مثابه ابزاری برای ایجاد دولتشان رفتار می‌کنند. سوریه و لبنان هم هریک، به‌بازپس‌گیری زمینهایشان علاقه نشان می‌دهند. سوریه، برای گسترش نفوذ منطقه‌ای‌اش تلاش می‌کند، در حالی که اردن برای تنظیم رابطه حساسش با اسرائیل و فلسطین کوشش می‌نماید. اما توجه دنیا در درجه نخست، اقتصادی (یعنی تأمین آرامش و ثبات منطقه‌ای برای تضمین استمرار سیستمهای تولیدکننده نفت)، استراتژیکی (یعنی تأمین ثبات مسابقه تسلیحاتی و امنیت در خاورمیانه و همچنین خطوط بازرگانی و پیمانهای اساسی) و دینی (مثلاً قدس) می‌باشد» (۳۵).

آلفیر می‌افزاید: اسرائیل، در میان طرفهای مذاکرات دوجانبه و چندجانبه، به‌خاطر توجه انحصاری‌اش به مسائل امنیتی، منفرد است. ارزیابی وی، در رابطه با اکثریت اسرائیلی‌ها، این است که «برای مدت زمان طولانی آینده، موضع اسرائیل با همسایگانش را پرداختن به امنیت تعیین می‌کند. و عملاً صلح، در حقیقت، همان امنیت خواهد بود». آلفیر تأکید می‌کند که امنیت، همان مسأله اولیه و بنیادین است که وجهه همت اسرائیل و بیشتر اسرائیلی‌ها می‌باشد، نه مسائل «ادغام اقتصادی و فرهنگی اسرائیل در منطقه، آن‌گرایشی که خطاب «صلح شکوفا» و ایجاد خاورمیانه

جدید، که در دهه هشتاد در ادبیات «همکاری اقتصادی» تجلی یافته را پذیرفت، متمایز می‌سازد؛ گرایشی که زمینه فکری و برنامه‌ای پروژه ایجاد «نظام جدید خاورمیانه‌ای» را شکل می‌بخشد. اَلفیر، اهمیت ویژه بعد امنیتی در محاسبات اسرائیل را به چند ملاحظه که بر ادبیات «استراتژیک» اسرائیل حاکم است، برمی‌گرداند:

۱- «تصویرهای منفی» از جهان عرب، آن‌گونه که در ضمیر «ناخودآگاه جمعی اسرائیل» وجود دارد. اینها، تصاویری هستند که فوراً برای جلب و احضارشان، آماده می‌باشند. طبق این تحلیل، اسرائیلی‌ها چنین برآورد می‌کنند که به رسمیت شناختن اسرائیل از جانب برخی از نیروهای فلسطین و اشاره به حق بازگشت فلسطینی‌ها و موضع ایران و مواضع دیگر نیروهای تندروی اسلامی، چیزی جز نمونه‌هایی از به رسمیت شناختن فیزیکی اسرائیل نمی‌باشد (۳۶). و لذا برداشت اَلفیر آن است که به رسمیت شناختن اسرائیل توسط سازمان آزادی‌بخش فلسطین، همان «امتیازی است که نسبت به دیگر امتیازها، اهمیت بیشتری دارد» که متضمن اعتراف مشروعیت اسرائیل می‌باشد.

۲- «واقعی نبودن عمق استراتژیک» و نزدیکی مراکز جمعیتی اسرائیل به خطوط استقرار ارتشهای عرب و تکیه اسرائیل به فراخوانی نیروهای احتیاط برای تأمین نیروی جنگده. این وضع، با نگرش اسرائیل به اهداف عربی و ایرانی، به عنوان اهدافی خصمانه در درازمدت، همخوانی دارد. امری که بروز مفاهیمی چون «جنگ پیشگیرانه» و «ضربه اول» و «انتقال جنگ به منطقه دشمن» را تشویق می‌کند. چنانکه این وضع، به پذیرش نظریه نظامی متمرکز بر «مفهوم فراگیر بازدارنده» هم تشویق می‌نماید.

۳- حاکمیت دیدگاه امنیتی اسرائیل بر مؤلفه‌های صلح. این دیدگاه، مسائل آب و جمعیت را به مسائل امنیتی بدل می‌کند. اَلفیر اشاره می‌کند که پیمان بین اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، جدال تاریخی بین صهیونیست‌هایی که موضوع زمین (سرزمین تاریخی اسرائیل) را بر دیگر مسائل، مثل: دموکراسی، پاکسازی دولت یهودی و صلح ترجیح می‌دهند و بین آنهایی که آمادگی «عدول از سرزمین در برابر صلح و پایان دادن حکومت اسرائیل بر ملت دیگر» را اظهار

می‌کنند، مجدداً زنده می‌کند. این گروه اخیر، حتی بر فراهم آمدن حداقل «امنیت» اصرار می‌ورزند که شامل خلع سلاح سرزمینهای عربی همجوار با اسرائیل، در حد گسترده می‌شود. ارزیابی الفیر آن است که «پریشانی اسرائیل از تروریسم فلسطین، بالاترین ملاحظه در ورای اندیشه عقب‌نشینی کرانه و نوار غزه» می‌باشد. با این که تروریسم فلسطینی، تهدیدی واقعی برای موجودیت اسرائیل نیست، بلکه «تهدید امنیتی اساسی را شکل می‌بخشد و نیروی انسانی و توانمندی اسرائیل را می‌فرساید، چون مانع عاطفی بزرگی را طرح می‌کند» (۳۷).

۴- ترس از این که یک کشور عربی یا ایران، صاحب سلاح هسته‌ای گردد. برداشت الفیر آن است که ورود سلاح هسته‌ای به منطقه (به دولتی غیر از اسرائیل)، منجر به بازتابهای خطرناکی بر سیاست امنیتی اسرائیل خواهد گشت. بنا به نظر او، اگر چنین اتفاقی بیفتد، به «پیچیدگی متکی به اهمیت قدرت هسته‌ای اسرائیل منتهی خواهد شد و کشورهای عربی غیرهسته‌ای را به بستن پیمان با کشورهای هسته‌ای منطقه خواهد کشاند».

۵- تلاش اسرائیل برای این که پیمانهایش را با کشورهای عربی به «بهبودی امنیت نظامی اش مطابق با وضع کنونی» سوق دهد (۳۸). اسرائیل، آن را با پافشاری بر ایجاد مناطق خلع سلاح شده یا مناطق حائل بین آنها و طرفهای عربی، با نظارت بین‌المللی عملی می‌داند؛ فرایندی که در صحرای سینا، یعنی جایی که تأمین معادل ۲۵۰ کیلومتر از صحرای خلع سلاح شده و حائل بین نیروهای مصری و اسرائیلی صورت گرفت، به اجرا در آمد. الفیر، به اقدامات امنیتی مصر - اسرائیل اشاره می‌کند که تمرینی برای خلع سلاح «نامتعادل» یا «نا برابر» بود؛ چرا که از سمت اسرائیل، مساحت خلع سلاح شده، «به دلیل عدم عمق استراتژیک»، تنها سه کیلومتر بوده است.

به خاطر تفاوت وضعیت جولان از صحرای سینا (به طوری که عرض جولان تقریباً ۱۰٪ عرض صحرای سیناست)، «روند خلع سلاح، لازم است از جولان تا اعماق زمین سوریه (با اجازه دادن به سوریه برای دفاع از دمشق) ادامه یابد، و چه بسا خلع سلاح، به شکل سمبلیک و ساده (نامتعادل) شامل الجمیل الاعلی در اسرائیل نیز بشود. از آنجا که این اقدام، هرگز منطقه

بی طرف را به بیش از ۵۰ تا ۶۰ کیلومتر گسترش نخواهد داد، لذا سوریه باید کاهش نیروهایش را در منطقه شرقی منطقه بی طرف بپذیرد و با انتقال تعدادی از یگانهای نظامی به جبهه‌های دوردست، موافقت نماید» (۳۹). و سرپرستی اجرای این اقدامات و پایبندی به آنها باید با نیروهای بین‌المللی یا امریکایی باشد. چنانکه حق هر دو طرف، حفظ ایستگاههای هشداردهنده الکترونیکی، در منطقه طرف دیگر خواهد بود. این، همان اندیشه‌هایی است که زئیف شیف مطرح کرده است. اَلْفیر، همچون شیف، بر این ضرورت تأکید می‌ورزد که هر عقب‌نشینی (تدریجی) اسرائیل از جولان، نباید «در حقوق آبی کنونی» وی، تأثیر بگذارد. او، همچنین بر اهمیت تأمین «ضمانتهای آهنین» در این باره، تأکید می‌ورزد (۴۰).

این دیدگاه امنیتی، باقی ماندن مناطقی را که اسرائیل از آنجا در کرانه غربی و جنوب لبنان عقب‌نشینی می‌کند، تنها به عنوان مناطق خلع سلاح شده، معرفی نمی‌کند، بلکه عدم استفاده از آن را از جانب نیروهای عرب نیز یادآور می‌شود. همچنین تأکید می‌کند که اردن به «نیروهای بیگانه، مثلاً عراق یا سوریه، اجازه ورود به زمینهایش» را ندهد. چنانکه می‌خواهد «سوریه تعهد کند در صورت عدم عقب‌نشینی کامل از لبنان، حداقل نیروهایش را از جنوب، دور نگهدارد». همچنین تأکید می‌کند که نقض این پیمانها «[در رابطه با اسرائیل] بهانه‌ای برای جنگ نباشد».

به بیان دیگر، استراتژی اسرائیل، هدفش تغییر عقب‌نشینی از سرزمینهای فلسطینی و عربی اشغال شده، به تعادل امنیتی می‌باشد که «دشمنانش را از شرق تا مسافت ۵۰۰ کیلومتری، یعنی اساساً خارج از مرزهای اردن با سوریه و عراق» باقی می‌گذارد. زیرا اسرائیل نمی‌تواند بدون انجام سازش موازی اسرائیل - فلسطین پیمانی را با اردن امضاء کند که متضمن این بند باشد، چون بنا به گفته اَلْفیر، «بروز نظام امنیتی اردن - اسرائیل - فلسطین» مشخص می‌شود (۴۱).

۴ - مؤلفه‌های نظام امنیتی اسرائیل در منطقه

اگر اسرائیل قصد ایجاد نظام امنیتی اسرائیل - اردن - فلسطین را دارد، تکیه اساسی آن در تحقق این امر، بر «پیروزی فلسطینی‌ها در پذیرش مسؤولیت امنیتی» متجلی می‌شود. اَلْفیر،

تأکید می‌کند که بر فلسطینی‌ها لازم است که قدرت امنیتی را (به معنای حفظ امنیت اسرائیلی‌ها، قبل از عقب‌نشینی نیروهای اسرائیلی از سرزمینهای اشغالی و اعتراف اسرائیل به حق ملت فلسطین در تعیین سرنوشت خود در سرزمین خود)، شرط مشارکت اسرائیل در مذاکرات جدی دربارهٔ وضع نهایی، به اثبات رسانند. لذا، وی به انتقال تدریجی سلطهٔ امنیتی به سوی فلسطینی‌ها، با شروع از نوار غزه و منطقه آریحا، با حفظ «همکاری تنگاتنگ» میان نیروهای امنیتی طرفین، فرا می‌خواند. و از فلسطینی‌ها و جامعه بین‌الملل می‌خواهد که حق اسرائیل را «درگند کردن یا توقّف روند (مذاکره) هنگامی که سازمان آزادی‌بخش ثابت کرد که در حفظ امنیت ناتوان است»، بپذیرند.

ألفیر معتقد است: «شکافهای جدی در مکانیسم تصمیم‌گیری فلسطین، کار رهبری و پایین بودن قدرت برنامه‌ریزی که در اجرای مراحل نخستین پیمان اعلام اصول آشکار گشت»، از طرف اسرائیلی، احتیاط و تمرکز بر مسائل امنیتی را می‌طلبد. وی تأکید دارد که آنچه برای اکثریت اسرائیلی‌ها مهم است، پیروزی دولت فلسطین یا شکست آن در تحقق امنیت است؛ نه این که دولت فلسطین، دموکراسی و حمایت از حقوق بشر برای ملت خود را تحقق خواهد بخشید، یا این که برای ملت خود، اقداماتی در سطح بهداشت ارائه خواهد کرد؛ چرا که شکست «به صورت تقریباً مؤکد، به توقّف این فرایند»، کشیده خواهد شد (۴۲). ألفیر، آنچه را که شیف سالها قبل (هرچند با جزئیات نسبتاً کمتر) طرح کرده بود، تأکید می‌کند، یعنی طرحی که متضمّن سازش با فلسطینی‌هاست (۴۳):

۱ - خلع سلاح ماندن کرانه غربی و نوار غزه.

۲ - «اجرای تعدیلهای در مرزهای ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷ به علل کنونی و استراتژیک»، اگر تجربهٔ خودمختاری موفق باشد و «بیشتر اسرائیلی‌ها، ایجاد دولت فلسطینی» را بپذیرند. تعدیلهای پیشنهادی، «حدود ۷۰٪ از ساکنان کرانهٔ غربی داخل اسرائیل» را دربر می‌گیرد. به اضافهٔ «بُعد جمعیت‌شناسی، این شهروندان، حداقل، بُعد (minimal dimension) امنیت تاکتیکی را نیز می‌افزایند»؛ یعنی حمایت از فرودگاه بین‌المللی اسرائیل از هجوم تروریستی از تپه‌های

نزدیک، حمایت از گذرگاه منتهی به قدس از ساحل، گسترش «کناره باریک اسرائیل در منطقه خضیره - ناتانیا که بر منبع اصلی آب ساحلی اسرائیل مسلط است» (۴۴).

۳- «حضور نظامی اسرائیل» در طول جلگه اردن، به علل «نظامی - استراتژیک».

۴- سلطه بر منابع آبی موجود در بخش غربی کرانه غربی، به علت اهمیت امنیتی آب در منطقه.

۵- ایجاد یک گذرگاه توسط اسرائیل میان غزه و کرانه غربی.

۶- به شمار آمدن مرحله نخستین پیمان «اعلام اصول» در رابطه با اسرائیل، به عنوان مرحله آزمایشی برای سازمان آزادی بخش فلسطین.

الفیر، اشاره می کند که هرگاه سازمان آزادی بخش، در بررسی اوضاع امنیتی، به گونه ای که اسرائیل را راضی سازد، شکست بخورد، اسرائیل «مجموعه تازه ای از استراتژیها را در برابر مناطق [فلسطینی] طرح خواهد کرد. تقریباً مسلم است که اسرائیل، هرگز به اشغال نوار غزه، باز نخواهد گشت و احتمال زیاد آن است که با نوار غزه، مثل جنوب لبنان برخورد کند. اما در خصوص کرانه غربی، بررسی بخشی از اقدامات قابل پیش بینی، به شرح زیر است: انضمام یک طرفه، عقب نشینی با تصمیم انفرادی، گفتگو با اردن، حفظ وضع موجود و «تحمیل اجباری» برای حکومت خودگردان ...» (۴۵).

ظاهراً دولت اسرائیل، بعد از تعدادی عملیات چریکی، مشخصاً عملیات انتحاری در تل آویو و بیت لید، تحت عنوان جدایی بین کرانه غربی و اسرائیل، بررسی آن استراتژیها را آغاز کرده است.

۷- دامن زدن به مسأله فلسطینی های داخل اسرائیل و مسأله پناهندگان فلسطینی در کشورهای عربی، به این اعتبار که بررسی این دو مسأله، در متن «نیازهای فراگیر امنیتی اسرائیل» قرار دارد. به علاوه مسأله آوارگانی که پیمان «اعلام اصول» به آن دامن می زند و نیز مسأله تبعیدها.

الفیر، اقرار می کند «فلسطینی های اسرائیلی» که حدود ۱۸٪ از مجموع ساکنان اسرائیل را

تشکیل می‌دهند، از سال ۱۹۴۸ به‌عنوان «شهروندان درجه دو»، با آنها برخورد شده است. چنانکه اعتراف می‌کند که «ارتباط آنها با مسأله فلسطین» یکی از توجیحات اساسی آن برخورد می‌باشد. اما آنچه که از آن می‌ترسد، این است که صلح اسرائیل - فلسطین نزد «عربهای اسرائیلی»، احساسات رهایی‌بخش ملی (irredentist sentiments) یا درخواست حکومت خودگردان را برانگیزاند. وی، چنین ارزیابی می‌کند که چنین تحولاتی، اسرائیل را در برابر نیاز به پاسخگویی به پرسش: «وضع اقلیت غیریهودی در وطن ملی یهودی چگونه خواهد بود؟»، قرار خواهد داد و «به‌نحو کاملی، حقوق و تکالیفشان را همچون شهروندان اسرائیلی، بر این مبنا که امنیت، عاملی اساسی نخواهد بود، مساوی قرار دهد» (۴۶). وی، بر این باور است که شکست اسرائیل در حل این مسأله، موجب مشکلات امنیتی مهم داخلی می‌گردد.

درباره آنچه که به جمعیت‌های فلسطینی موجود در خارج از اسرائیل، کرانه غربی، نوار غزه و قدس، که ساکنان آن تقریباً نصف فلسطینی‌ها را تشکیل می‌دهند مربوط می‌شود، اُلفیر، چنین مطرح می‌کند که صلح عربی - اسرائیلی که تنها شامل فلسطینی‌های اسرائیل، کرانه غربی، نوار غزه و قدس می‌شود، بستر مرحله جدیدی از «درخواست بازگشت و آزادی» را آماده می‌سازد که پناهندگان فلسطینی در کشورهای همسایه عربی، آن را هدایت می‌کنند. بنابراین، وی تأکید می‌کند که «اسرائیل، برگنجاندن تدابیر الزامی ساماندهی، یا اقامت دادن همه پناهندگان فلسطینی در مواد پیمانهای صلح با همسایگانش، اصرار بورزد. چون تا وقتی که صدها هزار فلسطینی، در آنجا، ادعای مالکیت خانه‌های اسرائیلی‌ها را دارند، اسرائیلی‌ها، در حقیقت احساس امنیت نخواهند داشت». اینجاست که او اصرار دارد «پیمانهایی که میان اسرائیل، لبنان و سوریه بسته می‌شود، باید این ماده با صراحت گنجانیده شود که هر یک از آنها، حداقل بخشی از مسؤلیت در برابر مسأله پناهندگان را بپذیرد» (۴۷).

اُلفیر، معتقد است که عملی ساختن اقدامات امنیتی مذکور با کیان فلسطینی، سهمی در «کاستن از مکان جنگ اسرائیل - اعراب، و تقویت توانایی اسرائیل در دفاع از خود در زمان وقوع چنان جنگی»، خواهد داشت. برداشت وی، این است که هدف اردن از ورود در اقدامات

امنیتی، در «دستیابی به اطمینانهای لازم برای تأمین یکپارچگی و حرمت اراضی آن از سوی همه همسایگانش مثل: اسرائیل، فلسطینی‌ها، سوریه، عراق و عربستان»، متجلی می‌شود (۴۸).
از دقت در مفهوم اسرائیلی امنیت ملی، آشکار می‌شود که مؤلفه‌های اصلی آن، در امور زیر نمایان می‌گردد:

- ۱- سلطه نظامی (به معنای گسترش، تثبیت و ترسیم آن تا جایی که ممکن است).
- ۲- گرایش واضح به سوی دیدگاه فرایند عادی‌سازی روابط دیپلماتیک - اقتصادی با کشورهای عربی از دیدگاه وظایف امنیتی‌اش.
- ۳- به کارگیری روابط ویژه با امریکا، به عنوان یکی از پشتوانه‌های امنیت اسرائیل. در زمینه این مؤلفه‌ها، این مفهوم، مطابق یک استراتژی که هدفش دستیابی بیشتر به ابزار و اشکال سلطه منطقه‌ای، به مفهوم فراگیر کلمه باشد، قبض و بسط می‌یابد. این مفهوم، در تکیه اسرائیل به نظریه «قیدهای امنیتی متوازن» برای جبران «نامتوازن»های مختلف (در تراکم جمعیت و فراوانی منابع طبیعی و جغرافیایی و ...) آشکار می‌گردد. چنانکه در علاقه اسرائیل به ادامه برتری نظامی‌اش در زمینه سلاح سستی و غیرسستی و اصرارش در وضع قیدهای امنیتی بر طرفهای عربی، به عنوان شرط امضای پیمان صلح با آنها، آشکار می‌گردد. این مفهوم، همچنین در ردّ اتکای اسرائیل بر همین اصل که به امنیت رژیمها و دولتهای عربی‌ای که با اسرائیل، از حیث کمی مساحت جغرافیایی و تراکم جمعیت شباهت دارند، مثل: منطقه خودگردان فلسطین، اردن و لبنان، نمایان می‌شود (۴۹).

مفهوم «امنیت نامتعادل»، در بررسی مسائل آب، پناهندگان، آزادی تجارت، ترابری و گردشگری توسط اسرائیل، منعکس می‌شود. همچنین در آن، کمیت سرسام‌آور قیدهای مختلف و اقدامات مفصلی که در اعمال حاکمیت منطقه خودگردان فلسطینی، و در استراتژی دو کشور برای حل نزاع فلسطین - اسرائیل به خاطر انگیزه‌های امنیتی و غیره وجود دارد، منعکس می‌شود (۵۰).

این مفهوم، یکی از تعبیرهای خود را در اصرار اسرائیل بر مشارکت اردن در تمامی اقدامات

مربوط به فلسطینی‌ها و اقدامات پروژه اسرائیل برای ایجاد «نظام امنیتی» (security regime) که شامل رژیمهای سه‌گانه سیاسی می‌شود، می‌یابد. چنانکه برداشت اسرائیل از «امنیّت ملی» اش در دیدگاه‌های صاحب نفوذش برای نقش اردن به‌عنوان یک «منطقه اقلیمی بی‌طرف» و «عمق استراتژیک اسرائیل» منعکس می‌شود. آلفیر، به‌عنوان مثال، معتقد است که «ترسیم نقش اردن به‌عنوان عمق استراتژیکی برای اسرائیل»، اردن را راضی خواهد ساخت، «زیرا این تفکر استراتژیکی در اردن، از مدتها پیش شروع شده است که نقش آن، در موقعیتی همچون حائل جداکننده بین تمام کشورهای همسایه آن از جمله سوریه و عربستان متجلی گردد» (۵۱). آلفیر، این مقولات را در چهارچوب نظریه‌ای طرح می‌نماید که اردن «با اسرائیل، در ترس ملی‌گرایی فلسطینی، شریک است و آماده مشارکت در ایجاد ابزاری برای مهارکردن آن می‌باشد»، و نیز «هیچ تخاصم استراتژیکی میان اردن و اسرائیل، وجود ندارد و این دو کشور، در بیشتر دیدگاه‌هایشان نسبت به خطرات منطقه‌ای، اتفاق نظر دارند» (۵۲).

اما اعتبار امنیتی محرک سیاست اسرائیل در برابر اردن، اولاً در ماندگاری اش خارج از هرگونه پیمانها، یا ارتباطات سیاسی یا نظامی‌ای که اجازه حضور نیروهای نظامی کشورهای دیگر در سرزمینش را می‌دهد و ثانیاً در سوق دادن اردن به‌مهار یا مقیدکردن رژیم نوپای فلسطینی، نمایان می‌شود. شاید همین مطلب باعث شد که وی اشاره کند: «بر اردن و اسرائیل است که هماهنگی تنگاتنگ در برابر راه‌حل مسأله فلسطین داشته باشند»، و «اردن، تنها کشوری در منطقه است که به «امنیّت جمعیتی» در قالب دیدگاه استراتژیکی اش توجه دارد» (۵۳). در برابر این نقش، اسرائیل، برای اردن، ضمانتهای منطقه‌ای امنیتی آن را در چهارچوب پیمان صلح، فراهم می‌کند. طبیعی است که اسرائیل، نظام امنیتی سه‌گانه را که رژیم فلسطین و اردن عرضه می‌کند، تحت مدیریت خود درآورد و در به‌کارگیری آن به‌نفع سلطه خود در چهارچوب گسترده (سیاسی - اقتصادی - امنیتی) پیشنهادی بین رژیمهای سه‌گانه، عمل کند.

مفهوم «امنیّت نابرابر» که استراتژی اسرائیل را به تحرک وامی‌دارد، در پیشنهاد اقدامات امنیتی اسرائیل، به‌عنوان بخشی از پیمانهایش با سوریه و لبنان، متبلور است. همان‌گونه که

در طرحهای آلفیر و شیف دیدیم، آنچه را که اسرائیل به سوریه عرضه می‌دارد، خارج از فراهم نمودن شرایط عقب‌نشینی‌اش از جولان نیست، و از حیث محتوای امنیتی - استراتژیکی و منطقه‌ای، شبیه شرایط عقب‌نشینی‌اش از صحرای سینا است؛ عقب‌نشینی‌ای که برای اسرائیل، با خلع سلاح صحرای سینا، عمق استراتژیک را فراهم نمود. از همین جاست که درخواست اسرائیل در مورد گسترش خلع سلاح از منطقه جولان «تا عمق سرزمین سوریه»، به این بهانه که عرض جولان ۱۰٪ عرض شبه‌جزیره سینا می‌باشد، در برابر اقدام اسرائیل، به «عقب‌نشینی رمزی و نابرابر در الجلیل الاعلی» مطرح می‌شود. البته شرایطی که اسرائیل، برای صلح با همسایگان عربش طرح می‌کند، تنها محدود به زمینه‌های نظامی نیست، بلکه شامل مرزهای باز و عادی‌سازی روابط سیاسی - اقتصادی هم می‌گردد. به بیان دیگر، اسرائیل، در برابر عقب‌نشینی از سرزمینهای اشغالی عربی (یا بخشهایی از آن، مثل حالت سرزمینهای اشغالی فلسطین از سال ۱۹۶۷)، اقدامات امنیتی نابرابری را از یک جهت، و از جهت دیگر، عادی‌سازی کامل روابط دیپلماسی و اقتصادی را مشروط می‌کند. شیف، این مسأله را چنین بیان می‌کند: «اسرائیل، هرگز با عقب‌نشینی از جولان، اگر همزمان مطمئن نشود که در مقابل، صلح تعهدآور همراه با روابط کامل و مرزهای باز و سفارتها، حاصل خواهد شد» موافق نیست (۵۴).

در رابطه با لبنان، اسرائیل، در مقابل عقب‌نشینی‌اش از خاک لبنان، «پشتیبانی از نیروهای امنیتی لبنان را که از جانب سوریه پشتیبانی می‌شوند و قادر بر آرام کردن وضع در جنوب لبنان و حذف حزب الله از آنجا هستند»، مطرح می‌کند. این اقدام، از اقرار به این که سوریه در لبنان نقش دارد، آغاز می‌گردد. بنابراین، اسرائیل، هرگز به عقب‌نشینی نیروهای سوری از لبنان در برابر عقب‌نشینی نیروهایش، اصرار نمی‌ورزد. اسرائیل مطرح می‌کند که قصد وی از ورای اقداماتش با لبنان و سوریه، «ایجاد نظام مثلث امنیتی اسرائیل، سوریه و لبنان است که نظام امنیتی اسرائیل، اردن و فلسطین را کامل می‌کند...» (۵۵).

مفهوم «امنیت نابرابر» در دیدگاه حاکم در مسأله خلع سلاح، آشکار می‌گردد. زیرا اسرائیل، خود را از جانب «دشمنان دور، مثل عراق (در حالتی که سازمان ملل، موانع را از سر راه

عراق بردارد) و ایران، تهدید شده می‌بیند ... بنابراین، اسرائیل، به حفظ قدرت هسته‌ایش پافشاری می‌کند تا تمامی منطقه، به صلح پایدار، گردن نهد ...» (۵۶). به بیان دیگر، سیاست اسرائیل در این زمینه، اولاً بر حفظ برتری کیفی (در سطح سلاح سستی و غیرسستی) برای مدت زمان نامحدودی از سویی و ثانیاً بر بقا و ماندگاری خارج از موانع کنترل تسلیحاتی، موانعی که اجرای آن را از کشورهای دیگری چون ایران و عراق می‌خواهد، مبتنی است. لذا اسرائیل، امضای پیمان منع انتشار سلاح هسته‌ای را رد می‌کند.

اما در ارتباط با کنترل سلاح سستی، برخی از کارشناسان اسرائیلی، تکیه به دو راه‌حل را پیشنهاد می‌کنند که از سویی کاهش حجم نیروهای نظامی اسرائیل را در پی ندارند و از سوی دیگر، به تعویق افکندن تصمیم‌گیری دربارهٔ سلاح هسته‌ای را اجازه می‌دهند، اولی، بر جدایی دوجانبه میان نیروهای نظامی و به کارگیری سیستمهای هشدار زودهنگام، مبتنی است و دیگری، بر تکیه بر اقدامات ایجاد اعتماد دوجانبه و چندجانبه؛ این، به جای ورود مستقیم (طبق پیشنهاد طرفهای عربی) در موضوع سلاح غیرسستی است. اسرائیل معتقد است «همچنین یک ایجاد نظام امنیتی جزئی منطقه‌ای (نسبت به سلاح سستی)، مبنی بر اقدامات دوجانبه برای جدایی نیروها و اقدامات ایجاد اعتماد چندجانبه، آن هم قبل از شروع طرفهای مسؤول به بررسی مسائل سلاح غیرسستی، ممکن و خوب است» (۵۷). این، همان موضعی است که اسرائیل، در جلسات کمیته «کنترل تسلیحاتی و امنیت منطقه‌ای»، جدای از مذاکرات چندجانبه، که از تأیید امریکا هم بهره‌مند است، اتخاذ نموده است (۵۸). برخی، در تفسیر آن، بیم رهبران اسرائیلی را از این که روند کنترل تسلیحاتی، به تضعیف اسرائیل کشیده شود، می‌یابند. برخی از آکادمیک‌های اسرائیلی، به آنچه که عامل بازدارندهٔ هسته‌ای اسرائیل از جمله «اطمینان بخشی به اسرائیلی‌ها، در زمانی بسیار تنگ» و آنچه که نمایانگر «هشدار کشورهایی که در فکر نابودی اسرائیل هستند، به خاطر برتری آنها در بهره‌مندی از افراد و ساز و برگ جنگی»، اشاره می‌نمایند (۵۹).

سیاست دولت اسرائیل در کنترل تسلیحاتی، بر سه مشخصه زیر مبتنی است:

۱- نگرش به اقدامات ایجاد اعتماد و امنیت و اقدامات کنترل تسلیحاتی، به این اعتبار که

اقداماتی مربوط به کل روند سازش سیاسی در منطقه هستند. یعنی «موانع اصلی بر توانمندیهای هسته‌ای اسرائیل، در پایان فرایند صلح، یعنی بعد از این که دولت‌های منطقه، به صورت شفاف، قانونی بودن دولت یهودی را پذیرفتند و بعد از امضای پیمانهای رسمی صلح با آن»، و بعد از بهره‌برداری اسرائیل از برتری نظامی‌اش در روند مذاکرات، ایجاد شود.

۲- تضمین این مطلب که اقدامات کنترل تسلیحاتی، به کاهش «تهدید نظامی اسرائیل» در دو زمینه سستی و غیرسستی کشیده شود. لذا استمرار «عدم استقرار» در منطقه، با اقدامات کنترل تسلیحاتی، در تناقض است.

۳- گنجاندن شرایطی در پیمانهای کنترل تسلیحاتی در گستره تفحص و دقت‌ورزی و گنجاندن راه‌حلهایی برای مشکل شانه خالی کردن (breakout) یعنی پایان دادن به پایبندی به پیمانها به طور ناگهانی از یک جانب. اسرائیل، هرگونه اقداماتی که روند تفحص و دقت‌ورزی را به عهده نهادهای بین‌المللی وا می‌گذارد، رد می‌کند (۶۰).

اسرائیلی‌هایی که بر حفظ سلاح هسته‌ای اسرائیل تأکید می‌کنند، این رأی خود را با این انتظار تقویت می‌کنند که حلّ نزاع اعراب - اسرائیل، دیگر نزاعهای خاورمیانه را لغو ننماید. و اشاره می‌کنند که جنگ دوم خلیج، روشن ساخت که آن نزاعها ضرورتاً از حوزه نزاع اعراب - اسرائیل، دور نبوده است (۶۱). در محاسبات اسرائیل، این برآورد مدنظر قرار دارد که دستیابی دیگر کشورهای خاورمیانه به قدرت هسته‌ای، تنها مسأله زمان است (۶۲).

مسأله آخری که مربوط به بعد امنیتی در دیدگاه اسرائیل و رابطه منطقه‌ای آن باقی می‌ماند، رابطه‌اش با امریکا است. در این جا، نهادهای تخصصی پژوهشهای استراتژیک، به دو ملاحظه زیر توجه زیادی دارند:

- ۱- بر اسرائیل است که در دفاع از امنیت خود، تنها به خود متکی باشد، با بهره‌گیری از این حقیقت که رابطه استراتژیک با امریکا، بخشی از عامل بازدارنده اسرائیل را تشکیل می‌دهد.
- ۲- به صلاح امریکا است که رابطه صمیمانه با اسرائیل را ادامه دهد، از آن رو که این رابطه، در «به‌سر میز مذاکره کشاندن اعراب» نقش بسزایی دارد. بنابراین، پشتیبانی امریکا از جریان

«صلح»، یعنی ادامه پستیانی از اسرائیل؛ به این اعتبار که این پستیانی، بخشی از قدرت بازدارنده نزد اسرائیل است و به دنبال آن، فشار بر اعراب، که هیچ انتخاب نظامی ندارند، به علاوه این که این پستیانی، منشأ اطمینانی برای اسرائیل خواهد بود که می تواند «امتیازهای منطقه‌ای» را با آن جبران کند (۶۳). چنان که امریکا می تواند از طریق مقابله با «تهدیداتی که کشورهای اسلامی مطرح می کنند و یا کشورهای که تلاش می کنند در منطقه، هسته‌ای باشند»، همکاری اعراب - اسرائیل را تقویت نماید.

این، دیدگاهی است که مؤسسه امنیتی - نظامی اسرائیل برای سازش سیاسی در منطقه طرح می نماید؛ خلاصه این دیدگاه، توسط برخی از صاحب نظران آن، چنین است:

«بیشتر اسرائیلی‌ها، از صلح، چیزی بیشتر از فراهم آمدن امنیت و ایجاد روابط رسمی، هرچند سرد، نمی خواهند. (مثل رابطه میان مصر و اسرائیل). این امر، تا حد زیادی به افت انتظاراتشان از عربها باز می گردد. بسیاری از آنها هم به فرهنگ عربی، اعتماد ندارند و یا از آن پرهیز می نمایند. فرض اسرائیلی‌ها این است که عربها، به همین شیوه در برابرشان عمل می نمایند».

طرفداران این دیدگاه، چیزی را شبیه پیشنهادهای آن نظریه اسرائیلی است که به «همکاری» اقتصادی و ایجاد «نظام نوین خاورمیانه» تأکید می کند، اضافه می نمایند؛ آن مطلب، این است:

«اسرائیلی‌ها معتقدند که قدرت نظامی، همان چیزی است که اساساً عربها را، علی‌رغم رفتارشان، به سر میز مذاکره کشاند. بنابراین این، اسرائیل قدرتمند و با امنیت است که قبل از هر چیزی، می تواند حمایت از صلح را تا سالهای زیاد آینده، تقویت و پستیانی نماید. از این رو، شایسته است به هر بحثی پیرامون جنبه‌های اقتصادی و فرهنگی صلح، در مقایسه با مسائل امنیتی، به عنوان بحثهای حاشیه‌ای، نظر افکنده شود» (۶۴).

یادداشتها

1. Dan Horowitz, "The Israeli Concept of National Security," in Avner Yaniv (ed.), *National Security and Democracy in Israel* (Boulder & London, 1993), p. 11.

دان هورویتز، تازمان مرگش در سال ۱۹۹۱ به شغلهای آکادمیک زیر در اسرائیل مشغول بود؛ استاد علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی در دانشگاه عبری و مدیر مؤسسه روابط بین‌المللی لئونارد دیفیس در همان دانشگاه.

2. Ibid., P. 12.

3. Ibid., pp. 15-19.

اوری آفیری معتقد است: «هرگاه اسرائیلی‌ها در قانع ساختن مردم منطقه در پذیرششان شکست بخورند، امنیت اسرائیل، موقتی خواهد بود». (بگرید: عماد الشعیبی، «المأزق الوجودی الاسرائیلی»، «شؤون فلسطینیة» شماره ۱۹۴، می ۱۹۸۹، ص ۶۲).

4. Horowitz, op.cit., p. 24.

5. Ibid., pp. 25-26.

6. Ibid., p. 27.

7. Ibid., p. 30.

8. Ibid., p. 32.

9. Ibid., p. 32 (emphasis added).

10. Ibid., p. 40.

11. Ibid., p. 41.

به کتاب زئیف کلاین (سردبیر)، «سیاسة اسرائیل الامنیة» ترجمه بدر عقیلی، (عمان: دار الجلیل للنشر والدراسات والأبحاث الفلسطينية، ۱۹۹۰)، همچنین به مقالات زیر مراجعه شود: زئیف کلاین، «مناجم بیغن: سیاسة حرب الخیان»، ص ۳۰-۵۰؛ آریئیل شارون، «النظرية الامنیة و حرب سلامة الجلیل»، ص ۸۰-۱۱۵؛ رفائیل إیتان، «رحب سلامة الجلیل،

عملية برية واسعة النطاق»، ص ۱۲۸-۱۴۱.

به نظر یورام پیری، محقق علوم سیاسی در دانشگاه تل آویو، اسرائیل در سال ۱۹۸۲ به منزله بخشی از عملیات گسترده سیاسی - نظامی، وارد لبنان شد «که هدفش، ایجاد تغییر در نظام منطقه‌ای نیروهای سیاسی، مطابق مفهوم (حل نزاع) بود و شامل تبدیل نظام پادشاهی در اردن به یک دولت فلسطینی هم می‌شد». پیری معتقد است که مفهوم سنتی اسرائیل از امنیت، بر پایه «همزیستی»، مبتنی است، در حالی که هدف مفهومی‌ای که جنگ لبنان بر مبنای آن رخ داد، «تحقق سلطه اسرائیل در دایره تأثیر منطقه‌ای» بوده است. بنگرید:

Yoram Peri, "Coexistence or Hegemony? Shifts in Israel's Security Concept," in Dan Capsi, Abraham Diskin & Emanuel Gutmann, *The Roots of Begin's Success* (London: Croom Helm, 1984), pp. 191-215.

12. Horowitz, *op.cit.*, p. 43.

13. Avner Yaniv, "A Question of Survival: The Military and Politics Under Siege," in Yaniv, *op.cit.*

14. Horowitz, *op.cit.*, pp. 44-46.

15. *Ibid.*, p. 47.

16. Ariel Levite, "Israel's Security Conception and its Attitude Toward Arms Control," in Dore Gold (ed.) *Arms Control in the Middle East* (Tel Aviv: Jaffee Centre for Strategic Studies, Tel Aviv University, Westview Press, 1990).

لافت، پژوهشگر ارشد (Senior Research Associate) در مرکز پژوهش‌های استراتژیک یافی، در دانشگاه تل آویو می‌باشد.

17. *Ibid.*, p. 125.

18. *Ibid.*, p. 126.

19. *Ibid.*, p. 128.

20. *Ibid.*, p. 129.

21. Ze'ev Schiff, *Security for Peace: Israel's Minimal Security Requirement in Negotiations with the Palestinians* (The Washington Institute Policy Papers, No. 15, 1989); Ze'ev Schiff, *Security for Peace: Israel's Minimal Security Requirement in Negotiations with Syria* (The Washington Institute Policy Papers, No. 32, 1993).

22. Schiff, *Security ... Syria*, *Ibid.*, p. 87.

23. Schiff, *Security ... Palestinians*, *op.cit.*, p. x

ماده چهارم پیمان صلح اردن - اسرائیل که در اکتبر ۱۹۹۴ امضاء شد، بر پایبندی طرفین به «برگزاری کنفرانس

امنیت و صلح در خاورمیانه» و خودداری از «اجازه دادن به ورود یا ایجاد یا اقدام نیروهای نظامی یا نظامیان یا جنگ افزارها که به طرف سومی در زمینهای آن دوه، باز می گردد در حالی که ممکن است به سلامت صلح طرف دیگر اختلال وارد نماید»، صراحت دارد. (پیش نویس پیمان که در روزنامه «الحیاء»، ۲۰/۱۰/۱۹۹۴ به چاپ رسید).

24. Schiff, Security ... Palestinians, op.cit, P. xi.

25. Ibid., p. xii.

26. Ibid., p. xiv.

27. Ibid., pp. 91-102.

28. Schiff, Security ... Syria, op.cit., pp. 87-102.

29. Ibid., p. 91.

30. Ibid., pp. 94-95.

31. Ibid., p. 96.

32. Ibid., p. 97.

33. Ibid., p. 100.

34. Ibid., p. 102

35. Joseph Alpher. "Israel's Security Concerns in the Peace Process." *International Affairs*,

Vol. 70, No. 2, April 1994, p. 229.

36. Ibid., p. 230.

37. Ibid., p. 232.

38. Ibid., p. 234.

39. Ibid.

40. Ibid.

41. Ibid., p. 235.

42. Ibid., p. 236.

۴۳- این سؤال و تعدادی از مسائل دیگری که در مقاله آلفیر آمده، در گزارش منتشر شده در سال ۱۹۸۹ توسط مرکز پژوهشهای استراتژیک یافا تحت عنوان *The West Bank and Gaza, Israel's Options for Peace* (Tel Aviv University, 1989) آمده است. در گزارش مذکور، برخی از اقدامات امنیتی ای که اسرائیل، صرف نظر از طبیعت سازش مربوط به آینده کرانه غربی و نوار غزه (خودمختاری، دولت، کنفدراسیون اردنی - فلسطینی)، باید به آن پایبند باشد، به شرح زیر مشخص شده است:

۱- خلع سلاح نیروهای محلی و بیگانه در کرانه غربی و نوار غزه، همراه با تأسیس نیروی پلیس برای پرداختن به امنیت داخلی، که تجهیزات آن باید به سلاح سبک، زره پوش، هواپیما، هلیکوپتر سبک و ضروری، برای نظم دهی، محدود

شود. این بند (مثل دیگر بندها)، در «اعلام اصول»، در سپتامبر ۱۹۹۳ و پیمان قاهره، در می ۱۹۹۴ میان دولت اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، به ثبت رسیده است.

۲- اجازه ندادن به تشکیل نیروی هوایی به رژیم سیاسی‌ای که در کرانه غربی و نوار غزه تشکیل خواهد شد. عرصه هوایی کرانه غربی و نوار غزه، تحت سلطه و مسؤولیت اسرائیل، باقی خواهد ماند. کما این که برای این رژیم، هیچ نیروی دریایی هم نخواهد بود. تمام آنچه که این رژیم می‌تواند ایجاد کند، یک گارد ساحلی کوچک در بندری است که در غزه ایجاد خواهد شد، و وظیفه این گارد، مبارزه با قاچاق و نفوذ از دریاست.

۳- بقای حضور نظامی اسرائیل در مناطق فلسطینی، که طبیعت این حضور (مناطق آن، حجم آن و وظایف آن) بر طبیعت سازش سیاسی‌ای متکی است که روی آن، توافق خواهد شد. بنگرید:

The West Bank and Gaza ..., op.cit., pp. 161-175.

44. Alpher, "Israel's Security Concerns ..." op.cit., p. 237.

پنویستی معتقد است: اهمیت اجرای اقدامات ویژه در سرپرستی مستقیم اسرائیل بر شهرکها، در آن است که بلوکهای مسکونی‌ای تشکیل دهد که مساحت آنها از ۲۰٪ کل مساحت کرانه غربی، کمتر نباشد. او می‌گوید: در این منطقه بزرگ، مناطق مسکونی و صنعتی وسیعی به وجود آمدند که به بلوکهای مسکونی یهودی‌نشین و متصل با محله‌های خارجی محیط بر قدس، تغییر پیدا کرده‌اند. وی تأکید می‌کند که این بلوکهای مسکونی، صدها هزار فلسطینی را که در «کانتون» تنگ و پرت زندگی می‌کنند، به حال خود رها کرده است، البته بلوکهای مسکونی کوچکتری نیز در همسایگی «خط سبز» وجود دارند. تصویر تکه‌تکه شدن کرانه غربی، به واسطه بلوکهای فراوانی از شهرکها، در دشت اردن و دامنه‌های غربی و با شبکه راههای عرضی و طولی، که بلوکهای مسکونی و اسرائیل را بهم مربوط سازند، کامل می‌گردد. (بنگرید: میرون بنویستی، «الکتل الاستیطانیة فی الضفة الغربية تقطعها الی ثلاث مقاطعات»، «هآرتس»، ۱۹/۵/۱۹۹۴، ترجمه «القدس العربی»، ۲۰/۵/۱۹۹۴).

45. Alpher, "Israel's Security ..." op.cit., p. 238.

46. Ibid.

47. Ibid., p. 239.

48. Joseph Alpher, "Security Arrangements for a Palestinian Settlement," *Survival*, Vol. 34, No. 4, Winter 1992-1993, pp. 49-67.

49. Mark A. Heller, "Middle East Security and Arms Control," in Steven L. Spiegel (ed.), *Arab-Israeli Search for Peace* (Boulder & London, 1992), pp. 129-137.

اندیشه «امنیت تعاونی» که مارک هیلر مطرح می‌کند، و اندیشه ایجاد «نظام امنیتی منطقه‌ای» میان اسرائیل و کشورهای همسایه عرب که جوزف آلفیر آن را تشریح می‌نماید، تعبیری در اندیشه دو آکادمیک: یکی اسرائیلی و دیگری فلسطینی می‌یابند که همان اندیشه تشکیل «مجموعه امنیتی اعراب - اسرائیل» (An Arab-Israeli Security Community) می‌باشد؛ طبق تصوّر طراحان این اندیشه، «وظیفه اصلی مجموعه مذکور، تأمین ابزاری است که اسرائیل و همسایه‌های عرب

آن را قادر می‌سازد تا روابط نظامی، سیاسی و استراتژیک خود را براساس همکاری، اداره کنند. مجموعه امنیتی پیشنهادی، شامل: «هریک از کشورهای اسرائیل، مصر، اردن، سوریه، لبنان و دولت فلسطینی که قرار است در مناطق اشغالی ایجاد گردد»، می‌شود. صاحبان این نظریه، انتظار دارند که مجموعه پیشنهادی امنیتی اعراب - اسرائیل، «به‌دور از فشارها و حمله‌های خارجی کار کند و فضایی برای همکاری در مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی» باشد. جای شگفتی نیست در این که این تشکل امنیتی، که بالاتر از واقعیت حیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، گام بر می‌دارد و از روابط نیروی حاکم در منطقه غافل است، ویژگیهای جادویی بگیرد، به‌طوری که فرصتها را برای «ایجاد منطقه تازه‌ای از شکوفایی اقتصادی» بگشاید. بنگرید:

Efraim Karsh & Yezid Sayigh, "A Cooperative Approach to Arab-Israeli Security," *Survival*, Spring 1994, Vol. 36, No. 1, pp. 114-125.

رایین، هنگام دیدارش از امریکا در اواسط نوامبر ۱۹۹۳ اعلام کرد که موضوع خلع سلاح هسته‌ای، باید شامل «همه کشورهای اسلامی‌ای که ممکن است هسته‌ای شوند»، گردد. بیان صریح رایین، به‌ترس اسرائیل از پناهدردن کشورهای عربی یا کشورهای اسلامی، به توسعه سلاح هسته‌ای در مکانهایی دور از امکان دخالت اسرائیل، اشاره دارد. (بنگرید: (MEL, December 3, 1993, p. 13.

دستیابی ارتش اسرائیلی به هواپیمای امریکایی «اف ۱۵ ای» که می‌تواند حجم زیادی از اسلحه تا شعاع ۱۶۶۰ کیلومتر را حمل کند، در چهارچوب ابزار قدرت بازدارندگی اسرائیل، اتفاق می‌افتد. طبق بیان فرمانده نیروی هوایی اسرائیل، این هواپیمای، به اسرائیل، «قدرت بازدارنده استراتژیکی می‌بخشد که تاکنون از آن، بی‌بهره بوده است» (روزنامه «القدس العربی»، ۱/۳۱/۱۹۹۴).

۵۰ - مراجعه کنید به مصاحبه مردخای گور، معاون وزیر دفاع اسرائیل، در «الحیاء»، ۱۷/۲/۱۹۹۴. وی در این مصاحبه می‌گوید: «من مطمئن هستم که دولت کوچک فلسطین، برای احادی سودی ندارد. فلسطینی‌ها، هرگز در آن، راه‌حل تمام مشکلات خود را نخواهند یافت و اردنی‌ها هم، در عذاب خواهند بود، چون این دولت، کانون شکست و موجب مشکلاتی خواهد بود. بنابراین، ایمان دارم که راه‌حل، باید میان اسرائیل و فلسطین و اردن صورت گیرد و نه یک دولت فلسطینی مستقل. و همان‌طور که گفتم، هرچه در توان دارم، برای عدم تشکیل آن، به‌کار خواهم بست.»

51. Alpher, "Security Arrangements" op.cit., p. 58.

52. Alpher, "Israel's Security" op.cit., p. 236; Uriel Dann, *King Hussein's Strategy of Survival* (Washington D.C.: The Washington Institute for Near East Policy, Policy Papers, No. 29, 1992), p. 54.

53. Alpher, *Ibid.*, p. 237.

54. *Ibid.*, p. 234; Schiff, *Security ... Syria*, op.cit., p. 89.

اسرائیل، در برابر عقب‌نشینی مشروط از جولان، از امریکا می‌خواهد که اقدام به ایجاد پایگاههای امریکایی و انبار اسلحه و مهمات در اسرائیل، و همچنین ایجاد پایگاههایی در نزدیکی سواحل اسرائیل برای کشتیهای امداد نیروهای

تخصیصی امریکا در منطقه خلیج و بالکان نماید و استفاده از ناوگان ششم را افزایش دهد. این، به علاوه ادامه کمک نظامی در سطوح کنونی، یعنی ۱/۸ میلیارد دلار می‌باشد «الحیاء»، ۱۸/۴/۱۹۹۴).

55. Alpher, "Israel's Security" op.cit., p. 236. See also Schiff. Security ... Syria, op.cit., p. 91.

56. Alpher. Ibid., p. 239.

57. Ibid., p. 240.

58. Joel Peters, Building Bridges, The Arab-Israeli Multilateral Talks (The Royal Institute of International Affairs, 1994, Section on "The Working Group on Arms Control and Regional Security"), pp. 19-23.

59. Gerald M. Steinberg, "Middle East Arms Control and Regional Security," Survival, Vol. 36, No. 1, Spring 1994, pp. 126-141; Asher Arian, Israel and Peace Process Attitudes in 1993 (Jaffee Centre for Strategic Studies, Memorandum No. 39, February 1993, p. 12; Michael Shamir & Asher Arian, "Competing Values and Policy Choices: Israeli Public Opinion on Foreign and Security Affairs," British Journal of Political Science, Vol. 24, Part 2, April 1994, pp. 249-271.

60. Steinberg, op.cit., pp. 127-128.

61. Alpher, "Israeli Security ...," op.cit., p. 240.

۶۲ - به عنوان مثال، بنگرید:

Shlomo Gazit, "After the Gulf War: The Arab World and the Peace Process," in Spiegel (ed.) op.cit., pp. 17-25.

63. Alpher, "Israeli Security ...," op.cit., p. 240.

۶۴ - موشه آرنس، تقریباً به همین نتیجه گیری می‌رسد، آنگاه که چنین بیان می‌کند: «عامل مهمتر در تثبیت استقرار در منطقه، در حال حاضر، همان قدرت اسرائیل، یعنی قدرت متکی بر ارتش اسرائیل و نیز مرزهای امنی که اسرائیل، از آن بهره‌مند است، می‌باشد بنگرید:

Moshe Arens, "Toward a Strategically Stable Middle East," in Gold, op.cit., pp. 132-139.

تلقی ایهود باراک - رئیس سابق ارتش اسرائیل - این است: عللی که به پذیرش مذاکره سیاسی توسط کشورهای عربی، بدون پیش شرط منجر شد، اولاً و قبل از هر چیزی، «قدرت ارتش اسرائیل و موفقیت‌های آن، در جنگ» بوده است. ثانیاً: «افزایش مستمر قدرت ارتش اسرائیل». و در مرتبه سوم، «احساس موجود در آگاهی اعراب نسبت به این که اسرائیل، از سلاح غیرسنتی برخوردار است». و در مرتبه چهارم، «کمک بیابای امریکا، یا همان ویژگی بارز روابط (موجود میان اسرائیل) و ادارات مختلف امریکا در نسل اخیر» می‌باشد. بنگرید: «مجله الدراسات الفلپینیة»، شماره ۱۷، زمستان ۱۹۹۴، ص: ۲۶۳ تا ۲۵۲. همین تفکر را در اظهارات مکرر نخست وزیر اسرائیل - اسحاق رابین - هم می‌یابیم. وی، به عنوان نمونه، در مصاحبه با شبکه «سی. ان. ان»، (CNN) در فوریه ۱۹۹۴ چنین تصریح نمود: «قدرت نظامی اسرائیل، علت اصلی کشاندن رهبران عرب در گذشته، اکنون و آینده، به این نتیجه است که باید به صلح متوسل شوند».

فصل سوم

«خاورمیانه جدید» تبلور کامل یک طرح اسرائیلی

۱ - مقدمه

اندیشه روشمند اسرائیل در باب آینده خاورمیانه، به دنبال سازش (صلح) عربی - اسرائیلی، به دوران بازدید رئیس جمهور سابق مصر - انور سادات - از قدس، در نوامبر ۱۹۷۷ برمی گردد. درست است که برخی از دیدگاههای کلی، قبل از این، به طور پراکنده مطرح می شد، اما این هم درست است که این دیدگاهها، کلی و بیشتر، نزدیک به مانورهای سیاسی یا تبلیغاتی موقت بودند، که به اوضاع کلی داخلی یا اوضاع حزبی، یا افکار عمومی خارجی یا گروههای خاص، توجه داشتند؛ یعنی مضامین و فرمولهایی نبودند که برای امور مهم استراتژیکی، برای مرحله تاریخی ای که رخ دادهای تازه محلی و منطقه ای و بین المللی تحمیل می کنند، طرح می شوند.

از این رهگذر، در خلال دهه سوم این قرن، به پروژه های صهیونیستی ای دست می یابیم که به موضوع ایجاد اتحادیه ها یا کنفدراسیونهای عربی، که دربردارنده تعدادی از کشورهای شرق

عربی و «فلسطین، البته بعد از تضمین اکثریت یهودی در آن»، می‌باشد، می‌پردازد. این پروژه‌ها و دقیقاً پروژه‌های مقدماتی قبل از آن، مثل طرح بن‌گوریون و وایزمن، در پی تبادل تضمین استمرار هجرت یهودیان به فلسطین و در نتیجه تبدیل یهود، به اکثریت قاطع ساکن در آن، با آمادگی جنبش صهیونیستی برای پشتیبانی از «آرمانهای وحدت‌گرایانه عرب»، بوده است. کما این که در پی کاستن هراس فلسطینی‌ها از تبدیل شدن به یک اقلیت، در کشورشان بود که عضویت دولت جدید یهودی هم در اتحاد عربی، که اساساً شامل کشورهای عرب همسایه می‌گردد، مطرح شد. البته این پروژه‌ها، در تمام حالات، از اتفاق آرای سازمان یهودی، بهره‌مند نگردید، بلکه برخی با آنها عملاً مخالفت کردند و در قبال آنها، ابراز نگرانی نمودند. به هر حال، این پروژه‌ها به دلایل زیر، خارج از حوزه بررسی جدی قرار گرفتند: ۱- به دلیل ارتباط آنها با مهاجرت یهودیان به فلسطین و ایجاد دولت یهودی (اسرائیل)؛ ۲- به دلیل تن‌دادن منطقه در آن زمان به استعمار انگلیس و فرانسه که با هم در رقابت بودند. ۳- به دلیل واکنش جدی و سستی که این نوع پروژه‌ها در جهان عرب بر خواهد انگیزت، علاوه بر عقب‌نشینی صهیونیست‌ها از پروژه فدرالی بعد از شروع جنگ جهانی دوم.

برخی از متفکرین عرب، ریشه‌های آنچه را که به مسائل «خاورمیانه‌ای» مشهور است، تنها در طرح‌های صهیونیستی (مثل آنچه که اشاره شد) جستجو نمی‌کنند، بلکه در طرح‌های فکری، عربی وابسته به فرهنگ مدیترانه، یا پروژه‌های اروپایی طرح شده در دهه پنجاه، برای رویارویی با تنها جنبش قومی‌ای که بعد از تحقق استقلال سیاسی بسیاری از کشورهای عربی از یک طرف و محاصره اتحاد شوروی از طرف دیگر رخ داد هم، جستجو می‌کنند (۱). اما اوضاعی که این اندیشه‌ها یا پروژه‌ها از آن اوضاع، طرح شده‌اند و کارکردهایی که از آن، منظور شده است، اکنون، اختلاف فاحشی با وضعیت موجود که بعد از پیمان کمپ‌دیوید آشکار شده است، دارد. پیمان کمپ‌دیوید، عنوانی را برای وارد کردن منطقه، به مرحله تاریخی نوین شکل بخشید، که آن هم، به دو علت اساسی برمی‌گردد: ۱- مصر را - به منزله بزرگترین و قویترین کشور عربی - از صحنه نزاع اعراب و اسرائیل خارج ساخت و آن را وارد گردونه سیاست سازش با اسرائیل

نمود. ۲- ارتباط مصر را - در سطح عمیق تر و افراگیرتر، از همه زمانهای گذشته - با ماشین اقتصادی جهان سرمایه‌داری، از طریق سیاست «درهای باز» و خصوصی‌سازی و پایان‌بخشیدن به ارتباط آشکار آن با اتحاد شوروی، به نفع روابط با امریکا و آغاز بهره‌گیری از راهنماییها و آموزشهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، اعاده نمود.

بنابراین، این پیمان، دولتهای منطقه را وارد فضای امکان «سازش» نمود و به تعبیر دقیق‌تر، فراگیر نمودن «سازش» را انتخابی واقع‌گرایانه (که با وجود شرایط خاصی قابل تحقق است)، برای سیاست اسرائیل، قلمداد نمود. این مطلب، هرچند جزئی و مقطعی، آغاز پژوهشها و برنامه‌ریزیهای خاص «همکاری اقتصادی» در خاورمیانه را توسط نهادها و انجمنهای اسرائیلی، تفسیر می‌کند. این مکان، همان عاملی فراهم‌کننده زمینه‌ای است که بیان برخی از رهبران اسرائیل درباره نقش منطقه‌ای اسرائیل، از آن ناشی شده است. به عنوان مثال، از جمله: بیان «آبای بان» سال (۱۹۸۷) می‌باشد: «گسترش پیمان صلح اسرائیل و مصر، تمام دولتهای منطقه را دربر خواهد گرفت، چراکه بندهای آشکاری را در رابطه با سازش و شروع روابط همکاری، دربر دارد و عامل مهمی در بزرگ جلوه دادن نقش منطقه‌ای اسرائیل خواهد بود و این نقش، به سبک و شیوه همان نقشی است که ایالات متحده، در امریکای لاتین در دو سطح سیاسی و اقتصادی، ایفا می‌کند». آبای بان - به عنوان وزیر خارجه وقت اسرائیل - در مذاکرات ژنو، که به دنبال جنگ ۱۹۷۳ تشکیل شد، ایجاد شبکه‌ای از روابط اقتصادی اسرائیل - اعراب، شبیه آنچه که در اروپای بعد از جنگ جهانی دوم ایجاد شد، را به این اعتبار که این طرح، ضمانت اجرایی صلح را دربر دارد، مطرح کرد (۲).

۲- تحولات زمینه‌ساز برای پیدایش طرح منطقه‌ای اسرائیل

علل، حوادث و متغیرات متعددی، در مرحله کامل زمانی، دست‌به‌دست هم دادند تا در درون اسرائیل، گرایشهای سیاسی مستعدی برای برخورد با موضوع «سازش»، خارج از گفتگو، برنامه‌ها و تدابیر متکی بر روابط نیروی نظامی، به وجود آید.

بارزترین این عوامل، حوادث و متغیّرات، عبارتند از: جنگ ۱۹۷۳ و پیامدهای مستقیم آن (قطع درگیری مصر - اسرائیل و درگیری سوریه - اسرائیل در سال ۱۹۷۴ و سپس جداسازی نیروهای مصر - اسرائیل در سال ۱۹۷۵)؛ پیامدهای سیاسی قبل از آن، در جنگ ۱۹۶۷ (تصمیمهای سران عرب در خارطوم، جنگ فرسایشی و ...)؛ سیاست «پلهای باز»، که اسرائیل، بعد از جنگ ۱۹۶۷ به مرحله اجرا درآورد؛ پذیرش برنامه‌های سیاسی مرحله‌ای و مقطعی، توسط سازمان آزادی‌بخش فلسطین (م. ت. ف.)، که از شعار ایجاد دولت سکولار - دموکرات، بر تمام سرزمین فلسطین، به نفع ایجاد دولت فلسطینی در بخشی از خاک فلسطین، دست برداشت؛ شکست «اتحادیه جمهوریهای عربی» (مصر، لیبی، سوریه و سودان) که در سال ۱۹۷۱ اعلام شد؛ شعله‌ور شدن جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۷۵ و ورود نیروهای سوری به لبنان در سال ۱۹۷۶؛ دیدار سادات از قدس اشغالی در سال ۱۹۷۷؛ امضای پیمان کمپ‌دیوید در سال ۱۹۷۸ و پیمان صلح مصر - اسرائیل در سال ۱۹۷۹ و سرنگونی نظام شاهنشاهی در ایران در سال ۱۹۷۹.

این متغیّرها، هرچند بتدریج و به روشهای پیچیده و در بسیاری از اوقات، غیرمستقیم، آن جریان را در درون نظام سیاسی اسرائیل تشویق می‌کرد، اعتقاد داشت که تنها تکیه بر برتری نیروی نظامی، اهداف اسرائیل را در تبدیل شدن به نیرویی منطقه‌ای، که نقش و حضور قانونی در منطقه داشته باشد، برآورده نمی‌سازد. این جریان، کم‌کم به این نتیجه رسید که اسرائیل، باید خود را برای اوضاع و شرایطی آماده سازد که زمینه را برای امضای پیمانهای «صلح»، با دولتهای وابسته عربی، آماده کند، به طوری که برتری نظامی آن، کاهش نیابد و «ادغام آن» را در منطقه، طبق شرایطی که پیشرفت اقتصادی‌اش را موجب می‌شود، پیشرفتی مبتنی بر برتری تکنیکی و علمی و روابط آشکار با غرب، تضمین کند. تحولاتی که به دنبال امضای پیمان کمپ‌دیوید رخ داد، زمینه را برای استمرار رشد این جریان در درون جامعه سیاسی اسرائیل، آماده نمود.

مهمترین آن تحولات عبارتند از: نابودی تأسیسات هسته‌ای عراق توسط اسرائیل در سال ۱۹۸۱؛ ادامه حملات نظامی اسرائیل به اردوگاههای فلسطینی و مواضع نیروهای مقاومت لبنان با حمله نظامی اسرائیل به لبنان و محاصره بیروت و درهم کوبیدن آن در سال ۱۹۸۲ بدون هیچ‌گونه

عکس‌العمل مؤثر از جانب اعراب؛ تأثیرات حمله به لبنان (از جمله کشتار صبرا و شتیلا و هزینه نسبتاً بالای مادی و انسانی حمله) در درون اسرائیل؛ خروج سازمان آزادی‌بخش فلسطین از لبنان و پراکندگی نیروهای آن و رشد فزاینده تضعیف آن و ایجاد جایگزینهایی برای آن از یک سو و تشدید بحران ساختاری و سیاسی ساف از سوی دیگر؛ ناتوانی «جبهه پایداری» عرب - که برای محدودکردن پیمان کمپ‌دیوید و نتایج آن تشکیل شد - از اتخاذ همزمان یک موضع استراتژیکی مقابله‌کننده کارساز و جدی و متعاقباً متلاشی‌شدن آن؛ شکست پیمان وحدت سوریه - عراق در تحقق هریک از اهداف طرح شده؛ صدور بیانیه‌های کنفرانس سران عرب در فاس در سال ۱۹۸۲ و اعتراف ضمنی آن به وجود کشوری به نام اسرائیل و رهاکردن استراتژی نظامی به‌منزله ابزاری برای آزادی سرزمینهای عربی و فلسطین اشغالی از سال ۱۹۶۷؛ انحلال پیمان ۱۷/می سال ۱۹۸۳ در لبنان؛ زیرگامهای نیروهای مقاومت و مخالف در دو سطح گسترده داخلی و عربی؛ عدول از «همبستگی» رسمی عربی درباره مسأله فلسطین در شکل و محتوا؛ آغاز سلسله جنگهایی علیه اردوگاههای فلسطینی در لبنان (سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۶) بعد از درگیریهای داخلی، به‌دنبال شکاف در جنبش فتح (۱۹۸۳) که درآمدی بود برای ایجاد شکاف مهمی در درون سازمان آزادی‌بخش فلسطین، که تا تشکیل مجلس ملی فلسطین در سال ۱۹۸۷ ادامه یافت؛ حمله اسرائیل به پایگاههای سازمان آزادی‌بخش فلسطین در پایتخت تونس در سال ۱۹۸۵ و حمله امریکا به پایتخت لیبی در سال ۱۹۸۶؛ کاهش نقش مؤسسات اتحادیه کشورهای عربی و قرارگرفتن آنها تحت تأثیر سلطه و نفوذ پایتختهای عربی‌ای که بیشتر زیر فشارهای امریکا بودند؛ افزایش شکاف در توزیع ثروت و درآمد در داخل کشورهای عربی؛ ناتوانی آشکار نظام منطقه‌ای عربی در گام برداشتن به‌سوی پیشرفت اقتصادی، و به‌طور کلی شکست آن در توسعه نیروی انسانی و مخصوصاً توانمندیهای علمی، تکنیکی، فرهنگی و سازماندهی؛ ادامه ضعف و کاهش نقش نیروهای دموکراتیک و سکولاری که حاصل پروژه اجتماعی‌ای هستند که به بررسی مشکلات جامعه می‌پردازند و منافع آن را تأمین می‌کنند و مشارکت جمعی، در رأس امور آنهاست؛ ادامه جنگ عراق با ایران در یک دهه، که نتیجه آن، به‌هدر رفتن امکانات، توانمندیها و

منابع مادی و انسانی فراوان بوده است؛ بازگشت تدریجی مصر به ایفای نقش سیاسی در میان کشورهای عربی بعد از لغو اقدامات منزوی‌کننده عربی؛ شکست «شورای همکاری عرب» که در سال ۱۹۸۹ تأسیس شد و پیوستن مصر، عراق، اردن و یمن به آن؛ و شکست بسیاری از تلاشها برای دموکراتیکی کردن نظامهای سیاسی عرب.

این رخدادها و تحولات - از جمله تغییری که در ساختار جوامع عربی و روابط بین آنها در دوران موسوم به «دوران نفت»، به اضافه تحولات گسترده‌ای که بر ساختار اقتصاد و جامعه اسرائیل عارض شد، به وجود آمد - با اوجگیری بیانیه رسمی اسرائیل مبنی بر پذیرفتن تز، «فایده‌های صلح، قابل شمارش نیست و تنها صلح می‌تواند قدرت اسرائیل را گسترش دهد و آن را قادر به کسب و موقعیت سیاسی و اقتصادی و حتی استراتژیک سازد، همراه بود. که این، به عللی بستگی دارد، از جمله: برتری تکنولوژیک اسرائیل، عقب‌ماندگی دنیای عرب و برخوردار نبودن از یک اقتصاد حقیقی و برخوردار دنیای عرب از معادن و منابع طبیعی و مواد خامی که اسرائیل، به آنها نیازمند است». این، یکی از ترزهای ازر وایزمن (زمانی که در دهه هشتاد، وزیر بوده است)، می‌باشد که با ترز ایگال هوروویتس (همچنین وزیر سابق)، که معتقد است: «هدف اسرائیل، امتیّت اقتصادی از ورای صلح با اعراب است ... و در معادله همکاری، کفّه اسرائیل، با توجه به برتری آن، سودمند خواهد بود»، تلاقی دارد. با این تأکید که اسرائیل، «در دوران اخیر، به آماده‌سازی نقشه‌هایی برای صلح اقتصادی پرداخته و با مؤسسات اقتصادی و چند طرف دیگر، در پرتو تجربه با مصر، مشارکت جسته است» (۳).

اما برتری موازنه نسبی نیروها به نفع نیروهای سیاسی، اجتماعی اسرائیل، که آماده گفتگو با کشورهای عربی می‌باشند، براساس نزدیکی با اصل «زمین در برابر صلح»، و دو بیانیه شورای امتیّت ملی به شمار ۲۴۲ و ۳۳۸ در برابر هموارسازی روابط اعراب با اسرائیل می‌باشد؛ این برتری، منتظر تحولات دراماتیکی است که جبهه نبرد فلسطین - اسرائیل و اعراب - اسرائیل و جبهه نزاع روسیه - امریکا، در طول سالهای ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۲ شاهد آن بوده است. این دوران، شاهد شعله‌ور شدن آتش انتفاضه فلسطینیان، در دسامبر ۱۹۸۷ با تمام انعکاسهای آن، در درون

جامعه اسرائیل از جمله گسترش آگاهی در محافل رهبری و کادر مرکزی احزاب اسرائیلی، از مسأله محدودیت تأثیر به کارگیری برتری نظامی، در فرونشاندن یک جنبش خودجوش مردمی، بوده است. این، به علاوه واکنشهای سیاسی‌ای که دو بخش عربی و بین‌المللی را فراگرفت، بود. مثل: قطع ارتباط اردن با کرانه غربی؛ بازگشت نسبی جایگاه و نقش دیپلماتیک و سیاسی سازمان آزادی‌بخش فلسطین؛ صدور بیانیه‌های دور نوزدهم مجلس ملّی فلسطین در نوامبر ۱۹۸۸، دوره‌ای که عملاً پروژه «دو دولت برای دو ملت» را پذیرفت؛ اعاده اعتبار مسأله مردم فلسطین، به مثابه یک مسأله آزادی‌بخش ملّی.

این دوره، شاهد فروپاشی ارودگاه سوسیالیستی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، با تمام بازتابهای آن در منطقه، به همراه ایجاد موج جدیدی از مهاجرت یهودیان به اسرائیل و مناطق فلسطین اشغالی، بوده است. چنانکه شاهد به پایان رسیدن مرحله جنگ سرد و آغاز واکنشها و اقداماتی تازه در اوضاع بین‌المللی، که بارزترین آن، تلاشهایی در راه حل نزاعهای منطقه‌ای، طبق اصولی که دیدگاه و منافع امریکا و همپیمانان اصلی‌اش تعیین می‌کنند، بوده است. در همین راستا، و بعد از پایان یافتن جنگ ایران و عراق، بحران و جنگ دوم خلیج رخ داد که امریکا، رهبری متحدان غربی را (با مشارکت تعدادی از کشورهای عربی - اسلامی) علیه عراق به دنبال حمله این کشور به کویت، در تابستان ۱۹۹۰، به عهده گرفت. حوادث و نتایج آن جنگ، از یک طرف اختلال تازه‌ای در موازنه نیروهای منطقه به نفع اسرائیل ایجاد کرد و از طرفی، اشاره به آنچه که انتفاضه مردم فلسطین، عملاً و در عرصه واقعیت آشکار کرد، دارد، یعنی سستی مبنایی که بر تئوری امپتیت مبتنی بر حفظ عمق استراتژی جغرافیایی، تکیه دارد و از سوی دیگر، به گسترش نفوذ سیاسی امریکا در منطقه، اشاره دارد. در زمینه این متغیّرات، می‌توان به تحرّکات سریع امریکا در پایان جنگ خلیج برای تشکیل کنفرانس صلح در خاورمیانه و توانایی (در فاصله زمانی کمتر از چند ماه) تشکیل جلسه افتتاحیه کنفرانس مادرید در اواخر اکتبر ۱۹۹۱ و امضای توافقنامه‌ای میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین درباره حکومت خودگردان در مرحله انتقالی و به رسمیت شناختن مقتابل یکدیگر در سپتامبر ۱۹۹۳ و امضای توافقنامه صلح میان

اسرائیل و اردن در اکتبر ۱۹۹۴، نظر افکند.

مذاکرات مادرید با دولت اسرائیل، به رهبری ائتلاف لیکود آغاز شد که ایدئولوژی و برنامه اولویت گسترش منطقه‌ای را (تحت شعار «سرزمین تاریخی اسرائیل»)، با تکیه بر قدرت نظامی اسرائیل، طراحی کرده است. این مسأله، در موضع‌گیریهای عملی‌ای که دولت ائتلاف لیکود، برای تهی نمودن مذاکرات دوجانبه و به‌بن‌بست کشاندن آن اتخاذ کرد، منعکس شد. همان‌گونه که نخست وزیر وقت اسرائیل - اسحاق شامیر - بلافاصله پس از شکست حذبش در انتخابات کیست (مجلس اسرائیل) در ۱۹۹۲ بیان نمود. پیروزی حزب کارگر در انتخابات قانونگذاری اسرائیل، در واقع، اشاره دارد به این که در موازنه نیروها، یک نوع اختلال نسبی به نفع جریانی اتفاق افتاد که معتقد است صلح با کشورهای عربی، مقدمه‌ای است برای عکس‌العمل در برابر متغیرهای منطقه‌ای و بین‌المللی و بهره‌جویی از آن، به نفع تثبیت و تقویت اسرائیل به عنوان یک نیروی منطقه‌ای در عرصه نظامی، اقتصادی و سیاسی از کانال مشارکت آن در اقدامات و روابط متنوع با کشورهای عربی و خاورمیانه. لذا با به دست گرفتن زمام امور توسط حزب کارگر، مذاکرات دوجانبه، روند تازه‌ای به خود گرفت؛ یعنی حزبی که رهبری سیاسی آن - یا جریانه‌های صاحب نفوذ در آن - دیدگاه مفصل و فراگیری را برای پروژه ایالتی، آشکار ساختند. در همین راستا، پروژه همه‌جانبه سازش، که در اختیار رهبری سیاسی حاکم بر اسرائیل قرار داشت، «در بندهای اساسی‌اش» علاوه بر صبغه سیاسی، پروژه‌ها و اقدامات اقتصادی، امنیتی و بعد ایدئولوژیکی را هم شامل می‌شود؛ همان پروژه‌ای که شیمون پرز - وزیر خارجه اسرائیل در دولت اسحاق رابین - در کتاب «خاورمیانه جدید» که بعد از امضای «اعلام اصول» با سازمان آزادی‌بخش فلسطین در سپتامبر ۱۹۹۳ منتشر شد، به شرح جنبه‌های مختلف آن، پرداخته است.

پروژه شیمون پرز، در بیشتر شرح و تفصیلهایش (اگر در همه نباشد) به خلاصه مجموعه پژوهشها، طرحها و پروژه‌هایی تکیه دارد که تکنوکراتهای (نزدیک به حزب کارگر و احزاب «چپ‌گرای» صهیونیست)، از آغاز دهه هشتاد، شروع به طراحی و آماده‌سازی آنها کردند و اساساً (پروژه مذکور) به مسأله «همکاری» اسرائیل با اعراب، در سطح اقتصادی، بازرگانی تکنولوژیکی

وزیست محیطی می‌پردازد. مشارکت پرز، تنها در تبدیل آنها به یک پروژه استراتژیکی، از حیث تکامل عوامل و عناصر رویکردهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی و بازاریابی بین‌المللی (و تا حدودی منطقه‌ای) آن، به منزله یک پروژه منطقه‌ای بوده است که تنها به مسائل نزاع اعراب - اسرائیل نمی‌پردازد، بلکه به مشکلات اقتصادی، زیست‌محیطی و توسعه‌ای منطقه هم می‌پردازد.

این، بدان معنی نیست که اینها، رویکردهایی است که شامل تیرگیها و تضادهایی بین عناصر اصلی آن و مشخصاً بین عناصری که بر مسائل امنیتی و عناصری که بر مسأله ادغام اقتصادی اسرائیل در منطقه متمرکز است، و میان علاقه به هویت صهیونیستی، با مضمون کنار نهادن منفی طرف عربی و میان بلندپروازیهای مسالمت‌آمیزی که به واکنش مثبت با طرف دیگر علاقه دارد و میان گرایش به حفظ ویژگی و فرهنگ اسرائیل - اروپایی و روابط مشخص آن، با اروپا و امریکا (از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) و میان موقعیت جغرافیایی خاورمیانه‌ای آن و ادعای وابستگی تمدنی به منطقه، نمی‌گردد. چنانکه اختلاف نظر در باب برخی رویکردهای اساسی پروژه را، به‌طور خاص، در درون حزب کارگر و به‌طور عام، در درون «چپ‌گرایان» صهیونیست نیز می‌یابیم. طبیعی است که میزان این اختلافات، به موازات تحولات روند مذاکرات اعراب - اسرائیل و فرمولهای پیمانهایی که روی آنها توافق خواهد شد و شکلها و مشکلات و تناقضات اجرای آن، در واقعیت، دچار شدت و ضعف گردد.

گروهی، ریشه‌های موضع اسرائیل را که معتقد است: «صلح»، ضعف یا حرفه می‌باشد، در رشد جریان بوروکراسی و تکنوکراسی (دیوان‌سالاری و فن‌مداری) در درون حزب کارگر می‌یابند؛ همان جریانی که در درون حزب، علیه جریان سوسیالیستی - همیاری، در خلال دوران طولانی حاکمیت حزب، رشد یافت. طرفداران این نظریه، رابین و پرز را از مهمترین نمایندگان جریان تکنوکراسی به‌شمار می‌آورند. جریانی که در خلال دهه هفتاد، جهت‌تثبیت، گامهایی برای سوق‌دادن اقتصاد اسرائیل به سوی خصوصی‌سازی و «لیبرالیسم»، که شامل «سرمایه‌داری» فراگیر برای بخشهای خصوصی مهم آن اقتصاد می‌شود، برداشت. از آغاز نیمه دهه هشتاد، حزب،

همچنین با رهبری آن دو، در ترسیم خلاصه اقدامات قانونی، مالی و اندکی مالیاتی، تحت شعار معروف سیاست «اقتصاد آزاد» (liberalization)، مشارکت جست. آن اقدامات، شامل برخی از صنایع و فعالیتهای اقتصادی، از جمله صنایع نظامی می‌شد که هستدروت و دولت، بر آن مسلط بودند.

طبق این مقوله، نسل جدید تکنوکراتها، در حزب کارگر (و عموماً جنبش «هم‌اکنون صلح»)، از نسل رایین - پرز، در پذیرش سیاستهای اقتصادی جدید مربوط به اقتصاد «بازار آزاد» و از میان برداشتن بخش دولتی و شتاب در تحقق «صلح» با طرفهای عرب، پرشورترند. گروه جدید «تکنوکرات» یا «ایتلجنت سرویسها»، صلح با فلسطینی‌ها و اعراب را برای از بین بردن مانع باقیمانده در برابر توسعه رابطه اسرائیل با اروپا و دولتهای حوزه اقیانوس آرام، که موجب پیدایش بازارهای جدید سرمایه‌داری اسرائیل می‌گردد، فرا می‌خوانند (۴).

۳- طرح پرز برای نظام منطقه‌ای جدید در خاورمیانه

کتاب «خاورمیانه جدید»، نخستین فرصتی نیست که در آن، پرز دیدگاههایی را درباره آینده منطقه و موقعیت اسرائیل در آن طرح می‌کند؛ وی در گذشته نیز، ساختارهای اولیه‌ای را برای دیدگاههایی از این دست، در مناسباتهای مختلف مطرح نمود، اما - حداقل، در حوزه افکار عمومی - همچنان افکارش بسیار کوتاه و بسته باقی ماند و به فراگیری دیدگاه و محدود نکردن اصول نظام منطقه‌ای مطلوب، نیازمند است (۵). چنانکه آن دیدگاهها، بدون شفاف ساختن ابعاد و شرایط «هموارسازی» ورودشان به منطقه، بیشتر به حوزه توسعه داخلی و مشکلات آن در اسرائیل برخلاف بخش عمده کتاب جدیدش، باقی ماند (۶).

همان‌طور که در گذشته اشاره کردیم، بیشترین افتخار در فراهم نمودن اصول کتاب مذکور، به فعالیت پژوهشی گسترده و چندجانبه (نظری و عملی) برمی‌گردد، که در دانشگاهها و آموزشکده‌های اسرائیل، اندکی بعد از پیمان کمپ دیوید، آغاز گشت. مثلاً در سال ۱۹۸۳ سه تن از اعضای فرهنگستان اسرائیل، پژوهشی را تحت عنوان «مسائل اقتصادی صلح» منتشر کرده

بودند که از زاویه مسائل اقتصادی و با استناد به واقعیت روابط اسرائیل با مصر (دقیقاً پیمان تجاری امضا شده میان مصر و اسرائیل در مه ۱۹۸۰) و به کارگیری «ابزار اقتصادی، سیاستهای اقتصادی و معاملات اقتصادی، برای حمایت و تثبیت صلح»، به آن نگریسته‌اند. پژوهش مذکور، اینچنین خلاصه شده: «از دیدگاه اسرائیل، معاملات اقتصادی، مثل تجارت و سرمایه‌گذاری و فعالیت انسان و کالا و خدمات، محتوای ملموس صلح را تشکیل می‌دهد... چون بدون آن فعالیتها و جنب‌وجوشها، صلحی ضعیف و ناپایدار، که به آرامی در هم می‌شکند، باقی می‌ماند». در آن خلاصه، به این مقوله استناد شد که «صلح» - در سایه وضع موجود در منطقه - از کانال انتقال از «شیوه تهدید» به «شیوه همکاری»، یا از شیوه «توازن وحشت» به «توازن رشد»، شکل می‌یابد. با این که پژوهش مزبور، به برتری نظم اخیر، به مثابه بیانی از صلح مطلوب اقرار دارد، و تلقی چنین است که اجرای آن در منطقه، به خاطر این که «بستگی به وجود درجه بالایی از اعتماد بین طرفهای دیگر و تأسیس بسیاری از نهادهای قابل قبول از سوی آنان و توانمندی در تدوین قوانین و تعیین قیمتها و حل اختلافات به نحو پسندیده دارد، دشوار است». لذا، این پژوهش، نظم نخستین را انتخاب می‌کند؛ یعنی مفهوم صلح به مثابه فرایندی برای برقراری «روش همکاری»، به جای «شیوه تهدید»، می‌باشد (۷). اما کتاب پرز، که بعد از ده سال از انتشار پژوهش مذکور انتشار یافت، بدون تردید چنانکه خواهیم دید، مفهومی از صلح در منطقه را می‌پذیرد که بیانگر انتقال از حالت «توازن وحشت»، به حالت «توازن رشد» می‌باشد.

بعد از پژوهش «مسائل اقتصادی صلح»، مجموعه متنوعی از پژوهشها، در دو کتاب جداگانه در سال ۱۹۸۹ منتشر شد و بعد از این دو کتاب، مجموعه‌ای از پژوهشها و تحقیقات، به زمینه‌های مختلف «همکاری اقتصادی» میان اسرائیل و دولتهای عربی، و مشخصاً زمینه‌های تأسیسات زیربنایی، آب، جهانگردی و پروژه‌های دوجانبه، پرداخته‌اند. بیشتر این پژوهشها و تحقیقات، از سوی «صندوق همکاری اقتصادی خاورمیانه آرمندهم»، که مؤسسه‌ای است وابسته به دانشگاه تل‌آویو و بعد از پیمان کمپ‌دیوید تأسیس شده است، منتشر شد.

پرز، هدف از پروژه منطقه‌ای خود را چنین خلاصه می‌کند: «... ایجاد مجموعه‌ای

منطقه‌ای از ملت‌ها که بازار مشترک و هیأت‌های مرکزی منتخب دارند، و مطابق نمونهٔ مجموعهٔ اروپایی، تشکیل می‌شوند» (۸). وی، نیاز به تأسیس حوزهٔ جدید منطقه‌ای را با ملاحظهٔ چهار تلقی اساسی، به شرح زیر، جایز می‌داند:

الف: ثبات سیاسی

در نظر پرز، بنیادگرایی، خطر جدی و تهدیدکنندهٔ صلح منطقه و ثبات تمام کشورهای منطقه است؛ و به «عکس‌العمل سازمان یافته در برابر این خطر، به خاطر حفظ آزادی و صلح و استقرار سیاسی»، فرا می‌خواند؛ پیداست که آنچه پرز در پی آن است، «ساختار محلی سازمان یافته» (a systematised regional structure) می‌باشد، که «چهارچوب جدیدی برای منطقه فراهم می‌آورد، چنانکه موجب امکان توسعه اقتصادی و اجتماعی می‌گردد و به خاموش کردن آتش تعصب دینی و آرام کردن طوفان تند انقلاب»، می‌پردازد (۹). بخش نه اندکی از این کتاب، به حمله به بنیادگرایی اسلامی و نیز هراس از خطرات و تهدیدات آن، اختصاص یافته است که به نظر او، از خطر سابق «کمونیسم» در منطقه، برتر است. وی، همچون بیشتر کسانی که در این باره، مطالب سطحی نوشته‌اند، از کنار ظهور اسلام سیاسی معاصر و شرایط و اسبابی که آن را به وجود آورد و نفوذ آن را گسترش داد، که از جمله این عوامل، اقدامات اسرائیل در فلسطین و ظلم تاریخی روا داشته شده بر مردم فلسطین می‌باشد، بی‌اعتنا رد می‌شود. پرز، تلاش خود، برای جایگزینی «خطر کمونیسم»، بعد از فروپاشی اش را به «خطر بنیادگرایی» اسلامی، پنهان نمی‌کند. البته این طرح، وظیفه‌ای دوگانه دارد: بازاریابی نیاز استراتژیکی، به نقش اسرائیل در حمایت از منافع تهدید شده غریبان از جانب «بنیادگرایان»، (از سویی) و زمینه‌سازی ائتلاف با رژیم‌های عربی‌ای که از شورش‌های گستردهٔ مردمی بیم دارند، (از دیگر سوی) می‌باشد. چه‌بسا همین تلاش دو جانبه موجب شد که پرز، در کتاب خود، به پدیدهٔ بنیادگرایی یهود (صهیونیسم یکی از اشکال بنیادگرایی است) در اسرائیل، و خطرات و تهدیداتی که بر مردم فلسطین و جهان عرب تحمیل می‌کند، اشاره نکند. بویژه بعد از این که بنیادگرایی صهیونیسم،

صبغه «هزاره» گرفت و در آغاز دهه نود، رأی ده تا پانزده درصد از رأی دهندگان اسرائیل را به سوی خود، جذب کرد. کشتار در حرم ابراهیمی (ع) در ۲۵ فوریه ۱۹۹۴ که قربانیان فلسطینی آن به دهها نفر می‌رسیده دلیل خونین بر نماد اندیشه و اقدام این بنیادگرایی است.

ب: اقتصاد

برز، در کتاب «خاورمیانه جدید» می‌گوید، بالا بردن سطح زندگی، شرط نخستین کاهش تنش‌جات، بین کشورهای عربی است و در توضیح مطلب می‌گوید: «امروزه، هیچ اقتصاد پیشرفته‌ای وجود ندارد که بتواند بدون کمک خارجی، یا قرار نگرفتن در نظام فراگیر منطقه‌ای، رشد کند». و بر این باور است که: «تنها راه مقابله با بنیادگرایی، ایجاد سازمان همکاری منطقه‌ای، برای بررسی مسائل فوق قومی است»، و اضافه می‌کند: «تنها، وجود یک سازمان جامع، برای ایجاد یک سیستم آبیاری مشترک - مبتنی بر پایه تکنولوژی پیشرفته - برای بیابان‌زدایی و توانمند کردن دولتها در تولید غذای کافی و ایجاد فرصتهای شغلی برای شهروندان، توانا می‌باشد. چنانکه «تنها تکیه بر یک رویکرد عملی با ویژگی منطقه‌ای امکان بهره‌برداری از امکانات جهانگردی و ارتباطات همگانی، در این منطقه ثروتمند از جهان، می‌تواند موجب رونق و شکوفایی منطقه گردد» (۱۰).

ج: امنیت ملی

برز، بر این باور است که جنگ ایران و عراق و جنگ خلیج، کهنگی مفاهیم سنتی استراتژیک را به اثبات رساند، و تعبیر «عمق استراتژیکی»، با نزدیک شدن قرن بیست و یکم، بی معنا می‌گردد، «چون موشکهای دوربرد بالستیک و سلاحهای کشتار جمعی، جبهه داخلی را به خط مرزی، تبدیل کرده است» (۱۱). از این سخنان، چنین برآورد می‌شود که عصر موشکهای زمین به زمین و امکانات هسته‌ای، ایجاد «نظام منطقه‌ای نظارت و کنترل، به عنوان تنها وسیله تضمین سطحی معقول از امنیت ملی» را ضروری کرده است (۱۲). وی، همچنین اشاره می‌کند که «همکاری»،

تنها وسیله ممکن برای کنترل و کاهش تسلیحات می‌گردد و برقراری همبستگی منطقه‌ای، می‌تواند حدود قدرت هسته‌ای را مشخص کند (۱۳). اما پرز، در این موضع، ثابت قدم نیست؛ و هنگامی که احساس می‌کند برتری نظامی اسرائیل، با تهدید مواجه می‌شود، به سرعت، عقب‌نشینی می‌کند. بنابراین، خودش در نقض سخنانش، دچار تردید نمی‌شود؛ از این رو، می‌بینیم که او، در هنگام بررسی پروژه کنفدراسیون اردن - فلسطین، با تأکید بر ضرورت خلع سلاح کرانه غربی برای «تضمین عمق استراتژیک اسرائیل» (۱۴)، شتاب می‌ورزد. چنانکه می‌بینیم در خلال مذاکرات اسرائیل - فلسطین برای اجرای مرحله دوم پیمان اوسلو (یعنی عقب‌نشینی ارتش اسرائیل از مناطق مسکونی کرانه غربی)، بر اولویت «مسأله امنیت» در رابطه با اسرائیل و ضرورت ابقای «کنترل مرزها و نقاط عبور و مرور بین نوار غزه و مصر از یک سو و بین کرانه غربی و اردن از طرف دیگر، در حوزه مسؤولیت اسرائیل»، پافشاری می‌ورزد. مشهور است که پرز، از طرفداران جریان‌ی است که امضای پیمان منع گسترش سلاحهای هسته‌ای توسط اسرائیل را رد می‌کند (۱۵).

د: دموکراتیزه کردن

شیمون پرز می‌گوید: «نیاز خاورمیانه به دموکراسی، همچون نیاز انسان به اکسیژن است. دموکراتیزه کردن، تنها ضامن آزادی فردی و مدنی نیست، بلکه همچنین حافظ صلحی است که به خاطر از بین بردن عوامل تشکیل‌دهنده آشوب بنیادگرایی، در جریان است» (۱۶). وی، اضافه می‌کند: «دموکراسی منطقه‌ای، یعنی تحوّل ابزار ارتباطی». تلقی وی، این است که پیروزی دموکراتیزه کردن، بهترین وسیله تضمین صلح است، چون «دولتهای دموکراتیک، با هم نمی‌جنگند» (۱۷). دموکراسی، موجب «رشد و توسعه اقتصادی درازمدت و مایه امنیت فردی و جمعی، با هم» می‌باشد. پرز، با روشی که از تکبر و انتقام، خالی نیست، بیان می‌دارد که فرایند دموکراتیزه کردن، اقدامی برای تغییر حکومت هم می‌باشد، چون نیاز به دموکراسی در خاورمیانه، به دلیل این که «حاکمان مستبد، در خاورمیانه، بیشتر از جاهای دیگر عالم است» (۱۸)، روشن می‌باشد. و تأکید می‌کند که این وضع، به اضافه وجود جنبش بنیادگرا «به عنوان جنبش مخالف

دموکراسی، حتی وقتی که شعار دموکراسی سر می‌دهد»، ورود دموکراسی به منطقه را دچار مشکل می‌کند؛ پس، راه‌حل، به نظر او، - شاه‌بیت قصیده - در ایجاد «چهارچوب منطقه‌ای، که حداقل می‌تواند تنش‌های نظامی را کاهش دهد و در تثبیت روند دموکراسی مساعدت نماید»، نهفته است (۱۹). ولی ما، بار دیگر، جدایی میان حرف و عمل را، چه در رابطه با برخورد اسرائیل با اقلیت فلسطینی و چه در رابطه با رفتار او با آزادی‌بهای سیاسی و مدنی فلسطینی‌ها در کرانه غربی و نوار غزه و چه در رابطه با اعتراضش به مشارکت نیروهای مخالف پیمان اوسلو در انتخابات عمومی شورای خودگردان فلسطینی و یا در سهل‌انگاری و امروز و فردا کردن عقب‌نشینی ارتش اسرائیل از سرزمینهای اشغالی، می‌بینیم.

۱- انتقال درگیری از صحنه نظامی به صحنه اقتصادی

پروژه منطقه‌ای پرز - اگر در ایدئولوژی لیبرالیستی جدیدش و بافت تاریخی منطقه‌ای و جهانی‌ای که در آن طرح می‌شود، دقت کنیم - ادعای در دست داشتن نه تنها کلید صلح در منطقه، که کلید حل مشکلات دنیای عرب (حداقل کشورهای پیرامون اسرائیل) را هم در دست دارد؛ مشکلاتی که بسیاری، در بزرگی و پیچیدگی آن، اختلاف ندارند، هرچند که در باب علل و روش‌های حل آن، اختلاف دارند. این پروژه، چنین وانمود می‌کند که راه‌حل، از کانال ایجاد نظام منطقه‌ای نوین، که بر پایه ترکیب جدید نظام منطقه‌ای عربی تأسیس می‌شود، می‌گذرد، به طوری که این نظام، به مثابه واقعیت یا پروژه، نقش فعالی ندارد، بلکه به نظامی بدل می‌شود که اسرائیل، هرچند به صورت تدریجی و مرحله‌ای، در آن، نقش محوری را اشغال می‌کند. چنانکه از بحران نظام عربی - همان‌طور که در نیمه اول دهه نود متجلی شد - و اوضاعی که وضعیت بین‌المللی، بعد از فروپاشی شوروی، شاهد آن است، برای انتقال نزاع به صحنه‌ای که بیشتر با اسرائیل تناسب داشته باشد، بهره می‌برد.

این، پروژه‌ای است که در بخشهایی از آن، برای تکرار تجربه دهه پنجاه، تلاش می‌کند، آن‌گاه که اسرائیل، به ساختن سلاح هسته‌ای، برای انتقال نزاع (به‌طور تدریجی) از عرصه سلاح

ستی - به طوری که تضمینی برای برتری درازمدت و قطعی اسرائیل وجود نداشت - به عرصه تازه‌ای که اسرائیل، در آن، به برتری کیفی و درازمدت نسبی دست می‌یابد، شروع کرد. شاید از سر تصادف نباشد که پرز - که افتخار می‌کند از مهندسان تبدیل اسرائیل به نیروی هسته‌ای است - همان کسی است که اکنون نیز سردمدار طرح پروژه «خاورمیانه جدید» برای تحقق همین وظیفه استراتژیک می‌باشد، یعنی انتقال مرکز ثقل درگیری، به صحنه‌ای که اسرائیل، در آن، از برتری «کیفی»، برخوردار است، یعنی صحنه اقتصادی، چرا که اسرائیل در این زمینه، از برتری تکنیکی و ساختاری زیربنایی (ارتباطات و خدمات مالی) بهره‌مند است. بنابراین، پروژه اسرائیلی، پروژه‌ای نیست که به «بازار خاورمیانه» به معنای اقتصادی آن، محدود شود، بلکه اساساً پروژه‌ای برای نظام جدید منطقه‌ای است؛ یعنی پروژه‌ای استراتژیک با اصول و ابعادی سیاسی، اقتصادی، امنیتی و ایدئولوژیک است. درستی این مطلب، در بررسی دقیق طرح‌های پرز آشکار می‌شود، طرح‌هایی که نباید آن را کوچک تلقی نمود؛ نه به این دلیل که از ویژگیهای فکری و برنامه‌ای عمیق برخوردار است - که در واقع، از اشکالات زیادی که بعداً آشکار خواهد شد، رنج می‌برد - بل از آن رو که به منزله رویکردهای عام، از پشتیبانی بین‌المللی و منطقه‌ای گسترده (حداقل از برخی مراکز منطقه‌ای)، برخوردار است. همزمان، نباید از آن ترسید و یا آن را طرحی آماده اجرا و یا این که هیچ قدرتی، توان رویارویی با آن یا مخالفت با آن را ندارد، دانست؛ بلکه اجرا یا عدم اجرای آن، و نیز انتخابهای میانه، همه اینها به طور کلی، به موضع طرفهای عربی (رسمی یا مردمی) که اساساً طرح‌های منطقه‌ای اسرائیل متوجه آنهاست، بستگی دارد؛ پس، بدون موافقت طرح‌های عربی و همکاری آنها، در دو سطح رسمی و مردمی، و در سطح هر کشوری به صورت مستقل و نیز در سطح تمام کشورهای عربی، به منزله یک مجموعه متحد عربی، طرح‌های اسرائیل، خارج از فضای اجرای جدی، قرار می‌گیرند.

۲- مراحل پروژه منطقه‌ای اسرائیل

پرز، اجرای طرحش را در دو مرحله مرتبط به هم مطرح می‌کند: بر مرحله نخست

(انتقالی)، موضوع امنیت - به معنای «منع بروز جنگ و ایجاد یک نظام امن دوگانه»، سلطه دارد. «خطوط جغرافیایی»، اعتبارات امنیتی را علاوه بر اعتبارات جمعیت‌شناسی، تاریخی، اقتصادی و سیاسی، منعکس می‌کند. پرز، این مطلب را از این جهت که نظمی بر پیمانهای با مصر و سوریه در نیمه دهه هفتاد حاکم است، توجیه می‌کند. و تلقی او این است که «مسئله امنیت، همچنین بر طرح خودمختاری فلسطینی‌ها، که بر زمین مشخصی مبتنی نیست، بلکه بر جدولی زمانی مبتنی است»، منطبق است (۲۰). به بیان دیگر، پیمان اوسلو، شامل مکانیزم اجرا، به اندازه‌ای که متضمن مکانیزم مذاکرات است، مذاکراتی که طرف قویتر در اداره آن حاکمیت داشته باشد، نمی‌شود. هدف اصلی مرحله نخستین روند صلح به «کاهش درگیری، تصفیه منابع دشمنی از طریق بنای اعتماد متقابل و آمادگی برای مدنظر قراردادن آینده»، تعیین می‌شود. به عقیده پرز، بین این مرحله و روند مذاکرات دوجانبه‌ای که کنفرانس صلح مادرید در خاورمیانه پایه‌گذاری کرد، ارتباط وجود دارد.

مرحله دوم، به روند مذاکرات «چندجانبه» و موازی با مذاکرات «دوجانبه»، مربوط می‌شود، که هدفش، «تأسیس نظامی پایدار از روابط حسن همجواری» می‌باشد که به «توسعه و رفاه و آسایش افراد و ملت‌ها و کل منطقه» کشیده می‌شود. یعنی مرحله نهایی، با «عادی‌سازی روابط، برقراری روابط اقتصادی، فرهنگی و تعیین مرزهای نهایی و ...» تحقق می‌یابد (۲۱).

۴- مؤلفه‌های مفهومی «نظام جدید منطقه‌ای»

پروژه نظام خاورمیانه، بر چند مفهوم امنیتی، سیاسی، اقتصادی و نهادی مبتنی است که بارزترین آنها به شرح زیر است:

الف: مفهوم امنیت منطقه‌ای

این مفهوم، پیرامون محور ایجاد نظام امنیت منطقه‌ای، که وظیفه «کمک به برقراری صلح» را برعهده دارد، می‌چرخد. در چهارچوب این محور، تعدادی از مقدمات، اقدامات، تدابیر و

وظایف، به شرح زیر مندرج است (۲۲):

- ایجاد نظامی برای جمع‌آوری اطلاعات از فعالیتهای نظامی و ارائه گزارشهایی درباره آنها همه طرفها.

- به کارگیری ماهواره، با همکاری قدرتهای بزرگ.

- بعد از تحقق صلح، نظام امنیتی منطقه‌ای، به مشکلاتی می‌پردازد که به «عدم استقرار خود نظام منطقه‌ای، تخریب سیاسی و بازگشت به سوی شبکه‌های ضد دینی، میانی، اقتصادی و ...» مربوط است.

- نظام امنیتی منطقه‌ای، به وظیفه «تثبیت نظام سیاسی نوین»، از کانال تضمین عدم شعله‌ور شدن جنگ، به خاطر اختلال در ارتباط و نیز کانال محکم نمودن سلطه بر نزاعهای مذکور، می‌پردازد. - ایجاد هیأت‌های مستقل نظارتی که عملاً صاحب سلطه و قدرت در هنگام ضرورت باشند. - سازماندهی عملیات تحقیق و شناسایی مرتب، و ارائه گزارشهای منظم درباره نتایج آن عملیات، به قدرتهای بزرگ «دوست».

- شروع عملیات درازمدت و تدریجی خلع سلاح.

صاحب این پروژه - پرز - معتقد است که تدابیر مشخص شده بالا، «سلطه نظام منطقه‌ای را تقویت خواهد کرد». نکته قابل توجه، شیوه تکنوکراتی - اداری است که پرز، به واسطه آن، مسأله امنیت را بررسی می‌کند. او، از یک سو، از بعد سیاسی، به نفع اقدامات فنی - تکنیکی و اداری، عقب‌نشینی می‌کند و از سوی دیگر، به‌انگیزه تبلیغی، روان‌شناختی و تئوریک، توجه دارد. بنابراین، روش او در بررسی، از مشخصات تاریخی، اجتماعی و فرهنگی مسائل نزاع اعراب - اسرائیل و توابع آن، یعنی پایان‌دادن به اشغال مشکلات مهاجرت، پناهندگان، قدس و ... به دور است؛ حتی موقعی که پرز به تحقیق درباره مفاهیم سنتی مخصوص امنیت، مثل مفهوم «عمق استراتژیک» فرا می‌خواند، این کار را با ملاحظاتی که متعلق به تحولات تکنولوژی مدرن است، انجام می‌دهد. او، به همین گرایش، وقتی که قضیه فلسطین را به‌مثابه یک قضیه اصلی لغو می‌کند، توجه دارد، و بر این باور است که مشکل منطقه در «آمیختگی مرگبار بین نیروی هسته‌ای و

بنیادگرایی» متجلی می‌شود. وی معتقد است که هیچ جانشینی برای مقابله با این خطر، از «ایجاد پیمان سیاسی منطقه‌ای با سلطه نافذ»، وجود ندارد. و پیشنهاد می‌کند که دستیابی به پیمان دفاع استراتژیک منطقه‌ای، به صورت تدریجی، با شروع اقداماتی بین مجموعه کشورهای ساحلی دریای سرخ (مثل اسرائیل، اردن، عربستان، یمن، مصر، سودان، اریتره و اتیوپی) کامل شود (۲۳).

ب: مفهوم اقتصاد منطقه‌ای

تجربه وحدت اروپا، نمونه‌ای اصولی و عمده است که مبلغان «نظام منطقه‌ای نوین»، از آن الگو می‌گیرند. توجه اینها به این مطلب جلب شد که کشورهای اروپای غربی، بعد از جنگ دوم جهانی، از حالت خصمانه، به حالت همکاری و ایجاد بازار مشترک در آمدند. پرز، کار در این زمینه را در سه مرحله یا «سه طبقه هرمی» پیشنهاد می‌کند، چون «ملّی‌گرایی، به‌خاورمیانه دیر رسید» و در نتیجه، ممکن است ایجاد «مجموعه منطقه‌ای» خاورمیانه را با مشکل مواجه سازد (۲۴). مراحل سه‌گانه پیشنهادی، به‌قرار زیر است:

- در مرحله نخست، ایجاد پروژه‌های همکاری دوجانبه و چندجانبه، مثل مؤسسه پژوهشهای مشترک، که به بیابان‌زایی و یا کارخانه‌های تعاونی برای شیرین کردن آب، می‌پردازد. و تلقی پرز آن است که همکاری موجود بین اسرائیل و مصر در زمینه کشاورزی، الگوی مناسبی است (۲۵).

- در مرحله دوم، مشارکت گروههای مالی بین‌المللی در اجرای پروژه‌هایی که سرمایه‌گذارهای کلانی می‌طلبند. این کار، نخست، با نظارت دولتهای ذی‌نفع و دولتهایی که به این امور توجه دارند، صورت می‌گیرد. از پروژه‌های قابل طرح، می‌توان به: پروژه کانال دریای سرخ - بحر المیت، تأسیس بندر مشترک اسرائیلی - اردنی - سعودی، توسعه انرژی برقی برای تولید برق و شیرین کردن آب، و توسعه سریع صنایع بحر المیت، اشاره نمود.

- در مرحله سوم، وضع سیاست اقتصادی واحد برای مجموعه منطقه‌ای، با ایجاد تدریجی نهادهای رسمی، به‌شکلی که در اروپای غربی، صورت گرفته و می‌گیرد. نویسنده کتاب «الشرق الاوسط الجديد» می‌گوید: با توجه به تفاوت اوضاع منطقه از حیث سطح اقتصادی - اجتماعی

و سطح زندگی و میانگین درآمد سرانه، «بر ماست که به خاطر پیچیدگی آن، در چهار راه اقتصادی - سیاسی» به آن بنگریم:

* راه خلع سلاح. ارزیابی پرز این است که خاورمیانه، حدود ۶۰ میلیارد دلار در سال، برای اسلحه هزینه می‌کند، و اگر این مبلغ، به نصف کاهش یابد، مبالغ هنگفتی برای توسعه اقتصادی، بدون این که به امنیت ملی هیچ کشوری در منطقه لطمه وارد کند، آزاد خواهد شد.

* راه آب، تکنولوژی بیوتکنولوژی و جنگ علیه بیابان‌زایی. هدف این کار، «سرسبز نمودن خاورمیانه» جهت تأمین غذای جمعیت فراوان آن است.

* راه ارتباطات. هدف از این راه‌حل، توسعه ارتباطات در منطقه خواهد بود تا دستاوردهای مترتب بر نزدیکی جغرافیایی، وهمی و خیالی نباشد.

* راه گردشگری. پرز - همچون بسیاری از طرفداران «همکاری اقتصادی» - به جنبه سیاسی گردشگری، علاوه بر جنبه اقتصادی آن اعتقاد دارد، چون جهانگردی، نیازمند و نشان‌دهنده نوعی استقرار است. افزودن بر این، او باور دارد که رشد گردشگری، در پی‌ریزی استقرار امنیتی نیز مفید است.

راههای چهارگانه مذکور، در واقع، چیزی جز مفهوم توسعه‌ای، که پروژه منطقه‌ای پرز به آن استناد می‌کند، نیست؛ همان مفهومی که صبغه تکنوکراتی، از دو زاویه، بر آن چیره است: ۱ - تعدد و تنوع کمیته‌ها و هیأت‌های مشترک و منطقه‌ای موظف در پروژه، و دادن نفوذ گسترده، به این کمیته‌ها و هیأت‌ها در تصمیم‌گیری پیرامون زمینه‌های مختلف. ۲ - تمرکز زیادی بر تکنولوژی، برای فراهم نمودن راه‌حلهایی برای مشکلاتی که صبغه اجتماعی یا سیاسی دارند و یا به ارزشهای انسانی و فرهنگی، مربوطند.

۱ - محدود کردن سلاح: از «اقتصاد رویارویی» به «اقتصاد صلح»

پروژه «خاورمیانه جدید»، با این ملاحظه آغاز می‌گردد که بسیاری از گرفتاریهای منطقه، ناشی از مسابقه تسلیحاتی‌ای که به هدر رفتن منابع گسترده مالی در خرید اسلحه و جنگ‌افزارهای

جنگی و نوسازی آنها منجر می‌شود، می‌باشد. پرز معتقد است مسابقه تسلیحاتی، علت افزایش میانگین بدهیهای خارجی کشورهای منطقه است (۲۶). وی، برای حمایت از پروژه منطقه‌ای اش، که به کاهش هزینه‌های تسلیحاتی منجر خواهد شد، اطلاعاتی آماری ارائه می‌کند:

- میانگین آنچه که کشورهای منطقه، برای دفاع هزینه می‌کنند، حدود ۱۷٪ از کل درآمد ملی آنهاست؛ و در سوریه - مطابق منابع پرز - به ۵۰٪ و در اسرائیل، به ۲۶٪ می‌رسد. اما منابع دقیق‌تر دیگری، اسرائیل را در ردهٔ سخت‌ترین کشورهای منطقه، از حیث درصد هزینه‌های نظامی، از تولید ناخالص ملی، قرار می‌دهد.

- جنگ لبنان (حمله اسرائیل در سال ۱۹۸۲)، چهار میلیارد دلار به اسرائیل تحمیل کرد. - هزینه جنگ دوم خلیج به حدود ۶۷۶ میلیارد دلار رسید که این، جدای از ویرانی و نابودی‌ای است که بر عراق و کویت، تحمیل شد.

- هر روز جنگ برای اسرائیل، حدود یک میلیارد دلار هزینه دربر دارد، و این، بدون محاسبه ویرانی تأسیسات زیربنایی می‌باشد.

- علاوه بر خسارتهای مستقیم، نزاع اعراب - اسرائیل، خسارتهای غیرمستقیم کلانی را دربر دارد، مثل آنچه که در نتیجهٔ حذف تجارت میان کشورهای همسایه، نصیب اقتصاد می‌شود و نیز خسارت در روزهای کاری ناشی از فراخوانی سربازان ذخیره یا محافظت از ارتشهای بزرگ، و همچنین کاهش سطح بهره‌برداری ناشی از تأمین بودجه تسلیحاتی. پرز، این وضعیت را علت اصلی تشدید فقر در کشورهای منطقه می‌داند، به طوری که میانگین درآمد سالیانه هر فرد، معادل ۱۰٪ میانگین درآمد، در اروپای غربی است.

با این همه، پرز، در این کتاب افتخار می‌کند که یکی از مهندسان طرح «عامل بازدارنده هسته‌ای» اسرائیل می‌باشد (۲۷).

۲- «صلح» به مثابه ایدئولوژی کاربردی

«صلح» در طرحهای پرز و دیگران، تنها کلید حل مشکلات منطقه می‌باشد. چه، این صلح

است که فرصتهای زیادی «که از جانب منابع محلی و بیگانه، علاوه بر پشتیبانی محلی و بین‌المللی، پشتیبانی می‌شود»، فراهم می‌سازد. «صلح» - در ادبیات «جناح طرفدار صلح» اسرائیلی - تنها محدود به پایان‌بخشیدن به جنگ و کاهش هزینه‌های تسلیحاتی به نفع جهت‌دهی بیشتر سرمایه‌ها و تولید ناخالص ملی به سوی توسعه اقتصادی نمی‌شود، بلکه قبل از هر چیز، شامل تلاش برای ایجاد نظامی منطقه‌ای که اسرائیل در مرکزیت و قلب آن جای دارد، می‌گردد. از این روست که اسرائیل، به ایجاد صندوق یا بانکی برای توسعه خاورمیانه که، از منابع اروپایی، امریکایی، ژاپنی و درآمدهای نفتی و مبالغی که کاهش تسلیحاتی در پی دارد، تأمین بودجه می‌شود، فرا می‌خواند (۲۸)؛ و این، همان فراخوانی‌ای است که کنفرانس جهانی اقتصاد، آن را برای توسعه خاورمیانه و شمال آفریقا (اکتبر ۱۹۹۴) پذیرفته است و پیمان اوسلو، بر آن تصریح دارد. مطابق تصوّر پرز، از خدماتی که این صندوق فراهم می‌کند، تنها کشورهایی بهره می‌برند که مرزهایی باز برای تجارت آزاد دارند؛ یعنی از وظایف صندوق توسعه پیشنهادی، اعمال فشار برای از بین بردن اشکال مختلف تحریم اسرائیل از سوی اعراب و اشکال مختلف درنگ و تعلل در تعامل اقتصادی با آن است، و بلکه از وظایف آن، تضمین گشودن بازارهای عربی به صورت آزاد، بر روی کالاها، خدمات و سرمایه‌های اسرائیل هم می‌باشد.

«صلح» یعنی ایجاد نظام اقتصادی منطقه‌ای هماهنگ با «منطق عصر»، آن‌گونه که بعد از جنگ دوم جهانی رخ داد، به طوری که توجه به ایجاد بلوکهای اقتصادی، سرعت یافت و بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، عمق یافت؛ و اتحادیه اروپا، دریافت که باید بازارهایش را بر روی کشورهای شرقی، بگشاید. امریکا، کانادا و مکزیک نیز بعد از ایجاد منطقه آزاد تجاری، تلاش می‌کنند که فعالیت‌هایشان را به سوی امریکای مرکزی و امریکای جنوبی، گسترش دهند. تایلند، سنگاپور، سریلانکا، اندونزی، تایوان، ویتنام و کره جنوبی هم به ایجاد بازار مشترک پرداختند. علاوه بر این که چین و هند هرکدام، مستقلاً خود، بازار گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند. پرز، از این مطلب نتیجه می‌گیرد که خاورمیانه، نمی‌تواند از وضعیت جدید بین‌المللی، به دور باشد، چرا که در دنیای امروز، بر روابط بین‌المللی، «اقتصاد، و نه درگیریهای نظامی و سیاسی»،

حاکم است (۲۹).

از اینجا مشخص می‌شود که کارکرد اصلی پروژه «نظام منطقه‌ای» خاورمیانه، آماده‌سازی شرایط ادغام فراگیر و گسترده منطقه در نظام سرمایه‌داری جهانی و سازگاری بالوایز تراکم آن و مشارکت در کاهش بحرانهای آن، می‌باشد.

پرز، هم، کارکردهای پروژه خود را در این زمینه، پنهان نمی‌کند؛ وی، به‌فوائد ادغام در نظام سرمایه‌داری جهانی اشاره می‌کند و می‌گوید: «امروزه، شرکت‌های چند ملیتی، به موازات بازارهای مشترک منطقه‌ای، در مناطق آزاد تجاری، به‌خاطر تضمین سهم بودن همه طرف‌ها در آینده دنیای جدید، کار می‌کنند». و اضافه می‌کند: «انتخاب کالا در دموکراسی اقتصادی، مثل انتخاب رهبر و دموکراسی سیاسی است؛ تولید برتر است که درآمد دارد» (۳۰).

پرز، در بیان درک کاملش از کارکردهای پروژه منطقه‌ای‌اش در زمینه تعمیق ادغام خاورمیانه در نظام سرمایه‌داری جدید، مطرح می‌کند که سازماندهی مجدد جهان، به‌سمت نظام اقتصادی دو طبقه‌ای می‌باشد: طبقه قاعده، از مجموعه‌های منطقه‌ای تشکیل می‌شود و شرکت‌های چند ملیتی و سازمان‌های بین‌المللی، طبقه بالاتر را تشکیل می‌دهند. بنابراین، حاکمیت دولت، با قانون بین‌المللی مقید می‌گردد و جهان، تشکیلات فرامنطقه‌ای (مثل سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا و ...) را به‌عنوان نظام‌های سیاسی، می‌پذیرد.

اما ادغام مطرح شده در پروژه پرز، در سطح ارتباط با واسطه اقتصاد بازار و مکانیزم آن، نه با واسطه گسترش ابزار تولید و توسعه انسانی، باقی می‌ماند؛ چون این فرایند ارتباط، از مقوله «رقابت بازاریابی از قدرت تولید مهمتر است»، آغاز می‌گردد، یعنی ادغامی که پروژه اسرائیلی، مژده می‌دهد، از چهارچوب گسترش وابستگی موجود، خارج نمی‌شود.

اگر تفاوت موجود در سطح تحوّل ابزار تولید و تکنولوژی و شکاف عمیق موجود را سرعت در قدرت تولید و سطح معیشت، میان بزرگترین کشورهای منطقه و مراکز نظام سرمایه‌داری، گسترش می‌یابد، در نظر بگیریم، گسترش «ادغام» تجاری و مالی، نتایجی بهتر از عملیات «ادغام» اجباری، که در مراحل پیشین صورت گرفت، در بر نخواهد داشت؛ عملیاتی که

گامی طولانی، در ایجاد وابستگی و تمامی مظاهر نزدیک به عقب ماندگی اقتصادی، برداشت. اما سخن درباره دموکراسی و ارتباط آن با ظهور گروه‌های منطقه‌ای، مثل سخن درباره «مساوات» و برابری، در سایه کارنامه اقدامات فراوان و طولانی اسرائیل (کارنامه حزب کارگر) در برابر ملت فلسطینی می‌باشد، یعنی خطابی است برای مصرف اروپایی و امریکایی و یا شاید، تلاشی عجولانه برای بازنویسی تاریخ روابط اعراب - اسرائیل و روابط فلسطین - اسرائیل و قبل از آن، روابط اعراب - صهیونیسم، که خالی از مسائل عملی نزاع درباره سلطه بر زمین به واسطه زور، آوارگی، اسکان استعماری، و محرومیت مردم فلسطین از حق تعیین سرنوشت و استقلال سیاسی و آزادی و بازگشت به وطن، باشد. در چنین حالتی، جای شگفتی نیست که خود پرز، از بارزترین شخصیت‌های اسرائیلی است که اقدام فلسطینی‌ها در کرانه غربی و نوار غزه را که برای حقوق دموکراتیک‌شان، مبارزه می‌کنند، رد می‌کند (۳۱). همچنین، جای شگفتی نیست که در کارنامه حزب کارگر در مناطق اشغالی فلسطینی و عربی از سال ۱۹۶۷ یا در کارنامه همین حزب در اعمال تبعیض نژادی، علیه اقلیت فلسطینی در اسرائیل، یا در اعمال سیاست تبعیض نژادی، برای اسکان مهاجران در قدس، یا در پذیرش «استراتژی اردن»، در سرکوب هویت ملی فلسطین، این اقدامات را ببینیم.

بنابراین، «صلح» و «همکاری اقتصادی»، دو پایه ایدئولوژی‌ای را تشکیل می‌دهند که هدفش، اجازه دادن انتقال منطقه، به نظام نوین منطقه‌ای، که اسرائیل در آن، عضو فعال است و ایدئولوژی‌ای که اجازه گسترش ارتباط خاورمیانه با بازارهای نظام سرمایه‌داری را در وضع کنونی‌اش می‌دهد، می‌باشد. اما «صلح» همزمان با اهداف خاص خود، ابزار «تکنوکراسی»، برای وحدت بخشی به کشورهای خاورمیانه، در یک بازار مشترک می‌باشد، زیرا به گمان پرز، «بازار، بیش از دولتهای فردی، اهمیت دارد، و سرعت، از کمیّت مهمتر است و فضای رقابتی، از مرزهای قدیمی، مهمتر» می‌باشد (۳۲). این، اقدامی است که نظام سرمایه‌داری جهانی در وضع کنونی‌اش، آن را از مناطق «جهان سوم» یا مناطق «جنوب» و نیز مناطقی که شوروی سابق را تشکیل می‌دادند و یا تحت نفوذ او بودند، می‌طلبد.

اسرائیل، خود را مالک چیزی مطرح می‌کند که به او صلاحیت می‌بخشد تا نقش خاصی را در برابر گسترش «ادغام» منطقه در نظام سرمایه‌داری جهانی در شکل تازه‌اش، ایفا کند، و این، بعد از دست‌دادن نقش سنتی‌اش به‌مثابه سر‌نیزه‌ای در مقابله با «خطر کمونیسم» شوروی و رویکردهای آزادی‌بخش متحد عربی، (بدون این که این، به معنای از دست‌دادن نقش هم‌پیمان نخست آمریکا و با ثبات‌تر در منطقه باشد)، می‌باشد. از اینجاست که اسرائیل، خود را به مراکز نظام سرمایه‌داری جهانی، به‌اعتبار این که «موتور» یا محرک منطقه‌ای عملیات «ادغام» مطلوب می‌باشد، عرضه می‌دارد. از این دیدگاه، تعیین کارکردهای پیام «بازار»، «رقابت»، «مرزهای باز»، «سرعت»، «تجارت آزاد» و «دموکراسی» (به مفهوم لیبرالیسم اقتصادی، که ادغام فراگیر در نظام سرمایه‌داری جهانی، آن را می‌طلبد) مشخص می‌شود، به‌اعتبار این که پیامی است که قابلیت اسرائیل و آمادگی آن را برای برعهده گرفتن نقش «موتور» محرک گسترش «ادغام» منطقه در بازار سرمایه‌داری جهانی از یک سو و حفظ روابط متمایز (اسرائیل) با مراکز سرمایه‌داری جهانی و گسترش این روابط از سوی دیگر، مطرح می‌کند.

از آنجا که پروژه «خاورمیانه جدید»، پروژه‌ای نیست که وظیفه‌اش، تنها در تبلیغات یا زمینه‌سازی سیاسی برای نظام نوین منطقه‌ای باشد، سلسله‌ای طولانی از پروژه‌ها و ساختارهای سازمانی و نهادهای منطقه‌ای را، ارائه می‌کند. طرح این پروژه‌ها و ساختارها، بنا بر: «ایجاد خاورمیانه جدید، تنها بر مبنای سیاسی، ممکن نیست»، مطرح می‌شود، چون علت آشوبها در منطقه، به عوامل اقتصادی و اجتماعی، برمی‌گردد، البته بنا به تعبیر پرز که به کشورهای عربی ایراد می‌گیرد که درسی را که اسرائیل از مسأله اهمیت «قدرت اقتصادی همگام با قدرت نظامی و سیاسی»، فرا گرفته، فرانگرفته‌اند، و بر ملت فلسطین، خشم می‌گیرد که «جنبه اقتصادی زندگیشان را فراموش کرده‌اند (گویی اسرائیل و جنبش صهیونیسم، در مصیبت‌های این ملت، نقشی ندارند). و اکثر قریب به اتفاق رهبران عرب را «چون خطا کردند که پنداشتند شرف، ممکن است جای غذا را بگیرد»، سرزنش می‌کند (۳۳). پرز، معتقد است علت مسائل اقتصادی خاورمیانه، در دو پایه، متجلی می‌شود: «هزینه بالای دفاعی (نظامی)، و مرزهای بسته». او معتقد است که «صلح»

این دو فرضیه را تغییر خواهد داد. و بار دیگر، پرز، به «صلح»، مؤلفه‌های جادویی می‌بخشد. «صلح»، تنها راه رویارویی با دو خطری است که - به گمان پرز - نفت را تهدید می‌کنند، به این اعتبار که نفت «خون حیاتی اقتصاد نوین» می‌باشد. آن دو خطر، «سلاح هسته‌ای و بنیادگرایی دینی» است. همه اینها، بار دیگر، نگرش به منطقه را به عنوان «نظام اقتصادی منطقه‌ای»، و شروع در سازماندهی آن، به عنوان یک «وحدت اقتصادی» و ایجاد «تغییر اساسی در مسائل اقتصادی آن»، با همه آنچه را که بر آن مترتب است از ایجاد پروژه‌های مشترک، تأسیس ایستگاههای انرژی، شیرین کردن آب، تأسیسات زیربنایی ارتباطات، توسعه و مدرنیزه کردن کشاورزی و صنعت و گردشگری، گشودن مرزها و تشویق به رقابت، می‌طلبد (۳۴).

۳- منابع تأمین بودجه نظام نوین منطقه‌ای

پرز، سه منبع اصلی را برای تأمین بودجه عملیات تغییر ساختار اقتصادی منطقه، مطرح می‌کند:

الف: منابعی که به خاطر کاهش هزینه‌های تسلیحاتی در منطقه، فراهم خواهد شد، و معتقد است کاهش هزینه‌های تسلیحاتی به $\frac{1}{3}$ یا نصف، موجب آزاد شدن ۲۰ میلیارد دلار سرمایه برای برقراری «صلح منطقه‌ای» می‌گردد. اما چیزی این فرضیه را که، «صلح» خودبه‌خود، به کاهش هزینه‌های نظامی، حداقل در کوتاه‌مدت و یا درازمدت منجر خواهد شد، تأیید نمی‌کند. بلکه حتی کسانی، چنین ارزیابی می‌کنند که مراحل نخستین، «صلح»، هزینه نظامی بالایی را دربر خواهد داشت.

ب: منابعی را که کشورهای نفتی برای توسعه اقتصادی منطقه تقدیم خواهند کرد (پیشنهاد وی، چیزی حدود ۱۰٪ از درآمدهای نفتی است).

ج: کمکهایی که اروپا و ژاپن و تا حدودی امریکا خواهند نمود.

نویسنده کتاب «الشرق الاوسط الجديد»، انتظار دارد از آنجا که اروپا بزرگترین بازار در جهان است و ۳۵٪ تولید جهانی و ۴۵٪ تجارت بین‌المللی را داراست، بار مسؤلیت بیشتری

را در تأمین هزینه پروژه منطقه‌ای، برعهده بگیرد. پرز، پیشنهاد اروپا برای ایجاد بازار شرقی، به موازات بازارهای منطقه غرب عربی (مغرب، الجزایر و تونس) را که کشورهایی چون مصر، سوریه، اردن، لبنان، اسرائیل و فلسطین در آن شرکت خواهند کرد، مدنظر قرار می‌دهد. و به نقش «شرکتهای بزرگ بین‌المللی، که از طریق سرمایه‌گذاری در منطقه، ممکن است رؤیای ما را به حقیقت تبدیل کنند»، اشاره می‌کند (۳۵). چنانکه از ارتباطاتی که با طرفهای بین‌المللی (فرانسه، آلمان، کمیاریای اروپایی و دولت امریکا) به‌خاطر جلب مشارکت آنها در تأمین بودجه تأسیسات زیربنایی اقتصاد خاورمیانه جدید و قولهای گسترده‌ای که از آنها دریافت کرده است، پرده برمی‌دارد. پرز، این امر را از این خاستگاه تفسیر می‌کند که: «ایجاد خاورمیانه جدید، پیشرفته از نظر اقتصادی و استقرار یافته از حیث اجتماعی و سیاسی، جهان را تا حد زیادی، کمتر به‌وقوع رویارویی خشن سیاسی، که ممکن است دولتهای دیگری در آن دخالت کنند، وامی‌دارد» (۳۶). و اما وعده‌ها، چیزی و اجرای آنها اساساً، چیز دیگری است، مثل تجربه حکومت خودگردان فلسطینی، با بانک جهانی و دولتهای کمک‌کننده. چنانکه سرمایه‌گذارهای اروپا را مغرب عربی (به‌خاطر ملاحظات امنیتی، در درجه اول، که در فصل پنجم توضیح خواهیم داد) و دولتهای اروپای شرقی تقسیم می‌کنند.

پرز، پیشنهاد می‌کند که سرمایه‌گذارهای اختصاص داده شده به توسعه خاورمیانه، در بانکی مخصوص همین هدف، ذخیره گردد. تلقی وی، آن است که تأسیس این بانک، مردم منطقه را به‌نگرش محدوده منطقه‌ای به‌عنوان «وحدتی قائم به‌ذاتش»، تشویق خواهد نمود (۳۷). اما بسیاری از مسؤولان منطقه، معتقدند که پروژه بانک، تلاشی از جانب اسرائیل، برای دستیابی به منابع تأمین مالی، جهت پروژه‌های خود، با شرایط سهل و آسان می‌باشد.

۴- «نظام نوین منطقه‌ای و مسائل بیابان‌زایی و آب

پرز، برای رویارویی با بیابان‌زایی، استفاده بهینه از آب و دانش را مطرح می‌نماید (۳۸). وی، بحران بیابان‌زایی را به‌استفاده نامناسب از آب در آبیاری، جمعیت زیاد، شهرنشینی و

مدرنیسم موجود در منطقه، نسبت می‌دهد. بنابراین، وی، بازسازی چرخش آب یا تصفیه آب را از یک سو، و از سوی دیگر، تولید آب اضافی از طریق به کارگیری وسایل شیرین‌سازی و نیز تولید انواع تازه‌ای از غذاهایی که نیازمند حجم کمتری از آب می‌باشند، را پیشنهاد می‌کند. وی، راه‌حل را در به کارگیری فن آوری نوین (استفاده از کامپیوتر برای تولید غذا به واسطه افزایش دهنده‌ها ...) می‌داند و به وعده‌هایی که دانش بیوتکنولوژی (biotechnology) در تهیه غذا با حجم فراوان، به اضافه امکاناتی که دانش جانوران آبی ارائه می‌کند، فرا می‌خواند. وی، آشکارا به ویژگی‌هایی که اسرائیل، از آنها در زمینه‌های پژوهش کشاورزی و پژوهش‌های ویژه بیابان‌زدایی برخوردار است، اشاره می‌کند؛ به طوری که افزایش تولید کشاورزی اسرائیل، در بین سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۷۵ بدون هیچ‌گونه افزایش قابل توجهی در مساحت زمینهای کشاورزی به‌دوازده برابر رسید. که ۹۵٪ این افزایش، به کارگیری دانش، فن آوری و برنامه‌ریزی، مربوط می‌شود. و اعلام می‌کند که اسرائیل، آمادگی دارد که در این زمینه تجربه‌اش را حتی قبل از «صلح» رسمی، در اختیار کشورهای منطقه قرار دهد، و تأکید می‌کند که چنین همکاری فن آوری، بین اسرائیل و مصر، و اسرائیل و مغرب، علی‌رغم عدم وجود روابط رسمی، تاکنون (اواخر سال ۱۹۹۳)، وجود دارد. همچنین، به وجود همکاری با کشورهای دیگر منطقه اشاره می‌کند، اما از ذکر نام آنها امتناع می‌ورزد.

پرز، ایجاد سه مرکز پژوهش‌های زراعی و بیابان‌زدایی و مدیریت آنها را براساس چندجانبه‌بودن، پیشنهاد می‌کند: یکی در اسرائیل، دیگری در امریکا و سومی در یک کشور عربی. این پروژه‌ها، تابع هماهنگی، از طریق هیأت جامعی که شامل کشورهای مختلف حوزه مدیترانه، که از مشکلات کشاورزی مناطق خشک (مثل مغرب، تونس، مصر، اسرائیل، سوریه، ترکیه، قبرس و اسپانیا)، رنج می‌برند، می‌باشد. پرز می‌گوید: پیشنهاد اخیر، مورد تأیید فرانسه، امریکا و نمایندگان رسمی مصر، تونس، مغرب، قبرس، ترکیه، ژاپن، سازمان ملل و بانک جهانی قرار گرفت. بنابراین، بیابان‌زدایی، نیازمند استفاده نیکو از فن آوری و علوم جدید و استفاده از تجربه زراعی اسرائیل می‌باشد؛ و شرط تحقق همه اینها، ایجاد نظام نوین منطقه‌ای است.

کتاب «الشرق الاوسط الجديد»، چهار عامل کمبود آب در منطقه را چنین برمی‌شمرد: کمبود منابع طبیعی آب، رشد سریع جمعیت، بهره‌برداری غیرمسئولانه از طبیعت و سیاست گمراه‌کننده. اما مسئولیت اصلی را به گردن بالابودن میانگین رشد جمعیت می‌اندازد؛ میانگینی که از میانگین تولید غذا در منطقه، بالاتر است و امری است که شدت فقر و گسترش آن را تشدید می‌کند. او انتظار دارد که تعداد جمعیت در مصر، در پایان قرن حاضر، (قرن بیستم) به ۷۰ میلیون نفر و در سوریه به ۱۸ میلیون و در عراق به ۲۶ میلیون نفر برسد. در این میان، حلقه مفقوده‌ای را می‌بیند: شدت فقر، بالابودن میانگین رشد جمعیت را در پی دارد و این هم، مشکل فقر را بیشتر می‌سازد و این دور، همچنان ادامه دارد.

در اینجا، دقت تشخیص مذکور، برای ما مهم نیست که مسائل را به شکل مکانیکی ساده و «مالتوسی» جدید، مطرح می‌کند؛ چون میانگین رشد بالای جمعیت، پدیده‌ای است که تنها به منطقه خاورمیانه، اختصاص ندارد، بلکه شامل بیشتر کشورهای «جهان سوم» هم می‌شود. در نتیجه، پدیده‌ای است که به ویژگیهای توسعه نظام سرمایه‌داری جهانی و ویژگیهای تقسیم کار کنونی جهانی (رابطه میان تولید، توزیع، منابع و مصرف) و طبیعت سازمانهای موجود در بیشتر کشورهای مذکور، مربوط می‌شود. بحث و مناقشه درباره میانگین‌های افزایش جمعیت، به دور از محیط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن و به دور از مسائل توسعه محلی و موانع سر راه آن، بر دیدگاه روشن و دقت علمی، نمی‌افزاید. وی، از این مطلب که شیوه اجبار، ترس یا روشهای اداری، می‌تواند مسائل مربوط به میانگین زاد و ولد را حل و فصل کند و یا آنچه را که تا حد زیادی به رفتار بشری، مربوط است، با دخالت ملاحظات اقتصادی، معیشتی، سنتها، نظامهای اجتماعی و باورهای دینی، همان‌طور که تجربه‌های دو دهه اخیر در کشورهای جهان سوم نشان می‌دهد، سخنی نگفت. اینها، مسائلی است که برنامه‌های توسعه‌ای فراگیر (اقتصادی، انسانی، محیطی) در زمینه ملموسی از دموکراسی اجتماعی، و مشخصاً در زمینه فراهم آمدن سطح پیشرفته‌ای از تأمین اجتماعی برای فرد (کار، آموزش، پزشکی و...) و دادن فرصتها و تأمین جایگاه مناسب زن در جامعه، به آنها می‌پردازد.

اما راه‌حلی که پرز، در رابطه با مشکل آب در منطقه پیشنهاد می‌کند، در «تغییر ارزشهای فرهنگی و ایجاد زیرساخت اقتصادی»، خلاصه می‌شود. تغییری که - به نظر او - از طریق «مدرنیته و دموکراسی» سریع (۳۹)، و اعتماد به‌الگویی رقابتی سرمایه‌داری، رخ می‌دهد. و آن، الگویی است که شعار «ابتدا توسعه» را به آرمان جدیدی از توسعه می‌کشاند که بقای بشریت، حفظ محیط و برقراری عدالت اجتماعی را در مرتبه پایین‌تری از تأمین نیاز دائمی سرمایه به سود، ارزشهای رقابتی‌کننده و روح فردی شبه مطلق، قرار می‌دهد.

- چنانکه «مدرنیته و دموکراسی» هم، صرف‌نظر از معنایی که به آن دو داده می‌شود (که نزد پرز معنای اقتصادی لیبرالیستی «استشراقی» دارد)، معنای تصمیم‌آداری، یا «غرب‌زدگی» اجباری، نمی‌دهد. اگر نیاز منطقه به معنای فراگیر و متعادل (مادی، انسانی و محیطی) به توسعه، یک نیاز ضروری و جدی است، این نیاز، در ملحوظ کردن معیارهای واحد، در داوری امور هم وجود دارد؛ به‌عنوان مثال، با تکیه بر سیاستهایی، درخواست کاهش میانگین رشد جمعیت، در کشورهای عربی، جایز نیست در حالی که اسرائیل، با ابزار کافی، به سیاست تشویق مهاجرت یهودیان به آنجا، ادامه می‌دهد.

پرز مثل دیگر مسؤولان اسرائیلی، اهمیت خاصی به مسأله آب می‌دهد. خلاصه دیدگاه او درباره این موضوع، چنین است (۴۰): آبهای خاورمیانه، از آن منطقه و کشورهای آن است. کمبود آب، بیش از هر چیز دیگر، نیاز واقعی به ایجاد نظام منطقه‌ای و هیأت تعاونی منطقه‌ای در مسائل آبی را، که در آن، همه کشورهای ذی‌نفع مشارکت داشته باشند تا «برنامه‌ریزی و توزیع عادلانه» را تضمین کنند و امکان درگیری‌هایی را که ممکن است میان کشورها، به‌خاطر آب رخ دهد، به حداقل کاهش دهند، ثابت می‌کند. وی، اجرای توافقی‌های دوجانبه و چندجانبه (بدون انتظار برقراری نظام منطقه‌ای) را براساس اجرای سلسله اقداماتی در زمینه انتقال آب از مناطق پر آب به مناطق نیازمند و ایجاد ایستگاههای آب شیرین‌کن، پیشنهاد می‌کند. از آنجا که «بیشتر کشورهای منطقه، از آب فراوان بهره‌مند نیستند، و بیشتر منابع آبی، همیشه، خارج از مرزهای کشورهای قرار دارند که بیشتر به آن نیاز دارند»، پس بهترین راه‌حل - به نظر پرز - کشیدن

لوله‌های بین‌المللی، برای انتقال آب از کشوری به کشور دیگر است. لذا وی «کشیدن لوله‌های انتقال آب، نفت و گاز را بر مبنای اقتصادی (تجاری)، نه بر اساس دغدغه‌های استراتژیکی (امنیتی) قدیم»، پیشنهاد می‌نماید.

پرز اعتراف می‌کند که این، فکر تازه‌ای نیست؛ چون ترکیه، در سال ۱۹۸۷ کشیدن خط لوله انتقال آب از مناطق پر آب، خود، به کشورهای خاورمیانه از جمله اسرائیل را پیشنهاد کرد؛ این پروژه، از همان زمان، به پروژه «لوله‌های صلح» مشهور گشت. اما کشورهای عربی، در آن زمان، اسرائیل را از این که جزو طرح باشد، رد کردند؛ امری که ترکیه را واداشت تا طرحش را به پروژه شرقی (که از سوریه و اردن می‌گذرد و سپس به عربستان و کشورهای خلیج می‌رسد)، محدود کند و طرح خط غربی را (که آب را برای سوریه و اسرائیل و کرانه غربی و سپس اردن و عربستان فراهم می‌کند)، از دستور کار، خارج کند. پرز معتقد است: پیشرفت در روند صلح، امکان برداشتن گامهایی عملی در این پروژه آبی را در صورت اثبات فایده اقتصادی آن، (یعنی اگر آب، به قیمت کمتری از آب حاصل از شیرین کردن آب دریا فراهم شود)، فراهم خواهد ساخت. از آنجا که اتمام پروژه، به بیش از ده سال وقت نیاز دارد، لذا، پرز، تا زمان اجرای آن، انتقال آب از ترکیه به وسیله تانکرهای بزرگ یا به واسطه شبکه پیشرفته‌ای از راه‌آهن یا کشتیها را پیشنهاد می‌کند. همچنین، امکان مشارکت همزمان دو وسیله را هم مطرح می‌کند: یعنی انتقال آب به وسیله کشتیهای بزرگ از جنوب ترکیه، به بندری که مخصوص این کار در غزه ساخته می‌شود، صورت گیرد و سپس، از آنجا، به وسیله لوله‌هایی به اردن، عربستان و صحرای نفت در اسرائیل، منتقل شود.

سود و فایده‌های واقعی اقتصادی، در پروژه‌ها و پیشنهادهای خاص آب و کشاورزی، در منطقه‌ای که پرز بررسی می‌کند (قبل از او دیگران هم، چنین کرده‌اند)، هرچه باشد، مهمترین سؤال را در اینجا، درباره میزان نیاز عملی اقتصادی - از دیدگاه دنیای عرب - به مشارکت دادن اسرائیل در آن پروژه‌ها و سرنوشت آبهای عربی (مثل حوض اردن، آبهای کرانه غربی و ...) که اسرائیل، با قدرت نظامی بر آن سلطه دارد را مطرح می‌کند. چه، بسیاری از پروژه‌های طرح شده

توسط اسرائیل، ایجاد آن یا ایجاد جانشینهای آن، بدون نیاز به مشارکت اسرائیل نیز ممکن است. لذا دخالت مستقیم اسرائیل در این پروژه‌ها (یا از کانال مؤسسه‌های بین‌المللی که آموزشها و سفارشهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را پی می‌گیرند)، دارای ابعاد سیاسی و استراتژیکی است. بنابراین، به همین علت، اساساً در کتاب پرز، هیچ اشاره‌ای به اقدامات الحاقی و نژادپرستانه آبی اسرائیل (که در فصل چهارم، به آن خواهیم پرداخت)، نشده است، چنانکه در کتاب او، همچنین خبری از برخورد انتقادی، در برابر اقدامات اسرائیل علیه فلسطینی‌ها و نقش بازدارنده آن در پیشرفت منطقه، نیست.

مشکلاتی را که پرز و تعداد زیادی از کارشناسان و متخصصان اسرائیلی مطرح می‌کنند، مثل کمبود آب، تراکم جمعیت، کاهش حجم زمینهای قابل کشت، مشکلاتی هستند که صبغه طبیعی و بین‌المللی پیدا کرده‌اند، چنانکه به شکل مکرر، گزارشهای مؤسسات بین‌المللی، مثل سازمان فائو (FAO)، برای آن تأکید دارند، و «ادغام» اسرائیل در منطقه، راه‌حلهایی را برای آن، صرف‌نظر از شرایط و اعتبارات آن «ادغام»، فراهم نمی‌سازد؛ چون اینها، مشکلاتی هستند که به حکم حجم و وسعت آنها، به سیاستهایی در سطح بین‌المللی، علاوه بر دو سطح منطقه‌ای و محلی، نیاز دارند (۴۱).

۵- «نظام نوین منطقه‌ای» و مؤسسات زیربنایی ترابری و ارتباطات

در زمینه مؤسسات زیربنایی منطقه‌ای جهت ترابری و ارتباطات، کتاب «الشرق الاوسط الجديد»، پیشنهادهای زیر را مطرح می‌نماید (۴۲):

الف: شروع در زیرساخت‌مادی منطقه، قبل از اتمام روند سازش، و هدف آن، سرعت بخشیدن به روند صلح است (بار دیگر، به برداشت تکنوکراتی از سازش سیاسی توجه کنید). پرز، در اینجا، به تجربه مصر، قبل از امضای پیمان کمپ‌دیوید و بعد از آن (بازسازی و سکونت در شهرای ساحل کانال سوئز، بعد از جنگ ۱۹۷۳، ایجاد پلها و اتوبانها در قاهره و اسکندریه در روزگار حسنی مبارک)، استشهد می‌کند، به این دلیل که بازسازی تأسیسات

زیربنایی، مشخصاً نشانه‌ی علاقه به صلح است و ایجاد ارتباط و انسجام اقتصادی، تجاری بین کشورهای منطقه را آسان می‌کند.

ب: همکاری بین‌المللی در پروژه‌های بزرگ، که سه سطح دارد: در سطح نخست، تناقضات در نیازها و منافع میان کشورهای همسایه، حلّ می‌شود (مثل عدم اجرای مانورهای نظامی، نزدیک مکانهای سیاحتی همسایه‌ها). و در سطح دوم، مناقشه‌ی ابزار تطبیق‌سازی مؤسسات زیربنایی، با معیارهای مهندسی و تکنیکی مشخص، که با شرایط اقتصادی دولتهای شرکت‌کننده و همسایه صورت می‌گیرد، حلّ می‌شود. هدف این دو سطح، تأمین روابط حسن همجواری است. اما در سطح سوم، تنظیم همکاری، در اجرای پروژه‌های مشترک (مثلاً تأسیس کانال دریای سرخ و بحر المیت به‌مثابه پروژه مشترک اسرائیل - اردن)، صورت می‌گیرد. راه رسیدن به این سطح هم، ایجاد هیأت‌های منطقه‌ای دارای صلاحیت می‌باشد (علاقه مفراط به تشکیل هیأت‌ها، کمیته‌های فنی و اداری را بنگرید). پرز، برای این هیأت‌های منطقه‌ای، مسؤلیت برنامه‌ریزی و نظارت بر اجرای پروژه‌های مشترک را تعیین می‌کند. و معتقد است که صرف ایجاد این هیأت‌ها، ثبات و سرمایه‌های بیگانه را به سوی منطقه، جلب خواهد کرد و رشد مداوم را تشویق خواهد نمود و (در اینجا هم، به خوش‌بینی بی‌اساس تکنوکراتی توجه کنید).

ج: تأیید مرزهای باز و آزادی حرکت و راه‌اندازی سیستم‌های مدرن ارتباطات، به این اعتبار که نقش منطقه به‌منزله حلقه اتصال میان شرق و غرب و شمال و جنوب را بدان باز خواهد گرداند. د: تأسیس بندرها، فرودگاه‌ها، راه‌آهن و اتوبانهای بین‌المللی، که میان کشورهای منطقه، رابطه برقرار می‌کند، چنانکه منطقه را با افریقا و اروپا هم مرتبط می‌سازد. پرز معتقد است چنین شبکه‌ای از ارتباطات، کاهش زمان نقل و انتقال و هزینه‌های آن را ممکن خواهد ساخت. چنانکه در ایجاد «بازارهای پیشرفته» هم، سهم خواهد بود. در این زمینه، توجه خاص به شرکت‌دادن اسرائیل در شبکه ارتباطات منطقه‌ای، و علاقه به ارتباط این شبکه با اروپا، به‌منزله مرکز بازار سرمایه‌داری جهانی، آشکار می‌گردد.

ه: ایجاد شبکه راه‌آهن نوین، برای خدمت به گردشگری، تجارت و حمل و نقل.

در اینجا، پرز، بازسازی و راه‌اندازی راه آهن حجاز که مدینه، دمشق و حیفا را به هم متصل سازد، را پیشنهاد می‌کند. همچنین، ایجاد یک خط موازی در مدیترانه را هم پیشنهاد می‌کند (اصرار بر ارتباط اسرائیل با مؤسسات زیربنایی منطقه را ملاحظه کنید).

و: تأمین بودجه مالی خطهای سه‌گانه، برای ایجاد اتوبانها: جاده نخست، از شمال افریقا به اروپا یا (از طریق مصر، اسرائیل، لبنان، سوریه و ترکیه)، کشیده خواهد شد و جاده دوم، از شمال افریقا به عراق و منطقه خلیج. این دو جاده، اجازه عبور به ماشینهای مخصوص اروپا به خاورمیانه و رسیدن به شمال افریقا و بالعکس را می‌دهند. اما جاده سوم، به ایجاد شبکه راههایی میان غزه و الخلیل و بین قدس و عمان، و میان حیفا و مفرق (در شمال اردن)، اختصاص دارد. پرز، پیشنهاد می‌کند بودجه این پروژه‌ها، از جانب کشورهای مسؤل از یک طرف، از طرف دیگر، از جانب شرکتهای چندملیتی، که به آنها اجازه دریافت تعرفه گمرکی از این جاده‌ها را می‌دهد، تأمین شود.

ز: تضمین آزادی دستیابی همه کشورهای منطقه به بندرهای اصلی در مدیترانه و دریای سرخ و ایجاد مناطق آزاد تجاری، در نزدیکی بندرهای لاذقیه، بیروت، حیفا (یا أشدود)، غزه، اسکندریه یا پورت سعید و جدّه، ساحل دریای سرخ. پرز، از ایجاد بندری واحد برای ایلات - عقبه، استقبال می‌کند. مناطق آزاد تجاری، شامل صنایع سبک، مراکز تجاری و رفاهی، به علاوه خدمات اداری و بازاریابی می‌باشد. وی، پیشنهاد می‌کند که در آینده، به این مناطق، جایگاه منطقه‌ای داده شود، به طوری که مستقیماً از جانب هیأت‌های منطقه‌ای، اداره شوند. این پروژه، متضمّن ایجاد بندری جدید در غزه می‌باشد که از طریق آن، کالاها و محموله‌ها، به اسرائیل، فلسطین، اردن، عربستان و عراق حمل می‌شوند. اما در رابطه با بندر واحد ایلات - عقبه، پیشنهاد پرز آن است که اداره آن، توسط هیأت مشترک اسرائیلی - اردنی باشد. چنانکه ایجاد فرودگاه اصلی و بین‌المللی را در «خلیج ایلات» (محل تلاقی اسرائیل، اردن و به اضافه عربستان، به دلیل نزدیکی به آن) به خاطر «موقعیت مناسب آن»، پیشنهاد می‌کند.

ح: احداث کانالی بین دریای سرخ و بحر المیت، تا چند وظیفه را انجام دهد. از جمله:

انتقال آب از دریای سرخ به بحر المیت، برای جبران کمبود آب بحر المیت، به کارگیری آب این کانال، برای پژوهش و توسعه صنایع پرورش ماهی، حمایت از خدمات گردشگری در اسرائیل و اردن، تأسیس مؤسسات زیربنایی برای توسعه فعالیت اقتصادی در پایین دست جلگه عربیه و به کارگیری سقوط آب از بلندیهای کوهستانی به بحر المیت، برای تولید برق و ارتباط دادن آن به ایستگاه آب شیرین کن.

ط: تبدیل بحر المیت به منبع درآمدی برای اسرائیل، اردن و فلسطین. پرز، تبدیل دریای سرخ، به دریای «صلح فراگیر» را بنا به اهمیت استراتژیک آن، از طریق همکاری میان کشورهای همجوار آن (مصر، اردن، عربستان، یمن، اریتره و اسرائیل)، پیشنهاد می کند.

۶- «خاورمیانه جدید» و گردشگری

تلقی پرز این است که از امکانات فراوان گردشگری (طبیعی، دینی و تاریخی) در منطقه، همچنان به نحو کافی استفاده نمی شود و بهره برداری از آن، می تواند موجب فراهم آمدن درآمد میلیونها خانواده باشد. وی، معتقد است پدیده «خشونت»، علت کاهش سطح گردشگری، در منطقه شده است؛ جنگ و خطر شعله ور شدن آن و خشونت در انواع و اقسامش، موجب رویگردانی گردشگران، از منطقه می شوند. بنابراین، باید «آرامش و صلح»، حاکمیت یابند، تا توسعه و تشویق گردشگری و جذب سرمایه ها، شکل گیرد. وی معتقد است که گردشگری، نقش خود را در پایه گذاری، استقرار و ایجاد منافع برای حفظ صلح در منطقه، ایفا خواهد کرد. او، بر این باور است که عادی سازی روابط اعراب - اسرائیل، گردشگری را در منطقه، تشویق خواهد کرد، به این جهت که مرزهای باز، تأسیسات زیربنایی پیشرفته ارتباطات، بازاریابی مشترک گروههای گردشگری جمعی و منظم، اساس و پایه صنعت گردشگری پیشرفته را به وجود می آورد. پرز، ایجاد شرکت بین المللی گردشگری (مشخصات تفصیلی مطرح شده برای ارتباط دادن منافع منطقه به اقتصاد جهانی را بنگرید)، برای ترویج سفر گروههای جمعی و منظم گردشگری از امریکای شمالی، اروپا و خاور دور به منطقه را مطرح می کند، به طوری که شامل سازماندهی بازدیدها برای

چندین محلّ سیاحتی در کشورهای خاورمیانه شود (۴۳).

۵- شرایط سیاسی برای ایجاد «خاورمیانه جدید»

چنانکه دیدیم، پرز، برای اقتصاد، اهمیتی فوق‌العاده قائل می‌شود. تلقی او این است که نقش اقتصاد، در آینده، از نقش سیاست، در تأثیرگذاری بر روابط بین‌المللی، بیشتر خواهد بود (۴۴). و در پرتو این فرضیه، مبانی حلّ نزاع اعراب - اسرائیل را به‌طور کلی و نزاع فلسطین - اسرائیل را به‌طور خاص، مورد مناقشه قرار می‌دهد. او درک می‌کند که «بدون پیشرفت در حلّ مشکل فلسطین، نزاع اعراب - اسرائیل، راه حل ندارد» و معتقد است: «تا زمانی که این سازش انجام نگیرد، جدا مشکل خواهد بود - اگر محال نباشد - که خاورمیانه جدید، شکل گیرد». بنابراین، بررسی «مؤلفه‌های اساسی مشکل فلسطین» را پیشنهاد می‌کند و آن را در مرزها، سازماندهی (یا ساختار سیاسی) و دولت، تعیین می‌کند. او سپس آن «مؤلفه‌ها» را به‌شرح زیر، مورد بررسی قرار می‌دهد:

الف: مرزها

پرز، بر این باور است که مرزهای آینده (یعنی مرزهای اسرائیل)، مشکل‌ترین جنبه‌های سازش سیاسی می‌باشد. او خود را از معتقدان به این اصل می‌داند که ممکن نیست «ملتی، بر ملتی دیگر، برخلاف اراده‌اش، حکومت کند». اما این امر، این مسؤول اسرائیلی را از موضع‌گیری مبتنی بر اساس تصویر مرزها، طبق پراکندگی کنونی جمعیت (در تابستان سال ۱۹۹۳) یعنی پذیرش موضعی که ملت فلسطین را به‌پذیرش سیاست اسکان اسرائیلی، فرا می‌خواند، منع نمی‌کند. بنابراین، وی، به‌توجه استراتژیک اسرائیل به‌خط «دفاعی» مقابلش «که بهتر است از رود اردن آغاز شود»، تأکید می‌کند، و این، تا هنگام پایین آمدن ترسهای اسرائیل در برابر هر «تجاوز احتمالی، علیه کمر بند تنگ کشور»، باقی خواهد ماند (۴۶). وی، به مقدس بودن قدس برای ادیان سه‌گانه اشاره می‌کند و به‌مدنظر قرارداد این تصور سیاسی، که بیشتر ساکنان اردن، از فلسطینی‌ها

هستند، ضمن رد این شعار که «اردن، همان فلسطین است»، چون این، شعاری است که «مشکل فلسطین را به مثابه یک مشکل ملی»، به رسمیت نمی‌شناسد، فرا می‌خواند. او، اضافه می‌کند: «ترسیم مرزها، قبل از پیمان مسبوق بر تعیین کیفیت آن مرزها، ممکن نیست (۴۷). مرزهایی که پرز می‌خواهد، «مرزهای راحت» (soft borders) می‌باشند که به تعبیر او، مرزهای «راحت»، یعنی همان مرزهای باز برای اجازه حرکت که به «اشخاص، کالاها و افکار، آزادی عبور و مرور و انتقال» می‌دهد، چنانکه به «حل مشکل آب و توسعه گردشگری، در سطحی گسترده»، به اضافه توسعه کشاورزی و صنعت، که رقابت در بازارهای جهانی را ممکن می‌سازد هم، و اجازه فعالیت می‌دهد. وی، از «مرزهای راحت» دفاع می‌کند، به این اعتبار که از منظر دینی، حائز اهمیت می‌باشد؛ زیرا، در زمانی که اسرائیل، بر بقای قدس، فقط تحت سلطه خودش پافشاری می‌نماید، کاملاً اهمیت این شهر را برای مسیحیان و مسلمانان، به اضافه یهودیان، می‌فهمد. چنانکه از تفسیر پرز از مرزهای «راحت» برمی‌آید، این مرزها، دارای ابعادی استراتژیک می‌باشند، از آن جهت که مناطق عربی گسترده‌ای را به صورت عاری از سلاح می‌خواهد. همچنان که در پیمان کمپ‌دیوید، که به خلع سلاح صحرای سینا انجامید، رخ داد. بنابراین، دعوت او، به خلع سلاح کرانه غربی و نوار غزه (به استثنای مناطق امن اسرائیل)، به مثابه یکی از شرطهای ضروری صلح اسرائیل می‌باشد.

ب: ساختار سیاسی

پرز، اصرار دارد که مرزهای «راحت»، توافقی نه فقط بر سر مسائل امنیتی، بلکه بر سر ساختار سیاسی‌ای را می‌طلبد که در مناطق فلسطینی، اقامه خواهد شد. وی، مشخص می‌سازد که کونفدراسیون اردن - فلسطین، همان ساختار سیاسی‌ای است که با آن مناطق، بیشترین تناسب را دارد. روشن است که هدف کونفدراسیون طرح شده در اینجا، قطع راه ایجاد دولت فلسطینی است، نه ایجاد کونفدراسیونی بین دو دولت مستقل. تلقی پرز آن است که ساختار بسیار مناسب از دید اقتصادی، همان ساختار «بنیلوکس» (اتحادیه گمرکی) اردن - فلسطین - اسرائیل می‌باشد.

بنابراین، «مثلث اقتصادی، سقف این ساختار است و چهارچوب دوجانبه، زمینه و قاعده آن». از خلال این اقدام، کرانه غربی، خلع سلاح باقی می ماند و ارتش کونفدراتیو، در شرق رود اردن که «عمق استراتژیک» اسرائیل را تأمین می کند، موضع می گیرد (۴۸). برای توجیه این موضع، پرز، بر این فرض است که دولت مستقل فلسطینی در آینده، از جانب اردنیها، با نگرانی، پذیرفته خواهد شد و با رویارویی شدید از جانب اسرائیلیها مواجه خواهد شد. بنا به رأی او، شک و تردیدهایی هم در باب توانایی دولت فلسطینی - که بر زمینی کوچک و دارای مشکل، ایجاد خواهد شد - در ماندگاری و توسعه، وجود دارد.

ج: نظام حکومت

فرض پرز، بر وجود رابطه داخلی میان کونفدراسیون و دموکراسی است، از آن جهت که اولی، بر بی مرکز بودن، بنا شده است. و معتقد است تحولات اخیر دموکراسی در اردن، این کشور را برای کونفدراسیتوتیه، آماده کرده است. تلقی وی این است که بهترین روش رویارویی با جنبش «حماس»، همان انتخابات است، «چون نبود دموکراسی، در تغذیه رشد بنیادگرایی که استقرار رژیمهای موجود در دنیای عرب را تهدید می کند، سهیم است». (اما این موضع اسرائیل، بعد از آن که عقب نشینی اسرائیل از مناطق مسکونی فلسطین، به عنوان پیش شرط و مقدمه اجرای انتخابات، مطرح شد و در پیمان اوسلو هم آمد، تغییر کرد). وی، معتقد است دموکراسی می تواند ایجاد روابط حسن همجواری را میان «دولتهایی که در هویت قومی و فرهنگیشان اختلاف دارند»، تضمین نماید (۴۹).

کتاب «الشرق الاوسط الجديد»، توجه ویژه ای به حلّ نزاع فلسطین - اسرائیل دارد، به این اعتبار که شرط ایجاد نظام منطقه ای می باشد. اما اصولی که برای سازش تعیین می کند، ویژگیهای قبلی سیاست حزب کارگر اسرائیل را از زمان طرح پروژه ایگال آلون - وزیر خارجه اسرائیل در آن زمان (۱۹۶۷) - تا امضای پیمان «علام اصول» در سپتامبر ۱۹۹۳ با خود دارد (۱۵۰)؛ این اصول، تشکیل دولت مستقل فلسطینی را استثنا می کند و بر بقای سیطره اسرائیل بر قدس و

شهرکها، پافشاری می‌کند و حق ملت فلسطین در بازگشت به وطن را رد می‌نماید. به رسمیت شناختن دولت کارگری رایین سازمان آزادی‌بخش فلسطین را به عنوان نماینده ملت فلسطین، تحت تأثیر واکنش و تلاقی عواملی چند در زمینه ادامه مذاکرات دوجانبه و چندجانبه اسرائیل - اعراب بوده است. مهمترین این عوامل، عبارتند از: انتفاضه، تشدید نفوذ «حماس» در کرانه غربی و نوار غزه، بحران ساختاری، سیاسی و مالی‌ای که در درون سازمان آزادی‌بخش رخ داد و شکست تلاشهای اسرائیل (و امریکا) در ایجاد رهبری محلی جانشین (از کرانه غربی و نوار غزه) به جای سازمان آزادی‌بخش، علاوه بر برنامه‌هایی که حزب کارگر، براساس آن، وارد عرصه انتخابات کنیست در سال ۱۹۹۲ شد. همچنین، به رسمیت شناخته شدن سازمان آزادی‌بخش، از جانب اسرائیل نه شامل اعتراف به حق ملت فلسطین در تعیین سرنوشت سو نه شامل اعتراف به حق او، در تشکیل دولت مستقل فلسطینی گردید.

بنابراین، پروژه «همکاری» اقتصادی و امنیتی و ایجاد «خاورمیانه جدید»، متضمن عدم توجه سیاسی به مبانی همتایی و همسانی و یک سو نگری است که از نیاز اسرائیل به ادغام منطقه‌ای در نظام نوین خاورمیانه ناشی می‌شود، بدون آن که این واقعیت مدنظر قرار گیرد که جهان عرب نیز دارای نیازهایی با اولویتهای مختلف، می‌باشد. مثلاً دعوت به خلع سلاح و توقف مسابقه تسلیحاتی در منطقه، با توجه به یگانه تاز بودن اسرائیل در سلاح هسته‌ای و پافشاری‌اش بر برتری کیفی، چندان قانع کننده نیست. فرایند «صلح» نیز، با توجه به پافشاری اسرائیل بر حاکمیت «واحد» بر قدس و رد دولت مستقل فلسطینی و در سایه سیاست متکی بر ادامه و گسترش شهرک سازی در کرانه غربی و نوار غزه، همچنان بی محتوا و مبهم باقی خواهد ماند (۵۱).

۶- پروژه پرز: نظامی منطقه‌ای، نه یک بازار مشترک

کتاب «الشرق الاوسط الجديد» از بعد منطقه‌ای پیمان «اعلام اصول» فلسطین - اسرائیل، پرده برمی‌دارد و تا حد زیادی، استراتژی نیروهای جمعی را که حزب کارگر اسرائیل و نیروهای سیاسی هم پیمان با آن، به گونه‌ای نماینده آنها هستند، منعکس می‌کند. و فراخوانی تشکیل نظام

نوین منطقه‌ای را، که هرچند به شکل‌های مختلف، از جانب بیش از یک شخصیت سیاسی اسرائیل مطرح شد، می‌پذیرد (۵۲). فرمولهای پروژه منطقه‌ای پرز، به اعتبار این که سیاسی و رسمی هستند، همچنان طرح می‌شوند. شاید بارزترین این فرمولها، فرمولی است که یوسی بیلین، به عنوان معاون وزیر خارجه اسرائیل و رئیس هیئت اسرائیلی در کمیته مذاکرات چندجانبه، مطرح نموده، که خلاصه آن چنین است: «اینها، رؤیای ما برای خاورمیانه هستند: مرزهای باز، همکاری اقتصادی که به رشد اقتصادی منجر می‌شود و آزادی حرکت برای اشخاص و تولیدات و خدمات، از طریق مرزها» (۵۳).

بیلین توضیح می‌دهد که اسرائیل، به «رشد شبکه‌ای از ارتباطات منطقه‌ای، که با تأسیسات زیربنایی آغاز گشته است، چشم دوخته است: اتوبانها، راههای هوایی و دریایی، لوله‌های آب و شبکه‌های برق، که شکل شبکه‌ای گسترده از شرق به غرب و از شمال به جنوب را به خود می‌گیرد» (۵۴). و اضافه می‌کند: «مرکزیت همکاری اقتصادی منطقه‌ای در رابطه با طرح خاورمیانه جدید، در موارد زیر متجلی می‌شود: ایجاد فضای تازه و تشویقی برای مقاطعه کاران (private entrepreneurs) و برای شغل‌های سرمایه‌گذاری، به منظور توجه به توسعه اقتصاد خاورمیانه. ما به تشکیل پروژه‌های مشترکی چشم دوخته‌ایم که بتواند از منابع طبیعی و علم، برای گسترش تبادل تجاری میان کشورهای منطقه، کمک بگیرد. پروژهایی که بتوانند از این منطقه، به اقتصاد صنعتی در امریکای شمالی و اروپا و همچنین در آسیا و افریقا و امریکای لاتین، گسترش یابند» (۵۵).

شاید تحولات عمده‌ای که اوضاع محلی و منطقه‌ای و متغیرهای بین‌المللی شاهد آن بودند مشوق بزرگ اقدام پرز، در آشکار ساختن پروژه‌اش بوده است. چنانکه دیدیم، این پروژه، بر دیدگاه مشخص ساختار و افق‌های تحول وضعیت اقتصادی - سیاسی در اسرائیل و منطقه، مبتنی است. و به سبب بستری که این پروژه در آن طرح گشت و تیرگیهای موجود میان برخی از عناصر اصلی آن، بعید نیست که تعدیلهایی (که گاه موقت هستند، هرگاه حاشیه‌ای و گاه ریشه‌ای و فراگیر)، در پروژه استراتژیک مذکور رخ دهد، آن‌گاه که متغیرهایی بر عوامل و دیدگاههایی که

به آن استناد می‌شود و یا آن‌گاه که تناقضات و نزاعهای موجود در دنیای خارج (محلی و منطقه‌ای، به صورت خاص)، تحولاتی که آن را می‌طلبند، به بار آورند، دخالت کنند.

بنابراین، استنتاج برخی در این که پرز، تنها چند ماه پس از اعلام پروژه، به تغییر مهمی در پروژه‌اش دست یازیده است، استنتاجی است که از دیدگاه روشی صرف، هیچ ابهامی ندارد، اما از حیث قرائت آن از دیدگاههای تغییر، در آن خطا وجود دارد (۵۶). این، قرائتی است که اساس آن، اظهارات پرز در بستری مشخص (بعد از چهار ماه از انتشار کتاب «الشرق الاوسط الجديد») می‌باشد. بارزترین این اظهارات، در پی پیچیده‌شدن مذاکرات دربارهٔ احرای مرحله نخست پیمان اوسلو میان دولت رابین و رهبری سازمان آزادی‌بخش فلسطین در بهار ۱۹۹۴ و در پی‌گند شدن روند مذاکرات در عرصه‌های دیگر (مشخصاً در عرصهٔ اسرائیل - سوریه)، از یک طرف و از طرف دیگر، موضع‌گیری استقلالی‌تر جمهوری روسیه از موضع امریکا، در برابر مذاکرات اعراب - اسرائیل (مثل اقدام مسکو به طرح ایدهٔ «مادرید ۲» برای تصحیح اصولی که «مادرید ۱» بر آن متکی بود، اعلان از سرگیری فروش سلاح به سوریه، دعوت یلتسین از رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین (یاسر عرفات) برای دیدار از مسکو در آوریل ۱۹۹۴)، بوده است. اینها، اظهاراتی بوده است که در بستر واکنشها در قبال کشتار حرم ابراهیمی (فوریه ۱۹۹۴) و عملیات انتحاری جنبش حماس (آوریل ۱۹۹۴)، از طرف دیگر، رخ داده است. شاید مهمترین سخنی که استنتاج مذکور بر آن متمرکز است، اظهارات وزیر خارجه اسرائیل - شیمون پرز - در خلال دیدار رسمی‌اش از ترکیه (در هفته دوم آوریل ۱۹۹۴)، زمانی که ترکیه را به تشکیل هیأت خاورمیانه‌ای، به سبک «کنفرانس امنیت و تعاون در اروپا»، فراخوانده بود، بوده است.

ملاحظه در مسأله استناد پرز در کتابش «الشرق الاوسط الجديد»، مشخص می‌سازد که او در طرح اندیشهٔ «نظام نوین منطقه‌ای»، به نمونهٔ مجموعه اروپایی متکی است، نه به نمونهٔ گروه امریکای شمالی در تجارت آزاد. چون قصد پرز از این پروژه، تنها گشودن مرزها در برابر تبادل تجاری و انتقال کالا و افراد نبوده است، بلکه - علاوه بر این، چنانکه بیان تفصیلی پروژه‌اش آن را

توضیح داده است - هدفش، پیشرفت تدریجی به سوی شکلی از اشکال فدرالی است که متضمن تشکیل نهادهای خاورمیانه‌ای، جهت شکل دادن سیاستها و رویکردهای واحد در چند زمینه حیاتی (مثل اقتصاد، آب، امنیت، سیاست خارجی و ...)، می‌باشد. به بیان دیگر، آنچه را که پرز در کتاب اخیرش مطرح می‌کند، همان پروژه چندبُعدی «ادغامی» است، نه پروژه‌ای که حدودش در ایجاد «منطقه تبادل آزاد تجاری»، یا تشکیل «بازار مشترک»، منحصر می‌شود. بنابراین، برخی، طرح اندیشه «ایجاد سیستمی در خاورمیانه، به سبک کنفرانس امنیت و تعاون در اروپا» توسط پرز را نشانه چشم‌پوشی او از منطق همکاری منطقه‌ای، طبق نمونه «مجموعه اروپایی» به نفع «منطق» همکاری، طبق نمونه «کنفرانس امنیت و تعاون در اروپا»، تلقی می‌کنند؛ نمونه نخست، حالت دولتهایی را ارائه می‌کند که «می‌خواهند برای ساختن آینده‌ای مشترک، از جنگ خارج شوند که در بستر آن، کنار گذاشتن حاکمیت‌های ملی قرار دارد، اما حالت دوم، در اصل، فرمولی است برای برخورد با جنگ سرد و نتایج آن و حدود ناشی از آن» (۵۷).

خلاصه این که اگر تغییری در پروژه پرز رخ دهد و دارای فایده باشد، از زاویه یادآوری این حقیقت است که رهبری سیاسی اسرائیل، مثل هر رهبری سیاسی دیگر به‌جمهور انتخابی، توجه دارد، که پروژه‌ها و استراتژیهایش را بر طبق دیدگاه خودش، برای منافع که مدنظر دارد (از جمله دیدگاه آن نسبت به منافع عمومی) و فشارهایی که متوجه آن می‌شود و علاقه آن در بازنگری در حکومت، دچار تغییر و تعدیل می‌کند، این نتیجه‌گیری، به جهت‌دهی توجه به حقیقتی که بیشترین مفهوم را دارد و آن اظهارات، در بافتی که مطرح شده به آن اشاره دارد، کمکی نمی‌کند؛ حقیقتی که به‌روند همکاری میان اسرائیل و ترکیه (عضو در پیمان آتلانتیک شمالی «ناتو») از زمان امضای پیمان «اعلام اصول»، و بروز نشانه‌های زیادی از علاقه ترکیه به ایفای نقش منطقه‌ای، با هماهنگی مستقیم و منظم با اسرائیل و دیگر کشورهای منطقه بارزترین آنها مصر و شاید عربستان، سرعت می‌بخشد. این رأی را، روند بالای دیدارهای رسمی میان دو کشور و اظهاراتی که از برقراری پیمان امنیتی «اسرائیل - ترکیه - مصر» استقبال می‌کند، تأیید می‌نماید (۵۸). اما همه اینها، در واقع، در متن پروژه پرز، در مورد تشکیل «نظام نوین منطقه‌ای»

در خاورمیانه، مطرح است. اینجاست که تأکید پرز بر ضرورتی که شامل همکاری منطقه‌ای در زمینه‌های گردشگری، آبیاری، توسعه راههای جدید، خطوط انرژی، ارتباطات تلفنی و هوایی (بی‌سیم)، راههای لوله‌های نفت و ... می‌شود، تکرار می‌گردد (۵۹).

کما این که اظهارات پرز، بعد از پایان دیدار رسمی‌اش از ترکیه، در هر حال به ایجاد تعدیلهای مهمی در پروژه اصلی‌اش اشاره نداشت؛ دربارهٔ رابطه مطلوب با کشورهای عربی همسایه، پرز در مصاحبه‌ای با روزنامه «دافار» چنین می‌گوید:

«... برماست که شبکه‌ای از ارتباطات تازه ایجاد کنیم، برماست که نظامی برای دفاع منطقه‌ای برقرار کنیم، برماست که در رابطه با سوریه، بر دو شرط اصرار بورزیم: اول، این که مذاکرات، فراگیر باشد، به طوری که حالت جنگ با تمام کشورهای عربی، جز سه کشور عراق، ایران و لیبی، پایان یابد. و شرط دیگر، این که تأسیس ساختار استراتژی نوین را آغاز کنیم تا عکس‌العملی در برابر خطر موشکی، سلاح اتمی، شبکه هشدار زودهنگام و ... باشد، همچنین، ایجاد یک شبکه نوین اقتصادی واجب است، چون کسی که می‌پندارد بدون آن زندگی در منطقه امکان دارد، اشتباه بزرگی مرتکب می‌شود» (۶۰).

همچنین «پروژه» اسرائیلی را، پروژه‌ای «پیچیده» دانستن، خطاست، هر چند که گاهی ساده می‌نماید و گاهی، با «قهرمان‌بازی» تبلیغاتی همراه است. آن، پروژه‌ای است که دارای استراتژی روشن و باگرایشها و ابزار است. این که استراتژی مزبور، طی آنچه که از زبان مسؤلان و مذاکره‌کنندگان اسرائیلی طرح می‌شود، دارای اقدامات اقتصادی و امنیتی مفصلی است که در بیانهای ملموس آن، همیشه با بخشی هماهنگ به نظر نمی‌رسد، ضرورتاً آن را مبهم نمی‌کند، به اندازه‌ای که به استناد آن اقدامات، به اصولی غیرمتوازن از یک سو و از سوی دیگر، به آشفتگی‌هایی در استراتژی برخی از کشورهای عربی اشاره دارد، و از طرفی هم، به عدم وجود مرزهای نزدیک هماهنگ میان آنها، اشاره دارد. اما واقع‌گرایانه است اگر آدمی انتظار داشته باشد که بر سازش سیاسی (به حکم طبیعت نامتوازن و ناهماهنگ آن) و پیامدهای وضعیت واقعی (اعراب - اسرائیل)، نتایجی مترتب گردد که پیش‌نویس پروژه پرز و تأییدکنندگان آن، آن را

پیش‌بینی نکرده‌اند؛ نتایجی که تغییرات مهمی را بر بخشی از جنبه‌های پروژه، تحمیل می‌کند (۶۱). شاید از حیث روش برخورد با پروژه، یا با استراتژی «نظام نوین منطقه‌ای»، اگر با ملاحظات زیر برخورد صورت گیرد، سودمندترین برخورد باشد:

اولاً، چهارچوب «ایدئولوژیکی» (چون مفاهیم و رویکردهایی را به کار می‌گیرد که مکتب اقتصادی لیبرالیسم جدید که در دهه هشتاد به وجود آمد، به کار گرفت)، که از سطوح و زمینه‌های مختلف روابط اقتصادی و سیاسی استقبال می‌کند. (یعنی پروژه‌های مشترک ساده و محدود و نیز بزرگ و گسترده و همچنین سازمانهای مختلف تجاری را دربرگیرد).

ثانیاً: پروژه‌ای است که آینده منطقه را از خلال ایجاد روابط دوجانبه اسرائیل با کشورهای عربی و کشورهای همسایه، می‌بیند و علی‌رغم ادعاهای آن، پروژه‌ای نیست که راه‌حلهای منطقه‌ای را برای مشکلات منطقه با ویژگیهایش، امکاناتش، تاریخش و روابط داخلی و خارجی آن، مطرح نماید.

ثالثاً: چهارچوبی است پایه‌ریزی شده بر اندیشه مرحله‌ای، چنانکه طرفداران اسرائیلی یا بین‌المللی پروژه (متشکل از امریکاییها و اروپاییهای غربی و اخیراً ژاپنی‌ها و عربها) نیز توضیح می‌دهند. یعنی پروژه، طرحی نیست برای اجرای دفعی و آنی و یا به شیوه واحد با همه طرفهای مسؤول. (یعنی ممکن است با طرفی، با سرعت حرکت کند و با طرف دیگر، بسیار کند، و حداقل برای مدتی، با طرف سوم، رابطه در حدود دیپلماسی باقی‌بماند)، و در تمام سطوح، با یک سرعت نباشد. (لذا به عنوان مثال، اقدامات امنیتی، در بسیاری از مواقع از اقدامات اقتصادی، پیشی می‌گیرد).

رابعاً: چهارچوبی است که محور اصلی آن، در ساختار سیاسی، اقتصادی، امنیتی روابط اسرائیل، فلسطین، اردن متجلی می‌شود، جایی که توجه کنونی و میان‌مدت اسرائیل و دنیا (امریکا - اروپا) به آن متمرکز است. شکی نیست که تکیه فراوان به جنبه‌های محض اقتصادی (از جمله امکانات اقتصادی اسرائیل)، علی‌رغم اهمیت مؤکد این جنبه، موجب غفلت، یا نادیده گرفتن جنبه‌های استراتژیک (سیاسی - امنیتی) می‌شود، که چه بسا در همین مدت مورد نظر، برای اسرائیل، از اهمیت بیشتری برخوردار است.

یادداشتها

1. A. M. Gomaa, *The Foundation of the League of Arab States* (London & New York: Longman, 1977), pp. 11-16; Y. Porath, *In Search of Arab Unity 1930-45* (London: Frank Cass, 1986), pp. 58-148.

همچنین بنگرید: محمود عبدالفضیل، «السیاسة والفکر العربی بین الواقعیة والوقعیة»، *المستقبل العربی*، شماره ۱۵۸، آوریل ۱۹۹۲. مراد وهبة، «ثقافة شرق اوسطیة»، «الحیة»، ۱/۸/۱۹۹۳. رغید الصلح، «المشاریع الاسرائیلیة، شهادات المنشأ غریبة»، «الحیة»، ۲۶/۷/۱۹۹۳. عبدالمنعم سعید (إعداد)، «الشرق الاوسط بعد السّلام»، «السیاسة الدولیة»، شماره ۱۱۵ ژانویه ۱۹۹۴. عبدالمنعم سعید، «التحدیات (الشرق اوسطیة) الجدیة والوطن العربی»، (بیروت، مرکز دراسات الوحدة العربیة، ۱۹۹۴).

۲- به نقل از: حلمی عبدالکریم الزعبی، «کیف یخطّط الکیان الاسرائیلی للسیطرة على المنطقة العربیة اقتصادیا»، *مجلة «دراسات»*، شماره ۴، ۱۹۸۷، ص ۳۳. همچنین بنگرید:

Abba Eban, "Community for Mideast Neighbors," *International Herald Tribune*, September 29, 1993.

آبای بان، از سالها پیش، برقراری رابطه بین اسرائیل و همسایگان عربی را به سبک رابطه موجود میان امریکا و کشورهای امریکای جنوبی، مطرح کرد. بنگرید:

Abba Eban, *Vocie of Israel* (New York: Horizon Press, 1957).

۳- الزعبی، همان مأخذ، ص ۳۷. برای آگاهی از بعضی از اندیشه‌های نخستین اسرائیل در باب همکاری منطقه‌ای، بنگرید: سمیر جبور، «مخططات اسرائیل الاقتصادية» (بیروت: مؤسسة الدراسات الفلسطينية، ۱۹۸۰).

از نوشته‌هایی که اهمیتی خاص به انتفاضة فلسطين از یک سو و از سوی دیگر، فشار امریکا بر اسرائیل (بعد از جنگ خلیج) برای گشودن راهی به کنفرانس صلح مادرید در خاورمیانه می‌دهد، کتاب زیر است:

John King, *Handshake in Washington: The Beginning of Middle East Peace?* (London: Ithaca Press, 1994).

۴- بنگرید: روجر اُوین، «اسرائیل و اقتصاد السلام»، روزنامه «الحیاء»، ۱۹۹۴/۳/۴، اُون، پروفور ایثان شیشینسکی را نمونه‌ای از تکنوکراتهای پرشور نسبت به اصلاحات ساختاری در اسرائیل و صلح با سازمان آزادی‌بخش فلسطین، معرفی می‌کند. شیشینسکی، اقتصاددانی در دانشگاه عبری و یکی از بنیانگذاران حرکت «صلح اکنون»، و رئیس شورای اداره صنایع کور، - یکی از بزرگترین مجتمع‌های صنعتی در اسرائیل -، می‌باشد که تا همین نزدیکیها، تحت سلطه هندروت بوده است. شیشینسکی، از طرفداران جدی خصوصی‌سازی، نه تنها به‌عنوان چهارچوبی برای تغییر مالکیت، بلکه همچنین تغییر نظامی که دولت، در اقتصاد حاکمیت دارد، می‌باشد (که در اسرائیل، از قیمت‌ها آغاز، و به‌احتکار، ختم می‌شود). و شیشینسکی، به‌اصلاح صندوق حمایت پزشکی و بازنشستگی توسط دولت که این مؤسسات، هم‌اکنون هستند، فرامی‌خواند. او، از اقدام‌کنندگان به‌آماده‌سازی شرکت کور برای استفاده مستقیم از روند صلح است، مشخصاً به‌این دلیل که شرکت کور، بسیاری از کالاهای مورد نیاز را که در آغاز توسعه اقتصادی فلسطین، درخواست بالایی خواهد داشت، (مثل سیمان، لوله‌های فلزی آب و ...) فراهم می‌کند. از اینجاست که شرکت کور، در ایجاد شرکت سرمایه‌گذاری در کرانه غربی و نوار غزه با سرمایه‌ای حدود ۱۰۰ میلیون دلار، اعلام آمادگی کرده است، شرکتی که کشورهای فلسطینی، مغرب و اسپانیا، در آن شریک خواهند بود. شیشینسکی معتقد است که صلح، برای اسرائیل دارای فایده‌های اقتصادی، در دو جهت زیر است: ۱- از بین بردن یا کاهش تحریم اسرائیل از جانب شرکتهای بیگانه و گشودن افق‌هایی برای گسترش تبادل تجاری و سرمایه‌گذاری با کشورهای مثل ژاپن، که تا امضای پیمان با سازمان آزادی‌بخش فلسطین در سپتامبر ۱۹۹۴ احتیاط زیادی در رفتار تجاری با اسرائیل به‌خرج می‌داد. همچنان که صلح، تصوّر وجود خطر، در نتیجه سرمایه‌گذاری در اسرائیل را می‌زداید؛ ۲- فراهم کردن فرصتهایی برای برخی از شرکتهای اسرائیلی برای گسترش حوزه فعالیتشان.

۵- به‌عنوان مثال بنگرید: شیمون پرز، «اقتصاد بلاحدود»، «الملف»، ج ۶، شماره ۶۴-۴، ۱۹۸۹؛ شیمون پرز، «بین استقراء المستقبل و رؤیة المولود» در: نخبة من السياسيين والباحثين الاسرائيليين، «الکيان الصهيوني عام ۲۰۰۰» (نیکوزیا: آژانس مطبوعاتی و انتشاراتی محدود المنار، ۱۹۸۶).

Shimon Peres. "The Middle East in a New Era." *Mediterranean Quarterly*, Vol. 2, No. 4, Fall 1991.

6. Shimon Peres, *The New Middle East* (Dorset: Element Books, 1993).

7. Ruth Arad, Seev Hirsch & Alfred Tovias, *The Economics of Peacemaking* (London: Macmillan Press, 1983), p. 136; pp. 4-5.

نویسندگان این کتاب، سه مفهوم را در تعیین محتوای «صلح»، به کار می‌برند: ۱- «نظام تهدید»: نظامی که بر حساب خسارت ناشی از عدم برآورده کردن خواسته‌های طرف دیگر، مبتنی است. و ترس از ضرر، محرک اصلی رفتار در این نظام است. ۲- «نظام تبادل»: تبادل در اینجا، به معنای اقتصادی - تجاری، در زمینه‌های مختلف (افراد، شرکتهای، تجارت بین‌المللی و ...) می‌باشد. ۳- «نظام ادغام»: که میان افراد (یا مجموعه‌ها یا دولتها)، برقرار است که به یکدیگر، به‌مثابه جزئی از مجموعه واحد (خانواده، باشگاه، حزب، گروه یا طایفه دینی، رابطه فدرالی یا کونفدرالی و ...) می‌نگرند. این سه نویسنده اسرائیلی معتقدند که صلح، در انتقال از «نظام تهدید»، به «نظام تبادل» متجلی می‌شود.

گاهی، بحث متفکران اسرائیلی درباره مفاهیم ایدئولوژی روند صلح - در واقع - تعبیری از یک بحران فکری است؛ بحرانی ناشی از واقعیت ایجاد دولت اسرائیلی و نتایج مترتب بر ملت دیگر و بحرانی شدن روابطش تا درجه دشمنی پایدار با همسایه‌ها از یک طرف و تلاشش برای خروج از این بحران، به واسطه روابط «تبادل» با این همسایه‌ها و در عین حال، حفظ موقعیت قدرت خود (در نظام «تهدید») و روابط مشخص با مراکز دنیای غرب، از طرف دیگر. لذا، نویسندگان کتاب، عیبی در این سخن که: اهمیت «پیمان متحکم میان اسرائیل و مصر، ویژه فروش نفت، حداقل در این مطلب نهفته است که مصر را واداشته است تا با دشمن سابق، هم پیمان شود»، نمی‌بینند (ص ۱۳۷). با این همه، بنابر تجربه عادی‌سازی روابط میان اسرائیل و مصر، این سه اقتصادان اسرائیلی، اقرار می‌کنند که: «اجبار یک طرف به خرید یا فروش بیش از آنچه که می‌خواهد، دشوار است»؛ بنابراین، «این مصریها هستند که حداکثر سقف حجم مبادله اقتصادی با اسرائیل را تعیین کرده‌اند» (ص ۱۳۷).

8. Peres, *The New Middle East*, op.cit., p. 62 (emphasis added).

۹ - Ibid. می‌بینیم که لحن رسمی امریکا هم، همین زبان را به کار برده است؛ مثلاً رئیس جمهور امریکا - کلینتون - در سخنرانی‌اش در کنیست (مجلس) اسرائیل در اکتبر ۱۹۹۴ چنین می‌گوید: «ما با تروریسم افراطی اسلامی، که دشمن صلح، دولت اسرائیل و یهود است، مواجه هستیم، این تروریسم، تنها کشور ما را تهدید نمی‌کند، بلکه حکومت‌های میانه‌رو عربی و کشور شما و تمام جهان را تهدید می‌کند ... این تروریسم، حد و مرزی نمی‌شناسد و چه‌بسا برای انتشار مرگ، از دریاها و اقیانوسها هم بگذرد». («الحیاء»، ۲۹/۱۰/۱۹۹۴).

10. Peres, *The New ...*, op.cit., p. 63.

11. Ibid.

12. Ibid.

13. Ibid., p. 64.

14. Ibid., p. 175.

۱۵ - به‌اظهارات شیمون پرز در ژانویه ۱۹۹۴ («الحیاء»، ۱۴/۱/۱۹۹۴) و توجیهات. وی در رد امضای پیمان منع گسترش سلاح هسته‌ای توسط اسرائیل («الحیاء»، ۱۲/۱/۱۹۹۵)، مراجعه شود.

16. Peres, *The New ...*, op.cit., p. 64.

17. Ibid.

18. Ibid., p. 65.

19. Ibid.

20. Ibid., p. 66.

21. Ibid. (emphasis added).

22. Ibid., pp. 67-69.

23. Ibid., pp. 75-85.

24. Ibid., pp. 72-74.

25. Ibid., p. 73.

۲۶ - Ibid., pp. 88-89. برای به دست آوردن تصویر آماری دقیق تر و مطمئن تر از ارقام ارائه شده توسط پرز درباره بدهیهای خارجی کشورهای منطقه و هزینههای نظامی آن، بنگرید:

Ishac Diwan and Nick Papandreou, "The Peace Process and Economic Reforms in the Middle East," in Stanley Fischer, Dani Rodrick and Elias Tuma, *The Economics of Middle East Peace* (The MIT Press, 1993), pp. 227-255.

طبق داده‌های این مأخذ (Table 9.6, p. 242)، میانگین سهم هزینه نظامی از تولید ناخالص ملی دولتهای منطقه در سالهای ۱۹۷۸-۱۹۸۶ به شرح زیر است: مصر (۱۲٪ در سال ۱۹۸۶)، اسرائیل (۲۶٪)، اردن (۱۴٪)، سوریه (۱۶٪)، عراق (۲۵٪)، عمان (۲۲٪)، ایران (۱۲٪)، عربستان سعودی (۱۹٪).

نتیجه یکی از پژوهشها در باب «ارتش و دولت» در خاورمیانه چنین است: «در خاورمیانه، رابطه‌ای متناسب (correlation) میان هزینه‌های دفاعی به عنوان درصدی از تولید ناخالص ملی از سویی و میانگین توسعه، از دیگر سوی، وجود ندارد. بلکه بالاتر از این، هزینه‌های بالا، در حالتهایی چند، با میانگین توسعه نسبتاً بالا، همخوانی دارد، اما انسان، نمی‌تواند از آن، چنین نتیجه بگیرد که هزینه‌های دفاعی، بیشتر از سرمایه‌های عمومی یا خصوصی مستقیم در رشد اقتصادی، سهم هستند». این، به رابطه میان توسعه اقتصادی (یا عدم آن) و هزینه نظامی برمی‌گردد که رابطه‌ای سخت پیچیده دارد و این هم، به علت دخالت عوامل و ملاحظات فراوان و متنوع می‌باشد که برخی سیاسی‌اند (ملاحظات آنی که به رموز و مقتضیات حاکمیت ملی، عوامل بازدارنده و دفاع ملی مشروع، مربوط است)، و برخی امنیتی (عامل بازدارنده خارجی یا داخلی و یا هر دو با هم) و برخی هم اقتصادی - اجتماعی می‌باشند. (مثل حجم هزینه‌های نظامی، در مقایسه با سرمایه‌گذاری در آموزشی، بهداشت، پژوهش علمی و ...)، و برخی، فن آوری (میزان دخالت هزینه نظامی در مدرنیزه کردن تکنولوژی قابل انتقال و به کارگیری آن در زمینه‌های غیرنظامی). بنگرید:

Alan Richard & John Waterbury, *A Political Economy of the Middle East* (Westview Press, 1990), p. 362, Table 13.1 & pp. 360-61.

۲۷ - Peres, *The New ...*, op.cit., p. 94. همچنین بنگرید، روزنامه «دافار»، ۱۹۹۴/۱/۳۱. روزنامه «القدس العربی»، ۱۹۹۴/۱/۳۱. اقتصاددانان، کل هزینه‌های حمله اسرائیل به لبنان (از سال ۱۹۸۲ تا سال ۱۹۸۵) را حدود ۵ میلیارد دلار برآورد می‌کنند، نه ۴ میلیارد که پرز برآورد کرده بود. بعضی هم، نسبت هزینه‌های عملی نظامی راه، از بودجه سالانه حکومت اسرائیل، بیشتر می‌دانند. بنگرید:

Paul Rivilin, *The Israeli Economy* (Oxford: Westview Press, 1992), pp. 35-41.

۲۸ - Peres, *The New ...*, op.cit., p. 94. پرز، بار دیگر، موضوع تأسیس بانک توسعه خاورمیانه را در آستانه برگزاری کنفرانس جهانی اقتصاد برای توسعه خاورمیانه و شمال افریقا، مطرح کرد. (کازابلانکا، اکتبر ۱۹۹۴). اسرائیل، پیشنهاد می‌کند (نگاه کنید به «الحیاء» ۱۹۹۴/۹/۲۳) که سرمایه این بانک، در آغاز، به حدود ده میلیارد دلار برسد، که حدود ۴۰٪ از خاورمیانه باشد و ۶۰٪ از خارج منطقه. و پیشنهاد دیگر، این که بانک، به سبک بانک بازسازی اروپا، تأسیس شود و مقر آن، در یکی از کشورهای عربی باشد، پرز، اهمیت خاصی به کنفرانس مذکور، از دیدگاه روند عادی‌سازی

روابط می‌دهد؛ چرا که «قبلاً اتفاق نیفتاده است که مقاطعه‌کاران یهودی اسرائیلی، با وزیرای عرب، نشست داشته باشند»، و همچنین اهمیت این کنفرانس در دیدگاه پرز، در نقش آن، در «سازماندهی مجدد خاورمیانه در چهارچوب صلح» می‌باشد. پرز، همچنین در مصاحبه با مطبوعات اظهار داشت که اسرائیل به کنفرانس، پیشنهاد خواهد کرد که دولتهای منطقه، ضمانت شرکتی را که در منطقه سرمایه‌گذاری می‌کنند، به عهده گیرند. او، زمینه‌های سرمایه‌گذاری را: آب، تأسیسات زیربنایی و گردشگری برمی‌شمرد. پرز، ارزیابی می‌کند که دنیای عرب، بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار، در طی دهه اخیر، در اروپا سرمایه‌گذاری کرده است، در حالی که سرمایه اروپا در خاورمیانه، از ۲۰ میلیارد دلار تجاوز نکرده است. تلقی وی، آن است که اکنون، زمان اصلاح این موازنه، فرارسیده است. کنفرانس کازابلانکا، به صورت ابتدایی، اندیشه تأسیس بانک توسعه را پذیرفت و بررسی آن را به یک کمیته بین‌المللی از کارشناسان واگذار کرد. امریکا هم این پروژه را تأیید کرد. بنگرید:

David Horowitz, *The Financial Times*, September 23, 1994.

اندیشه تأسیس بانک توسعه در خاورمیانه را وزیر خارجه سابق امریکا - جیمز بیکر - در آغاز سال ۱۹۹۱ طرح نمود: (The Washington Post and New York Times, February). و برخی از پژوهشگران امریکایی معتقدند که بیشترین استفاده‌کننده از چنین بانکی، اسرائیل خواهد بود، چون اردن از سنگینی بدهی خارجی بالا رنج می‌برد، در حالی که از کاهش سرمایه به دست آمده از سود قیمتهای بازار، رنج نمی‌برد. اینها، همچنین، به وجود سرمایه اردن و فلسطین، در خارج از کشور، اشاره می‌کنند که اگر شرایط فراهم گردد، بازگشت آنها به وطن، ممکن خواهد بود. اما در رابطه با کرانه غربی و نوار غزه، سودمند بودن چنین بانکی، به وجود یک سلطه قادر بر تأمین ضمانتهای بدهی، در ارتباط است. اما پژوهش مذکور، ایجاد «بنیلوکس»، یا حداقل منطقه آزاد تجاری میان اقتصادهای سه‌گانه را تأیید می‌کند، هرچند که در آن، فایده‌های زیادی ناشی از گسترش تجارت بین آنها نمی‌بیند. بنگرید:

Patrick Clawson & Howard Rosen, *The Economic Consequences of Peace For Israel. Palestinians and Jordan* (Washington DC: The Washington Institute for Near East Policy, Policy Paper No. 25, 1991).

29. Peres, *The New ...*, op.cit., p. 96.

30. Ibid.

31. David MacDowall, "Dilemmas of the Jewish State," in A. Hourani, Philip S. Khaoury & Mary C. Wilson (eds.), *The Modern Middle East* (London & New York: I.B.Tauris, 1993), p. 655.

گزارشهای ناظران سازمان ملل متحد و گزارشهای گروه حقوق بشر اسرائیلی بتسلیم، گزارشهای سازمان عفو بین‌الملل و گزارشهای مؤسسه‌های فلسطینی را تأیید می‌کنند که عملیات کشتار، شکنجه، مصادره زمین و اسکان (یهودیان) در کرانه اشغالی غربی و نوار غزه، بعد از امضای «اعلام اصول» میان سازمان آزادی‌بخش فلسطین و دولت اسرائیل، ادامه یافت. حتی اواخر ژانویه ۱۹۹۵، همچنان در زندانهای اسرائیل، چیزی بیش از ۵ هزار فلسطینی، زندانی بودند. و اسرائیل، از برنامه‌هایی، جهت ایجاد حدود ۳۰ هزار واحد به دست نیروهای اسرائیلی، به قتل رسیدند. و مابین سپتامبر و بررسی و

تحقیق اسرائیل درباره کشتار حرم ابراهیمی، فرماندهی نظامی اسرائیل، به شهرک‌نشینهای یهودی، آزادی کامل در به کارگیری سلاح علیه شهروندان فلسطینی را بخشید. (مراجعه کنید به گزارشها و مقالات وارده Middle East international خلال ماههای دسامبر ۱۹۹۴ و ژانویه ۱۹۹۵).

32. Peres, *The New ...*, op.cit, p. 99

33. Ibid, pp. 101-102.

34. Ibid., pp. 102-1-3.

35. Ibid., p. 111.

36. Ibid., p. 113.

37. Ibid., p. 111.

38. Ibid., pp. 115-122.

39. Ibid., P. 125.

40. Ibid., pp. 128-132.

۴۱- به فصل چهارم همین بحث مراجعه شود. بیانیه صادره از سازمان تغذیه و کشاورزی «فائو» (FAO) در فوریه ۱۹۹۴ در رم، نگرانی این سازمان را از کمبود فزاینده مواد غذایی در جهان و استفاده نادرست از آبهای شیرین و نیزیم آن را همانند سازمان از افزایش نزاع برای سلطه بر آب در آینده، اعلام نمود و این که افزایش جمعیت و توسعه اقتصادی، به تشدید رقابت درباره آب منجر خواهد شد. («القدس العربی»، ۱۹۹۴/۲/۳).

42. Peres, *The New ...*, op.cit, pp. 133-147.

43. Ibid., pp. 149-153.

44. Ibid., p. 156.

45. Ibid., p. 169.

46. Ibid., p. 170.

47. Ibid., p. 171 (emphasis added).

۴۸- Ibid., pp. 172-174. پرز، این اندیشه را در یک مصاحبه مطبوعاتی (در تاریخ ۶/۱۰/۱۹۹۳)، مطرح کرد. وی گفت: آرزوی دستیابی به پیمان قریب‌الوقوع صلح با اردن را دارد، که مثلث اقتصادی اسرائیل، اردن و فلسطین به شیوه «تکامل اقتصادی میان بلژیک، هلند و لوکزامبورگ» را در پی داشته باشد؛ مثلی که به تشکیل بازار مشترک خاورمیانه می‌انجامد. این بازار، بر چهار اصل مبتنی است: «الف: رهایی از زاینده‌های منفی، مثل ارتش بزرگ، مسابقه تسلیحاتی و نظامهای دیکتاتوری در منطقه، ب: مشارکت در استفاده از منابع آبی و فن آوری، برای بیابان‌زدایی، ج: توسعه گردشگری، برای جلوگیری از بیکاری، حمایت از روابط فرهنگی و حمایت از صلح، د: ایجاد مؤسسات زیربنایی حمل و نقل و ارتباطات»، («الحیة»، ۷/۱۰/۱۹۹۳). از مبانی‌ای که پرز برمی‌شمرد، روشن است که این پروژه، تنها یک بازار مشترک نیست، بلکه یک نظام کامل منطقه‌ای است.

49. Peres, *The New ...*, op.cit, p. 179.

۵۰- بنگرید: منیر الهور و طارق الموسی، «مشاريع التسوية للقضية الفلسطينية ۱۹۴۷-۱۹۸۵» (عمان: منشورات الجلیل للنشر، ۱۹۸۶)، ص ۸۰-۸۱.
۵۱- برای نمونه، بنگرید:

Haim Baran, "Peres the European," *The Middle East International*, Issue No. 468, February 4, 1994;

همچنین اظهارات شیمون پرز در مطبوعات اسرائیلی (۱۹۹۴/۱۱/۱۲)، آنجا که تأکید داشت: «قدس، از حیث سیاسی، بسته و از حیث دینی، باز است، منظورم (شیمون پرز) این است که این شهر، اولاً: مثل امروز، یکپارچه باقی می ماند و ثانیاً: تنها پایتخت اسرائیل است و دو پایتخت نیست و ثالثاً: تحت حاکمیت اسرائیل خواهد بود». («الحياة»، ۱۹۹۴/۷/۱۳).

۵۲- بنگرید: Eban, "Community ..." op.cit، که به ایجاد «مجموعه خاورمیانه‌ای»، به سبک مجموعه اروپایی، فرامی خواند. آبی بان می گوید: اتفاق آرای در داخل اسرائیل در باب تشکیل مجموعه دولتهای خاورمیانه‌ای به سبک مجموعه دولتهای اروپایی، به طوری که «توازن صحیح بین حاکمیت ملی و ادغام منطقه‌ای» فراهم آید، وجود ندارد. وی معتقد است که حزب لیکود، در زمان ریاست بنیامین نتانیاهو، راه حلی جز استمرار حکومت نظامی را «با تقویت قانون مجازات اعدام و تخفیف موانع قانونی بر اعمال نیروهای امنیتی اسرائیل»، مطرح نکرده است.

آوری آفیری، بعد از امضای «اعلام و صل» میان دولت اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین، در سپتامبر ۱۹۹۳، رؤیای خویش را برای قرن بیستم و یکم، چنین خلاصه نموده است: «اسرائیل، به عنوان یک کشور علمی، فن آور و باز، در قلب یک محیط پیشرفته، مرزهایش باز خواهد بود، محیطی که از جنبه اقتصادی و سیاسی، یگانه است و عربها، در آن محیط، در تل آویو و حیفا، تجارت می کنند و ما، در دمشق و کازابلانکا (مراکش)، برای اروپای غربی، که نسل اخیر آن بعد از صدها سال جنگ، متحد شد، امکان این که نمونه جدیدی برای ما باشد، وجود دارد». («القدس العربی»، ۱۹۹۳/۹/۲۰، به نقل از روزنامه «معاریف»، ۱۹۹۳/۹/۱۹).

نیز مراجعه شود به سخنران معاون وزیر خارجه اسرائیل - یوسی بیلین - در انجمن ملی مطبوعات در واشنگتن در تاریخ ۱۹۹۴/۲/۷ که اهمیت زیادی برای روابط اقتصادی میان اسرائیل و دیگر دولتهای منطقه، قائل شد. همچنین بنگرید: بیرح طال، «القدس العربی»، ۱۹۹۳/۱۲/۷، به نقل از «هآرتس»، ۱۹۹۳/۱۲/۲.

53. Yossi Beilin, "A Vision of the Middle East: The State of Israel," Tokyo, December 15, 1993.

بیلین، در این جزوه (ص ۵)، خطاب به طرفهای شرکت کننده در مذاکرات چندجانبه در خصوص دیدگاه اسرائیل درباره آینده منطقه، چنین می گوید: «ما شکوفایی شبکه‌ای از روابط منطقه‌ای را در نظر داریم؛ این ارتباط، با این مؤسسات ربربنایی، آغاز می گردد؛ اتوبانهای چندباند، راههای هوایی و دریایی، لوله‌های آب، نیروگاههای برقی که ما را در یک شبکه، از شرق به غرب و شمال به جنوب، متحد می سازد. این اقدامات، از کانال ایجاد مکانیزمهایی برای مشورت و

برنامه‌ریزی پروژه‌های توسعه، ادامه می‌یابد ... با این اقدامات، برای ساکنان منطقه، امکان رفت و آمد، تجارت و انجام پروژه‌های مشترک، وجود خواهد داشت. چنانکه بهره‌گیری مشترک از توانمندیهای منطقه هم، جریان خواهد یافت ... وی، اضافه می‌کند: «توسعه مشترک، به رشد انقلابی در گردشگری خاورمیانه و رشد تجارت بین دولتهای منطقه و گسترش تجارت با بقیه دنیا، منحصر خواهد شد».

54. Ibid., p. 5.

۵۵- Ibid. p. 6. اوری سافیر - مدیر وزارت خارجه اسرائیل - می‌گوید: «وظیفه ماست که به‌طور مساوی، به‌خاطر منافع مشترک برای تمامی خاورمیانه، به‌عمل پردازیم. چون در دنیا، چند مجموعه که منافع اقتصادی مشترک دارند، موجود می‌باشد. در خصوص مجموعه اروپایی و دولتهای برهمنگانه در آسیا و همکاری اقتصادی موجود بین امریکا، کانادا، مکزیک و ... وظیفه ماست که فضای جدیدی را برای جلب سرمایه‌های خاص از امریکا، اروپا، ژاپن، اعراب و اسرائیل ایجاد کنیم، در آن هنگام است که اقتصاد این منطقه، رشد می‌کند». (در مصاحبه‌ای که دکتر بنیل کوکالی، با این مسؤول اسرائیلی، در روزنامه «الشرق الاوسط» در تاریخ ۷/۱۰/۱۹۹۳ انجام داده است). سافیر، در سخنرانی‌ای در مؤسسه امریکایی The Washington Institute's Policy Forum در ماه می ۱۹۹۴ می‌گوید: «ایجاد ساختار منطقه‌ای، به‌سبک بانک منطقه‌ای و سلطه‌آبی مشترک و ساختار امنیتی مشخص، برای ارتباط رژیمهای عربی متزلزل به مؤسسه‌های دائمی و برای پایداری روابط اعراب - اسرائیل، امری ضروری است». بنگرید:

Israel Information Service, Gopher, May 6, 1994 (emphasis added).

۵۶- جوزیف سماحه، «الحقوا بیریز»، «الحیاء»، ۱۵/۴/۱۹۹۴.

۵۷- همان مأخذ.

۵۸- معاون وزیر خارجه ترکیه - اوزرم سانیریک - رابطه کشورش با اسرائیل را «بسیار خوب» توصیف کرد. وی گفت: آنکارا خوشحال می‌شود از این که پیشنهادی برای «ایجاد پیمانی با معر و اسرائیل علیه تروریسم» بیندد. این مقام ترک، در کنفرانسی که مرکز پژوهشهای استراتژیک و بین‌المللی در واشنگتن ترتیب داده بود، سخن می‌گفت. («الحیاء»، ۸/۶/۱۹۹۴).

۵۹- ملاحظه کنید اظهارات وزیر خارجه ترکیه - حکمت چینین - را که می‌گوید ترکیه و اسرائیل، در ایجاد سیستمی در خاورمیانه، به‌سبک کنفرانس امنیت و تعاون اروپا، به‌توافق رسیدند. («الحیاء»، ۱۳/۴/۱۹۹۴). صنعتگران اسرائیلی، از این باور سخن می‌گویند که «با مساعدت مناسب دولتی، می‌توان تبادل تجاری (بین اسرائیل و ترکیه) را ظرف پنج سال، از ۲۰۰ میلیون دلار کنونی، به ۱/۵ میلیارد دلار، افزایش داد. (به‌نقل از مقاله یورام لیفی، چاپ شده در روزنامه اسرائیلی «دافار»، ۳۱/۱/۱۹۹۴ تحت عنوان: «اصحبت العلاقات الامنية علنية بين اسرائيل و تركيا»، ترجمه شده در روزنامه «القدس العربی»، ۱/۲/۱۹۹۴).

دیدار مبارک از پایتخت ترکیه (فوریه ۱۹۹۴)، و دیدار وزیر کشور ترکیه از سوریه (آوریل ۱۹۹۴)، تلاشهای ترکیه را برای توسعه روابطش با کشورهای منطقه، جهت حمایت از نقش منطقه‌ای، آشکار ساخت. دیدار پرز از آنکارا در آوریل ۱۹۹۴، سپس دیدار نخست‌وزیر ترکیه - تانسو چیلر - از اسرائیل و منطقه خودگردان، در نوامبر ۱۹۹۴ از رشد

سریع روابط اسرائیل - ترکیه، پرده برداشت. چنانکه آغاز به کار برخی از مراکز آکادمیک امریکایی، برای ترویج فکر مشارکت ترکیه و اسرائیل در اقدامات منطقه‌ای خاورمیانه، هرچند (در خصوص ترکیه) در مرحله بعدی، با معنا می‌باشد. (به روزنامه «الاهرام الدولی»، ۱۲/۴/۱۹۹۴ مراجعه کنید).

۶۰ - مصاحبه‌ای که امیر نویمان و دانیل بن سیمون با شیمون پرز انجام دادند و در روزنامه اسرائیلی «دافار»،

۱۳/۴/۱۹۹۴ به چاپ رسید. (و ترجمه آن، در «القدس العربی»، ۱۶-۱۷/۴/۱۹۹۴ منتشر شد).

۶۱ - بنگرید: جوزیف سماحه، «سوریه والحلقة المفقودة»، «الحیة»، ۱۴/۴/۱۹۹۴.

فصل چهارم

طرحهای منطقه‌ای و شبه منطقه‌ای اسرائیل، عرصه‌ها و نشانه‌ها

۱ - مقدمه

در مقدمه جزوه‌ای که صندوق آرمندها، در نیمه اول دهه هشتاد فراهم نموده است، طرحهای «همکاری» اقتصادی منطقه‌ای را به طور خلاصه بیان می‌کند و وظیفه این طرحها را چنین اعلام می‌دارد: «همزمان با از سرگیری روند صلح (پس از کمپ دیوید)، لازم است که به مسائل اقتصادی، اولویت داده شود... زیرا روابط اقتصادی، محتوای صلح را تأمین نموده و پایداری آن را تضمین می‌کند.» و طرحهای مشترک اقتصادی، تشویق به «صلح» می‌نماید، زیرا:

الف) به خودی خود، وسیله‌ای مؤثر و زمینه‌ساز گفتگو، در جهت «صلح» است، بویژه با دولتهایی که با دولت اسرائیل، موافقتنامه‌ای ندارند. (که در آن هنگام، همه دولتهای عربی، به جز مصر بوده‌اند)؛

ب) موجب تعمیق ریشه‌های «صلح» و حمایت از آن می‌گردد.

و مقدمه مذکور چنین می‌افزاید: «وظیفهٔ صندوق آرمند همبر - برای همکاری اقتصادی در خاورمیانه و وابسته به دانشگاه تل‌آویو - معرفی فرصتهای همکاری اقتصادی در پرتو صلح و در برابر فعالیتها و طرحهای گسترده‌ای است که می‌تواند میان اسرائیل و دولتهای همجوار، به وجود آید» (۱).

این مؤسسه، مجموع ویژگیهای پژوهشهای به‌عمل آمده آن زمان را (اواسط دههٔ هشتاد) در موارد زیر تعیین می‌کند:

۱ - آینده‌نگری و برنامه‌ریزی بلندمدت، با فرض حذف بسیاری از موانع سیاسی، بر سر راه همکاری اقتصادی میان اسرائیل و کشورهای منطقه.

۲ - تکیه بر اعتماد دوجانبه (interdependence) از گذر واردات (inputs) از اسرائیل و شریک عربی. و اعلام این که هدف، بالابردن توان رقابت طرفین در بازار جهانی است و این که اینها طرحهایی هستند که «وابستگی یکجانبه را چه از لحاظ ظرفیت و چه به لحاظ استراتژیک»، علی‌رغم آن که توقف همکاری، زیانهایی را به هر دو طرف وارد خواهد ساخت، در پی نخواهند داشت.

۳ - درج این طرحها در فهرست هزینه‌های داخلی و تلاش همزمان در مشارکت در هزینه‌ها و منافع.

۴ - تأکید بر زمینه‌هایی که منافع عملی «صلح» را نشان داده، تعمیق آن را موجب می‌گردد. این کار باید از طریق اعلام آنها به‌عنوان اولویتهای ملی طرفها و نقش آن، در بالابردن درآمد خالص آنها انجام بگیرد.

۵ - تلاش در جهت یافتن فرصتهایی برای شریک‌نمودن طرف سوم، به گونه‌ای، جاذبه‌های اقتصادی آن را، از طریق فراهم‌نمودن زمینه‌های از دست رفته یا نادر افزایش دهد و از عوامل افراط و تندروی، البته از دیدگاه طرفهای شرکت‌کننده، بکاهد (۲).

طرح اسرائیل برای پروژه‌های اقتصادی مشترک (اسرائیلی - عربی)، نخست در چارچوب مؤسسات و در مرحلهٔ دوم، در ساختار اعتقادی «همکاری اقتصادی» ادامه یافت، به طوری که

«صلح» را در منطقه تقریباً در کار راه‌اندازی طرحهای مشترک اقتصادی (اسرائیلی - عربی) محدود کرد. به تعبیری دیگر: اهداف، «اقتصاد صلح»، فعال گردید و «صلح»، از مضمون سیاسی خود تهی گشت. و در زمینه فراهم آمده توسط این تفکر، کار نفوذ دادن اقتصادی اسرائیل در منطقه و «آمیختن» آن با اقتصاد منطقه، آغاز شد و همچنان به راه خود ادامه می‌دهد.

این فصل، متولی عرضه بارزترین طرحهای اقتصادی منطقه‌ای است که سازمانهای اسرائیلی، در طول دهه هشتاد و سه سال نخست دهه نود، مجری آن بودند و هدف همه آنها کشف شکل و طبیعت روابطی است که این طرحها، موجب آن گردیده، یا سعی در ایجاد آن میان اسرائیل و همسایگانش را دارد. طرحهای مورد اشاره، زمینه‌های ذیل را پوشش می‌دهد:

- طرحها و برنامه‌های منطقه‌ای آب

- طرح کشیدن لوله گاز طبیعی بین مصر و اسرائیل

- طرحهای زیربنایی حمل و نقل و ارتباطات

- طرح اسرائیل و مصر برای تولید پارچه و لباس

- طرحهای زیربنایی، ویژه کرانه غربی و نوار غزه

- طرحهای بلندبیهای جولان

- تجارت عربی - اسرائیلی

- طرح تولید برق و شیرین سازی آب

- طرح کشیدن لوله نفت از خلیج تا غزه

- طرح گردشگری آزاد در «ریویرا»ی دریای سرخ

- طرح مرکز پزشکی منطقه خاورمیانه

- طرحهای مشترک بین اسرائیل و اردن

- طرحهای بین اسرائیل و سوریه

- رابطه اسرائیل با جنوب لبنان

بنابراین، اگر مشاهده می‌شود که بخشی بزرگ و حیاتی از طرحهای منطقه‌ای اسرائیل،

در زمینه «امور زیربنایی» تمرکز می‌یابد، از آن جهت است که تنها این عرصه قادر است شکلی ملموس، به «عادی‌سازی» بدهد؛ همان چیزی که اسرائیل برای تحقق آن، در روابط خود با کشورهای عربی، می‌کوشد، و اسرائیل را به سطحی از نفوذ و سیطره می‌رساند که می‌تواند فرمولها و شرایط ادغام و پذیرش آن را در منطقه فراهم کند، دلایل این ادعا، در نکات زیر به چشم می‌خورد:

- ۱- نیاز بخش بزرگی از زیرساختهای منطقه (راههای ارتباطی، آبها، انرژی و...) به انعقاد قراردادهایی بزرگ میان کشورهای عربی بهره‌مند از این طرحها، که بی‌شک، هماهنگی‌های فنی - سیاسی درازمدتی را در پی داشته، شکل‌گیری هیأت‌های مشترک را ایجاب می‌کند.
- ۲- دستیابی آسان طرحهای زیربنایی دارای بعد منطقه‌ای و با شروط سهل، به سرمایه‌گذارهای بین‌المللی، برخلاف طرحهای تولیدی داخلی یا محدود.
- ۳- تسهیل رشد و روند سرمایه‌گذاری از طریق ایجاد زیرساختهای جدید و در سطح وسیع که اصطلاحاً اقتصاد بازار آزاد خوانده می‌شود، در سطوح داخلی، منطقه‌ای و اقلیمی.
- ۴- وجود «زیرساختهای جدید و پیشرفته به‌عنوان شرط لازم ایجاد «بازار مشترک خاورمیانه».

گفتنی است که این دلایل، مغایر یا به‌دور از اندیشه رسمی اسرائیل نیز نیست. یوسی بیلین - قائم مقام وزیر خارجه اسرائیل - در گفتگویی با سرمایه‌داران انگلیسی (می ۱۹۹۴) می‌گوید: «احتمالاً در پنج سال آینده، شاهد استحکام یافتن زیرساختهای مشترک، در خاورمیانه خواهیم بود که (علاوه بر اسرائیل)، فلسطین، مصر، اردن، سوریه و لبنان را دربر خواهد گرفت. در این صورت، ما امکان (ایجاد) بازار مشترک در سالهای دهه آینده را مطالعه خواهیم کرد.» بیلین، همچنین به هماهنگی در زمینه‌های انرژی، حمل و نقل، شبکه‌های ارتباطی و آبها به‌عنوان شرط ضروری «وارد شدن در ترکیب منطقه» تأکید نمود و افزود: «ورود در ترکیب اقتصادی خاورمیانه، برای هیچ کشوری هرگز کار آسانی نیست، اگرچه این کار، به سود همه است» (۳).

۲- طرح‌های آبی اسرائیل برای منطقه

مقدمه کتاب (گزارش) انتشار یافته از سوی صندوق آرمند هُمر در سال ۱۹۹۳، ذیل عنوان: «آب و صلح»، بر این نکته تصریح دارد که: «عوامل سیاسی و جغرافیایی [در خاورمیانه]، این ضرورت را دیکته می‌کند که هر معاهده صلحی، ماده یا بندی در خصوص مشکل آب داشته باشد. و - اگر آن پیمان، بخواهد اقیانوسی برای اجرا و دوام در درازمدت داشته باشد، - در بند مزبور، باید ترتیباتی معقول در خصوص منابع آبی منطقه و استفاده از آنها، گنجانیده شود. همین مقدمه می‌افزاید: «و فوراً آب در برخی مناطق [خاورمیانه]، توأمان با خشکی در دیگر مناطق بوده که راه حل منطقه‌ای و مشترک را می‌طلبد. و شایسته است که این راه‌حلهای، به بازگشت به نظامی در توزیع منابع آبی بیانجامد که برابر آن توافق (پیمان)، به انتقال آب به مناطقی که به‌طور طبیعی آن را در اختیار ندارد، منتهی شود.

در خصوص فلسفه توزیع مجدد آب و در ادامه، طرح‌های اسرائیلی مرتبط با آن، که کتاب یاد شده، بدان توصیه می‌کند، گفتنی است که اصل «عدالت» در توزیع منابع طبیعی، محور این توصیه‌هاست. همچنین سطح قابل پیش‌بینی برای گسترش دامنه این اصل، از نظر دیگر منابع طبیع، نظیر: نفت و گستره جغرافیایی آن، در پرده‌ای از ابهام قرار دارد و روشن نیست که محدوده آن، محدوده‌ای منطقه‌ای است یا قاره‌ای و یا جهانی؟. در هر حال، پایه‌های «اعتماد متقابل»، «همکاری اقتصادی» آزاد و ... که خود صندوق آرمند هُمر به‌عنوان خط‌دهنده و راهنمای «همکاری» اقتصادی اعراب - اسرائیل، آنها را مطرح کرده بود، دیگر وجود خارجی ندارد. نویسندگان اسرائیلی کتاب می‌گویند: «منابع آبی منطقه، گرفتار تقسیم‌بندیهای کور جغرافیایی است و همین مشکل، سؤالاتی را در مالکیت و قانونی بودن استفاده آب در محلی خاص، برمی‌انگیزاند» (۴). به بیانی دیگر تنها مصلحت اسرائیل است که در هر عرصه‌ای از عرصه‌های تعامل با محیط (منابع طبیعی)، تعیین‌کننده حدود و تعریفهاست.

چکیده و محتوای اصلی مطالعات اسرائیلی در موضوع آب، به این نکته اشاره دارد که تنها فرصت پیش روی منطقه، به تعویق انداختن بحران آب، به‌زمانی دور، در آینده است؛ یعنی

همزیستی با بحران تا فراهم آمدن فن آوری و انتخابهای اقتصادی جدید و سودمند و سازگار، که این خود، به اعتقاد اسرائیلی‌ها، متضمن مفهوم همکاری منطقه‌ای است (۵).

الف) دیدگاه اسرائیلی نسبت به مشکل آب

پژوهشهای اسرائیلی، مشکلات آبی کشورهای عربی پیرامون آن و خود اسرائیل را به صورت زیر، مورد بحث قرار می‌دهد:

۱- مصر: این کشور، تقریباً همه آب نیل را مورد استفاده قرار می‌دهد. آب سدّ اسوان نیز به شکل قابل ملاحظه‌ای، تکیه روزافزون مصر به واردات مواد غذایی را تغییر نهاده است. مطالعات اسرائیلی پیشنهاد می‌کند تغییراتی بنیادین در فن آوری کشاورزی و سیستمهای آبرسانی داده شود تا از میزان فعلی آب، بهره‌وری بیشتری صورت پذیرد. نتیجه این پژوهشها بر آن است که حل مشکل «عدم توانایی مصر برای صدور محصولات کشاورزی، به کارگیری شیوه‌های سودمندتر آبیاری را ممکن می‌سازد و نیازی به دست یافتن به میزان آب بیشتری نخواهد بود» (۶).

۲- اردن: مشکلات آب این کشور، در این امور خلاصه می‌شود: الف) کمبود منابع آب و ناکافی بودن آن برای برآوردن نیازهای آتی. ب) عقب‌ماندگی در متحول کردن منابع آب - از جمله عدم اتمام طرح کانال الغور - که شکاف بزرگی میان منابع آب و سطح نیاز فعلی، به وجود آورده است. این مشکل، ناتوانی مزمینی را در دو عرصه مصرف شهری و کشاورزی، موجب شده است. چکیده پژوهش اسرائیلی برای حل بحران آبی اردن، ذخیره‌سازی مازاد آب رود یرموک در طول فصل زمستان، در دریاچه طبریاست، زیرا بخش عظیمی از این آب، به بحرالمیت ریخته و از بین می‌رود. به عنوان جایگزین این طرح نیز اسرائیل پیشنهاد می‌کند در بالادست رود یرموک، سدّی برای ذخیره‌سازی آب (خلال فصل زمستان) احداث شود؛ همان پژوهش اسرائیلی، ذخیره‌سازی آب در دریاچه طبریا را انتخابی می‌داند که هزینه‌ای کمتر خواهد داشت. همچنین پیش‌بینی می‌شود منابع بعدی آب، (نظیر شاخه رود اردن جنوبی یرموک و منابع زیرزمینی (aquifer) که تغذیه‌کننده بسیاری از چشمه‌های یرموک است)، نخواهد توانست نیاز

ساکنان اردن را برآورد. و در تأکید این واقعیت، به‌اندیشه حکومت اردن در واردات آب از عراق (از طریق لوله‌ای به طول ۶۵۰ کیلومتر از رود فرات)، با هزینه حداقل یک میلیارد دلار (با نرخهای دهه هشتاد) اشاره می‌کند (۷).

۳- لبنان: مشکلات آبی این کشور، از نظرگاه اسرائیل، اکتفا کردن طرح‌های توسعه آب لبنان به پروژه‌های جمع‌آوری آب‌های سطحی (که مهمترین آنها پروژه رود لیطانی است) و نادیده گرفتن امکاناتی که منابع زیرزمینی آب فراهم می‌آورد، می‌باشد. تحقیقی اسرائیلی، به‌طور مشخص، به این موضوع اشاره دارد که مشکل لبنان، به‌روند توسعه ملی مربوط می‌شود (یعنی انتخاب راه استفاده از آب برای تولید برق یا آبیاری کشاورزی)، این تحقیق نشان می‌دهد که لبنان، از کمبود منابع آبی، رنج نمی‌برد. داده‌های آماری اسرائیل نیز حکایت از آن دارد که: «می‌توان در لبنان، آبی بیش از نیاز محلی و چند دهه آتی، به‌دست آورد. آنچه مورد نظر است، این است که مازاد آب کشور، بویژه آنچه به‌حوزه لیطانی مربوط می‌شود، جزو هدف‌های اصلی صدور آب جنوب لبنان، به اسرائیل است (۸).

۴- اسرائیل: پژوهش ارائه شده از سوی ایشع کالی (رئیس پیشین برنامه ریزی اقتصاد آب در درازمدت در شرکت ملی آب اسرائیل، تاهل) و جدعون ویشلزون (هماهنگ‌کننده علمی صندوق آرمندهم) که در کتابی در سال ۱۹۹۳ منتشر شد، اشاره می‌کند که اسرائیل، چند سالی است همه منابع طبیعی آب خود برابر با ۱/۸ میلیارد متر مکعب در سال را مورد استفاده قرار داده است، که از این میزان، ۱/۳ میلیارد متر مکعب، در کشاورزی مصرف شده است. همین تحقیق، اساسی‌ترین مشکلات آب اسرائیل را در چهار محور برمی‌شمرد:

الف) محدود بودن توسعه کشاورزی، به میزان آب فعلی، که میزانی کمتر از آب مورد نیاز است.

ب) بالا رفتن هزینه آب.

ج) افزایش مشکل کیفیت آب مصرفی، به دلیل فزونی بهره‌برداری از آب‌های سطحی و منابع حاشیه‌ای دیگر.

د) تکیه بر آب باران، به دلیل کمبود وسایل ذخیره سازی بارشهای سالانه، برای درازمدت. تحقیق یاد شده اشاره می‌کند که «مرزهای شمالی کنونی بلندیهای جولان، تقریباً با مرزهای هیدرولوژیکی [ویژه آبهای زیر سطحی]، از حوزه دریای جلیل [دریاچه طبریا]، منطبق است.» بنابراین، معتقد است: «تغییر حاکمیت در آن منطقه بلندیهای جولان و بازگشت آن به سوریه، سؤالاتی را در خصوص نیاز به تضمین حق استفاده از منابع آن، به صورت فعلی، برمی‌انگیزاند، که منابعی مبتنی بر سرازیر شدن آب از بلندیهای جولان به دریای جلیل اسرائیل و رود یرموک در اردن است.» همین تحقیق، به شکل ضمنی، به وجود «قضایای دیگری در خصوص آب، میان اسرائیل و سوریه، که به عنوان دو شریک کوچک در منبع آبی رود یرموک مطرح‌اند.» اشاره دارد (۹).

۵- کرانه غربی و نوار غزه: تحقیق یاد شده اسرائیلی، بر آن است که «با فرض یکپارچگی اقلیمی و مستقل کرانه غربی و غزه و جدایی آنها از اسرائیل»، آنچه این دو منطقه را متمایز می‌سازد، کاهش شدید منابع آبی است که اساساً به منابع زیر سطحی بازمی‌گردد؛ به عبارتی، آبهای کرانه غربی، در «لایه‌های گچی و میانی اسرائیل، ذخیره شده است»، و تحقیق، حکایت از آن دارد که حدود نیم میلیارد متر مکعب از آبهای مربوط به کرانه غربی، وارد این سفره زیر سطحی گچی شده و از سمت غرب (یعنی به داخل اسرائیل)، جابه‌جا می‌شود و تنها حدود ۲۰٪ از آبهای سفره یاد شده، به طرف مشرق (داخل کرانه غربی)، جریان می‌یابد، و همین میزان نیز، هنوز به صورت کامل، مورد بهره‌برداری قرار نمی‌گیرد. به عبارتی، سفره‌های آبی کرانه غربی، در مسیر خود از گذرگاههای آبی اسرائیل، فرو می‌نشینند. اما ذخایر آبی - شنی ساحل نوار غزه نیز، بیش از حد، مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، به گونه‌ای که میزان آب، به دلیل برداشت زیاد، سیری نزولی را طی می‌کند. چنانکه برداشت زیاد (آب) از مدت‌ها قبل، از مرحله بحران نیز فراتر رفته است، و همین امر، موجب سرازیر شدن آبهای دریا به سفره‌های زیرزمینی و بالا رفتن میزان نمک آن، شده است.

پژوهش انجام شده اسرائیلی تأکید می‌کند که «این شرایط، ممکن است اسرائیل را

به‌استفاده بیشتر از منابع آبی سفره‌های گچی (جای گرفته در یهودا، سامره [منظور ساحل غربی است] و دشت ساحلی)، وادارد و این کار، ناگزیر خود، به‌ایجاد بحران سیاسی و اختلاف میان طرف‌های ذینفع، خواهد انجامید» (۱۰). و این خود، اشاره‌ای است غیر آشکار، به وضعی که سیطره اسرائیل بر منابع آبی کرانه غربی فلسطینی و استفاده از آن، به شکلی غیر قابل پذیرش، به وجود آورده است و ما در ادامه، به شرح آن، خواهیم پرداخت.

راه حل اسرائیل برای مشکلات آب کرانه غربی و نوار غزه، در «واردات آب از منابع خارجی، نظیر: یرموک، نیل یا لیطانی ... خلاصه می‌شود، بدین اعتبار که وارد نمودن آب از منابع یاد شده، از جنبه فنی، ممکن است و از لحاظ اقتصادی، هزینه زیادی نمی‌برد». و حسب منابع اسرائیلی، کرانه غربی، «حدود ۱۲۰ میلیون متر مکعب (آب) در سال، مورد استفاده قرار می‌دهد که بیشتر آن، در بخش کشاورزی، مصرف می‌شود، و افزایش این میزان، مگر به اندازه محدود از دهها میلیون متر مکعب از منابع محلی، غیر ممکن است.» از سوی، نوار غزه، به وارد نمودن آب، نیازمند است تا این برداشت زیاد را به نصف آنچه که در حال حاضر است، کاهش داده، نیازهای فعلی و آینده را پاسخ گوید. همین منابع انتظار دارند نیاز نوار غزه به آب، به سالانه ۲۰۰ میلیون متر مکعب، در آغاز قرن بیست و یکم برسد (۱۱).

ب) راه‌حلهای اسرائیل برای بحران آب

طرح منطقه‌ای آب اسرائیل (چنانکه از دیگر طرح‌های اسرائیل نیز برمی‌آید)، از این نگاه برمی‌خیزد که صلح اعراب و اسرائیل، اجازه اجرا دو نوع از این طرح‌ها را در موضوع آب می‌دهد: طرح‌های ضروری و طرح‌های ممکن. و هر دو نوع، انعقاد پیمان‌هایی دوجانبه، میان اسرائیل و هریک از همسایگانش را ایجاب می‌کند، ضمن آن که برخی از این طرح‌ها، مستلزم عقد قراردادهایی میان بیش از دو کشور است (۱۲):

۱- اسرائیل - مصر: طرح اسرائیل، از این ضرورت سرچشمه می‌گیرد که همکاری میان اسرائیل و مصر، دوجانبه است و بر مبنای بهره‌وری از منابع مصر - اعم از زمین و آب - در مناطق

اقلیمی مصر و انتقال آب نیل به اسرائیل، استوار می‌باشد. اسرائیل، در وهله نخست، چنین مطرح می‌کند که: «کنار یکدیگر آوردن آب، زمین و نیروی کار مصر از سویی و دانش فنی و مدیریت حرفه‌ای اسرائیل، از دیگر سوی، یک امر اجتناب‌ناپذیر است.» به عبارتی دیگر، این «همکاری» پیشنهادی، مستلزم اعزام کارشناسان کشاورزی اسرائیل به مصر، با هدف متحول ساختن فن آوری آبیاری است. اما طرح مهمتر - برابر همان پیشنهاد اسرائیل - در فروش آب نیل و انتقال آن به شمال شرق، یعنی به «غزه»، اسرائیل، کرانه غربی و یا اردن، از طریق اسرائیل است. به موجب این طرح اسرائیلی، «حجم آب انتقالی، از ۱٪ آبهای مصرفی، که فعلاً میزان مصرف نشده می‌باشد، تجاوز نخواهد کرد که می‌توان آن را در قالب قراردادی اقتصادی، به نوار غزه و صحرای نقب اسرائیل منتقل کرد، همچنین - برابر شروطی خاص - می‌توان آن را به کرانه غربی و اردن برد.» این طرح همچنین پیشنهاد می‌کند که مبادله آب اینگونه باشد: «به صورتی که صحرای نقب اسرائیل، از رود نیل بهره برده و در مقابل، کرانه غربی، از آب دریای جلیل برخوردار شود. و چه بسا بهتر آن باشد که آب دریای جلیل به اردن [طرح کانال الغور] انتقال یابد و در برابر، آب نیل، به نقب [در اسرائیل] منتقل شود، و این مبادله، از جنبه اقتصادی، پرسودتر خواهد بود» (۱۳).

۲- اسرائیل - اردن: گمانه‌زنیهای اسرائیل در خصوص آب، بر این اصل استوار است که

«همکاری» اسرائیل و اردن، یک «همکاری همه‌جانبه» در مدیریت حوزه‌های آبی مشترک (رودهای اردن و یرموک) و به‌طور خاص، ذخیره‌سازی مازاد آب یرموک در دریاچه طبریا باشد. این به‌علاوه طرح مشترک بحرین (دو دریا) (یعنی انتقال آب از دریای سرخ یا مدیترانه به بحر میت) می‌باشد. همان گمانها، اشاره می‌کند به این که شرایط طبیعی برای همکاری دوجانبه در زمینه آب، (به دلیل وجود یک مرکز هیدرولوژیک در محدوده مرزهای دو کشور و مشارکت دو کشور در برخی آبهای زیرزمینی)، فراهم شده است.

بر اساس ضرورت جبران کاهش روزافزون آب در بحر میت نیز، اسرائیل پروژه متصل نمودن دریای سرخ به بحر میت را مطرح می‌سازد. این کاهش، از یک سو، نتیجه استفاده از آبهایی است که در گذشته وارد آن می‌شده و از دیگر سو، تولید برق و بالاخره، توسعه پرورش ماهی و

دست آخر، گسترش امکانات گردشگری در اطراف آن (بحر میت) است. ضمن آن که شیمون پرز، به صورت غیر صریح، به این نکته اشاره می‌کند که اجرای این طرح می‌تواند در اسکان دادن فلسطینی‌ها، مورد استفاده قرار گیرد، زیرا به موجب آن، زمینهای کشاورزی، افزایش خواهد یافت. از سویی، اسرائیل، این طرح را به جای طرحهای قدیم خود در خصوص مرتبط کردن دریای مدیترانه به بحر میت و به جای طرح اردن در خصوص متصل نمودن دریای سرخ به بحر میت، مطرح می‌سازد (۱۴).

از دیگر طرحهای آبی مشترک میان اسرائیل و اردن، طرح انتقال آب از مصر است، این طرح - چنانکه گفته آمد - مستلزم انتقال آب از دریاچه طبریا به کانال الغور، یا انتقال آب از لبنان به کانال یاد شده است. اسرائیل، اجرای طرح اخیر را از طریق انتقال بخشی از آب رود لیطانی به حوزه رود اردن و از آنجا به دریاچه طبریا، ممکن می‌داند. از دیگر طرحها نیز، طرح باران مصنوعی، بر فراز حوزه رود یرموک و تحویل مازاد کانال الغور به «مشتریان تازه در غرب رود اردن» می‌باشد (در اینجا، مقصود از واژه «مشتریان»، ترجیحاً شهرکهای اسرائیلی است) (۱۵).

۳- اسرائیل - لبنان: اسرائیل، پیشنهاد می‌کند که پیمانی میان اسرائیل و لبنان منعقد شود که براساس آن، طرحهای مشترک برای استفاده از آب رود حاصبانی به اجرا درآید، این طرحها، می‌تواند از یک سو تولید برق، و از سوی دیگر، انتقال آب حوزه لیطانی برای تولید انرژی و کشیدن آن به دریاچه طبریا را که به نفع بهره‌وران این دریاچه است، در پی داشته باشد. بنا به این طرح اسرائیلی، تولید برق می‌تواند از طریق استفاده از آبهای «سرازیر شده به اسرائیل» (در چارچوب سهم مشخص شده در طرح جان استون، به اضافه آنچه که عملاً افزوده خواهد شد) ممکن شود. چنانکه همین طرح، انتقال آب از لبنان به اسرائیل را «با هدفی دوگانه، یعنی تولید برق و تأمین آب مشتریانی را مطرح می‌سازد که می‌توانند از اسرائیل، اردن یا کرانه غربی»، مطرح می‌سازد. همچنین، اشاره می‌کند که «بردن آب لیطانی [برای تولید برق] به دریای جلیل، مؤثرتر از وانهادن آن است تا به دریای مدیترانه بریزد، زیرا سطح دریای جلیل حدود ۲۰۰ متر، از سطح دریا کمتر است» (۱۶).

۴- اسرائیل - کرانه غربی نوار غزه: طرح آبی اسرائیل (که در اواخر دهه هشتاد طراحی شد)، انتظار دارد که پیمانهای صلح اعراب و اسرائیل، به کرانه غربی و نوار غزه، از آبهای منابع خارج یاری رساند. به همین دلیل، برقراری «صلح» منطقه‌ای، یا ایجاد «نوعی حکومت خودمختار» را در این دو منطقه شرط می‌کند. زیرا برابر پیش‌بینی‌های اسرائیل، «تأمین هزینه‌های بالای ساکنان مناطق یاد شده از طریق کشاورزی، به دلیل محدود بودن زمین [قابل کشت] و آب، غیرممکن است». و به همین دلیل، حسب برنامه‌های اسرائیل، ساکنان منطقه را باید از طریق صنعت و خدمات (گردشگری از میان دیگر زمینه‌های فعالیت)، تأمین کرد. از آنجا که، کشاورزی، تنها حرفه سنتی ساکنان مناطق «حکومت خودمختار فلسطینی» است، طرح یاد شده، پیشنهاد می‌کند که اضافه محصول ناشی از واردات آب، صرف توسعه اراضی کشاورزی شود تا بتواند نیاز داخلی به میوه و سبزی را برآورده سازد و وارد صحنه صادرات به کشورهای خلیج و اروپا شود. این طرح می‌افزاید که عواملی «مادّی و سیاسی»، می‌تواند رود نیل را بهترین منبع خارجی، برای کمک آبی به نوار غزه قرار دهد. اما، هرچند نیل «نسبت به کرانه غربی، منبعی غیر آشکار و دشوار می‌نماید، اما ناگزیر از امدادسانی به نوار غزه، از طریق دو رود یرمول و لیطانی از گذر دریای جلیل»، می‌باشیم. این طرح، میزان زمینهای کشاورزی قابل آبیاری در کرانه غربی را حدود ۵۳ هزار هکتار (به جز زمینهای مصادره شده و تحت نفوذ در آمده از سوی ارتش اسرائیل و اراضی قدس عربی) و در نوار غزه را حدود ۲۰ هزار هکتار تخمین می‌زند. و این، در مقایسه با زمینهای فعلی دارای آب کافی است که سطح آن، ۱۰ هزار هکتار در کرانه غربی و ۱۵ هزار هکتار در نوار غزه است (۱۷).

این طرح، همچنین اشاره می‌کند که برخی پروژه‌های آبی، یکدیگر را کامل می‌کنند. به عنوان مثال، می‌توان از مازاد پروژه اسرائیلی - اردنی، ویژه بهره‌برداری از آب یرموک، زمینهای بخش «حکومت خودمختار فلسطین» را آبرسانی کرد. همچنین اجرا و واقعیت برخی از طرحها، تغییراتی را در مسیر اجرای خود پذیرفته یا طرحهایی دیگر جایگزین آن شود را انتظار داشت. به عنوان نمونه، مشابهتهایی میان کارکرد طرح انتقال آب از نیل به اسرائیل و کارکرد طرح

انتقال آب از لبنان به اسرائیل، دیده می‌شود. این، بدان معنی است که اگر اجرای یکی از دو طرح، به‌دلیلی با مشکل روبه‌رو شد، انگیزه اجرا و انتظار از کارکرد طرح دوم، بیشتر خواهد شد.

پژوهشی اسرائیلی، اهتمام ویژه اسرائیل به‌دست‌یازیدن و رسیدن به پیمانهای آبی دوجانبه یا منطقه‌ای را خلاصه‌وار، مانند آنچه در ادامه می‌آید، نشان می‌دهد:

«در هنگامی که ابعاد همکاری اقتصادی، بی‌هیچ پیوندی اساسی با زیرساختها، حسب قواعد حاکم بر بازار آزاد، مشخص می‌شود، همکاری در قضایای مربوط به منابع آب، ضرورتاً و در چارچوب پیمانهای خاص بین‌المللی، مورد تکیه و تأکید قرار می‌گیرد. به‌بیانی دیگر: شایسته است همکاری در این زمینه، در معاهدات صلح، دیده شود. ضرورت این شرط (که بر شاخه‌هایی دیگر برای طرحهای زیربنایی نظیر انرژی و حمل و نقل نیز قابل تطبیق است)، به‌این اصل بازمی‌گردد که مالکیت آب، مربوط به ملتها و نه افراد بوده و بسته به این است که طرحهای آبی، طرحهایی پرهزینه‌اند» (۱۸).

ج) داده‌های طرحهای آبی اسرائیل

طرحها و تلاشهای اسرائیل در زمینه آب، نمونه‌ای پیراسته را برای به‌کارگیری پوشش «همکاری» منطقه‌ای، «اقتصاد صلح»، «اعتماد متقابل» و «تقویت منافع مشترک»، با هدف رفع نیازهای فعلی و آینده اسرائیل به آب، عرضه می‌دارد. و همه اینها، در کنار نادیده گرفتن اصول برابری و تبادل منافع و به رسمیت شناختن حقوق مصالح «طرف مقابل» است. همزمان با طرح ریزی اسرائیل برای تأمین منابع جدید آب و انرژی برای خود (از گذر بهره‌برداری از آب نیل، لیطانی، یرموک و ...) و دستیابی به وامهای بین‌المللی، با شرایطی آسان، از طریق طرحهای همکاری منطقه‌ای، برای طرفهای عربی ذی‌نفع، هیچ توجیهی وجود ندارد که بتواند با تکیه بر آن، به این طرحها اعتماد کند. این واقعیت، به‌شکلی آشکار در لبنان قابل دریافت است که درباره موضوع حجم آب آن، اختلاف نظر وجود دارد (۱۹). چنانکه در مورد مصر نیز صادرات آب، که در صورت صدور آبش به اسرائیل، تناسبی با مابه‌ازای آن وجود ندارد (چه‌بسا ارزش پولی

میزان آب صادراتی مصر به اسرائیل - بنا به گزارش برنامه ریزان اسرائیلی آن - از ده میلیون دلار در سال، تجاوز نکند). طرحهای اسرائیل در برابر سوریه نیز، با هدف چیره شدن اسرائیل بر آبهای حوزه جبل الشیخ (حرمون) و منابع رود علیای اردن (که آبریز این حوزه، در نیمه دوم دهه هشتاد، حدود ۴۰۰ میلیون متر مکعب در سال بوده است)، که اسرائیل، این موفقیت را با حاکمیت نظامی بر بلندیهای جولان کسب کرد، دنبال می شود (۲۰).

اما در مورد کرانه غربی و نوار غزه، طرح اسرائیل برای حل مشکل آب هر دو ناحیه، وارد نمودن آب از کشورهای عربی (لبنان و مصر) را پیشنهاد می کند، به علاوه، مطرح می سازد که طرح کانال یرموک - غور غربی نیز، با هدف شروع جلوه دادن غارت آب اراضی فلسطینی، به موقع اجرا گذاشته شود. این تلاشها، بر مبنای تحویل بخش بزرگی از آن منابع به نفع اسرائیل، از یک سو، و هدایت بخشی دیگر از آن، به نفع اردوگاهها و شهرکهای یهودی نشین، از دیگر سو می باشد.

تأیید و حمایت اسرائیل از طرح معروف ترکیه، به نام «لوله های صلح» نیز، این شاخص عام طرحهای آب اسرائیل در منطقه را اثبات نمی کند؛ چرا که اسرائیل در این طرح، طرف مستقیم اصلی یا تصمیم گیر هم نیست (۲۱).

اما بعد اقتصادی و سود آور (و خود محور) این طرح، بُعدی یک جانبه - هر چند بسیار مهم - به طرحهای آبی «منطقه ای» اسرائیل می دهد. چرا که همه این طرحها (همچون دیگر طرحهای اسرائیل در زمینه امور زیرساختی - منطقه ای)، دارای بُعدی سیاسی، ناشی از درگیری شدید اسرائیل و هریک از کشورهای عربی می باشد؛ نزاعی که اسرائیل را مرکز همه درگیریها در تعامل با محیط در منطقه قرار می دهد، و در همه این روابط غیر متوازن با کشورهای عربی، تأثیرگذارتر است، به تعبیری دیگر: پیشنهادها و طرحهای اسرائیل، حداقل در زمینه طرحهای زیربنایی، به «ادغام» اسرائیل در ترکیب منطقه، منتهی می شود، «ادغامی» نابرابر که ویژگیهای مهم و خاصی به او می دهد. همچنین مقدمات و اصول مورد استناد در این ترکیب نابرابر، با سنجش طرحهای ارائه شده از سوی اسرائیل در زمینه های مختلف، آشکار می گردد.

بازخوانی طرح‌های آبی اسرائیل، با توجه به نکات زیر، مفید خواهد بود:

۱ - مبالغه در بیان جنبه‌های فنی مشکلات آب که رویاروی بیشتر کشورهای منطقه است، با هدف نتیجه‌گیری خاص، یعنی این که تنها «همکاری» منطقه‌ای و فنی محض، راه‌حلّ این مشکلات است. اما راه‌حلهای «فنی» مطرح شده، متضمّن ابزاری است که یا روابط «ناابزر» و یا روابطی منتهی به عمیق شدن شکاف موجود در توزیع ثروت آب در منطقه به نفع اسرائیل را رقم می‌زند.

به‌عنوان مثال برای آن، دو اقتباس را ذکر می‌کنیم: نخستین اقتباس از جزوه متعلق به بیلین بوده که چارچوب کلی موضع اسرائیل نسبت به امور زمان‌بندی شده در جدول گفتگوهای چندجانبه را عرضه می‌کند، آنجا که می‌گوید:

«ما تصور می‌کنیم همکاری به‌خاطر ایجاد حجم مطلوب و اداره منطقه‌ای آب، موجب به‌کارگیری حداکثر منابع آبی موجود، در جهت برآوردن نیاز همه خواهد بود. همچنین این میزان، با استفاده از فن‌آوریهای پیشرفته، فزونی خواهد یافت تا آب کافی را برای رفع نیاز ساکنان منطقه، تأمین کند. هدف ما، به‌دست آوردن توان برای تأمین آب، حسب نیاز و به‌شکلی اقتصادی است. ما در نخستین گام، توان ذخیره‌سازی را افزایش داده و منابع موجود آب را زیر نظر می‌گیریم. کشورهای منطقه نیز با تصفیه آبهای سطحی، آن را به آبی قابل شرب تبدیل می‌کنند؛ لوله‌ها و کانالهای آب، بازسازی شده و مطالعات علمی، پیرامون منابع احتمالی آب، توسعه می‌یابد. در مرحله بعد، قادر خواهیم بود حجم زیادی از آب را شیرین کرده، به‌دیگر مناطق منتقل کنیم و این [کارها]، خود، انقلابی در خاورمیانه خواهد بود» (۲۲).

اقتباس دیگر، از سند منتشر شده از سوی وزارت امور خارجه اسرائیل است که هیأت اعزامی اسرائیل به بازار مشترک اروپا در بروکسل (اواخر ژوئن ۱۹۹۴) آن را منتشر کرد. این سند نیز هدف تبیین موضع اسرائیل نسبت به مسائل طرح شده در گفتگوهای چندجانبه را بر عهده داشت:

«مشکل کمبود آب، مشکلی زیربنایی در همه خاورمیانه است. بنابراین، بسیاری از

کشورها، باید به شکلی گسترده در استفاده از منابع موجود، با یکدیگر سهیم شوند، زیرا مرزهای سیاسی، اعتبار خود را در آنچه که بهره‌برداری مشترک از منابع موجود مربوط است، از دست می‌دهد. بدین ترتیب، این امکان نیز فراهم می‌آید که آب، عاملی یاریگر در ایجاد همکاری و همبستگی، با هدف محقق ساختن صلح در منطقه و متحول ساختن چهره آن باشد، به جای آن که عاملی برای درگیریها، بحرانها و تیرگی روابط، تلقی شود» (۲۳).

اقتباس (برداشت) اول، رساننده این پیام است که کلید حل مشکل آب در منطقه، تصاحب مجموعه‌ای از فن‌آوریها و به کارگیری آنها می‌باشد و تنها اسرائیل است که می‌تواند این فن‌آوریها را تأمین نموده و اداره آن را بر عهده گیرد. اقتباس (برداشت) دوم نیز، چنین مطرح می‌کند که همکاری در امور آب (بدون توجه به مرزهای سیاسی)، عاملی پر اهمیت، در حل بحران آب خواهد بود. مشارکت یاد شده، خاص مشارکت اسرائیل، در تقسیم آبهای کشورهای عربی مجاور است.

۲ - علی‌رغم کاستی اطلاعات (که البته بی‌ارتباط با مسائل سیاسی نیست) در زمینه منابع آبی کرانه فلسطین و نوار غزه و وجوه مختلف به کارگیری این آبها، در این ادبیات جدید، چنین اجماعی وجود دارد که اسرائیل، حتی پیش از اشغال، میلیونها متر مکعب از آبهای زیرسطحی دو بخش شمالی و غربی کرانه غربی، برداشت نموده است. ضمن آن که با تأکید کمتر، منبع حجم زیادی از آبهای استفاده شده در طول سالهای ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۰ و ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۶، از آبهای رود اردن، که به شبکه آبی اسرائیل، پمپاژ شده، بوده است.

و در هر دو حالت، اسرائیل بر این گفته پای می‌فشارد که در چارچوب «حقوق خود»، دست به چنین تصرفاتی زده است. ایسح کالی در خصوص اختلاف موجود میان فلسطینی‌ها و اسرائیل در خصوص آب، معتقد است: «کمبود آب در این مناطق (کرانه غربی و نوار غزه)، مشکلی خطرناک و دارای ابعاد سیاسی است». او همچنین تأکید می‌کند: «به‌طور قطع، با آغاز قرن جدید، آب کافی، حتی برای مصرف خانگی و صنعتی، چه رسد به کشاورزی، در نوار غزه وجود نخواهد داشت». او بر آن است که: «مشکل دیگر، در کرانه غربی است اگرچه این مشکل، نسبت به

همانند خود در نوار غزه، از شدت کمتری برخوردار است». و در پایان، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که: «هریک از این دو، راه‌حلی مشخص را می‌طلبد. اگرچه وجه مشترکی میان آن دو وجود دارد که همان دستیابی به صلحی منطقه‌ای است ... و این، بر عهده مصر است که مشکل آب غزه را حل کند. زیرا مصر، سرگرم برنامه‌ریزی برای آبرسانی به منطقه ساحلی سیناست که سالانه به یک میلیارد متر مکعب آب نیاز دارد. ۱۰٪ از آن میزان، برای حل همه مشکلات آبی نوار غزه، کافی است ...».

در مورد کرانه غربی، کالی، به «جداسازی دو موضوع، فرامی‌خواند: موضوع اول، به مشکلات ناشی از محدودیتهای برمی‌گردد که به دستگاههای اسرائیلی، برای استفاده از آب، نظیر حفر چاه تحمیل می‌شود و مشکل بعدی، مربوط به مسائل درازمدت و ناشی از وضع هیدرولوژیکی منطقه و قوانین بین‌المللی، در خصوص استفاده از آب است ...». او، در پاسخ به درخواست فلسطینی‌ها برای یافتن حق حاکمیت بر منابع آبی زیرسطحی با نام «یرکون [العوجا] - تنینیم» که در زیر کرانه (قسمت بیشتر آن) و اسرائیل قرار دارد و آب آن از بارانهای فصلی تپه‌های کرانه غربی تأمین می‌شود، می‌گوید: «قوانین بین‌المللی، مؤید خواسته‌های ایشان نیست. زیرا این گفته که آب باران، سفره‌های زیرزمینی را در مناطق ایشان تأمین می‌کند، ارزش قانونی ندارد ... و قوانین بین‌المللی، اولویت حق استفاده را به استفاده‌کنندگان فعلی، نسبت به کسانی که در آینده مدعی آن شوند، می‌دهد. و استفاده اسرائیل از این منبع آبی از دهه پنجاه، به او حق ادامه استفاده از آن را نیز خواهد داد». رئیس «حرکت حفظ آبهای اسرائیل»، - کارشناس ایتمار مارکوس - در توضیح می‌گوید:

«اسرائیل ۴۰٪ از آبهای کشاورزی و حدود ۵۰٪ از آب آشامیدنی خود را از این منبع زیرزمینی آب، به‌خاطر خوبی آبش تأمین می‌کند [که در اسرائیل معروف به «یرکون - تنینیم» می‌باشد] ... و خوشبختانه، ضرورتی ندارد که اسرائیل، همه یهودا و سامره (ساحل غربی رود اردن) را برای حفظ حاکمیت بر بخش اعظم این آب، حفظ کند ... زیرا سه منطقه در ساحل غربی، (یهودا و سامره)، کار پمپاژ آب را به چاههای اسرائیل انجام دهند. این مناطق، تنها ۲۰٪ از کل

مساحت این منطقه را فراگرفته و در کنار خطر سبز در شمال و غرب ساحل عربی (سامره) و دربرگیرنده تپه‌های قدس به طرف جنوب است ... و برای پیشگیری از زیانهای نابودکننده‌اش نسبت به این آب، بر اسرائیل فرض است که حاکمیت خود را به طور کامل بر مناطق یاد شده، در طول مدت خودمختاری حفظ نموده و به عنوان بخشی از موافقتنامه دائم، به اسرائیل ضمیمه سازد» (۲۴).

بدین ترتیب، چگونگی استفاده از زور که از طریق آن، حاکمیت بر آبهای فلسطین عملی گردید، نادیده گرفته می‌شود. همچنین است نادیده انگاشتن کامل یک ملاحظه دیگر که در قوانین بین‌المللی نیز آمده است یعنی «تقسیم عادلانه» یا «مساوی» منابع آبی. اوج همه این تلاشها، دعوت به ضمیمه نمودن کامل بخشهای وسیع کرانه غربی، با هدف بازداشتن این آبها از فلسطینیان است. و بار دیگر، برای مشکل آب کرانه غربی (که علت آن، غارت اسرائیل است) راه حلی رخ می‌نماید و آن، از «احیای طرح گذشته اردن جهت مسیری انحرافی در غرب کانال یرموک - غور، که موجب بهره‌برداری بیشتر از رود یرموک و ارائه کمک به اسرائیل از طریق ذخیره‌سازی آبهای زمستانی این رودخانه در دریای جلیل و در نتیجه، بی‌نیاز شدن از ساختن چند سد است»، فراتر نمی‌رود. این، «راه حلی» است که توان آبی اسرائیل و حاکمیت او بر منابعی جدید را تقویت می‌کند. و با انجام آن، بار مشکل آب زمینهای فلسطین از اسرائیل، به دولت‌های عربی، منتقل می‌گردد و مثلاً حلّ مشکل غزه، بر عهده مصر و حل مشکل کرانه غربی، بر عهده اردن نهاده خواهد شد. و اسرائیل، حق خواهد داشت استفاده از آبهای کرانه غربی را به اعتبار استفاده‌اش از آن در مدتی طولانی در گذشته، ادامه دهد؛ صرف نظر از چگونگی شرایطی که این (سوء) استفاده در آن تحمیل گردیده و بر مبنای آن، استوار شده است. چنانکه دیدیم، طرح اسرائیل برای حلّ مشکل آب اردن، اسرائیل را به واسطه‌ای برای انتقال آب لبنان، با همه پیامدهای آن، نظیر حاکمیت یافتن بر منابعی جدیدی از آب، تبدیل می‌کند (۲۵).

همزمان، اسرائیل خود را به عنوان واسطه‌ای برای تنظیم مسیر آبهای کشورهای همجوار، از طریق «چند رود و دریای خود»، پیشنهاد می‌کند. و این، کاری است که زیرساختهای حیات این

کشورها را، عملاً تحت حاکمیت اسرائیل در می‌آورد.

۳- مشیر بن مشیر (مدیر سابق سازمان آب اسرائیل) و دیگران، تأکید می‌کنند که اسرائیل، از حدود ۹۵٪ آبهای «واقع در حدفاصل رود اردن و دریای مدیترانه»، استفاده می‌کند، که این امر، به حاکمیت نظامی اسرائیل پس از جنگ ۱۹۶۷ بر رود اردن و بخشهایی از جنوب لبنان (متعاقب اشغالش توسط اسرائیل در سال ۱۹۷۸) برمی‌گردد. همچنان که به قیود سختی که مقامات اشغالگر اسرائیلی در استفاده از این آبها از سوی فلسطینیان در کرانه غربی و نوار غزه بر آنان تحمیل نموده‌اند، برمی‌گردد. در سال ۱۹۸۰ بن مشیر رسماً اعتراف نمود که: «یک سوم آبهایی که به آشپزخانه‌ها و مزارع اسرائیلی می‌رسد، از کرانه غربی است». به همین دلیل - در چارچوب گفتگوهای مربوط به خودمختاری فلسطینیان که در پیمان کمپ‌دیوید بدان تصریح شده بود - بر «لزوم استفاده انحصاری اسرائیل از آبهای کرانه غربی»، فرا خواند. او، همچنین درخواست کرد که اسرائیل، در بازگشت فلسطینیان به کرانه غربی، با فرض «برقراری حکومت خودمختار»، دارای نقش باشد. بنا به گفته او، اسرائیل می‌بایست با توجه به نیاز شهری‌اش به این آبها، (میزان مصرف این آبها، بین ۵۵۰ تا ۷۰۰ میلیون متر مکعب در سال تخمین زده می‌شود)، علاوه بر نیاز ساکنان شهرکهای یهودی‌نشین، حاکمیت خود را بر آبهای کرانه غربی ادامه دهد (۲۶).

در سال ۱۹۹۰ نیز رافائل ایتان - وزیر کشاورزی اسرائیل - نظیر دیدگاههای بن مشیر را ابراز داشت (۲۷).

اسرائیل، در برابر خود برای محدود کردن منابع آبی‌اش، جز برخی انتخابها (که ممکن است همانگونه که اکنون تا حدودی در واقع بین آنها ادغام، یا امتزاج است) که مانع او از حاکمیت بر منابع آبهای خارجی می‌گردد، نمی‌بیند که بارزترین آنها عبارت است از:

الف) کم کردن از میزان مصرف آبهای مورد استفاده در کشاورزی به نفع بهره‌برداریهایی خانگی (مصرف شهری) و این، انتخابی است که با مشکلات سیاسی - اقتصادی و حتی عقیدتی بسیاری روبه‌روست، زیرا به‌اسطوره «شکوفان نمودن بیابان»، نزدیک شده، همانگونه که با سیاست «پراکندن جمعیت»، در تعارض است؛ سیاسی که در اسرائیل، به شدت از آن پیروی می‌شود (یعنی

پایین آوردن فشار جمعیت در مناطق ساحلی شهرکها به نفع «یهودی سازی» مناطق خالی از سکنه یا کم جمعیت، که با مقاومت «لابی» (گروه فشار) کشاورزی نیز، روبه روست. با این وجود، بخشی از آبهای کشاورزی، به خاطر مصلحت به طرف خانه‌ها سرازیر شد. و کاهش سطح زیر کشت آبی، یک عنصر محوری در طرح آبی اسرائیل برای دهه نود گردید. همچنان که از کشت محصولاتی نظیر پنبه و مرکبات، که به آب زیادی نیاز دارند، فاصله گرفته شد. عواملی نیز در تغییر سیاستهای آبی اسرائیل تأثیر گذاشت، که برخی از آنها عبارت است از: حدود دوسوم از آبهای اسرائیل (در سال ۱۹۹۰) برای کشاورزی مصرف گردید، در حالی که علی‌رغم تحوّل گسترده در کیفیت محصولات و برآوردن نیاز داخلی، سهم کشاورزی، از ۷/۶٪ از تولید ناخالص ملی، در اواخر دهه هشتاد، تجاوز نکرد و سهم آن، از مجموع نیروی کار، بیش از ۵٪ در همان زمان نبود. و در آغاز تحوّل در سیاست آبی، کاهش فراوانی که اسرائیل در آغاز دهه نود شاهد آن بود، بویژه به دنبال دوره خشکسالی در اواخر دهه هشتاد که با موج جدیدی از مهاجرت به اسرائیل همراه بود، حکومت را وادار نمود تا سهم کشاورزان از آب را در تابستان سال ۱۹۹۱ به نصف کاهش دهد (۲۸).

ب) تکیه بر تجهیزات فنی (تکنیکی) برای بالابردن میزان آبهای موجود از یک سو و کاستن از هرز رفتن آنها از سوی دیگر. (بویژه امکانات شیرین سازی آب، تصفیه پس آبها، به کارگرفتن گسترده تکنولوژی در اختیار، برای آبیاری قطره‌ای و ...). اما انتظار نمی‌رود که این وسایل بتوانند - پیش از پایان قرن حاضر (بیستم)، در زمان کوتاه - آب مورد نیاز را (با بهای اقتصادی) و مقرون به صرفه، برای رفع نیازهای فعلی و آینده اسرائیل تأمین کنند. در حال حاضر، اسرائیل، استفاده از منابع آبی غیراصلی [حاشیه‌ای] (سیلها، فاضلاب، آبهای شور ...) و وسایل آب شیرین‌کن را آغاز نموده است، که البته استفاده از آنها، به دلیل هزینه‌های بسیارش، محدود است. همچنان که، اسرائیل، از سال ۱۹۷۶ استفاده از تکنولوژی باران‌زایی مصنوعی را در منطقه دریایچه طبریا آغاز نموده است. تخمین زده می‌شود که اسرائیل توانسته است از طریق باران‌زایی مصنوعی (باروری ابرها) حدود ۱۰٪ به معدل سالانه بارش باران بیفزاید ولی کارشناسان

بین‌المللی، از نتایج این فعالیتها، از دو زاویه ابراز نگرانی می‌کنند: نخست، بیم از آن که باران‌زایی مصنوعی در شمال اسرائیل، مانع بارش در کرانه غربی شود. دوم، بیم ناشی از آثار جنبی مواد شیمیایی به کار گرفته شده در این فعالیتها.

ج) انتخاب برتر از نظر اسرائیل، از سویی استفاده از آبهای است که در خارج محدوده حاکمیت فعلی او قرار دارد؛ و از سویی دیگر، پیش‌بینی برنامه‌ها و اقدامات ضروری، برای پیشگیری از هر نوع تغییری در منابع آبی فعلی تحت سیطره‌اش، اعم از منابع آبی فلسطینی، اردنی (و برخی منابع آبی لبنانی و سوری) در چارچوب تسویه حسابهای جاری سیاسی یا تسویه حسابهایی که در منطقه، امکان جریان یافتنشان وجود دارد.

دیدیم که چگونه بیشتر طرحهای آبی اسرائیل، بر تأمین حداکثر ممکن کمیت آب، با به کارگیری منابع خارج از مرزهای خود تأکید دارد. و انتظار می‌رود اسرائیل، بر استفاده از آبهای رود لیکانی در لبنان نیز پافشاری کند، چون می‌داند که پیشروهای مخالف دولت در مصر، با فروش مقادیری از آب نیل به اسرائیل، مخالف هستند. علاوه بر اینها، سؤالاتی از جانب برخی کارشناسان اسرائیلی در خصوص نوع آب نیل و هزینه تصفیه آن، مطرح است. نشانه‌هایی نیز وجود دارد که اسرائیل، در پی جایگزینهایی است، از جمله این نشانه‌ها: راه‌اندازی طرح مشترک آب شیرین‌کنی و تولید برق در مرزهای مصر و اسرائیل است. و این، در حالی است که استفاده انحصاری اسرائیل از آبهای اردن و آبهای سرریز یرموک، بویژه پس از طرحهای کشاورزی اجرا شده توسط سوریه در دهه هفتاد و هشتاد، برای بهره‌برداری از آبهای یرموک، برای راه‌اندازی هر طرح آبیاری جدیدی در سمت اردنی یا فلسطینی رود اردن، کافی نبود. ضمن آن که بهره‌برداری از «لوله‌ها صلح» به سالهای درازی نیاز دارد، در حالی که طرح ترکیه، با موافقت دولتهای منطقه روبه‌رو گردیده و در شرایطی قرار دارد که تأمین بودجه آن، ضروری می‌نماید. به این دلیل، بدیهی است که اسرائیل، ترجیحاً اصلی‌ترین منبع خارجی آب خود را، لیطانی، که آب بیشتر و هزینه کمتری دارد، بداند. اعتقاد عمیقی هم وجود دارد که اسرائیل، از مدت‌ها پیش، آبهای زیرزمینی لبنان را پمپاژ می‌کند و با استفاده از تلمبه‌های سطحی، آبهای رود حاصبانی را

نیز مورد استفاده قرار می‌دهد (۳۰).

۴- تلاش‌های آبی اسرائیل در کرانه غربی و نوار غزه، نمونه‌ای کامل از «فشار» و غارت سازمان‌یافته است. در واقع، می‌توان مناطق مختلف فلسطین اشغالی از سال ۱۹۶۷ را آزمایشگاهی برای آزمایش نظریه‌ها و طرح‌های اسرائیلی، در زمینه «همکاری اقتصادی» منطقه‌ای دانست. اکنون، آثار عقب‌ماندگی اقتصادی در کرانه غربی و نوار غزه، حتی برای مؤسساتی نظیر بانک جهانی، بسیار آشکار شده است. این روند، بر پیشگیری از توسعه کشاورزی، صنعت، امور زیربنایی و انسانی این دو منطقه استوار بوده، آن را به بازاری برای کالاهای اسرائیلی و منبعی برای کار ارزان یدی، درآورده است. همچنین اصل حاکمیت اسرائیل بر منابع طبیعی فلسطین (بویژه منابع آبی)، از عوامل زیرساخت آن می‌باشد. و سیاست اسرائیلی، نوعی دوگانگی و حشتناک از معیارها و تلاشها را موجب گشته است، آنچه در ادامه می‌آید، نمونه‌هایی از آن است:

الف) میزان آبدهی سالانه منابع آب زیرزمینی کرانه غربی (صرف نظر از سهم اختصاصی آن از آبهای اردن یا از دریاچه‌ای که در زیر رود اردن قرار دارد و همچنین بدون لحاظ آبهای بازیافتی و سطحی)، حدود ۶۰۰ میلیون متر مکعب، تخمین زده می‌شود. از این مقدار (از طریق کانال یرکون - تنینیم) ۳۳۵ میلیون متر مکعب به دشت ساحلی اسرائیل سرازیر می‌شود. و تنها ۱۱۰ میلیون متر مکعب از آن، برای فلسطینی‌ها در کرانه غربی باقی می‌ماند. به عبارتی، اسرائیل، هرگز به ساکنان کرانه غربی اجازه نمی‌دهد که بیش از ۱۸٪ از منابع آبی خود را، مورد استفاده قرار دهند. اسرائیل، همچنین منابع آب موجود در غرب و شمال کرانه غربی را به شبکه آبی خود، متصل نموده است.

و پیوسته، دستگاه‌های (سازمان‌های) آبی اسرائیل، معادل ۹۴٪ از مخازن سالیانه آب را در غرب کرانه و ۸۵٪ از ذخیره سالیانه منابع را در شمال کرانه، به کار می‌گیرد و سالانه شهرک‌نشینان اسرائیلی، حدود ۳۰ میلیون متر مکعب از منابع زیرزمینی شرقی را برای کرانه غربی، به مصرف می‌رسانند، [و نکته جالب توجه این که] و اسرائیل، این منابع را به شبکه آب خود، متصل نموده است (۳۱).

ب) اسرائیل (حسب دستور نظامی شماره ۱۵۸، صادر شده در اکتبر ۱۹۶۷)، موانع سختی را بر سر راه حفر چاههای عمیق جدید، از سوی فلسطینی‌ها، ایجاد نموده است و اجازه حفر حتی یک چاه جدید را برای آبیاری زمینهای کشاورزی نمی‌دهد، امری که به کاهش نسبت مساحت زمینهای کشاورزی غیر دیم از مجموع زمینهای کشاورزی، در کرانه غربی در آغاز دهه نود، تنها بین ۳/۵ تا ۶٪ به ترتیب بوده است. همزمان با این امر که مقامات اسرائیلی، سیاست منع را در برابر فلسطینی‌ها اجرا می‌کردند، به شهروندان اسرائیلی اجازه می‌دهند که برای استفاده کشاورزی و شرب خود، به حفر چاه دست زنند. استخراج آبهای زیرزمینی توسط اسرائیل، به پایین آمدن سطح این آبها در مناطق وسیعی از روستاهای این منطقه منجر گردید. چنانکه آثار آلودگی، در آبهای زیرزمینی یرکون - تنینیم در منطقه قَلْقِیَّة و کَفَر سابا آشکار شده است که علت آن، پسابهای شهروندان اسرائیلی در این منطقه است.

بازرس رسمی دولت اسرائیل، به همین دلیل، توییح شدیدی را متوجه شرکت آب «مکوروت»، به دلیل پمپاژ زیاد آب از منابع یاد شده در طول این بیست و پنج سال نمود. سال ۱۹۸۵ نشان می‌دهد که شهروندان اسرائیلی، حدود ۳۵/۵٪ بیش از میزان تعیین شده، آب کشیده‌اند، در حالی که محدودیت حفر چاه از سوی آنان، مگر در آغاز دهه نود، اعمال نشده است.

چه بسا وضع دشوار آب در نوار غزه، اسرائیل را از متصل ساختن این منطقه به شبکه آبی خود، منصرف نموده است. و تأمین آب شهروندان نوار غزه، از طریق لوله‌هایی است که حدوداً از سال ۱۹۴۸ کشیده شده است. با این همه، منابع هیدرولوژی فلسطینی، تأکید دارند که شهرکهای ساخته شده در نوار غزه سالانه حدود ۲۰ میلیون متر مکعب از آبهای آن را مورد استفاده قرار می‌دهند. آنچنان که تأکید می‌کنند که اسرائیل، جلو آبهای جلگه غزه را در پشت مرزهای خود، گرفته است. میزان ورود آب به نوار غزه، سالانه ۱۳۰ میلیون متر مکعب تخمین زده می‌شود که اساساً از آبهای زیرزمینی و ساحلی، تأمین می‌شود. واردات قطعی منابع یساده شده، به حدود ۶۵ میلیون متر مکعب می‌رسد، اما پمپاژ زیاد، موجب کاهش مقدار معتابهی از آبهای یاد شده

گردیده و میزان نمک و آلودگی آن، بشدت افزایش یافته است. وضع موجود، خطرهای فراوانی را متوجه بهداشت و کشاورزی، در غزه نموده است (۳۲).

ج) منابع اسرائیلی، متوسط مصرف آب سالانه یک خانواده را در کرانه غربی، در اواخر دهه هشتاد، حدود ۱۵ متر مکعب، در برابر ۸۰ متر مکعب در اسرائیل تعیین نمودند. یعنی متوسط مصرف یک خانواده اسرائیلی، پنج برابر یک خانواده فلسطینی است. این وضع، نتیجه حاکمیت طرف اسرائیلی، بر منابع آب طرف دیگر، یعنی فلسطینی‌هاست. برابر داده‌های اطلاعاتی میرون بنویستی، طرح اسرائیلی برای مصرف آب در کرانه غربی، در سال ۱۹۹۰، معادل ۱۳۷ میلیون متر مکعب را برای ساکنان این منطقه، که حدود یک میلیون نفر هستند، تعیین نموده است و معادل ۱۰۰ میلیون متر مکعب برای ساکنان فلسطینی (خارج قدس)، که در آن هنگام، تعدادشان به حدود یکصد هزار نفر می‌رسید، تعیین کرده است و از آنجا که شهروندان، نمی‌توانستند بیش از این سهم (برابر اطلاعات ناظر رسمی دولت اسرائیل)، یعنی حدود ۳۵/۵٪ بهره ببرند، در مصرف آب فلسطینی‌ها و ساکنان کرانه غربی، تقریباً به یک همگرایی می‌رسیم و این، بدان معنی است که سهم یک اسرائیلی، عملاً ده برابر سهم یک شهروند فلسطینی است.

موضوع، در این حد متوقف نبوده، نرخ‌گذاری آب را نیز شامل می‌شود. آب، به فلسطینی‌ها، بین سه تا چهار برابر بهایی که در اختیار شهروندان اسرائیلی قرار می‌گیرد، فروخته می‌شود و این، ناشی از حمایت و کمکهای وسیعی است که سازمان جهانی صهیونیست به اسرائیلی‌ها می‌نماید (۳۳).

دلایل بسیاری وجود دارد که حاکی از فشار بیشتر اسرائیل در آینده برای دست‌یافتن به شکلهایی نو در حاکمیت بیشتر بر منابع عربی آب و قرارداد آنها، زیر چتر قدرت نظامی اسرائیل است، این امر، در موافقتنامه‌هایی که با دولتهای عربی همجوار در حال انعقاد است و مراحل نهایی خود را می‌گذراند، صورت می‌پذیرد. و شامل این موارد است: منابع اصلی زیرزمینی و سه گانه آب در کرانه غربی، صحرای اردن اعلی (از طریق اعمال سلطه نظامی بر جولان)، و منابع اردن اعلی (از طریق سیطره بر جنوب لبنان). به همین دلیل، انتظار می‌رود که

اسرائیل - در هر قرارداد آبی با کشورهای مجاور عربی - بر حفظ حداقل متوسط مصرف فعلی که معادل (به‌عنوان متوسط مصرف سرانه و برابر ارقام موجود) پنج برابر مصرف در دولتهای عربی مجاور است، اصرار ورزد (۳۴).

در این خصوص، قابل ملاحظه است که حتی در امضای موافقتنامهٔ اُسلو، نام طرف فلسطینی، به‌عنوان یکی از طرفهای هر طرح مربوط به آب، که به‌حوزه رود اردن و بحر میت مربوط می‌شود، نیامده است. و هنوز، موضع طرف فلسطینی در ترتیبات آبی، کاملاً نامشخص است و مشروط به شروط اسرائیل است و شاید یکی از عوامل آن، به‌این مسأله بازگردد که اسرائیل، هنوز به‌کرانهٔ غربی، به‌عنوان یک منبع حیاتی آب می‌نگرد، همچنان که به‌همکاریهای آبی خود با اردن، اولویت می‌دهد. بیانهٔ مشترکی که پس از گفتگوهای اردن و اسرائیل، در صحرای عربیه در ژوئیه ۱۹۹۴ منتشر شد، به‌این نکته اشاره می‌کند که در «حقوق مشترک دو کشور در آبهای دورود اردن و یرموک»، هیچ سهم و یادی از طرف فلسطینی، وجود ندارد (۳۵). در نگاه سرخی، موضوع آب در منطقه، مناسبات سیاسی و استراتژیک مربوط به تسویه حسابهای فیما بین را تحت‌الشعاع قرار داده است (۳۶). این دیدگاه، نتیجهٔ مطالعات شبه‌رسمی امریکا در خصوص مشکلات آب منطقه خاورمیانه را نیز نشان می‌دهد (۳۷). این مطالعات، اساساً، اندیشهٔ اسرائیلی‌ها دربارهٔ محوریت اسرائیل در هر طرح آبی - منطقه‌ای در آینده را نیز پی‌ریزی کرد، بی آن‌که به نیازهای عملی منطقه، به‌عنوان یک مجموعه و ضرورت‌های توزیع و بهره‌برداری عادلانه نسبت به این منبع حیاتی، توجه داشته باشد؛ منبعی که برخی، آن را موجب انفجار جنگ‌هایی در منطقه، برمی‌شمارند (۳۸).

۳- طرحهای منطقه‌ای اسرائیل در زمینهٔ انرژی

اسرائیل، چند پروژه، در خصوص انرژی مطرح نموده است. برخی از این پروژه‌ها، به‌صورت تفصیلی (از نقطه نظر فایدهٔ اقتصادی و جنبه فنی)، فراهم آمده و تعدادی دیگر، هنوز در دست تهیه یا مرحلهٔ فکر عموم است. از مهمترین پروژه‌های فراهم آمده و مفصل: پروژه تولید

برق و شیرین‌سازی در آبهای مرزی مصر و اسرائیل، پروژه احداث خط لوله گاز طبیعی میان مصر و اسرائیل و طرح احداث خط لوله نفت، از خلیج به غزه است.

یک کتابچه از همکاریهای منطقه‌ای اقتصادی اسرائیل می‌گوید:

«اسرائیل و چهار دولت عربی مجاور آن، خارج یا در کنار کمر بند نفتی‌ای قرار دارند که از ایران تا عراق و از آنجا تا خلیج فارس، امتداد می‌یابد. در حالی که در اسرائیل، لبنان و اردن، نفتی وجود ندارد. مصر نیز تنها به اندازه‌ای نفت دارد که نیازهای داخلی خود را برآورد و تنها در درازمدت، می‌تواند به جرگه صادرکنندگان آن پیوندد، اما نفت مصر، به اندازه‌ای نیست که آن را در ردیف دولتهای نفتی منطقه قرار دهد. سوریه نیز، تا اندازه‌ای دارای نفت است ولی میزان آن، برای صادرات حتی برای لحظه‌ای در درازمدت، کافی نیست». این کتابچه می‌افزاید: «این دولتهای پنج‌گانه، بزودی، از همکاری در استفاده از منابع مربوط به انرژی، بهره‌مند خواهند شد و این موضوع، برای دولتهایی که فاقد نفت یا دیگر منابع مهم انرژی هستند، روشن و در مورد مصر نیز، صادق است. به گونه‌ای که با این بهره‌برداری، علاوه بر تأمین نیازهای داخلی، توفیق صادرات را نیز خواهند یافت. در میان دیگر پروژه‌ها، این عرصه، برجستگی خاصی دارد، زیرا منافع اقتصادی طرح سراسری نمودن شبکه برق میان اسرائیل، مصر، اردن و لبنان، قابل توجه است». طرح سراسری نمودن شبکه یاد شده برق، سالانه ۷۰۰ میلیون دلار برای اسرائیل، سود دارد (۳۹).

آنچه در ادامه می‌آید، شاخصترین پروژه‌های اسرائیل در زمینه انرژی، که دارای بُعد منطقه‌ای است، می‌باشد:

الف) اتصال شبکه برق مصر و اسرائیل به یکدیگر

فراهم نمودن شرایط برای اتصال دو شبکه برق اسرائیل و مصر، از جمله زمینه‌های همکاری میان دو کشور، شمرده می‌شود، زیرا «مبادله انرژی برق و کاستن از خسارتهای ناشی از قطع جریان برق را ممکن می‌سازد. و نیز از خسارتهای ناشی از فعال نمودن مولدهای ذخیره با

هزینه بالا در هنگام قطع برق یا اوج مصرف، جلوگیری می‌کند. این طرح، همچنین، وجود «مازاد در انرژی الکتریکی در مصر، در طول تابستان، به هنگام شب و تعطیلات پایان هفته و دیگر تعطیلات، که مصرف برق در آنها به حداقل می‌رسد را موجب می‌گردد. و از آنجا که در اسرائیل، شبه، و در مصر، جمعه روز تعطیل است، و دیگر تعطیلات نیز با یکدیگر متفاوت است، سطح همکاری میان این دو کشور، افزایش می‌یابد» (۴۰).

ب) اتصال شبکه برق لبنان و اسرائیل به یکدیگر

در اینجا نیز، همان ملاکها و ملاحظاتی به چشم می‌خورد که در ارتباط با شبکه برق میان مصر و اسرائیل، وجود داشت. تحقیقات اسرائیل در این خصوص، نشان می‌دهد که: «حجم ممکن برای تبادل انرژی الکتریکی را طرفی (شریکی) تعیین می‌کند که قدرت بیشتر و مصرف و درخواستی کمتر دارد. به همین دلیل و از آنجا که شبکه برق لبنان، به اسرائیل نزدیکتر از شبکه برق مصر است، بهره‌برداری مورد درخواست، بسیار کمتر از [میزان مورد انتظار در طرح همکاری با مصر ۲، خواهد بود]». در زمینه تولید برق آبی، دستگاههای اسرائیلی، دو طرح را پیشنهاد می‌کنند: یکی از آنها با استفاده از رود حاصبانی است که این رود، از لبنان سرچشمه می‌گیرد، ولی «آب آن، به اسرائیل می‌ریزد و اسرائیل آن را مخصوص خود می‌کند». پروژه دیگر، که بزرگتر نیز هست، براساس استفاده از آب رود لیطانی آدنی است. مقتضای اجرای این طرح، آن است که «لبنان با فروش آب لیطانی به اردن یا کرانه غربی، موافقت نماید». همین منابع اسرائیلی می‌گویند: «منافع اقتصادی حاصل از سرازیر شدن آبهای لبنان به حوزه رود اردن، بیش از منافع ناشی از استفاده آنها در داخل لبنان است» (۴۱).

ج) اتصال شبکه برق اردن و اسرائیل به یکدیگر

برنامه‌ریزان اسرائیلی معتقدند: «به‌طور کلی طرح ارتباط برقی اردن و اسرائیل، عموماً همانند طرح مشابه میان لبنان و اسرائیل است». اما آنها، استفاده از جزر بحر میت را (۴۰۰ متر

پایین تر از سطح دریا) برای تولید انرژی برق آبی نیز مطرح می‌کنند. این امر، از این حقیقت سرچشمه می‌گیرد که «هریک از دو دولت [اردن و اسرائیل]، برای استفاده از این تفاوت اختلاف سطح و توان تبخیری بحر میت، برای تولید یک میلیارد کیلو وات برق در سال، برنامه‌ریزی‌هایی نموده‌اند و هریک از دو پروژه، بر استفاده کامل از توان تبخیری بحر میت، تأکید دارد (عاملی که میزان آبهای ورودی به آن و در نتیجه تولید برق آن را محدود می‌سازد)»، تا از این مقوله که «اجرای یکی از این دو پروژه، باعث دورشدن دیگری از صحنه می‌شود»، رهایی یابد. به همین دلیل، اسرائیل، در سال ۱۹۸۵ پروژه خود را متوقف کرد (پس از آن که گامهایی را در جهت اجرای آن برداشته بود، که اساس آن، حفر کانالی بود برای متصل نمودن دریای مدیترانه به بحر میت) در سالهای اخیر نیز، پروژه کشیدن دریای سرخ به بحر میت را شروع کرد، (این، همان طرحی است که اردن، برای انجام آن، برنامه‌ریزی کرده بود) پس از آن که تعدیلهایی را در مسیر کانال میان دو دریا انجام داده بود تا بخشی از آن، از داخل خاک اسرائیل و بخشی دیگر، از اراضی اردن عبور کند (۴۲).

د) پروژه انتقال گاز طبیعی از مصر به اسرائیل

این طرح اسرائیلی، متضمن انتقال گاز طبیعی، از طریق خط لوله‌ای است که از منطقه دلتای نیل در شمال شرق مصر آغاز و تا منطقه بئرالسبع در اسرائیل، کشیده می‌شود. این طرح، همچنین پیشنهاد می‌کند که گازی معادل دو میلیون تن از سوختهای نفتی، یا معادل ۲۵٪ از مصرف انرژی سالانه اسرائیل، منتقل شود. خبرهای روزنامه‌ها، به این نکته اشاره دارد که این طرح، از پاییز سال ۱۹۹۴، مراحل اجرایی خود را آغاز نموده است.

منشأ ارائه این طرح از سوی اسرائیل، به این امر باز می‌گردد که «روابط پنهان و رو به توسعه‌ای، میان مصر و اسرائیل، در خصوص فروش گاز طبیعی، وجود دارد. زیرا مصر، میزان قابل توجهی گاز طبیعی زاید دارد، و اسرائیل واردکننده بزرگی برای انرژی سبک تشکیل یافته از نفت خام و زغال سنگ تقریباً تاکنون بوده است، و به همین دلیل، پروژه احداث خط لوله گاز

طبیعی میان مصر و اسرائیل، موجب تأمین منافع متقابل می‌شود». همچنین، اسرائیل بر آن است که این طرح، توجهات خاصی را در دو کشور، نسبت به مصالح سیاسی و تبادل انرژی میان طرفین برمی‌انگیزاند. چه این که فروش گاز به اسرائیل از سوی مصر، سابقه نداشته است، مصر، طی سالیانی دراز، تنها نفت به اسرائیل صادر می‌کرد. و سیاست کنونی مصر در مورد انرژی بر استفاده از گاز طبیعی در بازار داخلی مصر، با هدف یافتن امکان بیشتر برای صادرات نفت و ممنوعیت صدور گاز، تا رسیدن به سطح مشخصی از تولید، متکی است. و اینک، تولید گاز، به آن سطح مورد نظر رسیده است (۴۳).

همچنین پیش‌نویس این طرح می‌افزاید که اروپا، نزدیک‌ترین بازار به مصر، پس از اسرائیل است، اما صدور گاز طبیعی به آنجا، دارای هزینه بالای انتقال و تصفیه و تبدیل به مایع است. و از این امر نیز، پرده برمی‌دارد که دلیل اصلی اسرائیل برای وارد نمودن گاز طبیعی از مصر، تنوع بخشیدن به منابع انرژی اسرائیل است. با این همه، خطر «متوقف شدن ارسال گاز طبیعی [به اسرائیل] در هر لحظه و تحت تأثیر عوامل سیاسی» را نیز گوشزد می‌کند. و دور بودن اسرائیل از هر نوع وابستگی احتمالی، از طریق حفظ توان تغییر سریع مصرف از گاز به نفت را توصیه می‌نماید (۴۴).

هـ) طرح مرزی اسرائیل - مصر برای شیرین‌سازی آب و تولید برق

اسرائیل، چنین طرحی را در سال ۱۹۶۹ (دو سال پس از جنگ ۱۹۶۷)، پیشنهاد کرده بود که در آن هنگام، به دلایل سیاسی، اقتصادی و تکنولوژیکی، مورد پذیرش قرار نگرفت. این طرح در سال ۱۹۹۲ مجدداً مطرح شد. طراحان اسرائیلی پروژه جدید، معتقد هستند که شرایط، تغییر یافته و فضای گذشته، دیگر وجود ندارد یا چندان دارای اهمیت نیست. همچنین بنابر پژوهش‌های اسرائیلی، ضرورت ایجاد یک منبع جدید آبی از اواخر دهه شصت، رو به فزونی گذاشته و تکنولوژی، پیشرفت چشمگیری یافته است، امروز، هزینه‌های انتقال، بسیار کمتر از گذشته است. ضمن آن که «تردیدهای مانع در برابر همکاری، با هدف تحقیق منافع مشترک و همزیستی

مسالمت آمیز، بشدت کاهش یافته است» (۴۵).

این تحقیق، پیشنهاد می‌کند که این طرح، در مرزهای مصر - اسرائیل، راه‌اندازی شود تا تسهیلات توزیع را فراهم آورد، و به سبب ارزش استراتژیکی‌اش، «به عنوان حلقه‌ای پیشرو از حلقه‌های شبکه برق و سازمانهای آب، در همه خاورمیانه و به عنوان یک مجموعه واحد»، تلقی شود. این طرح، «استفاده از فواید (حجم) (economies of scale) بالای این تجارت و تولید میزان قابل توجهی برق و بازیافت آب، برای رفع نیازهای نوار غزه و جنوب کرانه باختری و شمال صحرای سینا و منطقه نقب غربی در اسرائیل» را نیز مطرح می‌سازد (۴۶). این طرح، پیش‌بینی می‌کند که اجرای پروژه بتواند ۶۰۰ تا ۸۰۰ مگاوات برق و معادل ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیون متر مکعب آب را در سال تولید کند. حسب ادعای این طراحان، بزرگترین پروژه از این نوع، (یعنی پروژه تولید همزمان برق و شیرین کردن آب) در خاورمیانه، در خلیج وجود دارد که بالاترین میزان تولید آب شیرین آن، از ۲/۰ میلیون متر مکعب در سال، تجاوز نمی‌کند. آنها انتظار دارند که در مرحله اول طرح، سالانه ۶۰ میلیون متر مکعب آب شیرین تولید شود، ضمن آن که امکان افزودن واحدهای جدید به پروژه، حسب نیاز، وجود خواهد داشت. هزینه این طرح، حدود نیم میلیارد دلار و زمان اجرا، تقریباً پنج سال خواهد بود.

۱) پروژه احداث خط لوله نفت، از خلیج به غزه و اسرائیل

هوامل و جنبه‌های این طرح اسرائیلی، عبارت است از: ۱) «ماهیت پروژه، چندملیتی است»، زیرا از نظر مادی، سه تا چهار کشور را به یکدیگر پیوند داد. و موجب «جلب اعتماد متبادل» طرفهای قرارداد می‌شود. ۲) زمینه «جذب سرمایه و تکنولوژی خارجی‌ها را فراهم می‌آورد و فرصتهای کار در منطقه»، بخصوص در نوار غزه ایجاد می‌کند، غزه‌ای که «شاهد بیشترین میزان فقر و بینوایی، در منطقه است» و «بهای گزاف، در درگیریهای عربی - اسرائیلی»، پرداخته است. ۳) اجرای طرح، «تعصب ملی و قومی اعراب را مخدوش نمی‌سازد، زیرا صادرات نفت از طریق یک بندر نفتی عربی، ادامه خواهد یافت». ۴) استفاده از خط لوله

پیش‌بینی شده، هزینه‌ای کمتر و مسیری کوتاه‌تر را برای انتقال نفت، از خلیج به اروپا، دربر خواهد داشت و خاورمیانه، جایگاه خودش را به‌عنوان صادرکننده اصلی نفت در جهان برای چند نسل آینده حفظ خواهد کرد. ۵) در حال حاضر، بخش عظیمی از نفت، از طریق دریا و به‌وسیله نفتکشهای بزرگ (با حجم حداقل ۳۰۰ هزار تن)، جابجا می‌شود و اخیراً بیم از به‌کارگیری این کشتیها، به‌دلیل حوادث زیست محیطی، جدی‌تر شده است.

این تحقیق اشاره می‌کند که فعالیتهای نظامی در خلیج، در دهه اخیر (جنگ ایران و عراق در فاصله سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۷ و جنگ خلیج، فاصله اگوست ۱۹۹۰ تا فوریه ۱۹۹۱)، «نیاز به خطوط و راههای جایگزین برای صادرات نفت از دولتهای صادرکننده نفت در خلیج، از جمله عربستان سعودی» را آشکار [و ضروری] نموده است (۴۷).

طرح مزبور، همچنین، ضمن ارزیابی جوانب اقتصادی استفاده از بندرهای در نوار غزه و اسرائیل، (بندر حیفا) برای صدور نفت از خلیج به جنوب و غرب اروپا، به‌نتایج زیر می‌رسد:

«محاسبات اولیه در این عرصه، کسب حداقل ۳ تا ۶ دلار در هر تن نفت خام را نشان می‌دهد - مشروط بر آن که از خطوط لوله موجود و جدید نفت، استفاده شود - همچنین انتظار می‌رود که سالانه، از بندر غزه ۶۰ تا ۷۰ میلیون تن نفت خام و از طریق اسرائیل، ۱۰ تا ۱۵ میلیون تن نفت خام صادر شود. این محاسبات، سنجیده و صحیح به‌نظر می‌رسد، اگر دریابیم که مجموع صادرات نفت خاورمیانه، معادل ۶۰۰ میلیون تن در سال و به‌عبارتی ۲۰٪ از کل مصرف جهانی است. بنابراین، کسب درآمد لازم از طریق این لوله‌ها و هزینه نمودن آن برای پوشش دادن کامل به‌بهره‌برداری مطلوب و بالابردن رشد منطقه‌ای، کافی به‌نظر می‌رسد» (۴۸).

این طرح اسرائیلی، حکایت از آن دارد که فکر انتقال نفت از طریق لوله، اندیشه‌ای نو نیست؛ چه این که بیش از ۵۰ سال، مورد تجربه قرار گرفته است. (از زمان احداث خط لوله شرکت نفت عراق (IPC) که تا حیفا و از آنجا، توسط خطی دیگر تا طرابلس در لبنان و دیگر بنادر در دریای مدیترانه، امتداد می‌یافت). براساس این پروژه اسرائیلی، مسیر رساندن نفت از کویت، امارات و عربستان به‌شمال خلیج ایلات - عقبه و از آنجا به‌بنادر دریای مدیترانه، از طریق خط

ایلات - عسقلان را پیشنهاد می‌کند. این طرح، همچنین پیشنهاد می‌کند که بندری در غزه، ساخته شود تا به صورت بندری نفتی یا بازرگانی - نفتی مشترک، درآید. همچنین، به کارگیری مجدد لوله‌های بلااستفاده و اتصال آنها به خطوط جدید را توصیه می‌نماید. ضمن آن که احداث پنج خط زیر یا ادامه آنها را مورد تأکید قرار می‌دهد (۴۹):

- ۱) متصل نمودن خط یبوع (دریای احمر - عربستان سعودی) به بندر عقبه.
 - ۲) احداث یک خط مستقیم میان رأس تنوره (در خلیج فارس) و عقبه.
 - ۳) کشیدن یک خط مستقیم میان کویت و عقبه.
 - ۴) متصل نمودن خط شرکت نفت عراق به خط کویت - عقبه.
 - ۵) امتداد خط تاپلین (که از خلیج شروع شده و از عربستان و اردن عبور می‌کند) به حیفا.
- بنابر دیدگاه این پروژه اسرائیلی، اتصال خط تاپلین به خط سوم (خط کویت - عقبه) نیز ممکن است، این موضوع، در مورد خط دوم (خط رأس تنوره - عقبه) و خط سوم (خط کویت - عقبه) هم، قابل اجرا و مورد توصیه است. و چنین ادامه می‌دهد که اتصال خط شرکت نفت عراق به خط تاپلین، در محل تقاطع خط پیشنهاد شده عراق - عقبه ممکن است طرح، این پیشنهاد را قابل «کنار گذاشتن» می‌داند، البته با حفظ این بخش از خط و «متصل کردن آن به ادامه خط تاپلین به حیفا» و یادآور می‌شود که توان هر خط، پس از اتمام برنامه ریزی کل سیستم، تعیین خواهد شد. طرح اسرائیلی، توصیه می‌کند که ظرفیت انتقال خط دوم و سوم، ۷۰ میلیون تن در سال باشد، ضمن آن که معتقد است که امکان دیگر، احداث خط اول، با ظرفیت ۲۵ میلیون تن در سال است، مشروط بر آن که ظرفیت خط دوم یا سوم، ۵ میلیون تن در سال باشد. اما خط چهارم نیز، خواهد توانست خط سوم یا خط تاپلین را در همه این حالات، تغذیه کند. پروژه یاد شده، افزایش ظرفیت خط تاپلین، تا مرز ۵۰ میلیون تن در سال را ضروری می‌شمارد، تا $\frac{۲}{۳}$ آن به صیدا و $\frac{۱}{۳}$ آن به حیفا برود. و به توسعه یا بالابردن ظرفیت خط ایلات - عقبه، فرا می‌خواند، به گونه‌ای که به سقف ۷۰ تا ۸۰ میلیون تن در سال برسد. بدین ترتیب که ۱۰ میلیون تن آن، به عسقلان و ۷۰ میلیون تن به بندر نفتی، که ساخت آن در غزه توصیه شده بود، فرستاده شود. این

طرح اسرائیلی، جدا نمودن رود ایلات را از آن بندر نفتی، پیشنهاد می‌کند، یعنی تغییر آن بند از پیمان کمپ دیوید که به کمک نفتی مصر به اسرائیل مربوط می‌شود.

میزان نفت صادر شده از بندر حیفا، عسقلان و غزه به اروپا، حدود ۷۰ میلیون تن در سال، یعنی معادل ۴۰٪ واردات نفت اروپا از خاورمیانه، - حسب این طرح - تخمین زده می‌شود. چنانکه میزان سرمایه‌گذاری و امکانات لازم برای صدور نفت از بنادر دریای مدیترانه به آمریکا را نیز تخمین زده است (۵۰).

جدعان فیشلزون - سرپرست تیم تحقیقاتی طرح یاد شده - معتقد است: امتداد خطوط لوله نفت، زمینه پروژه خاورمیانه‌ای دیگری را فراهم می‌آورد؛ یعنی پروژه، راهی که دریای مدیترانه را به خلیج، مرتبط می‌سازد. در پرتو این طرح، تکیه بر خط دوم (که کویت را به عقبه و سپس دریای مدیترانه، از طریق اسرائیل متصل می‌کند)، یا مسیر سوم (که سواحل عربستان را در خلیج به عقبه و از آنجا، از طریق اسرائیل به دریای مدیترانه، مربوط می‌سازد)، توصیه می‌شود. بنابر محاسبات فیشلزون، آثاری چون باز نمودن راه برای انتقال لوله‌ها و تجهیزات مورد نیاز تلمبه و دیگر خدمات جانبی، بر احداث خط لوله، مترتب است. و از آنجا که هزینه این راه، در ردیف هزینه‌های کشیدن لوله‌های نفت قرار می‌گیرد، بخش عمده پروژه راه خلیج - دریای مدیترانه، بی‌هیچ هزینه‌ای، انجام می‌شود. به همین دلیل، فیشلزون، بحث درباره هر دو طرح را به صورت همزمان پیشنهاد می‌کند. (طرح خطوط نفت و راه خلیج - دریای مدیترانه). این طرح، بدون تأکید بر این که «این پروژه، تعهدی بلندمدت را در زمینه همکاری اقتصادی در خاورمیانه، در کنار پایبندی جامعه بین‌المللی اقتصادی به بهره‌برداری از منابع منطقه» موجب می‌گردد، پایان نمی‌یابد. بنابراین، پروژه مورد نظر، طلیعه طرح‌های دیگری را در ابعاد متفاوت و سطوح (منطقه‌ای، چندملیتی و بین‌المللی)، نوید می‌دهد» (۵۱).

طراح این پروژه‌های اسرائیلی، از اشاره به این نکته نیز غافل نبوده است که اسرائیل، در به کارگیری انرژی خورشیدی، دارای تخصص است و همکاری اعراب و اسرائیل، باید شامل «دستگاه‌های شخصی [انرژی خورشیدی] و نیروگاه‌های حرارتی فعال یا تعطیل شده، از آبهای

دارای خواص معین باشد و همکاری در ساخت این نیروگاهها و راهاندازی آن را، دربرگیرد. متخصصان اسرائیلی، امکان همکاری در زمینه استفاده از آبهای گرم زیرسطحی (موجود در منطقه عربیه) را در گرم کردن کشت (محصولات غلاف‌دار)، در دو کرانه رود اردن، مورد اشاره قرار داده‌اند (۵۲).

هدفهای منطقه‌ای طرحهای اسرائیل در زمینه نیرو

روشن است که دو هدف اصلی، اگرچه مربوط به یکدیگرند، به طرحهای منطقه‌ای اسرائیل در زمینه انرژی، جهت می‌دهند: ۱) ایجاد ارتباط میان توان زیربنایی اسرائیل در انرژی - مانند دیگر عرصه‌ها همچون آب و ارتباطات - با همان زیرساختها، در کشورهای مجاور. و این موضوع، دارای اهمیتی سیاسی (درکنار منافع اقتصادی) است که از طریق تعمیق ریشه‌های اسرائیل، به‌عنوان یکی از عوامل تثبیت در منطقه مسیر خواهد شد و این امر، تنها از طریق وسایل سیاسی، دیپلماتیک، تبلیغی و فرهنگی، حاصل نمی‌شود، بلکه همچنین از راه ایجاد پیوندی عمیق با منابع اساسی و زیرساختی، در منطقه خواهد بود که یا در حال حاضر وجود داشته و یا احداث خواهد شد و نیز، از طریق برپایی هیأتها و مؤسسات مشترکی که در سطوح مختلف به وجود خواهند آمد. از سویی، این امر، خود نمایانگر وجود مفهومی امنیتی - استراتژیکی، با ماهیت «عادی‌سازی»، برپایه اندیشه حضور نخبگان بانفوذ در اسرائیل است. یعنی واقعیتی که زیرساخت آن را «ادغام» اسرائیل در منطقه، به‌شکلها و در قالب ابزاری که اقتصاد او را در زمینه‌های مختلف، تقویت نموده، از تفوق نظام و تکنیکی او نخواهد کاست، تشکیل می‌دهد. هدف دیگر، تأمین نیازهای اسرائیل به انرژی و متنوع نمودن آن به‌ارزانتترین و آسانترین راه ممکن است. گاز و نفت (از طریق خط لوله) از مصر، نفت و فراورده‌های آن، از خلیج (از طریق لوله) و پایین آوردن هزینه تولید برق از راه متصل شدن شبکه‌های برق کشورهای مجاور عرب به شبکه اسرائیل.

ملاحظه می‌شود که تأکید فراوانی در این طرحهای اسرائیلی بر تبدیل اسرائیل به یک مرکز یا تکیه‌گاه بسیار بااهمیت، تا حد امکان، برای منابعی چون انرژی، ترابری و آب در منطقه، وجود

دارد. و چه‌بسا این تأکیدات توأم با مبالغه، به کوشش‌های هدفداری بازگردد که جمع بین اهداف سیاسی اسرائیل (عادی‌سازی سیاسی و دیپلماسی) از سویی و هدف‌های اقتصادی (تأمین انرژی ارزان، جلب سرمایه‌گذاران خارجی و به‌دست آوردن بازارهای جدید)، از سوی دیگر را در نظر دارد. و از سویی دیگر، در پی تحقق اهداف امنیتی (حمایت از وجود دولت اسرائیل به سبب نقش ریشه‌ای آن در منطقه و استقرار و به رسمیت شناختن سرزمین او، حسب دیدگاه‌های هیأت حاکمه اسرائیل) است.

ضمن آن‌که عملاً درآمدهای اقتصادی، زیست‌محیطی و اشتغال‌زایی، حاصل از احداث خطوط لوله جدید و متصل نمودن آنها به بنادری در دریای مدیترانه (صیدا، بیروت، طرابلس، طرطوس، لاذقیه، اسکندریه، غزه و ...)، به‌دست خواهد آمد. در حالی که ممکن است این اقدامات، بدون استفاده از بنادر اسرائیل، نظیر حیفا، اشدود و مانند آن انجام پذیرد، زیرا استفاده از بنادر عربی و تجهیز آنها، هرگز از نظر اقتصادی، کم‌سودتر از به کارگیری بندرهای اسرائیل نیست دقیقاً همین وضع در خصوص پروژه‌های صدور مازاد گاز طبیعی از مصر به اسرائیل، به چشم می‌خورد. چرا که - از جنبه اقتصادی - هیچ مانعی در برابر فروش مازاد گاز طبیعی مصر به اردن یا حکومت نوپای فلسطین یا لبنان و ترکیه وجود ندارد. به‌طور قطع، این موضوع، قابل انطباق بر همه طرح‌ها نیست، و اما حداقل و به‌صورت اولیه، در مورد مهمترین آنها صادق است. و چه‌بسا اسرائیل، در بازاریابی طرح‌هایش بر روی این حقیقت شرط‌بندی کرده باشد که طرح‌های مشترک عربی یا حتی طرح‌های منطقه‌ای، در صورتی که اسرائیل را از عرصه فعالیت‌های خود خارج کنند، بسختی خواهند توانست از سرمایه‌های بین‌المللی، استفاده کنند و اساساً سرمایه‌های عربی، طبق معمول دهه‌های اخیر، به‌هیچ‌وجه به این امر تن نخواهند داد، چرا که سرمایه‌گذاری در خارج از منطقه را ترجیح می‌دهند.

۴- پروژه‌های زیربنایی در امور ارتباطات و ترابری

پروژه‌های منطقه‌ای اسرائیل در خصوص ترابری کالا و راه‌های مواصلاتی، بر این اصل

استوار است که ایجاد یک زیرساخت و کارآمد نمودن آن در این عرصه، «شرط ضروری و غیرپنهان در همکاریهای دوجانبه و ضروری‌تر برای توسعه همکاری منطقه‌ای است» (۵۳). به‌بیانی دیگر: کارآمد ساختن و بالابردن توان یک زیرساخت مدرن، برای توسعه سرمایه‌گذاری، رشد بازرگانی و جهانگردی و زمینه‌ساز ایجاد پروژه‌های اقتصادی، تکنولوژیکی و منطقه‌ای، با همه تنوع آن، ضروری است. این طرحها، مستند به این است که تنها برخی از زمینه‌ها می‌تواند بتدریج، کامل و روزآمد شود، در حالی که بخش وسیعی از آنها، پیش از اتمام کامل، سودی را عاید نمی‌کند. به‌عنوان مثال، راه تکمیل نشده و نیمه‌تمام، هیچ فایده‌ای ندارد.

طراح اصلی پروژه‌های اسرائیل در این زمینه، به‌وضعیت موجود میان فلسطین با کشورهای همجوار تا پیش از تأسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و آثار مترتب بر آن، یعنی کنار گذاشتن اسرائیل از منطقه خود و منزوی نمودن آن، نظر داشته است. این انزوای کامل، تا جنگ ۱۹۶۷ که اسرائیل، روابطی اجباری را بر مناطق فلسطین اشغالی تحمیل کرد و سیاست «پلهای باز» با اردن را مبنای سیاست خود قرار داد، ادامه داشت. این روابط میان اسرائیل و کشورهای پیراموش، پس از امضای موافقتنامه صلح با مصر در سال ۱۹۷۹، وارد مرحله جدیدی شد که پیامد آن، اقدامات عادی‌سازی بین دو کشور بود.

اما بازگشت اسرائیل به‌نمونه روابط فلسطین با کشورهای عربی پیرامونش (در سطح خطوط ترابری و مواصلاتی)، مسأله‌ای است هدایتگر به‌سطحی که تلاش آن، برای «ادغام» در منطقه است. جوهر طرحهای اسرائیل در این عرصه، پیوند دادن اسرائیل به‌دولتهای همجوارش می‌باشد بر مبنای همان شبکه ترابری و مواصلاتی‌ای که فلسطین را به اردن، لبنان و مصر از طریق به‌کارگیری و تقویت خطوط آهن، راهها، بنادر و خطوط لوله نفت، که پیش از سال ۱۹۴۸ دایر و فعال بوده است، پیوند می‌داد.

اکنون، سندی اسرائیلی وجود دارد که خلل واقع شده پس از سال ۱۹۴۸، در شبکه راهها و خطوط مواصلاتی پیونددهنده فلسطین با محیط عربی‌اش را نشان می‌دهد، همچنین، میزان اهمیت این خلل (نسبت به اسرائیل) را چنین بیان می‌دارد: «بازسازی شبکه مواصلاتی، در شرایط تحقق

صلح و با فرض دست یافتن اسرائیل به موقعیتی محوری (استراتژیک)، نه تنها برقراری روابط دوجانبه اسرائیل و همسایگانش را تسهیل می‌کند، بلکه در پی ریزی روابط منطقه‌ای میان همه دولت‌ها این مجموعه، دارای سهم به‌سزایی است» (۵۴). یک سند دیگر اسرائیلی، همین اندیشه را مورد تأکید قرار داده و معتقد است: «تحقق صلحی فراگیر، بازسازی شبکه مواصلاتی‌ای که اسرائیل، در آن نقشی محوری و استراتژیک داشته باشد را ممکن می‌سازد. همچنین، این توان و زیرساخت، پیوندهای منطقه‌ای میان همه دولت‌های ذی‌نفع را فراهم خواهد ساخت و روابط بازرگانی، با دولت‌های خارج از منطقه را بهبود خواهد بخشید» (۵۵).

ذیلاً عنوان‌های برجسته‌ترین طرح‌های اسرائیل در این عرصه، مورد اشاره قرار می‌گیرد:

الف) راه‌های زمینی

صبغه غالب در طرح‌های مربوط به راه، روزآمد کردن و تجهیز توان زیرساختی مواصلاتی میان اسرائیل و مصر است که دلایل آن، عبارتست از: نخست، وجود معاهده صلح میان دو کشور، دوم، وجود تحقیقات به‌عمل آمده در اسرائیل در خصوص خطوط ارتباطی‌ای که پیش از برگزاری کنفرانس صلح خاورمیانه در مادرید، یعنی پیش از بروز امکان عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل، انجام شده است. این تحقیق، بر فعال و گسترده نمودن راه‌های سه‌گانه زمینی اصلی، که مصر را از طریق صحرای سینا به اسرائیل متصل می‌سازد، تأکید دارد. این راه‌ها، عبارتست از:

۱) راه شمالی، به‌عنوان تنها راهی که به موازات ساحل، از قنطره تا شرق نقب و پس از عبور از عریش، امتداد می‌یابد، طول این راه، حدوداً ۲۰۰ کیلومتر بوده و تنها بخشی از آن، به بازسازی نیاز دارد.

۲) راه میانی، که از اسماعیلیه تا نیتسانا، با عبور از جفجافه، امتداد می‌یابد و قسمتی اندک از آن، نیازمند ترمیم است.

۳) راه جنوبی یا راه سوئز - نخل - ایلات، که به موازات «درب الحج» امتداد یافته، طول

تقریبی آن ۲۵۸ کیلومتر است. و معاهده صلح مصر و اسرائیل، از اسرائیل می‌خواهد که امنیت گذرگاه مصر - اردن (و سپس عربستان سعودی)، در نزدیکی ایلات را فراهم نماید.

این طرح اسرائیلی، در این زمینه، متوقع آن است که حجم تجارت کالا بین مصر و اسرائیل، به ۸۰۰ هزار تن در سال (بدون لحاظ کردن سیمان و کودهای شیمیایی)، برسد. این حجم، از طریق خشکی، دریا و هوا، جابه‌جا خواهد شد. همچنین، پیش‌بینی می‌کند که تعداد مسافران هر دو طرف، به حدود ۴۰۰ هزار نفر، معادل ۵۰۰ مسافر در روز، افزایش یابد. و این رقم، شامل جهانگردان اسرائیلی مایل به سفر به مصر و نیز جهانگردان مصری‌ای که قصد دیدار از اسرائیل را دارند، به‌اضافه جهانگردان خارجی که از هر یک از دو کشور، قصد کشور طرف مقابل را می‌نمایند و همچنین دانشجویان و مسافران، به‌نوار غزه می‌شود.

این رقم، شامل «متخصصان اسرائیلی که برای کار به مصر می‌روند، یا مسافرانی که از هر یک از دو کشور، قصد کشوری ثالث را می‌نمایند، نمی‌شود، البته، این در صورتی است که صلح در مرزهای شرقی اسرائیل، برقرار شود» (۵۶).

در خصوص راههای زمینی میان اردن و اسرائیل، این طرح، متضمن آن است که هر یک از دو کشور، از نظام راههای پیشرفته پیروی کنند، که در اردن، تنها دو راه اصلی شمال - جنوب و چند راه شرقی - غربی را که راههای یاد شده را به یکدیگر مرتبط می‌سازد، شامل می‌گردد. در حالی که شبکه راههای اسرائیل از چهار راه اصلی شمالی - جنوبی و چندین راه شرقی - غربی، تشکیل می‌یابد.

این پروژه، نشان می‌دهد که انتقال تولیدات و کالاها از دو راهی‌ای که کرانه غربی را قطع می‌کنند، منطبق با سیاست «پلهای باز»، خواهد بود. و معتقد است که راههای کنونی، توان پوشش دادن به حجم بازرگانی موجود میان دو کشور را دارد، به‌اضافه کالاهایی که با امضای یک قرارداد همکاری، به اردن اجازه می‌دهد که از بنادر اسرائیل استفاده کند و در صورت انعقاد چنین موافقتنامه‌ای، حسب این طرح، تجهیز و توسعه راههای زیر انجام خواهد پذیرفت:

الف) اشدود - قدس - عمان: طول این راه، حدود ۱۷۰ کیلومتر بوده و قطعاتی در آن،

(به طول ۱۱۰ کیلومتر) در صورت استفاده اردن از بنادر اسرائیلی، نیازمند توسعه است.
 (ب) غزه - اشدود - قدس - عمان: این پروژه اسرائیلی، توسعه قطعه غزه - اشدود را در صورت احداث بندری در غزه، پیشنهاد می‌کند.
 (ج) حیفا - عمان: طول این راه ۲۶۰ کیلومتر می‌باشد. از آنجا که راه حیفا - جلگه اردن، بسیار پر رفت و آمد است، این طرح، توسعه بخش انتهایی آن را، برابر انتظار بهره‌برداری فراوان از آن، توصیه می‌کند. این توصیه، در مورد بخش اردنی راه نیز جاری است. پروژه یاد شده، حجم تجارت اردن از طریق بنادر اسرائیلی را بیش از سه میلیون تن در سال پیش‌بینی می‌کند، که با توجه به طول مسیر از طریق بندر عقبه یا بندر لاذقیه، تعیین شده است.

ب) خطوط آهن

شبکه خط آهن فلسطین به شبکه مصر، از طریق سینا متصل بود، و تا سال ۱۹۶۷ که بر اثر جنگ متروک ماند، همچنان، دایر بود. مصر و اسرائیل، در سال ۱۹۸۰ طی موافقتی اصولی، مقرر داشتند که همزمان با دیدار رئیس جمهور سابق اسرائیل - اسحاق ناوون - از مصر، این ارتباط را مجدداً برقرار سازند. تحقیقات اسرائیلی، هزینه ترابری کالا میان دو کشور از طریق خط آهن را کمتر از هزینه استفاده از راه‌های آبی و خشکی، پیش‌بینی می‌کنند، ضمن آن که خط آهن، خواهد توانست برخی از تولیدات را به طور مستقیم از کارخانه‌ای به کارخانه دیگر، منتقل کند، که این خود، موجب کاهش چشمگیر هزینه خواهد بود. این تحقیق، انتظار دارد که «توسعه روند صلح و تجدید ارتباط خطوط آهن مصر و اسرائیل، به ادامه مسیر آن با هدف مرتبط شدن به خطوط اردن و لبنان و به دنبال آن، دیگر خطوط کشورهای خاورمیانه و خارج آن» بیانجامد (۵۷).
 همچنین تحقیق پیشنهاد می‌کند که امتداد و احداث خطوط سه گانه زیر، در دستور کار قرار گیرد:
 ۱ - خط قدیم (خط قنطره - عریش - رفح)، که پس از جنگ ۱۹۶۷، قطع شده است و به موازات ساحل، از قنطره تا غزه، با عبور از عریش، امتداد می‌یابد. این خط، در مرز نوار غزه، به اسرائیل می‌پیوندد یا از طریق امتداد شبکه رفح تا تقاطع این راهها در ثقب الاوسط، امتداد

می‌یابد. طول مطلوب این خط، که انتظار احداث آن می‌رود، حدود ۲۲۰ کیلومتر است و با هزینه‌ای حدود ۱۳۰ میلیون دلار (با در نظر گرفتن نرخهای اواسط دهه هشتاد)، انجام خواهد پذیرفت.

۲- خطی که از گذرگاه میانی سینا، تا تقاطع راهها در نقب الاوسط امتداد می‌یابد، جایی که به شبکه اسرائیل در بئر سبع، یعنی خط سوئز - نیتسانا - بئر سبع، متصل خواهد شد، هزینه این خط، حدود ۲۵۰ میلیون دلار (با نرخهای اواسط دهه هشتاد)، پیش‌بینی می‌شود.

۳- مسیر سوئز - ایلات - عقبه: این خط، سینا را به نخل و ایلات، مرتبط ساخته، با امتداد شبکه طراحی شده برای آن در اسرائیل، به ایلات می‌رسد و از آنجا، تا اتصال به شبکه اردن در عقبه، امتداد می‌یابد. هزینه احداث این خط (با نرخهای اواسط دهه هشتاد)، حدود ۱۸۵ میلیون دلار تخمین زده می‌شود.

این تحقیق، ضمن نتیجه‌گیری بیان می‌کند که ارتباط شبکه خطوط آهن مصر و اسرائیل به یکدیگر، منافع هر دو طرف را تأمین می‌کند. «اگرچه منافع مستقیم اقتصادی، آن را توجیه نکند، زیرا بهره‌برداری از خط آهنی که (این دو کشور را به یکدیگر مرتبط سازد)، سهم بسزگی در تعمیق ریشه‌های صلح، در میان آن دو خواهد داشت. ضمن آن که دیگر دولتهای عربی، از این صلح بهره‌مند خواهند شد و اسرائیل، خواهد توانست به جای قرار گرفتن به عنوان نقطه فصل میان آنها، به نقطه وصلشان تبدیل شود» (۵۸).

این تحقیق، اتصال خطوط آهن دو کشور به یکدیگر را تضمین‌کننده منافع اقتصادی ناشی از «افزایش حجم بازرگانی میان اسرائیل - مصر، یا مصر - دولتهای عربی، ترانزیت به اروپا، از طریق لبنان و ترکیه و تحقق طرحهای تجاری، جهانگردی و دیگر طرحها، در حاشیه خطوط آهن»، برمی‌شمارد.

در زمینه اتصال خطوط آهن میان اسرائیل و اردن، این طرح، پیشنهاد می‌کند که در صورت امضای معاهده صلح میان اسرائیل و اردن، اسرائیل، به اردن اجازه خواهد داد برخی، یا همه بنادر اسرائیل [در دریای مدیترانه] را برای مقاصد تجاری، مورد استفاده قرار دهد. ضمن

آن که انتظار دارد «رقابتی میان صادرات فسفات و پتاسیم اردن و همین کالاها از سوی اسرائیل، وجود نداشته باشد، زیرا بازارهای هریک از این دو کشور، متفاوت است». و پیشنهاد می‌کند علاوه بر احداث خطی ویژه پتاسیم، خط آهن اسرائیل - اردن، یکی از مسیرهای زیر را بیاماید (۵۹):

۱) مسیر قدس - عمان: با آن که مسافت هوایی میان این دو شهر، به حدود ۶۷ کیلومتر می‌رسد، طول خط آهن میان آنها، به حدود ۲۰۰ کیلومتر بالغ می‌شود، زیرا حدود ۱۲۰۰ متر از شهر قدس (به سمت ناحیه پست اردن)، پایین، و حدود ۱۴۰۰ متر به طرف عمان، بالا می‌رود. این تحقیق، پیش‌بینی می‌کند که هزینه احداث این خط، به ۳۰۰ میلیون دلار (با نرخهای اواسط دهه هشتاد)، برسد.

۲) مسیر زین - سدوم - النصافی: فاصله هوایی این مسیر، که در جنوب بحر میت واقع است، ۱۰۵ کیلومتر می‌باشد، اما شبیه‌های تند، طول آن را به حدود ۲۰۰ کیلومتر می‌رساند. اسرائیل، هزینه این خط را حدود ۲۰۰ میلیون دلار (با نرخهای نیمه دهه هشتاد)، تخمین می‌زند.

۳) مسیر وادی یرموک: مسیری است آسان‌تر و کم‌هزینه‌تر، اما این تحقیق، امکان اجرای آن را به دلیل عبور بخشی از آن از سوریه، (یعنی به دلایل سیاسی)، ضعیف می‌داند. اما حسب همان منبع، می‌توان با تأمین مسیری در حاشیه اراضی سوریه، بر این مشکل فائق آمد. این مسیر، در منطقه حیفا، به شبکه اسرائیل می‌پیوندد. طول آن (از حیفا تا اربد)، حدود ۱۸۰ کیلومتر و هزینه آن ۱۳۰ میلیون دلار خواهد بود.

۴) مسیر النصافی - سدوم، ویژه پتاسیم: این مسیر، کارخانه پتاسیم در اردن را به راه آهن سدوم - ایلات (که طرح احداث آن تهیه شده است)، مرتبط می‌سازد. ساخت این خط، که طول آن تنها ۲۰ کیلومتر و از کارخانه النصافی تا سدوم می‌باشد، یک میلیون دلار هزینه دارد.

حسب پیش‌بینی این طرح اسرائیلی، مسیر اسرائیل - اردن، جز در صورت اتصال به شبکه خط آهن مصر - اسرائیل و افزایش حجم مبادلات بازرگانی مصر - اردن تا سطح دو میلیون تن در سال، سودمند نخواهد بود. اما مسیر پتاسیم، مسیری پرسود خواهد بود، زیرا خواهد توانست

یک میلیون تن پتاسیم را از کارخانه آن در اردن در کناره بحر میّت، به ایلات و از آنجا به شرق افریقا و خاور دور، حمل کند.

این طرح، چنین ادامه می‌دهد: «با آن که مسیر خط آهن اردن - اسرائیل، از جنبه تجاری، چندان سودده به نظر نمی‌رسد، اما منافع جنبی توسعه‌ای را دربر خواهد داشت (۶۰).

اسرائیل معتقد است: اتصال خط آهن اسرائیل به خطوط آهن لبنان، پس از ارتباط این خط به مصر، «امکان اتصال این مسیر به اروپا را در آینده دور و از طریق سوریه و ترکیه، فراهم خواهد نمود». و انتظار دارد «با پایان یافتن درگیریها در خاورمیانه - از جمله درگیری میان اسرائیل و لبنان - و فروکش کردن شعله‌های درگیریهای داخلی در لبنان، گشایشی قابل توجه در مناسبات تجاری اسرائیل - لبنان، به وجود آید. همچنان که این مسیر جدید، خواهد توانست فرصتهای بازرگانی میان مصر و لبنان را فراهم آورد». این پروژه اسرائیلی، چنین خلاصه‌گیری می‌کند: «علاوه بر تشویق مناسبات بازرگانی میان اسرائیل و لبنان - بویژه در دوره بازسازی لبنان - راه‌اندازی مجدد این مسیر [میان اسرائیل و لبنان]، حرکت مسافران اعم از کارگران و بازرگانان و متخصصان را در کنار رونق جهانگردی مصر از طریق اسرائیل، سبب خواهد گشت. ... و این مناسبات متعدد، در ابعاد گوناگون، سهم بزرگی در تقویت روابط میان کشورهای ذی‌نفع و تحقق صلح میان آنها خواهد داشت» (۶۱).

ج) خطوط هوایی

تصور اسرائیل آن است که: «شروع همکاری در عرصه سفرهای هوایی و ترابری هوایی کالا [میان کشورهای منطقه]، به محض رسیدن به توافق طرفین، امکان‌پذیر است، زیرا عوامل و زیرساختهای برقراری خطوط هوایی، در حال حاضر در منطقه وجود دارد». همچنین می‌افزاید: «بسیاری از مسافران ترانزیتی، از کشورهای عربی می‌گذرند، در حالی که جز تعدادی محدود از این گروه، از اسرائیل عبور نمی‌کنند، زیرا اسرائیل، مقصد سفر است نه ایستگاه عبور مسافران. به همین دلیل، خاورمیانه در صورت تحقق صلح در منطقه، پراهمیت‌ترین نقطه توقف میان اروپا و

خاور نزدیک، خواهد شد» (۶۲).

این پیش‌بینی، انتظار دارد که در صورت برقراری صلح، حجم جهانگردی، افزایش یابد، همچنان که حدس می‌زند بیشتر جهانگردان، به وسیله هواپیما جابه‌جا شوند؛ موضوعی که به استفاده بیشتر از فرودگاههای موجود خواهد انجامید و تخمین می‌زند که این موضوع، به بازرگانی کالا بویژه کالاهای گرانبیمنت نیز تسری یابد.

پیش‌بینی این امر دشوار نیست که برخوردارترین طرف از منافع اقتصادی گشایش فضاهای هوایی عربی بر روی اسرائیل، چه در عرصه جهانگردی و چه عبور ترانزیتی مسافر یا کالاهای گرانبیمنت، خود اسرائیل باشد.

(د) بنادر

دیدگاه رایج اسرائیل در این خصوص، چنین است که پیمان صلح با اردن، راهگشای به کارگیری بنادر اسرائیل توسط اردن، با هدف تأمین بخشی از بازرگانی خارجی آن باشد، زیرا موجب صرفه‌جویی قابل توجهی در ترابری دریایی کالا می‌شود (در حال حاضر و حسب این تحقیق اسرائیلی، این مبلغ، به حدود ۱۶ دلار در هر تن می‌رسد). همین تحقیق تخمین می‌زند که بهره اقتصادی‌ای که عراق از استفاده از بنادر اسرائیل خواهد برد، حداقل ۸ دلار در هر تن، حتی پس از بازگشایی بندر بصره (که در آن هنگام به دلیل جنگ ایران و عراق بسته بود)، خواهد بود. برابر داده‌های اسرائیلی، حدود $\frac{۲}{۳}$ واردات اردن - به جز نفت - از اروپا و امریکای شمالی و دیگر کشورها، باید از دریای مدیترانه و از طریق یک بندر مدیترانه‌ای، بگذرد. همچنان که حدود نیمی از صادرات این کشور به اروپا و امریکای شمالی در دهه هشتاد، از طریق بندر عقبه و از دریای مدیترانه صادر شد. به عبارتی، حدود سه میلیون تن از صادرات اردن در سال ۱۹۹۵، با هزینه‌ای کمتر، از طریق بندری مدیترانه‌ای، بازرگاری خواهد شد. حسب همین تحقیق، انتظار می‌رود که واردات عراق از طریق بنادر دریایی، در شرایط عادی، به حدود ۱۵ میلیون تن در سال، در آغاز دهه نود رسیده باشد. این پژوهش، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که حتی با وجود

راه‌اندازی بندر بصره و به کارگیری همه توان آن، «استفاده از بندری مدیترانه‌ای برای بازرگانی خارجی عراق، منافع اقتصادی بیشتری خواهد داشت... زیرا تعیین جایگزین، هزینه‌ای بیشتر دربر خواهد داشت، و به عبارتی، مستلزم دور زدن شبه‌جزیره عربستان و طی پنج هزار کیلومتر و پرداخت عوارض گزاف عبور از کانال سوئز، خواهد بود (۶۳).

تحقیقی اسرائیلی حکایت از آن دارد که پیش از جنگ ایران و عراق، بیش از ۶۰٪ (معادل ۹ میلیون تن) از واردات عراق، از اروپا، و امریکای شمالی و دیگر کشورها، از طریق دریای مدیترانه می‌گذشته است. بنابراین، تحقیق نتیجه می‌گیرد که عراق می‌تواند از یک بندر مدیترانه‌ای، استفاده کند. با این که همین پژوهش، این نکته را یادآور می‌شود که بنادری، در سوریه و لبنان وجود دارند که عراق می‌تواند به جای حيفا و اشدود از آنها استفاده کند، اما توضیح نمی‌دهد که چرا باید عراق استفاده از این دو بندر اسرائیلی را بر استفاده از بندر لاذقیه (یا بندر غزه، در صورت تکمیل آن)، ترجیح دهد. و همه اینها، با فرض این امر است که بندر عقبه، یا مسیر بصره - سوئز، به دلیل طول مسافت، پرهزینه‌تر است. و این ابهام، هنگامی فزونی می‌یابد که همین تحقیق، اقرار می‌کند که خسارتهایی به بندر عقبه وارد خواهد آمد و هزینه‌ی ترابری کالا از بغداد، از طریق بندر بیروت، ارزانتر از استفاده از بنادر اسرائیلی یا از مسیر پیشنهادی بندر غزه است (۶۴).

این پژوهش، روشن می‌سازد که در صورت استفاده عراق و اردن از بنادر اسرائیلی یا بندر غزه، مصر، زیان قابل توجهی، ناشی از عدم دریافت عوارض عبور از کانال سوئز را تحمل خواهد کرد. البته می‌افزاید: «کانال سوئز در حال حاضر، با حداکثر توان خود کار می‌کند، به همین دلیل، که عدم تردد کشتیهای اردن و عراق، از مدت انتظار کشتیهای دیگر کشورها، کاسته و استفاده بیشتر از این کانال را برای آن دولتها، فراهم خواهد ساخت». این تحقیق، پیش‌بینی می‌کند که حدود «۷۵٪ واردات اردن، از طریق دریای مدیترانه، به اشدود خواهد رسید، مگر آن که بندر غزه، ایجاد و فعال شود، که در آن صورت، این میزان، تنها به ۱۵٪ می‌رسد». همچنین، تخمین می‌زند که ۸٪ حجم کالاها از بندر اشدود یا غزه، عبور خواهد کرد (۶۵).

هـ) ایجاد بندر و منطقه آزاد تجاری در غزه

تاریخ اولین پژوهش اسرائیل برای ایجاد بندری عمیق در غزه، به نیمه دهه هشتاد و تاریخ دومین تحقیق، به اوایل دهه نود می‌رسد. برابر دیدگاه اسرائیل، ملاحظات سیاسی، جایگاه مهمی را در ساختار این پروژه دارد، جبه این که استفاده از بنادر اسرائیلی، از جنبه صرفاً اقتصادی، سودمندتر از احداث بندری جدید در غزه، با عنایت به سرمایه‌ای که می‌طلبد، می‌باشد. مقدمه این طرح (که در سال ۱۹۸۸ انتشار یافت)، می‌گوید:

«میراث بیش از چهار دهه دشمنی، و محوریت مشکل فلسطین در نزاع اعراب - اسرائیل و نیاز به سرمایه‌گذاری برای افزایش توان بنادر اسرائیل با هدف توانا ساختن آنها در جابه‌جایی کالای بیشتر، اعراب را - در چارچوب روند صلح - واداشته است تا وجود بندری در غزه را که فراهم آورنده منافع مستقیم فلسطینی‌های کرانه غربی و نوار غزه است، بر استفاده از بنادر اسرائیلی، ترجیح دهند. منافع اقتصادی و سیاسی حاصل از ایجاد بندری در غزه، پیش از تحقق صلحی فراگیر، می‌تواند در پیشبرد این روند سیاسی، سهمیم باشد. و در حقیقت، بخشی از بازرگانی فعال، از مسیر بندر غزه به سوی کشورهای دورتر عربی را تشکیل خواهد داد، تجارتی جدید که در سایه روند صلح، به وجود آمده و بتدریج، پیش می‌رود» (۶۶).

این تحقیق اسرائیلی، در نتیجه‌گیریهای خود، بر امکان پیشرفت در اجرای طرح بندر غزه، تأکید می‌ورزد: «و با فرض آن که فرصتهای شغلی و دیگر منافع آن در نوار غزه، اهمیتی بایسته یافته، یا در حال یافتن اهمیت است، برای اسباب سیاسی، مبالغ مورد نیاز طرح برحسب نرخهای تضمینی سود، فراهم می‌آید» (۶۷).

تحقیق، همچنین می‌افزاید که ایجاد گذرگاهی برای عبور از «اراضی اسرائیل، شامل راه آهن و جاده آسفالته و نیز ترجیحاً یک خط لوله»، که کرانه غربی و اردن را به غزه متصل می‌کند، فرع بر ایجاد بندری، در غزه است، براساس این تحقیق، کوتاهترین و مناسبترین مسیر برای رسیدن به مراکز کرانه غربی و اردن، راه غزه - عسقلان - اشدود - قدس - پل ملک عبدالله و عمان است. یکی از وظایف مهم این طرح، فراهم نمودن فرصتهای شغلی (حدود ۱۰۰۰ فرصت

شغلی)، در نوار غزه خواهد بود. طرح، همچنین پیشنهاد می‌کند که برحسب داده‌های آماری، در مورد حجم کالاهایی که انتظار می‌رود از مسیر (چه واردات و چه صادرات، به کرانه غربی و غزه و چه واردات و صادرات احتمالی به اردن و عراق)، بگذرد، در مرحله نخست، و با شرط یافتن توان لازم، این بندر (در جابه‌جایی کالا)، حدود چهار میلیون تن در سال خواهد بود، که باید قابل توسعه به هشت میلیون تن باشد. و گمان می‌رود که حجم بهره‌برداری مطلوب از این پروژه پیشنهادی با توان اولیه، چهار میلیون تن در سال، ۳۰۰ میلیون دلار (با نرخهای سال ۱۹۸۴) باشد.

از بارزترین نتیجه‌گیریهای طرح تفصیلی دوم (انتشار یافته در سال ۱۹۹۱)، در خصوص ایجاد یک بندر و منطقه آزاد تجاری در غزه، عبارتست از (۶۸):

الف) «اصلی‌ترین انگیزه از احداث بندری در غزه، از دیدگاه عربی، انگیزه‌ای سیاسی است. چه، این که توان قابل توجهی در بنادر اسرائیلی وجود دارد توسعه آنها، با هزینه‌ای اندک ممکن بوده و استفاده از درآمدهای گسترده آنها را موجب می‌شود. با این وجود، تحقیق مزبور، توجیهات اقتصادی احداث این بندر را یادآور می‌شود، چراکه نوار غزه، با مشکلات اقتصادی سختی روبه‌رو است که تجدیدی فراگیر را می‌طلبد. و از آنجا که نمی‌توان کشت سستی و معمول را به دلیل کمبود زمینهای قابل کشت آبی و کاهش حجم آبهای شیرین، مبنای رشد اقتصادی این منطقه قرار داد، شایسته است نگاهها عموماً به صنعت و به‌طور خاص، معطوف صادرات شود و این امر، مستلزم تقویت بنیه و زیرساختهایی نظیر: راه، بندر و ارتباطات بی‌سیم خواهد بود. این تحقیق، پیش‌بینی می‌کند که کار توسعه اقتصادی در نوار غزه علی‌رغم حجم عظیم دشواریها، به دلیل موفقیت مناطقی شبیه غزه همچون هنگ‌کنگ و سنگاپور، قابل تحقق است. زیرا نوار غزه، همچون مناطق یاد شده، از نیروی کار نسبتاً آموزش دیده و ماهر صنعتی، برخوردار است، که آن را از کار در کارگاهها، کارخانه‌ها و کشتزارهای اسرائیل، به‌دست آورده است.

ب) این تحقیق اسرائیلی، ایجاد منطقه تجاری آزاد در نوار غزه را به گونه‌ای که به‌عنوان یک وظیفه اصلی، متولی جذب سرمایه‌ها به سوی پروژه‌های صنعتی شود، مطرح می‌کند (۶۹). و

پیشنهاد می‌کند نقطه ثقل این طرح، صنایع صادراتی باشد، زیرا تقاضای داخلی، تنها برای ادامه کار تعدادی محدود از این صنایع، کافی به نظر می‌رسد. تحقیق مزبور، چنین برآورد می‌کند که رشد اقتصادی منطقه آزاد و پیرامون آن، بر تجارت بین‌المللی، از جمله برخی کشورهای عربی، استوار خواهد بود، از این رو، اهمیت وجود بندری در نوار غزه، به‌عنوان بخشی از این منطقه آزاد و با هدف ایجاد تسهیلات برای این داد و ستدها، قابل ملاحظه است.

ج) برابر برآورد این تحقیق، کشورهایی که ممکن است از بندر غزه استفاده کنند، عبارتند از: کرانه غربی و نوار غزه (حکومت خودگردان)، مصر (و به‌طور مشخص، منطقه سینا)، اسرائیل، اردن و عراق.

اما همین پژوهش، با مطالعه دقیق موقعیت هر منطقه، به این نتیجه می‌رسد که هرگز برای مصر «انگیزه‌های سیاسی یا اقتصادی، برای حمایت و پشتیبانی بندر غزه»، فراهم نخواهد آمد. زیرا این بندر فلسطینی، رقیب دو بندر پورت سعید و اسکندریه و دیگر بنادر کوچک مصری در حاشیه دریای سرخ خواهد بود. به‌اضافه این که مصر، بخشی از درآمدهای خود از کانال سوئز را از دست خواهد داد، چه این که اردن و دیگر کشورهای خلیج، بندر غزه را به‌جای کانال سوئز، برخواهند گزید.

در خصوص موضع اسرائیل، این تحقیق، بر آن است که این بندر، در صورت ایجاد وحدتی اقتصادی میان حکومت خودمختار فلسطین و اسرائیل، سودبخش خواهد بود. در چنین شرایطی، «بندر حیفا، به‌ارائه خدمات به‌بخش شمالی اسرائیل خواهد پرداخت و بندر اشدود، پاسخگوی نیاز بخش‌های میانی خواهد بود و بندر غزه، برآورنده نیازهای بخش جنوبی خواهد بود» (۷۰). تنها، بندر ایلات، به‌عنوان راه نفوذی به‌بنادر شرق سوئز باقی می‌ماند. از دیدگاهی دیگر، این تحقیق نشان می‌دهد که بندر اشدود، توان بالایی دارد که می‌توان آن را بدون نیاز به بندری جدید و پرهزینه، مورد استفاده قرار داد، ضمن آن که با سرمایه‌گذاری اندکی، دارای توان توسعه است. همان‌طور که این تحقیق بر آن است، موج مهاجرت گروهي به‌اسرائیل (آغاز شده از سال ۱۹۸۹)، که به‌دنبال بهره‌مندی از خدمات این بنادر نیز رو به فزونی است،

زمان احداث بندری جدید در غزه به عنوان یک پروژه سودآور اقتصادی، نزدیک شده است. در مورد آنچه به اردن مربوط می‌شود، یعنی عدم بهره‌مندی آن از راهی به مدیترانه، موضوع، متفاوت است. کالاهای صادراتی این کشور به اروپا، امریکای شمالی و شمال آفریقا، یا وارداتی از آنجا، از طریق کانال سوئز می‌گذرد و بارگیری و تخلیه این کالاها در بندر عقبه صورت می‌گیرد. به همین دلیل، وجود بندری در مدیترانه (که بیش از ۲۰۰ کیلومتر از عمان، فاصله نداشته باشد)، به معنی کاهش هزینه‌ها و کوتاه نمودن زمان (نسبت به سفرهای دریایی یا زمینی به طور مساوی)، خواهد بود. این پژوهش معتقد است: «وجود درصد بالایی از شهروندان فلسطینی در اردن»، انگیزه‌های سیاسی استفاده از بندر غزه را فراهم خواهد کرد. جز این که موضع اردن در استفاده از بندر یاد شده، «متأثر از این حقیقت است که استفاده از یک بندر فلسطینی، اندکی به ضرر بندر عقبه»، که تنها راه اردن به دریا را تشکیل می‌دهد، خواهد بود و پایان جنگ ایران و عراق و فعال شدن مجدد بندر بصره، تأثیر منفی بر آن گذاشته است و اینک، تا حدودی کمتر از توان و امکاناتش، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

این تحقیق، حدس می‌زند «استفاده عراق از بندر غزه، به دلایل اقتصادی غیرممکن است» (۷۱). و بر آن است که بندر غزه، نخواهد توانست از نظر اقتصادی، با بندر بصره رقابت کند. البته این نتیجه‌گیری، به اعتقاد ما، با نتایج پژوهشی دیگری که در همین زمینه در نیمه دهه هشتاد انجام شده، متناقض است. همان طور که این دو تحقیق، در برشمردن دیگر نکات مهم (مانند توان اشتغال‌زایی بندر، که در اولی، دو برابر دومی وجود دارد)، با یکدیگر، متفاوت هستند. به همین دلیل، تنها فایده اقتصادی بندر غزه، در بهره‌برداری آن از سوی مناطق فلسطینی و اردن خواهد بود. همچنان که معتقد است این بندر، خواهد توانست در ارائه خدمات، با بندر عقبه، بویژه در جابه‌جایی کالاهای وارداتی یا صادراتی به اروپا، امریکای شمالی و شمال آفریقا، رقابت کند. پژوهش مذکور، ترجیح می‌دهد که این بندر، همچنان از نظر اقتصادی، سودآور بماند، حتی در صورتی که تنها متصدی ارائه خدمات به کرانه غربی و نوار غزه باشد، و می‌افزاید: «طرح بندر غزه، از جنبه سیاسی، برای همه اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها، پرجاذبه است زیرا منافع اقتصادی

حاصل از آن، به رسیدن به نتیجه‌ای معین در گفتگوهای سیاسی ارتباط نمی‌یابد، بلکه برای فلسطینی‌ها، کانالی را برای ایجاد ارتباط با جهان خارج، به وجود خواهد آورد» (۷۲).

این تحقیق تأکید دارد که پروژه احداث بندری در نوار غزه، تأثیری منفی بر بنادر اسرائیلی نخواهد داشت، بلکه منافع غیرمستقیم زیادی را عاید اسرائیل می‌کند. همین امر نیز موجب گردیده است تا حکومت اسرائیل، آن را به‌طور رسمی بپذیرد. از این رو، سومین ضمیمه پیمان «اعلام مبادی» (بند پنجم)، امضاء شده توسط اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، بر «همکاری طرفین، در عرصه ترابری و ارتباطات، تأکید می‌ورزد. یکی از موارد این همکاری، برنامه‌ای است که خطوط کلتی احداث بندری را در غزه و اهمیت خطوط ارتباطی کرانه غربی و نوار غزه، به اسرائیل و دیگر کشورها، ترسیم می‌کند (۷۳). اسرائیل، چنانکه بندهای موافقتنامه اقتصادی میان آن و سازمان آزادی‌بخش (امضا شده در ماه می ۱۹۹۴) نشان می‌دهد، می‌کوشد این طرح و دیگر طرحهای زیربنایی، در درازمدت، وابستگی حکومت فلسطین را موجب شود. و این امر، نه تنها مانع ایجاد این بندر و فعال نمودن آن نمی‌شود، بلکه فرصت مناسب‌تری را برای جلب بازده اقتصادی بیشتر و با هماهنگی کشورهای عربی (اردن، مصر، عراق، سوریه و ...)، به‌عنوان ضمانت اجرایی آن، فراهم می‌سازد.

۵- طرحهای منطقه‌ای اقتصادی

ادبیات اقتصادی اسرائیل، سه طرح اقلیمی - منطقه‌ای به شرح زیر را مطرح می‌سازد (۷۴):

الف) ایجاد منطقه آزاد گردشگری در ساحل دریای سرخ (ریویرای دریای سرخ).

ب) پروژه مشترک مصر - اسرائیل، برای صنایع بافندگی و پوشاک.

ج) ایجاد یک مرکز پزشکی منطقه‌ای - خاورمیانه‌ای.

الف) طرح «ریویرای» دریای سرخ

این طرح مستند به اندیشه «منطقه آزاد گردشگری» است و این فکر، برگمانه «منطقه آزاد

تجاری» استوار است. این دو فکر، از نظر اهداف و پیامدها، به خاطر تعیین منطقه‌ای مشخص و اعطای تسهیلاتی تشویقی برای سرمایه‌گذاری انبوه در یک یا چند زمینه، از سوی سرمایه‌خاص، مانند یکدیگر هستند. از آثار مترتب بر ایجاد «منطقه آزاد گردشگری» در ساحل دریای سرخ، از بین بردن «مرزهای سیاسی و اقتصادی میان این سه کشور و تبدیل این ساحل به منطقه‌ای واحد از نظر رفت و آمد اشخاص و کالا می‌باشد.» این پروژه اسرائیلی، مبتنی بر سه «فرض» است:

- اهمیت ویژه گردشگری در توسعه اقتصادی در منطقه خاورمیانه.

- برخورداری منطقه دریای سرخ از امتیازاتی که آن را برای احراز محوریت گردشگری منطقه‌ای در سطحی گسترده، مطرح می‌سازد.

- اهتمام به همکاری با هدف توسعه گردشگری منطقه‌ای، کارسازتر از محدودیت‌هایی است که واقعیت‌های ژئوسیاسی (جغرافیایی - سیاسی) موجود، تحمیل می‌کند.

می‌توان این «فرضها» به عنوان فرموله‌هایی «تکنوکراتی» برای ایدئولوژی «همکاری منطقه‌ای» در اجراهای مشخص آن، مورد توجه قرار داد. همچنین از این پروژه اسرائیلی آشکار است که بخوبی روابط نزدیک و متعددی را که این طرح به وجود می‌آورد، درک می‌کند. به عنوان مثال، طرح پیشنهادی گردشگری، ویژه منطقه‌ای خواهد بود که مرزهای سه کشور عربی (مصر، اردن، عربستان) و اسرائیل، در آن به یکدیگر می‌رسد. به علاوه، این طرح، افزون بر ترتیبات خاص در زمینه گردشگری و ساماندهی «منطقه آزاد گردشگری»، مقتضی همکاری و هماهنگی نزدیک محلی (شهرداریها)، در فراهم آوردن خدمات زیربنایی (نظیر برق، آب شیرین‌کنی و ...)، خواهد بود. زمینه‌ترابری کالا و ارتباطات بین‌المللی نیز، بر دامنه این همکاریها، خواهد افزود، همچنان که در زمینه محیط زیست و برنامه‌ریزی عمومی برای این منطقه گردشگری، و دیگر عرصه‌های وابسته به آن، نظیر بنادر و فرودگاهها نیز، همکاریهای نزدیکی را می‌طلبد.

این طرح، ایجاد یا احداث «ریویرای» سیاحتی، در ساحلی به طول تقریبی ۵۰ کیلومتر (تا مرزهای عربستان) را پیشنهاد می‌نماید که به صورت زیر، تقسیم خواهد شد: ۱۲ کیلومتر از ساحل مصر، ۱۲ کیلومتر از ساحل اسرائیل و ۲۴ کیلومتر از ساحل اردن. همزمان با این طرح،

طرح منفصل دیگری برای احداث بندری داخلی و مشترک (اردنی - اسرائیلی) به جای دو بندر عقبه و ایلات، برای تضمین «ساحلی به طول ۵۰ کیلومتر، عاری از آلودگی و ویژه ارائه خدمات رفاهی - تفریحی، پیشنهاد شده است». مطابق طرح پیشنهادی اسرائیل، ظرفیت ساحل «ریویرا» حدود یکصد هزار حمام آفتابی خواهد بود که معادل ده میلیون روز جهانگردی (از نوع درجه یک و متوسط) برای منطقه ایلات - عقبه را فراهم می‌سازد. این پروژه، حجم سود سالانه را حدود یک میلیارد دلار تخمین می‌زند (۷۵).

این طرح، همچنین متضمن حفظ حق حاکمیت هر یک از دولتهای سه گانه شریک در منطقه آزاد گردشگری، بر بخش ویژه خود است، البته پیشنهاد می‌کند که این سه دولت، از اصرار بر برخی از شئون حق حاکمیت خود پرهیزند تا جهانگردان بتوانند آزادانه و بدون هیچ مشکلی، از قبیل نیاز به نشان دادن اوراق هویت در گذرگاههای مرزی، در این منطقه، به گردش پردازند. از سویی، مناسب می‌بیند که پول قانونی این سه دولت، شکلی هماهنگ یافته و با همکاری یکدیگر، به سوی تحوّل و تغییر مشترک گام بردارند. این اقدامات می‌تواند در عرصه اجرای قوانین، مبارزه با جرایم، ارائه خدمات فوق‌العاده و ... ظهور یابد. به علاوه، هر یک از سه کشور، اجرای طرح در بخش یا منطقه خود را بر عهده گرفته، کار هماهنگی با دیگر طرفها را به یک بنگاه بین‌المللی متخصص در امور توسعه، وانهند (۷۶).

ب) طرح مشترک مصر اسرائیل در صنعت بافندگی و پوشاک

این طرح اسرائیلی، مستند به تخصص مصر در تولید و صدور پنبه و پارچه‌های پنبه‌ای و نیز تخصص اسرائیل در تولید لباس است. اما آنچه که در اینجا جلب توجه می‌کند، فراوانی «منابع فراوان کار ارزان» در مصر بوده که اسرائیل، بشدت از آن جهت، فقیر است. طرح کلی این پروژه، حکایت از آن دارد که اسرائیل، به سبب داشتن نیروی متخصص و «توان دستیابی به بازارهای اروپا و امریکا»، متمایز است و معتقد است وجود صنعت بافندگی در مصر و صنعت تولید پوشاک در اسرائیل، مکمل یکدیگر خواهند بود. و چنین نتیجه‌گیری می‌کند که تولید مشترک بین آن دو،

براساس تقسیم کار و توزیع مراحل تولید، به نحوی که هریک بر عهده گیرنده جزئی باشد که برایش کمترین هزینه را دارد (۷۷).

برابر پیش‌بینی اسرائیل در این طرح، مصر حدود ۴۰٪ از پنبه خام خود را صادر خواهد کرد که بخش عمده این صادرات (۹۰٪) روانه بازارهای اروپا و امریکای شمالی می‌شود و تنها ۱۰٪ باقی مانده، به کشورهای عربی، صادر می‌شود. این تحقیق، معتقد است تغییر سیاست مصر از صدور پنبه به تولیدات صنعتی، این کشور را در «ایجاد فرصتهای شغلی جدید و بالابردن ارزش افزوده آن و جلب ارزهای خارجی»، یاری خواهد رساند. اسرائیل نیز حدود ۲۷٪ از تولیدات پارچه و لباس خود را صادر می‌کند که غالب این محصولات، به کشورهای عضو اتحادیه اروپا، جایی که اسرائیل می‌تواند بدون پرداخت عوارض گمرکی و محدودیت در حجم کالا، به صادرات بپردازد، می‌رود. همچنان که پیمان تجارت آزاد میان اسرائیل و امریکا، به اسرائیل اجازه می‌دهد که صادرات پارچه و لباس خود را به صورت پیوسته و با روند صعودی، به بازارهای امریکا توسعه دهد. چرا که این پیمان، هیچ شرطی برای ورود کالاهای اسرائیلی به بازارهای امریکایی نگذاشته است، به استثنای این شرط که اسرائیل، عامل ۳۵٪ ارزش افزوده آن باشد یا این که آن کالاها، از خود اسرائیل صادر شود.

پیشنهاد این طرح، تکیه اسرائیل، بر «توجهی منطقه‌ای» در همکاری اقتصادی با کشورهای عربی و اجرای زمان‌بندی شده «تجارت آزاد منطقه‌ای» است. و حدس می‌زند مخالفت امریکا و اتحادیه اروپا با چنین توافقنامه‌ای، قابل انتظار (محتمل) نیست، زیرا همپیمانی میان اسرائیل و هریک از آن دو، زمینه نظیر چنین تحوّل را فراهم می‌سازد. همچنین بر آن است که «مجموعه کشورهای اروپا، همکاری میان کشورهای پیرامون دریای مدیترانه را تشویق می‌کنند، که ممکن است این تشویق، از طریق موافقت با وضع قوانینی مبتنی بر میزان لیبرال بودن این کشورها در هم‌پیمانشان با اسرائیل، صورت پذیرد، همان گونه که تولید مشترک با مصر را مجاز بداند. کما این که ممکن است ایالات متحده، با هدف ابراز علاقه خود به برقراری صلح در منطقه، از طریق همکاری اقتصادی، دست به اقدامی مشابه بزند» (۷۸).

علاوه بر تولید مشترک در صنعت بافندی و پوشاک، این طرح اسرائیل، متضمن پیشنهادی با تأکید بر بازرگانی آزاد میان اسرائیل و مصر، در زمینه اقتصاد است. همکاری‌ای که مبادلات بازرگانی میان دو کشور را در خصوص انواع منسوجات و پوشاک، فراهم آورد. بدین نحو که مصر، علاوه بر پنبه حلاجی شده نیمه صنعتی به اسرائیل، پنبه‌ای از نوع «بلند رشته» بفروشد که برای رشتن و تولید پارچه‌هایی با بالاترین کیفیت، مناسب است و در برابر، از اسرائیل، الیاف و نخهای مصنوعی، وارد کند و این توافق پیشنهادی، زمینه‌ساز مبادلات انبوه کالا در شاخه‌های مختلف پارچه و پوشاک، خواهد بود. این تحقیق، همچنین بر آن است که «در صورتی که هر دو کشور بخواهند بخشی از بازار طرف مقابل را به دست آورند، باید در تولیدات خود، تعدیل نمایند و حکومت هر دو کشور، خواستار وضع تمهیداتی بنیادین شوند که آزادی جابه‌جایی کالا، سرمایه و متخصصان میان دو کشور را تسهیل می‌کند که نتیجه آن، تجارتی دوسویه خواهد بود. همچنین، موضع رقابتی و ابزار صادراتی آن دو، بهبود می‌یابد و سطح سرمایه‌گذاری محلی و خارجی را در هر دو کشور، بهبود می‌بخشد» (۷۹).

صرف نظر از دیگر امور مترتب بر این طرح مشترک و پیشنهادی، این نکته برجسته در طرح باقی است که از سر تعمد، بر آن است تا در تقسیم کار، آن بخش از تولید و بازاریابی را که دارای ارزش افزوده بیشتری هستند، ویژه اسرائیل بدانند.

همچنین تحقیقی از سوی مؤسسه آرمند هومر در سال ۱۹۸۶ منتشر شد، که حاوی «همکاری» مصر و اسرائیل، در صنعت کود، همانند همکاری پیشنهادی در عرصه پارچه و لباس است (۸۰). و هر دو دولت، به اضافه یک شرکت چندملیتی با مبنای امریکایی، درباره طرح تولید کود به صورت مفصل، در سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ گفتگو نموده‌اند. که البته این گفتگوها، به دنبال جنگ لبنان با اسرائیل متوقف شد. هدف این گفتگوها، ایجاد پروژه‌ای مشترک بود که به موجب آن، کارخانه‌ای در مصر، برای تولید کودهای نیتروژنی و کارخانه‌ای در اسرائیل، برای تولید کودهای فسفات، احداث می‌شد و گمانه اصلی، آن بود که این شرکت چندملیتی، در هر دو کارخانه شریک بوده، همکاری‌هایی با آنها در زمینه فنی و بازاریابی، داشته باشد.

ج) ایجاد یک مرکز پزشکی منطقه‌ای خاورمیانه‌ای

اندیشهٔ تأسیس یک مرکز پزشکی - منطقه‌ای در خاورمیانه، به این فرضیه بازمی‌گردد که «صلح در خاورمیانه، تقاضای توجه به امور پزشکی را افزایش می‌دهد که از گذر تغییر مسیر اموالی که در حال حاضر صرف ایجاد امنیت می‌شود، به صرف آنها در توسعه اقتصادی، حاصل خواهد شد و در نتیجه، به بالارفتن سطح زندگی منتهی خواهد شد، همچنین به تغییر توقعات عمومی، از نظام مراقبت‌های پزشکی، منتهی خواهد بود» (۸۱). صرف نظر از دقت این فرضیه، این مرکز پزشکی منطقه‌ای، هدف دیگری، یعنی سازگار شدن با متغیرها و نیازهای آینده به خدمات پزشکی پیشرفته را دنبال می‌کند. به همین دلیل، طرح ایجاد چنین مرکزی، تجهیز آن به «پیشرفته‌ترین وسایل پزشکی و پرسنلی ورزیده و نیمه‌ورزیده، در تخصص‌های مختلف را نیز می‌طلبد». طرح، همچنین، متضمن لحاظ مرکزی برای تربیت کادر و پرسنل فنی، با هدف تأمین نیاز خود مرکز و کشورهای شریک است، و البته، این روشن است که اسرائیل، در تولید تجهیزات و وسایل مخصوص پزشکی، دارای تخصص و آوازه می‌باشد.

این طرح، فواید ایجاد چنین مرکزی را به شرح زیر برمی‌شمارد: ۱- گسترش و تنوع. چه این که مراجعاتی با انتظارات مختلف و در چارچوبی وسیع، برای دریافت خدمات متنوع پزشکی، بدان روی می‌آورند، خدماتی که مراکز محلی یا ملی، به دلیل کمی تقاضا، قادر به تأمین آن نیستند.

۲- فراهم آوردن منافع چشمگیر، که به مرکز اجازه خواهد داد به تنوع فعالیت‌های خود و حجم مرکز خود، (مانند برترین و بیشترین تجهیزات برای مرکز جدید، با کمترین هزینه برای موارد فنی و انبار کمک‌های متنوع پزشکی) پردازد.

۳- تمرکز، به گونه‌ای که یک بیمار با بیماری‌های مختلف، خواهد توانست که همزمان، همهٔ آنها را درمان نموده، از شاخه‌های گوناگون خدمات پزشکی، در کنار بهره‌مندی از کادری فنی و دانشی جدید، سود جوید.

۴- نقش مؤثر منطقه‌ای. چنین مرکزی خواهد توانست به عنوان مغز مراکز پزشکی محلی و

ملّی، عمل نموده، و از نقشش در به‌کارگیری خدماتی عالی را از طریق به‌کارگیری کامپیوتر و تجهیزات پیشرفته ارتباطی، ارائه دهد، همچنان که خواهد توانست متخصصان مورد نیاز را تربیت کند.

این پروژه، احداث مرکزی در شهر فلسطینی رام‌الله را توصیه می‌کند و معتقد است که انتخاب رام‌الله با «خط ایجاد شکلهایی نو در همکاریهای خاورمیانه‌ای»، هماهنگ است.

همچنین بر آن است که مکان یاد شده، با معیارهای لازم در طرحهای مشارکتی سازگاری دارد که مهمترین آنها عبارت است از: «ارائه خدمات به چند دولت منطقه‌ای، بودن از کار انداختن منافع دیگر دولتها»، تکیه بر پروژه‌های اقتصادی سودآور، تشویق «برقراری روابط فعال میان دولتهای شریک». و معتقد است که بیشترین و نخستین استفاده کنندگان از آن - فلسطینی‌ها - به دلیل وجود مرکز در منطقه‌ای فلسطینی، خواهند بود. همچنین به این نکته اشاره دارد که مرکز پیشنهادی، از انگیزش بیمه‌های «احساسی - قومی»، که ایجاد چنین مرکزی در داخل «مرزهای اسرائیل پیش از سال ۱۹۶۷»، موجب آن خواهد بود، پیشگیری می‌کند، ضمن آن که همزمان، موقعیت آن، استفاده از واردات پزشکی اسرائیل را که در منطقه قدس به فور یافت می‌شود، (با این فرض که قدس، در اشغال اسرائیل باقی بماند)، فراهم می‌آورد. به علاوه، نزدیکی رام‌الله، به «کشورهای شرق مدیترانه و منطقه بین‌النهرین و حوزه دریای سرخ، رام‌الله، با راههایی خوب به عمان، قدس و تل‌آویو متصل است. همچنان که راهی نیز به یک فرودگاه محلی در قدس دارد و در نزدیکی آن دو فرودگاه بین‌المللی (فرودگاه عمان و فرودگاه تل‌آویو)، وجود دارد (۸۲). ولی اسرائیل، که جز چند کیلومتر با رام‌الله فاصله ندارد، به عنوان نزدیکترین مرکز، خواهد توانست امکانات لازم در سطوح پزشکی، بهداشتی، فنی و خدماتی را به آن، ارائه نماید.

با این وجود، این طرح، برخلاف دو طرح پیشین (گردشگری و صنعت بافندگی و پوشاک)، آن اندازه، دستیابی به منافع اقتصادی را که باز شدن عرصه‌های کار در تخصصهای پزشکی و تحقیقاتی مرتبط با آن را پی می‌گیرد، دنبال نمی‌کند. و اینها، تخصصهایی است که اسرائیل، در حد بالایی از آنها (به دلیل سیاست آموزشی خود در کنار بهره‌مندی از مزایای

مهاجرت از نقاط مختلف جهان با تخصصهای مختلف بدانجا)، برخوردار است. همچنین، این مرکز، فرصت (ترجیحاً بدون بازده اقتصادی قابل توجه مناسبی) برای ترویج تجهیزات پزشکی اسرائیل در بازار، و چه بسا ترویج آن در بازارهای ویژه به وجود می آورد، و لیکن وظیفه اصلی آن (بدون انکار امکان وجود وظایف صرفاً علمی و پزشکی دیگر)، تنها توسعه راههای عادی سازی است، تا زمینه های حیاتی مختلفی نظیر خدمات پزشکی را پوشش دهد.

۶- افقهای «عادی شدن» روابط اقتصادی میان اسرائیل و کشورهای عربی

پژوهشها و طرحهای اسرائیل (پیش از شروع گفتگوهای عربی - اسرائیلی در پاییز ۱۹۹۱)، افقها و مفاهیم «عادی سازی» اقتصادی را در ذیل عنوانهای زیر مطرح ساخت:

الف) توسعه بازرگانی میان اسرائیل و کشورهای عربی.

ب) توسعه روابط اقتصادی میان اسرائیل و اردن.

ج) تبدیل منطقه جولان به مرکز روابط اقتصادی منطقه ای.

د) توسعه روابط اقتصادی میان سوریه و اسرائیل.

ه) توسعه روابط اقتصادی میان اسرائیل و جنوب لبنان.

الف) بازرگانی اسرائیل و اعراب (۸۳)

تحقیقات اسرائیل در این خصوص، انتظار دارد که مبادلات بازرگانی میان اسرائیل و کشورهای عربی، نخستین عرصه ای باشد که عادی سازی آن، پس از «بازگشت صلح به خاورمیانه»، مشاهده شود. برخی از این تحقیقات معتقدند: «شروع تجارت با دشمنی پیشین، به عنوان یک تصمیم سیاسی، باقی می ماند و توسعه و تحوّل آن نیز، در گرو عادی سازی مورد قبول طرفین خواهد بود». در خصوص حجم ممکن (قابل تحقق) مبادلات تجاری اعراب و اسرائیل، تحقیق مزبور، را بر عدم دخالت امور سیاسی در آن می گذارد و می گوید که با به کارگیری دو مفهوم

«توسعه» تجاری و «تحوّل» تجاری، این میزان را برآورد کند.

توسعه بازرگانی میان کشورهای یاد شده، سه جنبه را در نظر دارد: ۱- گسترش حجم صادرات و واردات، همچنین تعیین کالاهایی که جابه‌جایی (و انتقال به کشور ثالث)، کمترین هزینه را دارد. ۲- آفرینش بازرگانی، به عبارتی، در کشوری که سابقهٔ عداوت دارد، بازار جدیدی برای کالاهایی که صادراتشان به دلیل بالابودن هزینهٔ حمل، سودآور نبوده است، ایجاد شود. ۳- تولید، یعنی شروع به تولید کالاهایی که قیمت آنها در حدّی نباشد که پیش از «صلح»، اجازهٔ واردات به آنها داده شود، یا آنچه که تولید آن، به سبب منافع ناشی از بالارفتن (حجم)، مقرون به صرفه می‌نماید که این افزایش، ناشی از فعالیت بازارهای جدید منطقه‌ای است.

ولی در زمینه روند تحوّل بازرگانی میان کشورهای سابقاً متخاصم، آنچه مورد نظر و اشاره است، تغییر بازرگانی با دیگر کشورهایی که قبلاً در جریان بوده، به بازارهایی جدید که در اثر برقراری «صلح» به وجود می‌آیند، می‌باشد. تحوّل تجاری، به دلیل عدم نیاز به تغییر در شیوه‌های تولید و الگوهای مصرف، سرعت ممکن می‌شود. آنچه برای ما و در اینجا قابل اهمیت می‌باشد، آن است که نتایج مورد نظر این تحقیق اسرائیلی در خصوص بازرگانی عربی - اسرائیلی، تنها در سایه عادی‌سازی، مورد انتظار و توقع است. در این تحقیق، تنها پنج کشور زیر انتخاب شده‌اند: سوریه، مصر، اردن، عربستان و امارات. براساس تحقیق اسرائیلی، دیگر کشورها [به‌عمد] مورد غفلت قرار گرفته‌اند و این غفلت، ناشی از کمی اطلاعات تفصیلی و ضروری در خصوص آنهاست. این پژوهش، نکات زیر را به‌عنوان نتیجهٔ بحث، ابراز می‌دارد:

۱) در خصوص حجم مبادلات بازرگانی مورد انتظار از اسرائیل به کشورهای عربی (حسب داده‌های اواخر دههٔ هشتاد):

الف) کالاهای مناسب برای رساندن حجم مبادلات تجاری مرزی، ۷۲۵ میلیون دلار (یا برابر ۶/۷٪ از صادرات اسرائیل)، که شامل بازرگانی انواع گوشت، مواد خوراکی، انواع کود، پلاستیک، پوشاک و ادوات صنعتی می‌شود.

ب) کالاهایی که میزان سازگاریشان با امر تجارت مرزی، نامحدود است، ۱۳۲۸ میلیون دلار (یا برابر ۱۳/۸٪ صادرات اسرائیل)، که شامل میوه، انواع سبزی، مواد غیرآلی شیمیایی مولدها، تجهیزات صنعتی، ابزارهای مورد نیاز در دفاتر کار، محصولات الکترونیکی و اتصالات، ناوبری هوایی و وسایل پزشکی می‌شود.

ج) کالاهایی که با تجارت مرزی، کمتر تناسب دارند: ۱۱۱ میلیون دلار (۱/۲٪ از صادرات اسرائیل)، شامل: مواد شیمیایی آلی و مانند آن.

و بدین ترتیب، مجموع مبادلات کالا از اسرائیل به کشورهای عربی مورد اشاره، به حدود ۲۱۶۴ میلیون دلار یا معادل ۲۲/۶٪ از کل صادرات اسرائیل، خواهد رسید.

۲) در خصوص حجم صادرات مورد انتظار کشورهای عربی به اسرائیل:

الف) کالاهای مناسب با تجارت مرزی: ۱۰۱۶ میلیون دلار، یا برابر با ۲/۴٪ از کل صادرات کشورهای عربی که شامل: نفت، محصولات پتروشیمی، پارچه، پنبه و انواع فلزات می‌شود.

ب) کالاهایی که میزان تناسب آنها با تجارت مرزی نامحدود است: ۳۹/۹ میلیون دلار یا معادل ۰/۱٪ از مجموع صادرات کشورهای مورد نظر، که شامل مواد شیمیایی و پتروشیمی می‌شود. یعنی در این صورت مجموع ارزش مبادلات مورد انتظار میان اسرائیل و کشورهای عربی یاد شده، به ۳/۲ میلیارد دلار (با نرخهای سال ۱۹۸۸)، خواهد رسید. یادآوری این نکته لازم است که فرضهای مطرح شده، تنها افقها و عرصه‌های مبادلات بازرگانی را دربر می‌گیرد و شامل مجموع افقهای بازرگانی به‌طور کلی (نظیر آنچه با عنوان آفرینش یا تولید بازرگانی نامیده شد)، نمی‌شود. همچنین، بازرگانی خدمات و ترانزیت را دربر نمی‌گیرد. چنانکه شامل همه کشورهای عربی شرقی نیز نمی‌گردد (به‌عنوان مثال، لبنان و عراق را شامل نمی‌شود)، اگرچه بیشتر آنها را مورد نظر دارد. البته این تحقیقات، به‌عمد، از ذکر حکومت خودگردان فلسطین، که حجم مبادلات با آن در آغاز دهه نود، به یک میلیارد دلار می‌رسید، غفلت نموده است (۸۵). اگر احتمال بازرگانی اسرائیل با کرانه غربی، و نوار غزه و دیگر

کشورهای عربی، یاد نشده در طرح را در نظر بگیریم، می‌توان بروشنی حدس زد که نسبت صادرات کالاها اسرائیلی به جهان عربی (در سایه عادی‌سازی فراگیر اقتصادی)، به‌مرز ۳۵ تا ۴۵٪ از کل صادرات آن می‌رسد.

ب) گسترش روابط اقتصادی میان اسرائیل و اردن

مقدمه یک پژوهش اسرائیلی در خصوص آینده «همکاری» اقتصادی میان اردن و اسرائیل، می‌گوید: این دو اقتصاد، از طریق کرانه غربی، با یکدیگر مرتبط بوده، «در استمرار نوسان طبیعی همچون آب و هوا و منابع طبیعی، با یکدیگر مشترکند. همچنین، هر دو کشور، گرانترین منابع موجود در منطقه، یعنی: بحر میت، حوزه رود اردن و خلیج ایلات - عقبه را»، در اختیار دارند (۸۶). برجسته‌ترین نتیجه‌گیریهای این پژوهش، عبارتست از:

۱- هر دو کشور، با امکانات مشابهی در برخی شاخه‌های اقتصادی نظیر: صنعت و کشاورزی، روبه‌رویند. همان‌گونه که با مشکلاتی همانند، دست و پنجه نرم می‌کنند. و اردن، از نظر موقعیت و روابط تجاری‌اش «بهترین کانال اسرائیل به دیگر کشورهای عربی» (۸۷)، شمرده می‌شود. این پژوهش، پیشنهاد می‌کند که اردن به‌همین دلیل باید زیرساختها و خدمات خود را متحول سازد، زیرا بازده اقتصادی [قابل توجهی] را برایش در پی خواهد داشت و معتقد است که این کار، به‌نفع بازرگانی ترانزیت هر دو کشور است. این تحقیق، در برابر، اسرائیل را به‌ایجاد تسهیلات (از طریق بنادر خود در دریای مدیترانه)، برای صادرات اردن به اروپا و امریکای شمالی و ترانزیت واردات اردن از این کشورها فرا می‌خواند که نتیجه آن، بهره‌مندی هر دو طرف خواهد بود، اردن، صرفه‌جویی در هزینه حمل‌را در مقایسه با استفاده از کانال سوئز یا دور زدن افریقا، عاید خود خواهد ساخت و اسرائیل، منافع حاصل از جابه‌جایی، بارگیری، تخلیه و انبارداری را به‌دست خواهد آورد.

۲- تفاوت زیادی میان کارآیی اقتصادی اردن و اسرائیل وجود دارد. در سال ۱۹۹۱، سهم هر فرد از تولید ناخالص ملی در اسرائیل، ده برابر سهم هر فرد اردنی بود. از نیمه دهه هشتاد،

اقتصاد اردن در حالت رکود به سر می‌برد. همین پژوهش اسرائیلی، پیش‌بینی می‌کند: «همکاری با اسرائیل، خواهد توانست فرصت مناسب و اساسی را برای رشد و توسعه روند کند اقتصاد اردن، فراهم آورد» (۸۸).

۳- بازار داخلی اردن، کوچک بوده و از کمی استفاده از سرمایه و بالا بودن هزینه خدمات، بویژه در صادرات و واردات، رنج می‌برد. ضمن آن که «شرایط ناپایدار اقتصادی (و سیاسی)، در آن وجود دارد». و امکان کاهش برخی از این مشکلات به نفع اقتصاد اردن وجود دارد که از طریق «صلح و همکاری اقتصادی»، میسر می‌شود. این پژوهش، بر آن است که بازار اسرائیل به برخی از کالاهای اردن، نظیر پارچه، وسایل خانگی و فرآورده‌های پوستی، نیازمند است. همان‌گونه که این امکان وجود دارد که «در صادرات سبزی تازه، غذاهای نیمه‌صنعتی و ... به دیگر کشورهای خاورمیانه، کشورهای خلیج و اروپا، اسرائیل و اردن با یکدیگر همکاری داشته باشند». به علاوه، در عرصه بحثهای کشاورزی، فرآوری محصولات کشاورزی و صادرات آن به جهان عرب نیز، می‌توانند به یکدیگر کمک کنند.

۴- امکانات گسترده‌ای برای همکاری در زمینه صنعت وجود دارد که مشخصاً در زمینه پوشاک، پارچه، فرآورده‌های پوستی و چوبی و وسایل منزل، از آن میان، قویتر است. عرصه دیگر همکاری، تولید مصالح ساختمانی، اعم از سیمان و محصولات فلزی است. بر مبنای پیشنهاد این پروژه اسرائیلی، تقسیم کار میان اسرائیل و اردن در صنعت پارچه و پوشاک، به همان نحو پیشنهادی برای چنین ارتباطی میان مصر و اسرائیل (که در گذشته بدان اشاره شد)، در همین صنعت خواهد بود. و دیگر شاخه‌ها نظیر: دارو، مواد خام و غذاهای صنعتی را دربر خواهد گرفت.

۵- این پژوهش، انتظار دارد که در زمینه خدمات، منافع اصلی این همکاری میان اردن و اسرائیل، بروز یابد. این طرح، پراهمیت‌ترین این زمینه‌ها را، گردشگری دانسته و شکل‌های گوناگونی از گردشگری نظیر: فرهنگی، باستانی، پزشکی و تفریحی را مطرح می‌سازد و پیش‌بینی می‌کند که این منطقه گردشگری، بیشتر مساحت واقع در حد فاصل رود اردن در شمال، تا خلیج «ایلات - عقبه» در جنوب را دربر گیرد.

دیگر عرصه‌های ممکن برای «همکاری» میان دو کشور نیز، بدین شرح برشمرده می‌شود: پزشکی، بانکها، خدمات زیربنایی (برق، ترابری و مشخصاً ارتباطات)، در کنار تجارت یا بازرگانی. و چنین می‌افزاید: «شرکتهای ساختمانی اردن، هم‌اکنون پروژه‌های زیادی را در کشورهای مختلف عربی، بویژه عربستان و کشورهای خلیج، انجام می‌دهند. و شرکتهای اسرائیلی نیز، تجربه‌ای جهانی را در افریقا، ایران و دیگر کشورها کسب کرده‌اند و به این دلیل، این همکاری، برای هر دو کشور سودآور خواهد بود» (۸۹).

۶- آخرین عرصه روابط اردن - اسرائیل، در طرحهای منطقه‌ای مرتبط با دریای میت در (پروژه کانال میان دو دریا)، یا مرتبط با حوزه رود اردن و یا طرح آب یرموک - اردن، محدود می‌شود، که البته به جز همکاری در پروژه احداث خط لوله نفت، از خلیج تا غزه است. روشن است که مقصود پنهان اسرائیل، در پشت این پیشنهادهای همکاری اقتصادی میان اردن و اسرائیل، نزدیک شدن به یک اتحادیه گمرکی، یا همان اندیشه «نیلوکس» است که اردن، اسرائیل و حکومت فلسطین را به یکدیگر ضمیمه می‌کند؛ این تفکر را مراکز پژوهشی اسرائیل، در دهه هشتاد نیز مطرح کردند و چنین به نظر می‌رسد که در اردن نیز سمت‌گیری‌ای وجود دارد که اتحادیه گمرکی با اسرائیل را به عنوان چارچوبی که به اقتصاد اردن خدمت خواهد کرد، می‌شناسد (۹۰).

کارشناسان اسرائیلی برآنند که ورود کالاهای اردن، تأثیر چشمگیری بر اقتصاد اسرائیل نخواهد داشت، زیرا از یک سو، تولید ناخالص ملی این اقتصاد (در سال ۱۹۹۳)، نزدیک به ۷۰ میلیارد دلار بوده است (و ارزش واردات کالا در همان سال، حدود ۱۶ میلیارد دلار بوده است). و از سوی دیگر، بسیاری از کالاهای اردن، نمی‌توانند بازاری برای خود، در اسرائیل بیابند. با این وجود، انتظار می‌رود که گشوده شدن بازار اسرائیل در برابر کالاهای اردن، تأثیر قابل توجهی بر اقتصاد اردن (اقتصادی که در سال ۱۹۹۳ برابر ۲/۴ میلیارد دلار کسری داشته و واردات کالای آن در همان سال، حدود ۳/۴ میلیارد دلار بوده است)، بگذارد. اقتصاددان اسرائیلی و استاد دانشگاه عبری - نداف هلیوی - معتقد است: «این همکاری، برای اقتصاد اردن، با

اهمیت‌تر خواهد بود تا برای اسرائیل، و اسرائیل می‌تواند بدون بیم زیادی، بازارهای خود را در برابر آن کشور، بگشاید». او، حدس می‌زند: «موافقتنامه‌های طرفین در زمینه بازرگانی، در وهله نخست، سیاسی باشد» (۹۱). ولی ملاحظات سیاسی در توافقنامه‌های اقتصادی و بازرگانی، نقش مالی و تأثیر بازرگانی آن را از بین نخواهد برد. برخی پژوهش‌های اسرائیلی از زمانی نه‌چندان دور (سال ۱۹۸۹)، بدین نکته اشاره دارند که لازم است سیستم بازرگانی آزاد، میان اسرائیل، مناطق فلسطینی‌نشین و اردن ایجاد شود، زیرا از نظر اقتصادی، به نفع اسرائیل خواهد بود. تحقیق صندوق آرمندهم، منتشر شده در سال ۱۹۸۹ که مهمترین نکات آن، ذیلاً مورد اشاره قرار خواهد گرفت، در همین خصوص بوده است:

«کنار یکدیگر آوردن توان بازرگانی اسرائیل، اردن و فلسطین، امکانات متعددی را برای همکاری تجاری دو کشور و صادرات به کشورهای منطقه و جهان فراهم می‌آورد. به عبارتی، شرایط به وجود آمده، این امکان را به وجود خواهد آورد که اسرائیل و اردن، در سایه این همکاری، به دلیل برخورداری از توان هر دو اقتصاد، بتوانند صادراتی بیشتر از واردات خود داشته باشند، ضمن آن که خواهند توانست از طریق پروژه‌های مشترک خود، به سطح بالاتری از خوداتکایی برسند» (۹۲).

لیکن اتحادیه گمرکی پیشنهادی میان سه طرف یاد شده، علی‌رغم مفاد بندهای موافقتنامه اسرائیل - فلسطین و اسرائیل - اردن، تنشهایی را به وجود خواهد آورد، زیرا تفاوت آشکاری در سطح تحوّل اقتصادی میان اسرائیل و دو طرف دیگر، به چشم می‌خورد، همچنان که هر یک از روابط موجود (سیاسی، نظامی و امنیتی) و رابطه مورد انتظار میان سه طرف، روابطی کافی و آماده، برای چنین همکاری‌ای شمرده نمی‌شوند (چنانکه پروتکل‌های «همکاری اقتصادی» میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، از این «ناابرابری» به عنوان الگو و نمونه، نام می‌برد). همچنین این پژوهش اسرائیلی، علاقه شدید اسرائیل به استفاده از اردن را به عنوان پل عبور به بازارهای بزرگ عربی، انکار نمی‌کند و پنهان نمی‌دارد. علاقه‌ای که اسرائیل، در (پیمان اسلو)، در خصوص خودمختاری فلسطین نیز ابراز نموده است.

ج) تبدیل منطقه جولان به مرکز اقتصادی منطقه

منطقه مورد اشاره در پروژه اسرائیلی، دامنه‌ای فراختر از آنچه را که به عنوان بلندیهای جولان شناخته می‌شود، شامل می‌گردد و بخشهای شمالی اردن، اسرائیل، مناطق جنوبی سوریه و لبنان را دربر می‌گیرد. این منطقه، از نظر اسرائیل، «به دلیل ابراز دشمنی و رویارویی، از سالیان متمادی، از دیگر مناطق ممتاز است و همین موضوع موجب شده است که تنوع و فراوانی امکانات طبیعی و اقتصادی آن، نادیده گرفته شود» (۹۳). این طرح اسرائیلی، در مورد این منطقه می‌گوید: «اگر تقسیمات تاریخی، سیاسی و نظامی موجود میان کشورهای مورد نظر را کنار بگذاریم، چهره‌ای کاملاً متفاوت از آن را خواهیم دید؛ به عبارتی، انعکاس تنوع منابع انسانی و طبیعی آنجا، امکانات وسیعی را برای رشد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و دیگر زمینه‌ها، فراهم می‌آورد». این طرح پیشنهاد می‌کند که یک همکاری و هماهنگی گسترده، با هدف توسعه منطقه صورت پذیرد «همکاری‌ای همسو با رشد استراتژی ملی، برای همه طرفها». برابر دیدگاه طرح مزبور «زمینه‌های فعالیت رو به رشد، که موجب عرضه تولیدات و خدمات مفید ملی، اجتماعی و فرهنگی برای هر کشوری گردد، به‌میزانی قابل توجه وجود دارد» (۹۴).

پیش‌بینی این پژوهش درباره جولان، آن است که خاورمیانه، از نظر جغرافیایی، قابل تقسیم به سه دایره تودرتو می‌باشد: بخش اول، که بلندیهای جولان، جبل الشیخ و شمال صحرای اردن را دربر می‌گیرد. دایره دوم (اطراف)، شامل کشورهایایی که در بخشی از دایره اول (یعنی اسرائیل، اردن، فلسطین، لبنان و سوریه)، قرار می‌گیرند، می‌شود و دایره سوم را «کشورهای صحرا»، یعنی: عربستان، کشورهای خلیج، مصر و تاحدودی عراق، تشکیل می‌دهند که در حقیقت، بازار مصرف فرآورده‌های «منطقه جولان» به‌شمار می‌روند.

فرض این برنامه اسرائیلی، فراهم آمدن توان و میل به‌از بین بردن موانع «مصنوعی» و برنامه‌ریزی توسعه‌ای «هماهنگ و فراگیر» است. به‌علاوه، ایجاد ابزار تشویق برای فعالیتهای ابتکاری اقتصادی و سرمایه‌گذاریهای کلان می‌باشد. همچنین، به‌عنوان توجهاتی برای توسعه منطقه یاد شده، بر توسعه فعالیتهای ذیل، تأکید می‌کند، کشاورزی و صنایع کشاورزی (در دشت و

ارتفاعات)، گردشگری خاص و جهت‌دار (برای مشاهده آثار باستانی، طبیعت، ورزش، پزشکی و ...)، مرکز پزشکی منطقه‌ای، منطقه آزاد تجاری، شهرکهای صنعتی غیرآلاینده، مراکز درمانی و تفریحی، محله‌های دارای هویت ویژه (ایدئولوژی، دینی، فرهنگی و ...) و دانشگاه چندزبانه برای دانشجویان محلی و خارجی. از سویی، تأکید می‌کند که عرصه‌های یاد شده، جنبه نمونه‌ای داشته و به معنی محدود کردن آن نیست. و معتقد است که هرگونه فعالیت اقتصادی، مشروط به «پاکسازی منطقه از آثار جنگ» نظیر (مین‌ها، سنگرها و خاکریزها) و بازسازی راهها و خطوط آهن (ریل) و فعال نمودن مجدد بخشهای دریاچه الحوله و احیای ساختار زیست محیطی اش برای تحقق هدفهای اصلی گردشگری می‌باشد. و البته در کنار آن، باید فعالیتهایی نظیر: بازسازی هتلها، نوسازی وسائط نقلیه، درختکاری و ... ملحوظ باش (۹۵). و دو شرط ضروری دیگر را برای دستیابی به توفیقات مورد نظر نیز مورد تأکید قرار می‌دهد که عبارتند از: نخست، از میان بردن موانع سیاسی موجود، و دیگری، تکیه به فرایند توسعه‌ای غیرمتمرکز که تحوّل منطقه را امکان‌پذیر می‌سازد.

در منابع اقتصادی طرحهای مذکور و تأمین سرمایه‌های کافی برای شروع آنها، هرچه گفته شود و هر اندازه که امکانات عملی، برای تحقق برخی از طرحهای پیشنهادی این پروژه ایجاد شود، این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که پروژه امنیتی، همچنان پراهمیت باقی خواهد ماند. حجم طرحهای مشترک پیشنهادی و قرار گرفته بر روی نوار مرزی اسرائیل و سه کشور عربی پیرامون آن، تصادفی نیست، بلکه به عمق اهمیت بعد امنیتی آن در استراتژی اسرائیل و تعیین محدوده خاص ارتباط اسرائیل با کشورهای عربی اطراف خود اشاره می‌کند.

د) توسعه روابط اقتصادی میان اسرائیل و سوریه

مقدمه یک پژوهش اسرائیلی در خصوص «همکاری» اقتصادی میان سوریه و اسرائیل، بر این امر تصریح دارد که «چنین همکاری‌ای، امری ممکن و محتمل، به اندازه‌ای که تحقیقی عمیق و فراگیر را اقتضا کند، نیست. اما ایجاد روابطی اقتصادی میان مصر و اسرائیل و راه‌اندازی

طرح‌هایی مفصل در زمینه همکاری‌های اقتصادی آینده در خاورمیانه و حاصل از روند صلح، کمترین بدبینی را نسبت به این موضوع، موجب گشته است» (۹۶).

تحقیقی که بیشتر آن، به شرح اوضاع اقتصادی سوریه و متغیرهای آن، در دهه هشتاد می‌پردازد، به جز چند پیشنهاد را مطرح نمی‌سازد که برجسته‌ترین آنها، به‌طور کلی عبارتست از: ۱- همکاری در عرصه راه و ترابری و گردشگری، اعم از ترابری زمینی، هوایی و دریایی و تحوّل گردشگری منطقه‌ای.

۲- همکاری در زمینه فرهنگ، آموزش، علوم و فن‌آوری و در عرصه‌هایی چون بهداشت عمومی، علوم کامپیوتر، تحقیقات در صنایع و زراعت، دریانوردی، مدیریت صنعتی و تبادل برنامه‌های آموزشی - فرهنگی.

۳- گسترش بازرگانی دوجانبه: این پژوهش معتقد است که اسرائیل و سوریه - به صورت اساسی - در واردات و صادرات، روابطی رو به توسعه دارند. همچنین انتظار می‌رود که سطح مبادلات بازرگانی میان دو کشور، حداقل در سالهای نخست عادی‌سازی، پایین خواهد بود. و به همین دلیل پیشنهاد می‌کند که جولان، هرچه زودتر به منطقه‌ای برای تجارت آزاد تبدیل شود. ۴- ایجاد طرح‌های مشترک تولیدی: این تحقیق بر آن است که منافع هر دو کشور، در استفاده از نیروی کار ارزان در سوریه و سهولت دستیابی اسرائیل به بازارهای اروپایی است. همچنین می‌افزاید «عرصه‌های گسترده دیگری برای همکاری میان دو کشور در جهت منافع طرفین، نظیر: حل مشکل بیکاری، تأمین اجتماعی، خدمات بهداشتی، اداری و ... وجود دارد. و نقطه شروع در این همکاری اقتصادی، تنها تجارت دوجانبه است. با این وجود، تجربه مصر - اسرائیل، ثابت نموده است که امکان شروع همکاری علمی، مانند دریانوردی، کاملاً موجود است.

ه) توسعه روابط اقتصادی میان اسرائیل و جنوب لبنان

برخلاف موضوع «همکاری» اقتصادی میان اسرائیل و سوریه، که در اندیشه اسرائیل،

جدی نبوده و با تأخیر مطرح شد، ترتیبات (تمهیدات) یک «همکاری» اقتصادی در جنوب لبنان به صورت نسبی، سریع و زود هنگام، یعنی دقیقاً در نیمه دهه هشتاد مطرح شد (۹۸). انگیزه اصلی این طرح، وضعیت امنیتی در مرزهای اسرائیل با لبنان بود. به همین دلیل، پروژه مزبور، اهتمام ویژه‌ای به ایجاد صندوقی چندملیتی برای توسعه اقتصادی دارد. وظیفه این صندوق، در چارچوب طرحهای اقتصادی سودآور و قابل دوام در لبنان و مرزهای این کشور، تعیین شد. این پژوهش اسرائیلی، جنوب لبنان را مواجه با مشکلات پیچیده اقتصادی می‌داند که آن را به عنوان «هدف تروریسم» قرار می‌دهد. این طرح معتقد است: «پایین آوردن سطح فقر، به کاهش مسأله سازمانهای تروریستی در آنجا خواهد انجامید». و برابر یک سند اسرائیلی:

«همکاری اقتصادی، تنها راه حل مشکلات موجود میان لبنان و اسرائیل است. اسرائیل، صندوقی برای فن آوری و دانش فنی در آبیاری کشاورزی، تولید مواد غذایی و پارچه‌های صادراتی فراهم خواهد آورد و در مقابل، جنوب لبنان می‌تواند در تولید مرکبات و تنباکو، غنی شود. اما لبنانی‌ها نخواهند توانست این تولیدات را به فروش برسانند، زیرا به بازارهای اصلی جهانی، راهی ندارند، در حالی که چنین امکانی برای اسرائیل فراهم است» (۹۹). طرح، به لبنان پیشنهاد می‌کند که اسرائیل، عهده‌دار وظیفه «فراهم نمودن فرصتهای کار در جنوب لبنان و فروش محصولات آن، در بازارهای جهانی» شود و در برابر، لبنان، بازارهای خود را در برابر «فن آوری و دانش فنی اسرائیل» بگشاید. البته، هدف اسرائیل، تنها اقتصادی نیست، بلکه اساساً هدفی امنیتی یا سیاسی - امنیتی را به طور مشخص، دنبال می‌کند. این سند اسرائیلی معتقد است: «همکاری اقتصادی، به دلیل طبیعت سودآور و غیرسیاسی خود، راهها و فضایی جذاب برای سرمایه‌گذاران به وجود می‌آورد تا سرمایه‌های خود را در اجرای پروژه‌های جدید به کار گیرند و شروع فعالیت این پروژه‌ها، ثبات و پویایی نو را در منطقه [جنوب لبنان] به وجود می‌آورد که خود، مجدداً عوامل جذب سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی را فراهم می‌آورد. و بدیهی است که این طرحها، عرصه همکاری سودآور و جدیدی میان دو همسایه را گسترده‌تر می‌نماید، به گونه‌ای که (موازنه وحشت و احساس ناامنی) را به موازنه (آسایش و رفاه) تغییر می‌دهد». و تنها ابزار مطرح و مهم

برای رسیدن به هدفهای یاد شده، ایجاد صندوق توسعه اقتصادی در جنوب لبنان است. حسب پیش‌بینی اسرائیلی، نخستین اعتبار این صندوق، از جانب حکومت امریکا، اتحادیه اروپایی، شرکتهای چندملیتی، مؤسسات خیریه امریکایی (که مؤسسات یهودی نیز از جمله آنهاست)، به‌اضافه گروه‌های شیعه در خلیج و غرب افریقا، خواهد بود. این طرح اسرائیلی، «امریکایی‌ها و لبنانی‌های علاقه‌مند به صلح و امنیت در لبنان» را به‌ایجاد این صندوق در ایالات متحده (با داشتن شعبه‌هایی در لبنان)، فرا می‌خواند. زیرساخت صندوق پیشنهادی، ارائه نمونه‌ای اقتصادی برای پایان دادن به تروریسم یا کنترل آن و با هدف «جادادن جنوب لبنان به‌عنوان یک عضو در مراکز منطقه‌ای و بین‌المللی بازرگانی و سرمایه‌گذاری است» (۱۰۰). و براساس تحقیق اسرائیلی، «امنیت منطقه‌ای و همکاری اقتصادی براساس تشویق جنوب لبنان در مرحله اول و در ادامه، کل لبنان به این‌گونه فعالیت‌های [اقتصادی] در مرزهای خود است».

این پروژه توصیه می‌کند که از طریق ایجاد «انبارهایی» در منطقه برای جمع‌آوری محصولات کشاورزی و خرید آن از کشاورزان، همچنین بهینه‌سازی و فرآوری آن، از نیروی کار ارزان در جنوب لبنان بهره‌جسته، آن را به بازارهای جهانی، عرضه نماید. همچنین پیشنهاد می‌کند که مراکز محدودی برای تولید در طول مرزهای جنوب لبنان، به‌عنوان راه‌حلی برای مشکل بیکاری ایجاد شود و از «اسرائیل به‌عنوان یک تولیدکننده پیشرفته در تولید محصولات کشاورزی»، استفاده شود. زیرا این کشور، فن‌آوری پیشرفته آبیاری برای بالابردن بازده کشاورزی را در منطقه در اختیار دارد، ضمن آن‌که به‌استفاده (البته در برابر پرداخت هزینه آن) از امکانات و خدماتی که شرکتهای اسرائیلی قادر به ارائه آن در چارچوب قراردادهایی می‌باشند (نظیر: مدیریت، تجهیزات صنعتی کردن، بسته‌بندی محصولات غذایی و مانند آن) نیز تشویق می‌کنند. و پیشنهاد می‌کند که باید کارخانه‌های پارچه‌بافی اسرائیل، در نزدیکی مرزهای لبنان قرار گیرد تا از نیروی کار ارزان در آنجا، بیشتر استفاده کند (۱۰۱).

طرح‌های مشترک ویژه‌ای نیز وجود دارد که گفتگو درباره آنها، پس از پیمان اسلو و در چارچوب طرحی به‌نام «صلح ۲۰۰۰» شروع شده است. و شرکتهای صنعتی کور، از اسرائیل و

اونا، از مغرب و بانک بانستو از اسپانیا و چند شرکت فلسطینی، در این طرحها با یکدیگر همکاری می‌کنند «کنگره جهانی اقتصاد خاورمیانه و شمال افریقا» نیز، حلقه‌ای مهم از حلقه‌های ارتباطی تلاشهای امریکا و اسرائیل را برای عادی‌سازی اقتصاد در منطقه و تشویق به سرمایه‌گذاریهای مشترک منطقه‌ای تشکیل می‌دهد. از سویی تلاش امریکا در سازماندهی کنگره مزبور و اهتمام قابل توجه اسرائیل - در عالیترین سطوح - به این کنگره، بازگوکننده درک هر دو طرف از آن است که عامل موفقیت ایجاد نظامی نو در منطقه خاورمیانه، در اصلترین بخش خود، تأمین سرمایه لازم برای فعالیتهای بسیار در عرصه اقتصاد منطقه است تا بتواند زمینه مادی طرح را تثبیت نماید. بیانیه پایانی این کنگره، متضمن دعوت به: «ایجاد مؤسساتی برای فعال نمودن یک مجموعه اقتصادی، در خاورمیانه است که طی برنامه‌ای زمان‌بندی شده، سرازیر شدن کالا و سرمایه و نیروی کار را به منطقه تحقق بخشد.» تأسیس بانک توسعه خاورمیانه و شمال افریقا و موظف نمودن گروهی از کارشناسان به یافتن توانمندیهای منطقه، ایجاد مرکز گردشگری منطقه‌ای با هدف تسهیل گردشگری در آن، و تشویق به ایجاد اتاق بازرگانی برای تسهیل مبادلات بازرگانی - منطقه‌ای، از جمله کارهای قابل انجام است.

پروژه‌های منطقه‌ای دیگری نیز مطرح شده و یا آن که طرح آن، از سوی اسرائیل در دست انجام است که در بخش دوم این کتاب، مورد اشاره قرار گرفته است. نکته جالب توجه آن که مجال طرح پروژه‌های منطقه‌ای، گفتگو درباره آنها و ظهور آنها به مراکز تحقیقاتی اسرائیل یا امریکا محدود نمی‌شود، بلکه تا آنجاست که کمیته‌های فرعی کار در گفتگوهای چندجانبه (و بخصوص کمیته‌های توسعه اقتصادی، آب و محیط زیست) را نیز دربر می‌گیرد، که بیشتر کشورهای عربی، به اضافه اسرائیل و دیگر کشورهای منطقه، در آن مشارکت خواهند داشت، همچنین ایالات متحده، روسیه، اتحادیه اروپایی، ژاپن، کانادا و چین را هم دربر می‌گیرد. و چنین به نظر می‌رسد که کنگره‌های بین‌المللی اقتصاد، فراخترین عرصه برای طرح این پروژه‌ها، با مشارکت مستقیم سرمایه‌های خصوصی شناخته می‌شود (۲۰۱).

يادداشتها

1. Haim Ben-Shahar, Seev Hirsch, Gideon Fishelson & Meir Merhav (eds.), *The Research Project for Economic Cooperation in the Middle East, An Overview* (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund for Economic Cooperation in the Middle East, Tel Aviv University, December 1986), p. 1; Haim Ben-Shahar, Gideon Fishelson, Seev Hirsch & Meir Merhav (eds.), *Economic Cooperation and Middle East Peace* (London, 1989), pp. 1-26.
2. Ibid., p. 2.
3. James Harding, "Israel to Consider Mideast Common Market," *The Financial Times*, May 14/15, 1994.
4. Alisha Kally & Gideon Fishelson, *Water and Peace: Water Resources and the Arab Israeli Peace Process* (London: Praeger, in cooperation with The Armand Hammer Fund, 1993), p. 2.
نگاه كنيد به ترجمه عربي كتاب: اليشع كالى، «المياه والسلام» (بيروت: مؤسسة الدراسات الفلسطينية، ١٩٩٣).
5. Ibid., p. 23-24.
6. Ibid., p. 36-40.
7. Ibid., p. 44-45.
8. Ibid., p. 47.
9. Ibid., p. 51.
10. Ibid., p. 53.
11. Ibid., pp. 53-54.
12. Ibid., p. 63.
13. Ibid., pp. 64-68.

14. Pinchas Glueckstern & Gideon Fishelson, "Water Desalination and the Red Sea-Dead Sea Canal" (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund, Tel Aviv University, April 1992); Sarah Helm, "Israelis decide that it's far better to be Red than Dead," Independent On Sunday, October 9, 1994, p. 14.

ارائه‌کنندگان طرح «بحرین (دو دریا)» (طرح کانال میان دریای سرخ و بحر میت) معتقدند که این طرح، چندین فایده دارد که عبارتند از: اول، نجات دادن بحر میت از خشکی ناشی از مصرف آبهای سرازیر شده به آن. چه این که سطح آب از ۳۹۵ متر زیر سطح دریا در دهه شصت، به ۴۰۱ متر زیر سطح دریا در آغاز دهه هفتاد رسیده است؛ دوم، شیرین‌سازی آب برای استفاده در دشت اردن و دشت عربیه و استفاده از آب شیرین تا حد امکان، «در دو طرف مرزهای اردن - اسرائیل برای کشت محصولات زمستانی در سطح عالی برای صادرات»؛ سوم، استفاده از کانالی برای تولید برق از طریق ریزش (اختلاف سطح) میان دو دریا. همچنین طراحان اسرائیلی طراح، اصرار دارند که این طرح، مشترک (میان اسرائیل و اردن) بوده و به دنبال آن، «شرایط مالی آسان، نظیر کمی میزان سود و بازپرداختی درازمدت» برای آن فراهم آید. طول مدت زیرسازی، حدود پانزده سال (صص ۱ تا ۴) پیش‌بینی می‌شود. همچنین نگاه کنید: ماجد ملحم، مشروع قفای البحرین بین الحلم والتنفیذ، «صامد الاقتصادی»، شماره ۸۸، می - ژوئن ۱۹۹۲، صص ۱۲۹ تا ۱۵۲. ملحم معتقد است: هدف اصلی طرح دو دریا (بحرین)، یهودی‌سازی اراضی جدید است.

دولت ایتالیا، در آغاز سال ۱۹۹۴ سرمایه‌مطالعه بازدهی اقتصادی طرح گشودن کانال از بحر میت با طول ۲۸۰ کیلومتر را پیشنهاد کرد. البته در صورتی که طرفهای مرتبط با طرح (اردن، حکومت خودمختار فلسطین، مصر و اسرائیل)، با آن موافقت کنند. هزینه جاری طرح (با پیش‌بینی ایستگاههای آب شیرین‌کن و تولید برق)، حدود ۲/۵ میلیارد دلار برآورد می‌شود. (نگاه کنید به: روزنامه «الحیاء»، ۱۹۹۴/۲/۳).

15. Kally & Fishelson, op.cit., pp. 72-85.

روزنامه‌ای اسرائیلی، به‌طرحی با عنوان «رود جدید اردن» پرداختند. این طرح، برپایه انتقال آب شیرین (تصفیه شده)، از دریای مدیترانه به رود اردن استوار است. برابر خبرهای این روزنامه‌ها، اصل طرح، به‌رئیس دولت اسرائیل و از سوی دان شومرون - رئیس سابق ستاد ارتش - که در حال حاضر مسؤولیت شرکت «تاغاس» را بر عهده دارد، ارائه شده است. بنا به همین گزارشهای روزنامه‌ها سه شرکت آلمانی، یک شرکت اردنی و شرکت اسرائیلی مزبور، در این طرح، با یکدیگر مشارکت خواهند داشت. طرح یاد شده، حدود ۳ میلیارد دلار هزینه دارد و اجرای آن، ده سال به طول خواهد انجامید. (یدیعت احرونوت، ۱۹۹۴/۳/۲۸).

16. Ibid., pp. 96-98.

هدف امریکا از طرح جان استون (منسوب به اریک جان استون فرستاده ویژه آیزنهاور رئیس‌جمهور وقت امریکا به منطقه در طول سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۵)، استفاده از اندیشه تقسیم آبهای رود اردن، برای رسیدن به هدفهای ذیل است: ۱ - تأمین وسایل لازم برای اسکان پناهندگان فلسطینی؛ ۲ - بهره‌مند کردن اسرائیل از حداکثر ممکن آبهای اردن؛ ۳ - بیان‌گذاری نوعی همکاری قبی میان حکومت اسرائیل و دیگر دولتهای عربی با هدف زمینه‌سازی گفتگوهای سیاسی. و چنانکه همه می‌دانند، کشورهای عربی، به دلایلی متعدد، این طرح را نپذیرفتند. از جمله: سهم بیشتری که طرح، از آبهای

اردن به اسرائیل می‌داد و در مقابل آن، اندک بودن سهم سوریه و تقریباً هیچ نبودن آن برای لبنان، با آن که سوریه و لبنان، تنها دو منبع اصلی حوزه جبل‌الشیخ (حرمون)، هستند. همچنین منابع اردنی معتقد بودند که طرح جان استون، سهم سالیانه از آبهای این حوزه را به شکل زیر مشخص می‌سازد: اردن و کرانه غربی، ۷۲۰ میلیون متر مکعب آب، اسرائیل ۵۶۷ میلیون متر مکعب، سوریه ۱۳۲ میلیون متر مکعب، لبنان ۳۵ میلیون متر مکعب. همین منابع می‌افزایند: «اردن، در حال حاضر ۱۲۰ میلیون متر مکعب در سال از رودهای اردن و یرموک، به دست می‌آورد، در حالی که اسرائیل ۷۳۷ میلیون متر مکعب و سوریه ۱۷۰ میلیون متر مکعب، از آن بهره‌مندی دارند». (نگاه کنید به گزارش خبرگزاری رویترز عمان در روزنامه «الحیة»، ۱۹۹۳/۹/۲۲). اما اسرائیل نیز به طرح اعتراض نمود، زیرا آبهای رود لیطانی را دربر نمی‌گرفت. این کشور، طرحی را پیشنهاد کرد که کارشناس امریکایی - جان کوتون - و حسب منافع اسرائیل آن را تقدیم داشته بود. طرح اخیر، سهم بیشتری از آبهای اردن را نصیب اسرائیل می‌کرد، و ۴۰۰ میلیون متر مکعب از آبهای لیطانی را نیز به آن می‌افزاید.

در سال ۱۹۶۴، اسرائیل اعلام نمود که نخستین مرحله از طرح تحویل آب از اردن آماده اجراست. کاری که ادقیقاً [کشورهای عربی را به اتخاذ تصمیمهایی عملی در خصوص شروع اجرای طرح تحویل آب اردن و رودهای اصلی سیراب‌کننده آن (حاصبانی، بانیاس و یرموک)، به‌زمینهای سوریه و اردن واداشت. و در سال ۱۹۶۵ اسرائیل، اقدام به بمباران تأسیسات و کارگاههای فعال تحویل [آب] یاد شده نمود. از اطلاعات در دست، آن که بانک جهانی سرمایه‌گذاری برای اجرای «سد وحدت»، که سوریه و اردن در سال ۱۹۷۵ طراح آن بودند را به دلیل اعتراض اسرائیل نسبت به آن، با هدف بهره‌مندی بیشتر از آبهای رود اردن، پذیرفت. نگاه کنید: بونس السید، «المشاریع المائية علی نهر الاردن و موقعها فی الصراع العربی - الاسرائیلی»، «صامد الاقتصادی»، شماره ۸۸، می - ژوئن ۱۹۹۲، ص ۱۵۳ تا ۱۶۵، محمد وردة، «مشكلة المياه فی الشرق الاوسط»، روزنامه «الحیة»، ۱۹۹۳/۱۲/۳۰ و ۱۹۹۳/۱۲/۳۱ همچنین نگاه کنید:

Joe Stork, "Water and Israel's Occupation Strategy," MERIP, No. 116, 1988.

17. Kally & Fishelson, op.cit., pp. 98-99.

18. Ibid., p. 117 (emphasis added).

۱۹ - برآوردها در خصوص امکانات آبی لبنان، با یکدیگر بسیار متفاوت است. برآورد اسرائیل حکایت از آن دارد که: «تأمین آب در لبنان، برای رفع نیازهای داخلی و برای چند دهه آینده ممکن است». به همین دلیل - بنا به این دیدگاه - طرحهای بسیاری، از دیرباز برای صدور آب جنوب لبنان، مطرح شده است. از جمله: طرح فعلی اسرائیل و نیز طرح صهیونیستی قدیم است که به دهه دوم این قرن، باز می‌گردد. و برخی طرحها عربی‌اند، نظیر طرح اتحادیه کشورهای عربی برای رساندن آب حاصبانی به اردن از طریق کانال سوریه که از شرق اسرائیل می‌گذرد و با عبور از جولان، به مقصد می‌رسد. منابع عربی، در ردّ درخواست اسرائیل مبنی بر استفاده از سوری (مازاد) آب لیطانی که به دریا می‌ریزد، برآوردهایی را ارائه می‌دهند، این برآوردها، برآن است که لبنان بزودی «با کاهش شدید آب در آغاز سال ۲۰۰۰ و بویژه با استقرار صلح و پایان یافتن جنگ داخلی ...، همچنین با بازگشت صدها هزار از ساکنان مهاجر به موطنشان که بی‌شک، آبادانی، بهره‌برداری و استفاده از زمینهای کشاورزی را با خود خواهند داشت و علاوه بر رشد جمعیت قابل پیش‌بینی»، روبرو خواهد شد. همین گزارشها، به نقل از منابع لبنانی می‌افزایند: «آنچه که اسرائیل، آن را مازاد آب لیطانی می‌نامد، نتیجه جنگ تجاوزکارانه

اسرائیل علیه لبنان از سال ۱۹۷۸ است. اقتصاددان مشهور لبنانی - مروان اسکندر - برآورد می‌کند که «لبنان، سالانه، ده میلیارد دلار متر مکعب آب تولید می‌کند که می‌تواند نیاز آبی سوریه، اردن و اسرائیل را برآورد». به اعتقاد اسکندر، آبهای لبنان «مهمترین امکان موجود برای همکاری فنی میان اعراب و اسرائیلی‌هاست، مشروط به آن که جنگ آنان به صورت رسمی پایان پذیرد...». او می‌گوید: «از طریق احداث سدها جدید و چند نیروگاه برق و سرمایه‌گذاری چند میلیارد دلار، مشروب ساختن زمینهای بسیاری در سوریه، اسرائیل و اردن، به اضافه تأمین برق لبنان، سوریه و اسرائیل، ممکن خواهد شد». نگاه کنید:

Kally & Fishelson, op.cit., p. 47; Robert Fisk, "When Peace is Water Under the Bridge," *The Independent*, May 13, 1993.

همچنین نگاه کنید: محمد وردة، منبع پیشین، ۱۹۹۳/۱۲/۳۱.

۲۰ - منابع مطبوعاتی لبنان، به نقل از منابع آگاه سیاسی این کشور نقل می‌کنند که طرح اسرائیل، که حکومت این رژیم اندکی پیش از برپایی نخستین نشست کمیته چندجانبه آب، اتحادیه اروپایی، ارائه کرده است، در چارچوب حوزه‌های آبی در منطقه و مشکلات کمبود آب در آینده و کاهش سهم عراق از آبهای دو رود دجله و فرات می‌باشد. همین منابع می‌گویند: اسرائیل معتقد است بخش زیادی از این آبها، در مردابها و باتلاقها به هدر می‌رود. اسرائیل پیشنهاد کرده است آب کاسته شده از سهم عراق، به سهم سوریه اضافه شود، مشروط بر آن که سهم اسرائیل از آب جبل الشیخ و رود یرموک نیز افزایش یابد. نگاه کنید به: محمد وردة، منبع پیشین، ۱۹۹۳/۱۲/۳۱.

۲۱ - «لوله‌های صلح»، طرحی است که نخست وزیر وقت ترکیه - تورگوت اوزال - در فوریه ۱۹۸۷ در ضمن بازدیدش از ایالات متحده ارائه داد. این طرح، پیشنهاد می‌کند که آب دو رود سیحون و جیحون (که به دریای مدیترانه می‌ریزند)، در ترکیه به کشورهای منطقه و از طریق دو خط، یکی (لوله غربی)، به سوریه، اردن، اسرائیل و غرب عربستان سعودی و دیگری به سوریه و از آنجا به کویت، شرق عربستان سعودی، بحرین، قطر، امارات و عمان منتقل شود. همین طرح، پمپاژ روزانه حدود ۶ میلیون متر مکعب آب به کشورهای منطقه را در برابر پرداخت حدود دو میلیارد دلار به ترکیه، پیشنهاد می‌کند. یک شرکت امریکایی نیز، مطالعات سودآوری انجام داد و هزینه اجرای طرح (دو خط لوله) حدود ۲۱ میلیارد دلار، در طول بین ۸ تا ۱۰ سال، پیش‌بینی کرد. (نگاه کنید: مجدی صبحی، «بحران آب در گفتگوهای متعدد»، مجله «السیاسة الدولية»، شماره ۱۱۴، اکتبر ۱۹۹۳). پس از امضای پیمان اسرائیل - فلسطین در سپتامبر ۱۹۹۳، منابع مسؤول در ترکیه، به این نکته اشاره کردند که ترکیه ممکن است، طرح «لوله‌های صلح» را مجدداً مطرح کند.

22. Yossi Beilin, "A Vision of the Middle East: The State of Israel," Tokyo, December 15, 1993.

۲۳ - از سند منتشر شده از سوی وزارت خارجه اسرائیل با عنوان «مسائل چندجانبه» که توسط هیأت اعزامی اسرائیل به بازار اروپا (بروکسل) میان مجموعه کشورهای اروپایی در ۳۰ ژوئن ۱۹۹۲، ص ۱۷ از ترجمه عربی، توزیع شد.

24. "War over Water," an interview with Dr. Elisha Kally, *New Outlook*, May/June, 1993, pp. 16-17 (emphasis added); Itamar Marcus, "That Hand that Cotrols the Faucet Rules the Country." *The*

Jerusalem Post (International Edition), July 16, 1994; United Nations' Committee for the Exercise of the Inalienable rights of the Palestinian People, "Water Resources of the Occupied Palestinian Territory" (New York, 1992), p. 9.

25. "War over Water," Ibid.

26. Stork, op.cit., pp. 21-23.

گزارش منتشر شده از سوی سازمان ملل، که فوقاً به آن اشاره شد، سه منبع اصلی را برای آب کرانه غربی و نوار غزه مشخص می‌کند:

۱- حوزه رود اردن، که بخش اصلی آن در شمال کرانه غربی واقع است. و سرچشمه‌های آن، در اسرائیل، لبنان و سوریه قرار دارد. این گزارش می‌گوید: «منابع این حوزه مشخصاً توسط اسرائیل مورد استفاده قرار می‌گیرد و تنها بخش اندکی از آن، که آلوده نیز هست، به کرانه غربی می‌رسد». برخی از منابع نیز پیش‌بینی می‌کنند که ۵۰٪ از «مصرف اسرائیل، از آبهای تأمین می‌شود که از منابع واحد زیرسطحی یرکون - تینیم بوده، که آن هم از آبهای زیرین کرانه غربی، تغذیه می‌شود».

۲- «اسرائیل و شهرکهای آن، به شکل فوق‌العاده، حدود ۹۵٪ از منابع آبی زیرسطحی، تغذیه شونده از منابع کرانه غربی را مورد استفاده قرار می‌دهند و این، یعنی باقی نماندن جز ۵٪ از منابع آبی که درجه شوری آن نیز بالا می‌باشد، برای فلسطینیان». آبهایی که در کرانه غربی نیز باقی می‌ماند، برای استفاده شهرکهای اسرائیل، پمپ می‌شود.

۳- کیفیت آب شرب و تصفیه شده در نوار غزه، سرعت رو به کاهش است. و این بحران از طریق به کارگیری مازاد آب توسط شهرکها اسرائیلی، تشدید می‌شود. نگاه کنید به:

United Nations, "Water Resources ...," op.cit., p. 6 and 10.

همچنین منابع رسمی اردنی ذکر نموده‌اند که گفتگو بر سر چند طرح برای غلبه بر بحران آب، آغاز شده است. از راههای حل این معضل، انتقال آب فرات از عراق به اردن و ایجاد یک حوزه بزرگ آبگیر در صحرای شرقی است. همین منابع گفته‌اند که اجرای این طرحها به دلیل هزینه بسیار آن، بعید است. همچنین معتقدند: راه حل در «دست یافتن اردن به حقوق آبی خود در حوزه رود اردن و ساختن سدّ وحدت بر روی رود یرموک» است و نیز این که موضوع، از موضوعات اصلی و زمانبندی شده در دستور کارهای اردن و اسرائیل است که در ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۳ مورد تأکید قرار گرفت. (نگاه کنید به: گزارشی با عنوان: «بحران آبی که اردن، به دلیل پایین آمدن آبدهی یرموک، با آن روبه‌رو خواهد شد»، روزنامه «الشرق الاوسط»، ۱۹۹۴/۶/۴).

برای آگاهی از دیدگاه مصلحت‌بینانه به نفع اسرائیل در خصوص آب، نگاه کنید به:

Marcia Drezon-Tepler, "Contested Waters and the Prospects for Arab-Israeli Peace," Middle Eastern Studies, Vol. 30, No. 2, April 1994, pp. 281-303.

۲۷- نگاه کنید به: «معاربو»، ۱۷/۹/۱۹۹۰. و در همین چارچوب است اظهارات اسرائیلی در مورد منطقه الحمه که سازمان آزادی‌بخش و سوریه، هر دو مدعی آن هستند. ژنیو شیف «هآرتس»، ۲۰/۵/۱۹۹۴ می‌گوید: یکی از عوامل

اهمیت الحمة برای اسرائیل، به این امر باز می‌گردد که: «الحمة، در مجاورت منابع و سرچشمه‌های آبی مهمی در کنار رود یرموک واقع است» و به همین دلیل، اسرائیل را برمی‌انگیزد تا حاکمیت خود بر منطقه الحمة را حفظ کند. (ترجمه «القدس العربی»، ۲۱ و ۲۲/می ۱۹۹۴).

28. Natasha Beschoner, "Water and Instability in the Middle East," Adelphi Paper 273, Winter 1992/93, London. pp. 10-12.

این خانم نویسنده، اشاره می‌کند که ترکیه، ایران و سوریه، تنها کشورهایی در خاورمیانه‌اند که مازاد آب دارند. و این که حدود ۷۰٪ از آبهای منطقه، صرف آبیاری می‌شود که میزان زیادی از آب را به سبب طبیعت خشک خود در بیشتر مناطق، جذب می‌کند. او معتقد است که تنها به کارگیری شیوه‌های فنی پیشرفته، با همه اهمیت آن، بحران آب در خاورمیانه را بویژه در دو منطقه کرانه غربی و نوار غزه که از کمبود آب در رنجند، حل نمی‌کند زیرا اسرائیل، حجم بالایی از آبهای سطحی و زیرسطحی آن را جذب و صرف می‌کند.

29. United Nations, "Water Resources ...," op.cit., p. 12.

همچنین از چیزهایی که بیمه‌هایی را نسبت به آثار دور به کارگیری آبیاری قطره‌ای برمی‌انگیزد، نمکبایی است که از این طریق در زمین رسوب می‌کند و «بتدریج موجب نابودی آن می‌شود» (نگاه کنید به: گزارش منتشر شده در روزنامه «الأهرام الدولی»، ۸/۱۲/۱۹۹۳، با عنوان «پیش‌بینی‌هایی از یک کارشناس فرانسوی: جنگ آب، در آینده توسعه خواهد یافت»).

30. Stork, op.cit., p. 24.

برخی کارشناسان اسرائیلی پیش‌بینی می‌کنند که اسرائیل ۶۵٪ از منابع آبی خود را در صورتی که کرانه غربی را به فلسطینی‌ها و بلندبهای جولان را به سوریه‌ها بازگرداند و تعدیلاتی را در مرز خود با اردن اعمال کند، از دست خواهد داد. نگاه کنید به: Helm, op.cit.

درباره فعالیت‌های آبی اسرائیل در جنوب لبنان، از جمله سیطره بر رود الوزانی و شکهای قوی نسبت به سرقت آبهای لیطانی از سوی اسرائیل (حفر کانالها و پرداخت برای انتقال آب آن به اسرائیل، پس از تجاوز سال ۱۹۸۲، نگاه کنید به: زمیر هواری، «الاحتیاج الاقتصادي الاسرائیلی للبنان» (بیروت، مؤسسة العربیة للدراسات والنشر، ۱۹۸۵)، ص ۶۲ تا ۷۱. همچنین نگاه کنید به روزنامه‌های لبنان در ۲/۶/۱۹۹۴ و اظهارات رئیس مجلس نمایندگان لبنان - نبیه بری - که گفته است: دولت لبنان، از شورای امنیت خواهد خواست که گروهی رسمی را برای تحقیق اعزام کند تا از اطلاعات مربوط به «آبربایی اسرائیل در منطقه المغردلی لبنان»، اطمینان حاصل کند. در همین موضوع موضوع نگاه کنید به سخنان وزیر امور خارجه لبنان - فارس بویز - که می‌گوید: «تاکنون گزارشی رسمی از سرقت مستقیم این آبها نداریم.» (روزنامه «الحیاء»، ۲/۶/۱۹۹۴).

۳۱ - برآوردهای مربوط به منابع سالیانه آب در کرانه غربی و نوار غزه، بین ۷۰۰ تا ۸۵۰ میلیون متر مکعب، به جز آبهای اردن، دریاچه زیرزمینی واقع در زیر رودخانه و ذخیره‌سازی آبهای سطحی و آبهای تصفیه شده است. نگاه کنید به:

Beschoner, op.cit., pp. 13-15; United Nations, "Water Resources ...," op.cit., p. 11.

حاییم گابیر تسمان، اعتراف می‌کند که اسرائیل ۵۰۰ میلیون متر مکعب از مجموع آبهایی را که از آبهای

زیرسطحی کرانه غربی استخراج می‌شود، مورد استفاده قرار می‌دهد، که بالغ بر ۶۰۰ میلیون متر مکعب است. او پیشنهاد می‌کند که اسرائیل برای برخورد با خطر درخواست فلسطینی‌ها از آب کرانه غربی، راه زیر را برگزیند:

«سه منطقه حساس در یهودا و سامره [کرانه غربی] وجود دارد که اسرائیل باید باقی بودن حاکمیت خود بر آنجا را مطالبه کند. این سه منطقه عبارتند از: غوش کفیش که سامره را قطع می‌کند (از سامره می‌گذرد) و می‌توان آن را غوش مکوروت هیرکون، یعنی مجموع منابع یرکون [العوجا] نامید و از جمله کارهای انضمام آن، در تسویه دائم، ادامه برداشت آب از چاههای عمیق و به‌گونه‌ای، درست در رأس العین است. منطقه دوم، غوش یشوفی - معراو بنیامین است که می‌توان آن را غوش مکوروت هایلون، یعنی مجموعه منابع ایلون نامید که در صورت انضمام آن در تسویه دائم، برداشت آب از چاههای عمیق در اللد و مودیعین، تضمین خواهد شد. و منطقه سوم، ورودگاههای غوش عتسیون شرقی است که مشرف بر چاههای عمیق دشت رعا می‌باشد. و اهمیت ویژه‌ای برای اشراف بر چاههای عمیق در رأس العین، اللد و دشت الرعا دارد، زیرا آبهای خارج شده از آن، آماده مصرف شهری در قدس و حومه تل‌آویو است، از سویی، کیفیت آب آن، در سطحی بالا و مناسب شهرهاست». (حاییم گابیر تسمان، «هآرتس»، ۱۳/۱۰/۱۹۹۳. و نگاه کنید به ترجمه همین مقاله در «القدس العربی»، ۱۵/۱۰/۱۹۹۳).

۳۲- به نظر می‌رسد که هیچ انتخاب (راه‌حلی) در کوتاه مدت، برای حل بحران آبی غزه، جز از طریق پایین آوردن میزان مصرف آب در کشاورزی، وجود ندارد (که خود، معادل ۹۶ میلیون متر مکعب در سال، در اوایل دهه هفتاد بوده است، در مقایسه با ۱۳ میلیون متر مکعب مصرف خانگی در سال و محدود کردن میزان اختصاص یافته برای کشت مرکبات، به‌اضافه استفاده از دستگاههای جدید برای حفظ آب باران، بازیافت آبهای مصرفی، آبیاری بارانی و شیرین‌سازی آبهای شور یا آب دریا، وجود ندارد. (نگاه کنید به: Beschoner, op.cit.,). همچنین نگاه کنید به: ریاض الخضری، «مشکل آب در نوار غزه و راه‌حلهای پیشنهادی» (در جزوه انتشار یافته از مجموعه کارشناسان آب فلسطینی با عنوان «گزارشهای گروه کاری در خصوص آب در مناطق تحت اشغال» القدس، سپتامبر ۱۹۹۱، ص ۵۹ تا ۶۹. و نگاه کنید در همین جزوه به مقاله: یوسف ابوصفیه، «مشکلات بهداشتی ناشی از آلودگی و کاهش آب در نوار غزه»، و هشام عورتانی، «چاههای درونی در کرانه غربی»، ص ۴۲ تا ۴۶.

33. Meron Benvenisti, *The West Bank Handbook: A Political Lexicon* (Westview Press, 1986), p. 223. See also "The West Bank and Gaza, Israel's Options for Peace," Report of a JCSS Study Group (Tel Aviv: Tel Aviv University, 1989), p. 201; Beschoner, op.cit., p. 14; Jeffrey D. Dillman, "Water Rights in the Occupied Territories," *Journal of Political Studies*, No. 75, Autumn 1989, pp. 46-71; Ricard Toshiyuki Drury & Robert C. Winn with Michael O'Conner, *Plowshares and Swords, The Economics of Occupation In the West Bank* (Boston: Beacon Press, 1992), See chapter 7; J. Dillman, "Water Rights in the Occupied Territories," *Journal of Palestine Studies*, No. 75, Autumn 1989.

و در همین خصوص، کارشناسان فلسطینی، هشدار داده‌اند که حکومت فلسطین (منطقه خودگردان در کرانه غربی

و نوار غزه)، بی‌شک، با یک فاجعه، به سبب برداشت مداوم اسرائیل از سفره‌های زیرزمینی و استراتژیک حکومت فلسطین و ادامه برداشت شهرک‌نشینان، در دست یافتن به نیازهای آیشان از ذخیره‌های سرزمین فلسطین، روبه‌رو خواهد شد. به نظر می‌رسد که تشکیل هیأتی فلسطینی برای نظارت بر آبها، به توقف مدیریت شهری اسرائیل در تصرف این آبها، منتهی نشده است. دکتر ریاض خضری - رئیس هیأت اعزامی فلسطین به کمیته آب در گفتگوهای چندجانبه - نیز از مفاد پیمان قاهره میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین (می ۱۹۹۴) به خاطر ادامه دستیابی شهرک‌نشینان به آبهای مناطق فلسطین، انتقاد کرد. برابر پیشنهاد مکتوب هیأت فلسطینی در این نشست، ساکنان فلسطینی «از رسیدن به ۸۰٪ از آبهای زیرسطحیشان باز داشته شده‌اند، به اضافه محرومیت از حق خود در آبهای جلگه اردن». نیز در همین یادداشت آمده است: «میزان آبی که فلسطینی‌ها، اجازه استفاده از آن را دارند، کمتر از یک چهارم میزان در اختیار داده شده به اسرائیلی‌ها است. و با همه اینها پولی که آنها می‌پردازند، چهار برابر پولی است که اسرائیلی‌ها می‌پردازند». گزارش انتشار یافته از سوی خبرگزاری «القدس پرس» می‌گوید: پنج هزار شهرک‌نشین یهودی در نوار غزه، بر یک سوم چاهها، اشراف داشته، برای حدود ۸۵۰ هزار فلسطینی ساکن نوار غزه، تولید مشکل می‌کنند. از سوی، شرکت اسرائیلی مکوروت، در آغاز سال ۱۹۹۴ چاههای جدیدی را برای استخراج آب از منطقه بیت لحم، حفر نمود تا شهرک‌نشینان اسرائیلی در منطقه، از آن بهره ببرند. همین شرکت نیز، دو چاه در شرق بیت لحم و چاه سوم را در منطقه بیت ساحور، حفر نمود. برابر گزارش خبرگزاری یاد شده، این چاهها، در کنار چاه حفر شده در گذشته، به نام «هربدون» کار پمپاژ حدود ۱۲۰۰ متر مکعب آب در ساعت را بر عهده دارند، که بیشتر آن به شهرکهای اسرائیل می‌رود. همین گزارش، درباره روند صلح نقل می‌کند که در حال حاضر «میزان آب پمپاژ شده برای استفاده‌های عمومی، در مناطق مسکونی و کشاورزی واگذار شده به شهرک‌نشینان یهودی، بالغ بر هفت برابر میزان واگذار شده به فلسطینی‌ها در کرانه غربی است». (روزنامه «القدس العربی»، ۱۹۹۴/۵/۲۵).

34. J.K. Cooley, "Truman's Advice on Water in the Desert Still Holds," International Herald Tribune, November 11, 1992.

۳۵- بیانیه مشترک اردن و اسرائیل (ژوئیه ۱۹۹۴)، به این نکته اشاره می‌کند که حقوق متقابل میان دو طرف در آبهای رود اردن و یرموک، موضوعی بی‌سابقه نبوده تا اسرائیل بتواند در سخن، منکر آن شود. بنابراین مشکل توزیع سهم [هریک] همچنان باقی است. جدعون تسور - طرف مذاکرکننده اسرائیلی در امور آب - بلافاصله پس از انتشار بیانیه مشترک گفت: «ما به طور اصولی پذیرفته‌ایم که اردنی‌ها، در این آبها دارای حقوقی هستند ولی گفتگو میان ما و آنها، هنوز در جریان می‌باشد و لازم است که این حقوق، مطابق معیارهای قابل قبول، تعریف شود». (با تأکید بسیار). (نگاه کنید به: روزنامه «الحیاء»، ۱۹۹۴/۷/۲۳، روزنامه «القدس العربی»، ۱۹۹۴/۷/۲۲). همین جاشایان اشاره است که طرح امریکایی جان استون در دهه پنجاه، حقوقی را برای اردن در خصوص رود یرموک، پذیرفته بود که میزان آن ۳۷۷ میلیون متر مکعب در سال بود، اما اسرائیل به اردن اجازه نداد که بیش از ۱۲۰ میلیون متر مکعب در سال، یعنی کمتر از $\frac{1}{3}$ میزان تعیین شده در طرح یاد شده از آن، بهره‌برداری کند. همچنین شایان ذکر است که یکی از انتقاداتی که جبهه مخالف اردن با پیمان صلح اردن و اسرائیل ابراز می‌دارد، نبود «تعریفی روشن برای سهم اردن از آبهای یاد شده» است. (نگاه کنید به: «الحیاء»، ۱۹۹۴/۱۱/۱۱).

36. Joyce R. Starr & Daniel C. Stoll, *The Politics of Scarcity, Water in the Middle East* (London: Centre for Strategic & International Studies: Westview Press, 1988) p. 8 (See Article by Ewan W. Anderson, "Water" The Next Strategic Resource").

37. Ibid.: Starr & Stoll, "Water for the Year 2000".

38. John Bullock & Adel Darwish, *Water Wars: Coming Conflicts in the Middle East* (London: Victor Gollancz, 1993), pp. 181-199.

بنا به نقل جویس ستار - کارشناس آب در امریکا - حسب اطلاعات امریکا از نیمه دهه هشتاد، برآوردی می‌شود که «حداقل ده نقطه در جهان وجود دارد که مستعد بروز جنگ، به سبب کاهش منابع مشترک آبی است و بیشتر این مناطق، در خاورمیانه قرار دارد». نگاه کنید به:

Joyce R. Starr, "Water Wars," *Foreign Policy*, No. 82, Spring 1991, p. 17.

و در دهه اخیر، در روزنامه‌های عربی، تعداد مقالات و گزارشها با موضوع: «وضع آب، در خاورمیانه و شمال افریقا، شکل بحرانی به خود گرفته است»، روندی تصاعدی یافته است ... زیرا عوامل محیطی و انسانی، مسابقه منطقه‌ای بر سر تقسیم آبهای رو به کاهش و آلودگی آن، پیدا شده است. بنابر آن، برخی مقالات مورد اشاره، جهت‌گیریهای سیاسی خاصی را مطرح می‌سازند. از جمله: «بناچار باید استراتژی درازمدت عرب، به دو عامل اساسی توجه کند: نخست، بر غلبه دادن حوادث همکاری استراتژیک با کشورهای همجوار، بر حوادث درگیری و نبرد. و دوم بر ایجاد یک پیمان مشترک بین‌المللی، که موجب قانونمندی تقسیم آب میان کشورهای یک حوزه و با هدف پیشگیری از بحرانی شدن مسائل آینده شود. نگر کنید به عنوان مثال به: حسن بکر، «درباره آبهای خاورمیانه چه خبر؟» روزنامه «الحیة»، ۱۹۹۴/۷/۲۸. همچنین نگاه کنید به گزارش «رویتر» از مسقط، با عنوان: «بحران آب، جنگی را در خاورمیانه بر خواهد انگیزد»، روزنامه «القدس العربی»، ۱۶ و ۱۷/۴/۱۹۹۴. و نگاه کنید به: بتسی لاون المعلوف، «خاورمیانه به سوی یک برخورد واقعی بین افزایش جمعیت و کاهش منابع طبیعی»، «الحیة»، ۱۹۹۴/۲/۴. همچنین ساندراس بوسستیل - کارشناس آب در مؤسسه «ورلد واتچ» (World Watch) - معتقد است که ۹ کشور از ۲۶ کشوری که منابع آبی آنها کمتر از حداقل است (یعنی کمتر از ۱۰۰۰ متر مکعب برای هر نفر در یک سال)، کشورهای خاورمیانه‌ای می‌باشند. اما دیر کل سازمان توسعه کشاورزی عرب، پیش‌بینی می‌کند: «کشورهای عربی، بیشتر از نیمی از منابع آبی خود را مورد استفاده قرار نمی‌دهند». یک پژوهش رسمی، منتشر شده از سوی صندوق عربی پول، با همکاری صندوق توسعه اقتصادی و اجتماعی عرب (ابوظبی به تاریخ ۱۹۹۴/۴/۲۶)، پیش‌بینی کرده است که ذخیره آب در جهان عرب، کمتر از $\frac{1}{10}$ از ذخیره جهان است. همین تحقیق نشان می‌دهد که ۹۰٪ آبهای کشورهای عرب، در بخش کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گیرد. همچنین نتیجه‌گیری می‌کند که بهترین وسیله برای نوسازی منابع آبی در جهان عرب و جلوگیری از هزرفتن آن، از بین بردن مشکلات رسوب، به کارگیری شیوه‌های نوین آبیاری، استفاده از سیستمهای پیشرفته، حفاظت مداوم از تأسیسات و منابع آبی، بازیافت آبهای مصرف شده و استفاده از آبهای زیرسطحی است که به دریا نفوذ می‌کند. (نگاه کنید به: گزارش مندرج در روزنامه «القدس العربی»، ۱۹۹۴/۴/۲۷).

موضوع قابل توجه در بیشتر گفتگوهای رسمی و شبه‌رسمی عربی مربوط به آب، علی‌رغم پذیرش اهمیت این مشکل از سوی همگان، در این خلاصه می‌شود که آنها، از گام نهادن در یک طرح واحد عربی آبی خودداری کرده، از اتخاذ یک استراتژی واحد، سر باز زده‌اند، یا حداقل باید موضع و توجیهی واحد، نسبت به طرح‌های آب اسرائیل داشته باشند و تنها به این بسنده نموده‌اند که توصیه‌های با صبغه فنی را تکرار نموده‌اند.

39. Ben-Shahar, et al., op.cit., p. 8.

40. Ibid., p. 9.

قائم مقام وزیر خارجه اسرائیل - یوسی بیلین - پیش‌بینی می‌کند که یک پیمان منطقه‌ای در زمینه برق، حدود چهار میلیارد دلار برای شرکت‌کنندگان در طرح، سود خواهد داشت. نگاه کنید به: 4 p. Harding, The Financial Times, op.cit., و به‌دلیلی نامعلوم، طرح اتصال شبکه‌های برق مصر و اسرائیل، در فهرست طرح‌های آرمندها، در سال ۱۹۹۳ (Peace Projects)، آورده نمی‌شود، در حالی که در صدر فهرست مؤسسه مذکور، در اواخر سال ۱۹۸۶ قرار داشت (Ben-Shahar, Idem, p. 9).

41. Ben-Shahar, op.cit., pp. 9-10.

دستگاه‌های ذی‌نفع اسرائیل، هزینه سرمایه‌گذاری در طرح‌های تولید انرژی (برق) هیدرولیکی مشترک (لبنان و اسرائیل) را بین ۸ تا ۲۶ میلیون دلار، (در نیمه دهه هشتاد)، برآورد می‌کنند.

42. Ibid., p. 10.

فرض آن است که شرکت اتریشی ویربندپلان (Verbundplan) و شرکت آلمانی لاهمیر (Lahmeyer) - به‌عنوان یکی از اعضای گفتگوهای چندجانبه - تحقیقی در زمینه اتصال شبکه برق اسرائیل، مصر، اردن و کرانه غربی، فراهم آورند. و اتحادیه اروپایی و اتریش (که رهبری بحث‌های انرژی را برعهده دارد)، سرمایه این تحقیقات را تأمین نمایند. در چارچوب همکاری منطقه‌ای در زمینه انرژی نیز، وزیران نیروی هریک از کشورهای مصر، اردن، سوریه، عراق و ترکیه، در می ۱۹۹۴، پروتکل اجرای مرحله دوم برنامه اتصال شبکه برق کشورهاشان را پیش از سال ۲۰۰۲ امضا نمودند و انتظار می‌رود که مرحله نخست طرح، انجام شده باشد و دو شبکه اردن و مصر، در سال ۱۹۹۷ به یکدیگر متصل شود. نگاه کنید به:

MEED, May 20, 1994, p. 15

43. Peace Projects, op.cit. See also "Natural Gas Pipeline from Egypt to Israel" (based on a study by Elisha Kally & Abraham Tal), pp. 16-17 (summary).

گزارش انتشار یافته در روزنامه «الحیة» (۱۴/۲/۱۹۹۴)، نقل نموده است که گفتگوهای میان دو هیأت از کارشناسان نفتی مصر و اسرائیل، در خصوص همکاری در عرصه‌های انرژی، جریان یافته است، که در آن، «انتقال گاز طبیعی به اسرائیل از مصر»، مطرح گردید. همین گزارش می‌افزاید که بحث، در بردارنده بر سر مراحل اجرایی رساندن لوله گاز از پورت سعید به اسرائیل بوده است. منابع روزنامه یاد شده می‌گویند: هزینه این خط لوله، به ۳۰۰ میلیون دلار خواهد رسید. وزارت نفت مصر نیز شرکتی سهامی را برای احداث، سرمایه‌گذاری و راه‌اندازی این خط، تأسیس خواهد کرد. از دیگر سو، هریک از «هیأت نفت مصر» و شرکت ایتالیایی «اجیب» نیز، در این خط لوله، مشارکت خواهند داشت. این دو شرکت با همکاری یکدیگر، کار حفاری چاه‌های نفت و گاز طبیعی را در مصر انجام می‌دهند.

44. "Natural Gas ...," Ibid., p. 16.

45. Peace Projects, op.cit.; See "A Joint Electricity Generation and Water Desalination Plant" (Gideon Fishelson, 1992), pp. 14-15 (Summary).

و برای اطلاع از رفتن کامل طرح تولید برق و شیرین‌سازی آب، نگاه کنید به:

Hammer Fund, Tel Aviv University, September 1992).

48. Peace Projects, op.cit., p. 18.

49. Fishelson, Multinational Cooperation ..., op.cit., pp. 17-18.

بنا به طرح اسرائیل، این پنج خط، بدین ترتیب خواهد بود: ۱- خط بینع - عقبه که طول آن، به حدود ۹۵۰ کیلومتر می‌رسد و از خط رأس تنوره - بینع، در فاصله ۸۰۰ کیلومتری غرب خلیج فارس، منشعب شده و از سمت شرق، به عقبه می‌رسد. پیش‌بینی آن است که توسعه این خط، از طریق خطی موازی، صورت پذیرد. اما هزینه آن، به دلیل وجود زیرساخت‌های لازم، اندک خواهد بود؛ ۲- خط رأس تنوره - عقبه، که طول آن، حدود ۱۵۵۰ کیلومتر برآورد شده است تقویت آن، با احداث خطی مستقیم میان این دو نقطه ممکن است. ۳- خط کویت - عقبه، که طول آن، به حدود ۱۳۰۰ کیلومتر می‌رسد و از جنوب کویت، آغاز شده است و در سمت غرب، در جنوب مرز عراق، به سوی عقبه پیش می‌رود. ۴- اتصال خط شرکت نفت عراق به خط کویت - عقبه، این خط، از کویت یا کنار آن می‌گذرد و در هر دو حالت، به خط پیشنهادی کویت - عقبه می‌پیوندد. طول این خط، در حالت اول، حدود ۱۷۰ کیلومتر است و در حالت دوم، به حدود ۲۷۰ کیلومتر می‌رسد؛ ۵- امتداد تاپلاین - حیفا، که طول آن به حدود ۱۷۰ کیلومتر می‌رسد و به موازات خط اصلی برای خط شرکت نفت عراق است.

50. Ibid., pp. 16-17.

بنا به پژوهش اسرائیلی یاد شده، سرمایه‌گذاری‌ای به میزان ۱/۶ تا ۱/۸ میلیارد دلار (با نرخهای سال ۱۹۹۲)، برای همه اتصالات و تقویت خطوط لوله، کافی به نظر می‌رسد. که توان صادراتی بندر غزه را تا ۷۰ میلیون تن در سال، افزایش می‌دهد. چه این که بندر نفتی نیز، همان بندر خواهد بود. این تحقیق، درآمد خالص را پس از اجرا، سرمایه‌گذاری (با احتساب ۱۰٪ سود و ۴٪ استهلاک) و هزینه حمل، حدود ۲۵۰ میلیون دلار در سال تخمین می‌زند. همین تحقیق اسرائیلی اشاره می‌کند به این که اسرائیل می‌تواند تولید لوله‌های مورد نیاز نفت را برعهده بگیرد (Idem, p. 22).

51. Ibid., pp. 22,23.

۵۲- اسرائیل، وزارت امور خارجه، هیأت اعزامی اسرائیل به بازار مشترک اروپا، «موضوعات گفتگوهای چندجانبه»، بروکسل، ۱۹۹۲/۶/۳۰ (صفحه ۷ از ترجمه عربی).

53. Abraham Tal, Hilary Wolpert Silver and Simha Bahiri, Regional Cooperation in the Development of Transportation Infrastructure in the Middle East (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund, Tel Aviv University, June 1988), p. 1 (emphasis added).

54. Ben-Shahar, et al. (eds.), op.cit., p. 15. (emphasis added).

55. Tal, et al., op.cit., p. 1 (emphasis added).

56. Ibid., p. 5.

57. Ibid., p. 8.

58. Ibid., p. 10.

59. Ibid., pp. 11-12.

60. Ibid., pp. 12-13.

61. Ibid., p. 13.

62. Ibid., pp. 15-16.

63. Ibid., pp. 17-19.

۶۴ - بنابر برآورد اسرائیلی، رشد قابل توجه بندر عقبه در سالهای اخیر، به تجارت ترانزیت با عراق، مربوط است. بخشی مهم از این تجارت نیز، به بندر بصره باز می‌گردد. از نگاهی دیگر، حدود نیمی از بازرگانی فعال اردن، نظیر فسفات، نیز از طریق بندر عقبه حتی پس از آن که عبور از بنادر اسرائیل ممکن شود، بازرگانی خواهد شد این پژوهش اسرائیلی، معتقد است که سود حاصل از تغییر بازرگانی از بندر عقبه به بنادر اسرائیل، بیش از زبانهای مترتب بر آن است. همچنین می‌افزاید که «کم شدن دریانوردی در بندر عقبه، به کاهش آلودگی خواهد انجامید، که نتیجه آن، رونق گردشگری به منطقه عقبه تا ایلات» است (Idid., pp. 20, 22). یعنی اسرائیل در هر شرایطی، بهره کافی را خواهد برد.

65. Tal, et al., op.cit., pp. 21-22.

66. Ibid., p. 23.

67. Ibid., p. 26.

68. Seev Hirsch, Shauli Katzelson and David M. Sassoon, A Free Economic Zone And Port for the Gaza Region (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund, Tel Aviv University, November 1991).

طرح این تحقیق، در «کنفرانس گفتگوهای چندجانبه خاورمیانه»، که مرکز مطالعات بین‌المللی در دانشگاه کالیفرنیا و لوس آنجلس، در فاصله ۵ تا ۸ ژوئن ۱۹۹۳ به‌انجام رساند، تکرار شد.

۶۹ - مناطق آزاد تجاری، عبارتند از: - بنا به تعریف به کار رفته در تحقیق - «ابزارهایی اداری، که هدف تسهیل معاملات (فعالیت‌های) اقتصادی را دنبال کرده، معمولاً از سوی کشور میزبان، قانونگذاری می‌شوند. در بسیاری از اوقات، ایجاد این مناطق، برای جذب سرمایه‌های خارجی، با هدف سرعت بخشیدن به توسعه صنعتی، به‌طور عام، یا توسعه مقطعی به‌صورت مشخص، تعریف شده است. این مناطق، برای سرمایه‌گذاران، شرایطی محیطی، تأسیساتی و قانونی را فراهم می‌آورد که - به‌دلایل سیاسی یا اقتصادی - در دیگر مناطق آن کشور، فراهم نیست». (Ibid., p. 3). به‌عبارتی دیگر، «مناطق آزاد تجاری»، به‌عنوان ابزاری برای اطمینان‌دهی و تأمین شرایط لازم (آزادیهای واردات و صادرات، نیروی کار ارزان و ...)، برای به‌سود رساندن سرمایه‌ها، تلقی می‌شود.

در خصوص طرح‌های دیگر اسرائیل، که به‌صورت مشترک با مصر در جریان است، مراجعه کنید به طرح اسرائیل در زمینه همکاری در تولید سیمان (و به‌طور مشخص، کارخانه سیمان در عریش)، نگاه کنید به:

Meir Merhav (ed.) *Economic Cooperation and the Middle East Peace* (London, 1989), chapter ix.

70. Ibid., p. 14.

71. Ibid., pp. 17 & 18-24.

72. Ibid., p. 52.

۷۳- نگاه کنید به: «اعلام اصولی در زمینه مقدمات حکومت خودگردان انتقالی»، ضمیمه سوم، بند پنجم، «مجله‌الدراسات الفلسطينية»، شماره ۱۶، پاییز ۱۹۹۳، ص ۱۷۵-۱۸۳.

74. Peace Projects, op.cit., pp. 22-27.

75. Ibid., p. 23.

76. Abraham Tal and Gideon Fishelson, *The Free Tourism Zone of the Red Sea Riviera* (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund, Tel Aviv University, September 1992).

77. Peace Projects, op.cit., p. 24.

78. Ibid., p. 25.

79. Ibid.

80. Simha Bahiri (edited by Meir Merhave), *Egyptian-Israeli Cooperation in the Fertilizer Industry* (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund, Tel Aviv University, April 1986).

81. Gil Gurevich and Gideon Fishelson, "Middle Eastern Regional Medical Center," in Peace Projects, op.cit., pp. 26-27.

82. Ibid., p. 27.

83. Meir Ben-Chaim, "Israel-Arab Countries Trade," in Peace Projects, op.cit., pp. 28-29. See also Meir Merhav (ed.) *Economic Cooperation and Middle East Peace* (London: Weidenfeld and Nicolson, 1989), pp. 231-241.

84. Ben-Chaim, op.cit., p. 29.

۸۵- پژوهشی اسرائیلی، چنین نتیجه می‌گیرد که حجم بازرگانی (با توجه به نرخهای سال ۱۹۸۲)، میان اسرائیل و مصر (بدون احتساب صادرات نفتی مصر به اسرائیل)، اردن و لبنان، به حدود یک میلیارد دلار می‌رسد. همین تحقیق می‌گوید: این، یک تخمین حساب شده است و موارد غیرقانونی را دربر نمی‌گیرد، با آن که حجم مورد اخیر نیز، اندک نیست. نگاه کنید به:

Merhav, op.cit., pp. 231-241.

مقدمه تحقیقی منتشر شده از طرف صندوق آرمند همبر، در سال ۱۹۹۳ در زمینه «امکانات بازرگانی میان اسرائیل و کشورهای عربی»، مطالب ذیل را می‌نمایاند:

«در کنفرانسی که صندوق آرمنند هم در دانشگاه تل آویو، در خصوص (امکان همکاری میان اسرائیل و کشورهای عربی در صورت رسیدن به یک پیمان صلح)، ترتیب داده بود، اقتصاددانان و کارشناسان امور خاورمیانه [از اسرائیلی‌ها]، شکل‌هایی را در خصوص میزان بازرگانی ممکن [بین اسرائیل و کشورهای عربی]، برانگیختند. که علت آن، حجم کم مبادلات تجاری میان خود کشورهای عربی بود. و انتظار آن بود که این سردی، به روابط میان آن کشورها و اسرائیل نیز، سرایت کند». بحث مورد اشاره، که به امکانات تجارت میان اسرائیل و پنج کشور عربی (اردن، مصر، سوریه، عربستان، امارات متحده عربی، که با هدفی سیاسی، به عنوان یک واحد اقتصادی در سال ۱۹۸۸ شمرده شد) پرداخته است، به آنچه در ادامه می‌آید، تصریح می‌کند: حجم کالاهای صادراتی قابل تحویل از اسرائیل به کشورهای عربی زیاد شده، به حدود ۲/۲ میلیارد دلار می‌رسد. این مبلغ در تحقیق، برابر حدود ۶۰٪ از مجموع صادرات اسرائیل از مواد قابل صدور، به بازار کشورهای عربی، مشخص شده است، و حدود ۲۲٪ از کل کالاهای صادراتی اسرائیل را دربر می‌گیرد. این مواد، حدود ۲۵٪ از مجموع واردات کشورهای عربی یاد شده از آن نوع کالاهاست. که از ۵٪ کل واردات آنها، تجاوز نمی‌کند. ارزش صادرات ممکن از کشورهای عربی، از جمله نفت، (از بازار کشورهای یاد شده) به اسرائیل، به حدود یک میلیارد دلار می‌رسد، که تشکیل دهنده ۴٪ کل صادرات، از آن نوع مواد است و معادل ۲/۵٪ از مجموع صادرات کشورهای عربی مورد اشاره خواهد بود. اما نتایج این پژوهش، در خصوص احتمال بازرگانی عربی - اسرائیلی (پس از حل و فصل سیاسی)، از کمترین حد نیز کمتر است که برخی از علل آن، عبارتند از: نادیده گرفتن واردات حکومت نوپای فلسطین (که انتظار می‌رود اسرائیل، بخش وسیعی از آن را در اختیار گیرد)، و نیز نادیده گرفتن حجم مبادلات ممکن بازرگانی با لبنان و چه بسا کشورهای دیگر عربی در مغرب عربی و همچنین نادیده گرفتن تجارت خدمات (گردشگری، خدمات مصرفی، ترانزیت و ...)، که سهم رو به افزایشی در بازرگانی بین‌المللی را در اختیار می‌گیرد. این، به علاوه نادیده گرفتن توسعه در تجارت ناشی از توسعه اقتصادی، در صورت وقوع، می‌باشد. این بحث، نشان می‌دهد که کالاهای صادراتی احتمالی از اسرائیل به بازارهای عربی، عبارتند از: انواع گوشت، مواد غذایی، انواع کود و مواد شیمیایی، کائوچو، پارچه و لباس، ابزار و ادوات صنعتی، دستگاهها الکترونیکی و پزشکی، تجهیزات مخابراتی و تجهیزات پروازی. همچنین انتظار می‌رود که نفت و دیگر فرآورده‌های آن، ماده اصلی واردات اسرائیل از کشورهای عربی باشد. نگاه کنید به: مئیر بن - حاییم، «امکانات بازرگانی میان اسرائیل و کشورهای عربی» (به عبری) (تل آویو صندوق آرمنند هم برای همکاری اقتصادی در خاورمیانه، دانشگاه تل آویو، می ۱۹۹۳).

86. Zivit Steinboim and Yona Bargur, "Potential for Economic Cooperation Between Jordan and Israel," in Peace Projects, op.cit., pp. 30-31.

87. Ibid, p. 30.

88. Ibid.

89. Ibid, p. 31.

۹۰ - از مراجعه به موافقتنامه اقتصادی میان سازمان آزادی‌بخش فلسطین و اسرائیل (که در پاریس، در آوریل ۱۹۹۴ به امضا رسید و بخشی از موافقتنامه امضا شده میان دو طرف در قاهره، می ۱۹۹۴ را تشکیل می‌داد)، آشکار می‌شود

که رابطه میان حکومت فلسطین و اسرائیل، در طول مرحله انتقال، بر پایه «یکپارچگی گمرکی همراه با برخی استثناها»، استوار شده است. بنا به تعبیر ایحود کوفمن (از وزارت دارایی اسرائیل)، این امر، برای کشاورزی فلسطین و برخی شاخه‌های صنعتی (نظیر کفش، محصولات صنایع غذایی و پوشاک)، استفاده از «برتری نسبی» را که در برابر همتاهای خود در اسرائیل بهبود می‌یابد، فراهم می‌آورد؛ اما محدودیتهایی عملی را نیز بر سر راه رشد برخی شاخه‌های صنعت قرار می‌دهد، زیرا «برتری نسبی»، متعلق به اسرائیل خواهد بود. همچنان که محدودیتهایی را بر روابط بازرگانی و اقتصادی با محیط عربی، به وجود می‌آورد. نگاه کنید به: (Midest Mirror, May 4, 1994). همچنین نگاه کنید به:

MEED, May 13, 1994.

و نگاه کنید به سخنان امیر حسن در کنفرانس: «مسائل اقتصادی صلح خاورمیانه» که «مید» (MEED)، آن را در لندن در ژانویه ۱۹۹۴ برپا نمود. او، در سخنان خود می‌گوید: «در درازمدت، می‌توان امید داشت که ترتیباتی نظیر آنچه میان بلژیک، هلند و لوکزامبورک وجود دارد، فراهم آید تا همه طرفها، احساس امنیت اقتصادی و جانی، به‌عنوان امری حیاتی برای صلحی پایدار کنند». او می‌افزاید: «تسهیلات یک موافقتنامه بازرگانی آزاد خاورمیانه (MAFTA)، همانند «نفتا» (NAFTA)، به‌عنوان منطقه‌ای فعال در اقتصاد جهانی، امکانپذیر خواهد بود». نگاه کنید به:

MEED, January 21, 1994, pp. 5-11.

۹۱ - نگاه کنید به: جولیان اوزان، «الحیة»، ۹/۸/۱۹۹۴.

92. Hilary Wolpert Silver, Simha Bahiri and Ronen Sacher, *The Economy of Jordan and Possibilities for Economic Cooperation Between Israel and Jordan: An Overview* (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund for Economic Cooperation in the Middle East, Tel Aviv University, June 1989), p. 28.

93. Ishai Sfarim and Shai Sfarim, "The Golan Heights: A Centre of Cooperation," in *Peace Projects*, op.cit., p. 32.

94. Ibid.

95. Ibid., p. 33.

در چارچوب طرحهای پیشنهادی برای عادی‌سازی روابط میان سوریه و اسرائیل، مدیریت طرحهای مشترک اقتصادی از جمله: طرح راه‌اندازی منطقه آزاد تجاری بین‌المللی در جولان، با نظارت مشترک سوریه، اسرائیل، لبنان و اردن نیز، وارد می‌شود. مطابق این طرح اسرائیلی، «سرزمین حاصلخیز جولان با آبهای فراوان، برفهای زمستانی و هوای آفتابی در طول سال، یکی از مهمترین مراکز جذب گردشگر خواهد شد. همین طرح، احداث یک فرودگاه بین‌المللی و صدها رستوران و هتل و مراکز تفریحی و رفاهی را پیش‌بینی می‌کند که دهها هزار فرصت شغلی را فراهم می‌آورد و آن را به‌منبعی اصلی برای جذب ارز خارجی قرار می‌دهد. نگاه کنید به:

Alon Ben-Meir, "The Israeli-Syrian Battle for Equitable Peace," in *Middle East Policy*, vol.

III, No. 1, 1994.

96. Gil Feiler, "Potential for Economic Cooperation between Syria and Israel," in Pace Projectgs, op.cit., p. 34.

97. Ibid., p. 36.

98. Riad Ajami, "The Multinational Business Development Fund: A Framework for Economic Cooperation and Peace in the Middle East," in Gideon Fishelson (ed.), Economic Cooperation in the Middle East (Westview Press, 1989), pp. 335-345.

99. Ibid., p. 337.

100. Ibid., p. 338

101. Ibid., p. 341.

۱۰۲ - به عنوان مثال، کمیته کاری آب، وابسته به گفتگوهای چندجانبه، در آوریل ۱۹۹۴ با این امر موافقت نمود که در مسقط - عُمان - مرکزی برای مطالعه و فن آوری ویژه شیرین سازی آب و با مشارکت اسرائیل، راه اندازی شود. قابل توجه این که بانک جهانی، از اعتراضات پیشین خود به طرح تأسیس بانکی برای توسعه خاورمیانه البته پس از موافقت ایالات متحده با آن، صرف نظر کرد. (نگاه کنید به: بنسی لاون المعلوف، «احتیاط عربی و جهانی در ایجاد بانک منطقه‌ای توسعه»، «الحیاء»، ۱۱/۱/۱۹۹۴). در مقدمه طرح یاد شده (که به صورت مشترک از سوی اسرائیل، مصر، اردن و حکومت خودمختار فلسطین)، در کنفرانس سران در کازابلانکا، اکتبر ۱۹۹۴ ارائه شد) نیز، این موضوع آمده است («الحیاء»، ۱۰/۲۹/۱۹۹۴) که متن آن چنین است: «بی هیچ شک، صلح عادلانه و پایدار، نخستین شرط همکاری اقتصادی در منطقه است. اما این حقیقت نیز وجود دارد که توسعه اجتماعی و اقتصادی، تضمین کننده صلح پایدارند. بازسازی اروپای غربی پس از جنگ دوم جهانی، نمونه‌ای قابل توجه برای صلح سیاسی است که همکاری سیاسی و اقتصادی منطقه‌ای را در پی داشت». این مقدمه، چنانکه کاملاً آشکار است، بر مبنای مواضع اسرائیل نوشته شده است، علاوه بر این که اصل طرح نیز در اساس، طرحی اسرائیلی است. سند مشترک نیز حکایت از آن دارد که بانک، جهت‌گیریهای زیر را خواهد داشت:

۱ - تشویق به سرمایه‌گذاری عمومی و خصوصی از طریق عرضه سهام، سپرده‌های بانکی و دیگر ابزارهای مالی.

۲ - به کارگیری منابع مالی موجود برای تأمین سرمایه طرحها و برنامه‌های منطقه‌ای، که در توسعه منطقه‌ای مؤثر باشد. به همین دلیل، بانک، مطالعاتی سودمند و مشخص نمودن طرحهای دارای اولویت را زیر نظر می‌گیرد.

۳ - تشویق به مبادله کالا و خدمات، در داخل و خارج منطقه، از طریق ابزارهای مالی با هدف تشویق بازرگانی آزاد.

۴ - کمک به کشورهای منطقه برای هماهنگ‌سازی سیاستها و برنامه‌های توسعه.

۵ - کمک به توسعه بازار سرمایه.

۶ - کمک به فراهم آوردن فضای لازم برای سرمایه‌گذاری افراد و نهادهای مشترک میان بخش خصوصی و دولتی، از طریق ارائه خدمات مشاوره‌ای، تبلیغ و تعیین فرصتهای سرمایه‌گذاری».

در خصوص جهت‌گیریها و تصمیمات صادره از سوی کنفرانس جهانی اقتصاد برای توسعه در خاورمیانه و شمال آفریقا، نگاه کنید به: «الأهرام الدولی»، ۱۱/۱/۱۹۹۴؛ «الحیاء»، ۱۱/۲/۱۹۹۴.

جهت‌گیری‌های امریکا و اروپا در برابر خاورمیانه جدید و نقاط مشترک آن با طرح اسرائیل

۱ - مقدمه

از آن هنگام که اهتمام اسرائیل به تحقق برنامه‌ها و سناریوهای خود برای آینده و نقش منطقه‌ای طرح‌هایش در مرحله تسویه سیاسی با کشورهای عربی که تقریباً بلافاصله پس از امضای قرارداد صلح با مصر بود، آغاز شد، استراتژی امریکا و اروپا در برابر نظام جدید خاورمیانه، مسیری نو را در پیش گرفت و راهی متفاوت از گذشته را که نقاط مشترک بسیار در عرصه‌ها و سطوح مختلف با برنامه‌های اسرائیل داشت، ادامه داد. چنانکه روشن خواهد شد، این نقاط مشترک، خلق الساعه و تصادفی نبود، بلکه حاصل واکنشی متقابل و نتیجه منافع، ایدئولوژی مشترک و دیگر متغیرهای منطقه‌ای و بین‌المللی، بوده است.

این فصل، به بحث درباره سمت‌گیری‌های امریکا و اروپا، در کنار توجهی گذرا به موضع ژاپن، در خصوص آینده این منطقه خواهد پرداخت که اصطلاحاً «خاورمیانه» نامیده می‌شود و

چنانکه بسیاری نیز گفته‌اند، این تعبیر، دارای بار سیاسی می‌باشد که آن را به‌مرز اصلاحی جغرافیایی - استراتژیک، نزدیک کرده است. از سویی دیگر، شوون و ملاحظات تاریخی - فرهنگی یا قومی، اصطلاحاتی نظیر («جهان عرب» یا «نظام منطقه‌ای - عربی» یا «امت عربی» یا «منطقه عربی» و ...) را نادیده انگاشته است، ما نیز همین تعبیر را به‌عنوان چارچوبی جغرافیایی، که جهان عرب و دیگر کشورهای همسایه را دربر می‌گیرد، مورد استفاده قرار می‌دهیم.

این فصل، همچنین به‌طور خاص، به‌سمت‌گیری‌هایی که پس از پایان جنگ سرد و جنگ دوم خلیج و فروپاشی اتحاد شوروی، بروز یافت، خواهد پرداخت. عواملی که همگی در سیاست امریکا، اتحادیه اروپایی و دیگر مراکز قدرتمند در اقتصاد جهان، نسبت به منطقه، دارای تأثیر بوده‌اند. تأکید بیشتر نیز بر جنبه‌هایی خواهد بود که در روشن نمودن شکل، ساختار و وظایف نظام منطقه‌ای، سهمیم هستند، ساختاری که هر یک از دو قدرت امریکا و اتحادیه اروپایی، سعی در ایجاد آن دارند و مشوق آن هستند. تأکید بر نقاط و عرصه‌های مشترک و مورد نظر امریکا و اتحادیه اروپایی و نقاط تماس آن با نوع نگرش اسرائیل به‌این ساختار نیز، مورد غفلت نخواهد بود.

۲- امریکا و استراتژی استقرار منافع در خاورمیانه

ما در تحلیل خود از سیاست حکومت امریکا نسبت به خاورمیانه و «فرایند صلح»، به‌آنچه مسؤولان مستقیم و تصمیم‌ساز امریکا در خصوص این منطقه و نقش تأثیرگذار امریکا در مدیریت «فرایند صلح» مطرح کرده‌اند، تکیه خواهیم داشت. از این میان، مارتین اندیک (رئیس بخش خاورمیانه در شورای امنیت ملی امریکا، پیش از انتخابش به‌عنوان سفیر امریکا در اسرائیل در تابستان ۱۹۹۴)، ادوارد دجیرجیان (معاون وزیر خارجه امریکا در امور خاور نزدیک، پیش از تصدی سفارت امریکا در اسرائیل تا استعفایش در تابستان ۱۹۹۴) و دنیس روس (هماهنگ‌کننده ویژه امریکا در امور خاورمیانه)، به‌اضافه سخنان صریح بیل کلinton - رئیس

جمهور (وقت) امریکا - و وزیر خارجه (وقتش) - وارن کریستوفر - و دیگران، مبنای بحث خواهند بود. البته شکی نیست که باید میان آنچه که از آن به‌نگاه واقعی به‌منافع و استراتژی ایالات متحده تعبیر می‌شود و آنچه که دارای بار ایدئولوژیکی محض یا تبلیغی کوتاه‌مدت است، تفاوت قائل شد؛ تلاشهایی که سعی در تدوین و ترسیم منافع و استراتژی، یا پوشاندن و یا آرایش آن دارد (نظیر سخن از دموکراسی، حقوق بشر، صلح «واقعی»، «فراگیر»، «عادلانه» و ...) و بدیهی است که استراتژی ایالات متحده در خاورمیانه، با نگاهش به استراتژی بین‌المللی‌اش هماهنگ باشد.

آنتونی لیک (مشاور امنیت ملی امریکا)، تغییرات وارد شده بر استراتژی حکومت امریکا (حکومت کلینتون)، پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی را در انتقال از سیاست «حمایت» (containment)، به سیاست «توسعه» (enlargement). خلاصه می‌کند، که منظور از «توسعه» - بنا به تعبیر لیک - همان توسعه «جامعه بین‌المللی متشکل از دموکراسیهای اقتصاد بازار» است (۱).

الف) حلّ نزاع اعراب - اسرائیل

اندیک، سمت‌گیریهای سیاست امریکا نسبت به خاورمیانه را این‌گونه بیان می‌دارد (۲):

۱ - «تقویت منابع کارگزاران امریکایی» در منطقه و همکاری با «دوستان و همپیمانان امریکا در منطقه - اسرائیل، مصر و عربستان سعودی - با هدف حمایت از منافع این کشور در خاورمیانه از سویی و رویارویی با «تهدیدهای سازمانهای تندرو، اعمّ از سکولار و دینی، نسبت به این منافع»، از سوی دیگر و «دادن اولویت به برقراری صلحی واقعی و فراگیر در منطقه» از جهت آخر، استراتژی امریکا، پس از فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ خلیج، از این دیدگاه ناشی می‌شود که در آن ایالات متحده، تنها «قدرت دارای نفوذ و تأثیرگذار در روند رویدادهای منطقه است».

۲ - گذشتن از توجه به عناصر ثابت و متغیر در استراتژی ایالات متحده در قبال منطقه. که

عناصر ثابت آن، «نتیجه ثابت باقی بودن بسیاری از منافع حیاتی امریکا در منطقه» است، که پس از جنگ سرد به وجود آمده است و این منافع، در نکاتی که ذیلاً به آن اشاره می‌شود، خلاصه می‌گردد:

الف) تضمین ادامه «سرازیر شدن آزاد نفت خاورمیانه، با نرخهای قابل قبول».

ب) ایجاد «روابطی مناسب با کشورهای آماده و علاقه‌مند» از میان کشورهای منطقه.

ج) حفظ «امنیت، بقاء و آرامش اسرائیل».

د) «تشویق به حل عادلانه، واقعی و پایدار نزع اعراب و اسرائیل» (۳).

۳- درک این حقیقت که پایان یافتن جنگ سرد، «نتایج عمیقی در خاورمیانه» داشته است، که از جمله آنها، پایان یافتن رقابت اتحاد شوروی با ایالات متحده، در «نفوذ به این منطقه آشوب‌زده» است، که به گفته اندیک، حاصل آن، توانا شدن امریکا در «حاکمیت بر تحولات خاورمیانه، از راه تأثیرگذاری در منافع آن منطقه، نه از طریق تأثیر در منافع جهانی‌اش»، می‌باشد. این امر، خود، نتیجه تبدیل ایالات متحده برای نخستین بار از دهه پنجاه، به «قدرت بلامعارض حاکم در منطقه» است. این مقام مسؤول امریکایی، به این نکته اشاره دارد که: «از میان رفتن رقابت میان دو ابرقدرت، نفوذی کمتر بر سیاست نیروهای موجود در منطقه را در پی داشته است؛ زیرا «مرحله پس از جنگ سرد، کاهش استفاده از ابزارهای نظامی و اقتصادی را برای اثرگذاری در رویدادها» به همراه دارد.

۴- ناچاری ایالات متحده، بنا بر تعبیر این مسؤول امریکایی، از برخورد با منطقه به عنوان یک مجموعه، نه اجزایی مستقل، که این امر، از سویی ناشی از تحولات تسلیحاتی و نظامی منطقه از سوی دیگر و توان نیروهای منطقه است در تأثیرگذاری بر سیاست آن بوده است. زیرا «عصر موشکهای دوربرد، وضعی را به وجود آورده است که ریاض و تل‌آویو، می‌توانند خود را همزمان، آماج حمله عراق ببینند» دولت امریکا نیز به جایی رسیده است که معتقد است بازگشت به «جنگ میان دو نیروی منطقه - عراق و ایران - به مدت هشت سال ادامه یافته است و کشورهای منطقه کارهای عادی خود را به انجام رسانند»، ممکن نیست. همچنین، به این باور رسیده است که

«ایران با اعطای کمک مالی، تسلیحاتی و آموزشی به عوامل (حزب‌الله) و جنبش (حماس)، توان تأثیرگذاری بر روند صلح اعراب - اسرائیل را به دست آورده است. همچنان که موشک‌هایی که از کره شمالی نیز خریداری نموده، امکان زدن اسرائیل و کشورهای عربی را برایش فراهم نموده است».

۵- بازنگری در تعریف «منطقه خاورمیانه»، پس از جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی، به ترتیبی که کشورهای اسلامی آسیای میانه را نیز دربرگیرد، یک ضرورت شناخته می‌شود. این تعریف، با هدف بازگرداندن نقش ترکیه در محاسبات منطقه‌ای امریکا می‌باشد. زیرا «برخورد با ترکیه در طول سالهای جنگ سرد، به عنوان یک قدرت اروپایی و همکار پیمان ناتو در برابر اتحاد شوروی بوده است». اینک، حکومت امریکا، پس از تحولات یاد شده، علاقه‌مند است تلاش‌های خود را در آسیای میانه و خاورمیانه تقویت کند، و از آنجا که ترکیه مرزهای مشترکی با ایران، عراق و سوریه دارد، امریکا آن را به عنوان بخشی از استراتژی‌اش در «منزوی کردن» عراق و کمک به شمال آن، به‌شمار می‌آورد» (۴).

۶- بنا به اعتقاد حکومت امریکا، سه نوع جهت‌گیری اصلی وجود دارد که می‌تواند حافظ منافع امریکا در منطقه باشد. نمود این سه سمت‌گیری، در موارد زیر نمود می‌یابد:

الف) کمک به موفقیت روند گفتگوهای اعراب - اسرائیل و نفوذ (ایجاد خلل) زود هنگام در سطح موافقتنامه‌های صلح. این کار، عملاً در سپتامبر ۱۹۹۴، در موافقتنامه آتش‌بس فلسطین و اسرائیل در مرحله انتقالی رخ داد، خلل دیگری نیز در پیمان صلح اسرائیل و اردن، در اکتبر ۱۹۹۴ روی داد و مانند آن، در مبادلات سیاسی و دیپلماتیک میان اسرائیل و مراکش، در سپتامبر ۱۹۹۴ به وجود آمد.

ب) حفظ موازنه نیروها در منطقه، که در «سطحی پایین از توان نظامی» باشد و تهدیدکننده منافع ایالات متحده نباشد. این، بدان معنی است که تلاش امریکا، مقابله با «تلاش‌هایی که ایران و عراق، برای بازسازی زرادخانه‌هایشان بویژه در زمینه سلاح هسته‌ای و موشک‌های بالستیک، به کار می‌بندند»، می‌باشد.

ج) مقابله با «اصول‌گرایی دینی»، که از ناحیه «رژیمهای اصول‌گرای ایران و سودان، حمایت می‌شود»، این کار، از طریق «تلاش مستمر برای ایجاد صلح و بالابردن سطح رفاه در منطقه»، صورت خواهد پذیرفت. همچنین، با چنگ زدن به دیدگاهی خاص در «تحول سیاسی - دموکراتیک و تحول اقتصاد بازار آزاد» (۵)، می‌توان به چنین مقصودی دست یافت.

ب) سیاست «مهار دوگانه»

از آنچه گذشت، دریافت می‌شود که استراتژی مورد نظر ایالات متحده در برخورد با متغیرهای منطقه، از سویی بر «کنترل تهدیدات آتی ایران و عراق» و از دیگر سو، بر ادامه فشار با هدف «تحقیق صلح میان اسرائیل و همسایگان عربش»، تأکید دارد. این استراتژی، بر این نظریه استوار است که «مهار ایران و عراق»، توان امریکا را در برقراری صلح میان اعراب و اسرائیل، تقویت خواهد نمود و به‌طور طبیعی، عکس آن نیز صادق می‌باشد. به عبارتی، تحقق صلح میان اعراب و اسرائیل در توانمندی امریکا برای «مهار ایران و عراق»، تأثیر خواهد گذاشت. استناد دیگر این استراتژی، فرضیه‌ای است که بر مبنای آن، موفقیت در دو عرصه یاد شده، جایگاه و نقش رژیمهای «دوست» ایالات متحده در منطقه را تقویت خواهد کرد. بنابراین، آن مسؤول امریکایی، محورهای سیاست امریکا در قبال خاورمیانه را در نقاط زیر خلاصه می‌کند (۶):

* مهار دوگانه ایرا و عراق در شرق منطقه؛

* تحقق صلح اعراب و اسرائیل در غرب منطقه؛

* جلوگیری از گسترش سلاحهای کشتار جمعی و «سوق دادن منطقه به توجه بیشتر به دموکراسی و شکوفایی کلیه ملت‌های منطقه». یعنی تکیه و واقعیت بخشیدن به نگرش لیبرالی و نو به اقتصاد، در دو سطح داخلی و منطقه‌ای.

در حقیقت، سیاست «مهار دوگانه»، کنار گذاشتن سیاست سابق امریکا است که بر اساس آن، تقویت نیروهای یکی از دو رژیم مزبور برای ایجاد موازنه با توانمندیهای رژیم دیگر، صورت می‌گرفت. دولت کلیتون معتقد است که جنگ کویت، نادرستی سیاست گذشته را ثابت کرده

است، اما اینک، امریکا این دو رژیم (عراق و ایران) را مخالف منافع ایالات متحده و هم‌پیمانانش در منطقه می‌داند. و سیاست «مهار دوگانه»، مستند به «حفظ همبستگی میان هم‌پیمانان شرکت‌کننده در جنگ علیه عراق»، محدود کردن توان و بلندپروازیهای نظامی عراق و ایران و تکیه بر نیروهای هم‌پیمان امریکا در منطقه - مصر، اسرائیل، عربستان، شورای همکاری خلیج و ترکیه - با هدف حفظ توازن نیروها به نفع امریکا در خاورمیانه است (۷). دولت امریکا، به مهار ایران همان قدر اهمیت می‌دهد که به مهار عراق؛ ضمن آن که ساقط نمودن رژیم ایران را مطرح نمی‌کند (برخلاف آن که در مورد عراق، چنین نظری دارد)، بلکه در پی «تعدیل یا تغییر رفتار» آن است. این دیدگاه، بر آن است که ایران، امریکا را به مبارزه‌ای فرا می‌خواند که در موارد پنجگانه زیر عینیت می‌یابد:

حمایت از «تروریسم» در جهان، پشتیبانی از جنبش «حماس» و «حزب‌الله» برای مقابله با روند سازش اسرائیل با فلسطینی‌ها و کشورهای عربی، تلاش در جهت تضعیف کشورهای متحد با امریکا در منطقه، تلاش برای دستیابی به سیطره کامل بر خلیج از طریق دستیابی به سلاحهای تهاجمی، تلاش برای در اختیار گرفتن سلاحهای کشتار جمعی «از جمله سلاح هسته‌ای و موشکهای بالستیک».

دولت امریکا، از زبان اندیک، بر این نکته تأکید می‌ورزد که ایالات متحده (برابر مفاد کنفرانس مادرید) هرگز در گفتگوهای دوجانبه میان اسرائیل و هریک از طرفهای عرب، شرکت نخواهد جست تا به موازنه نیروها کمک کرده باشد (که طبعاً این موازنه مخل منافع اسرائیل است). او، این موضوع را با اطلاق «ناظر بی طرف» بر خود از یک سو و تأکید عملی بر پایبندی‌اش بر «همکاری استراتژیک با اسرائیل» از سوی دیگر، ابراز می‌دارد (۸).

متعاقب این، کاستن «خطرات امنیتی» مترتب بر هرگونه عقب‌نشینی اسرائیل از «اراضی اشغالی» عربی، هدف امریکا است. یکی از شکل‌های این کاهش «خطرات» که در تعهد امریکا است، حفظ برتری کیفی توان اسرائیل است (۹). و علی‌رغم بالا رفتن توان و برتری کیفی اسرائیل در منطقه با پایان یافتن جنگ سرد و نتایج ناشی از جنگ خلیج، این مسأله، مورد تأکید وزیر دفاع

امریکا نیز قرار می‌گیرد (۱۰). گونه‌های دیگری نیز وجود دارد که آن را حاکمیت امریکا برای تقویت بنیه اسرائیل پیشنهاد نموده است، از جمله این پیشنهادها: «همکاری برای تولید کالاهایی با تکنولوژی بالا» می‌باشد، که در راستای تحقق این مقصود، کلیتون «گروه علوم و تکنولوژی امریکا - اسرائیل» را ایجاد نمود که ریاست هیأت امریکایی آن را، وزیر بازرگانی امریکا عهده‌دار است. همچنین از جمله این پیشنهادها فشار امریکا بر سازمان آزادی‌بخش فلسطین برای ورود در «اصل ترتیبات حکومت خودگردان، بی‌هیچ شناختی نسبت به سرانجام کرانه غربی و نوار غزه» و دعوتش از سوریه به «پایبندی به صلح واقعی با اسرائیل، با پذیرش کلیه پیامدهای آن از قبیل پایان دادن به درگیریها، عادی‌سازی روابط، بازگشایی مرزها، مبادله سفیر و برقراری روابط تجاری» (۱۱) است.

ج) پایان دادن به تحریم اسرائیل توسط اعراب

موافقتنامه و به رسمیت شناخته شدن اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین توسط یکدیگر، عاملی نو در ملاحظات موجود سیاسی امریکا و اتحادیه اروپایی، در قبال منطقه به وجود آورد. این موضوع، از سویی در بالابردن درجه فشار بر کشورهای عربی با هدف تسریع در پایان دادن به تحریمهای اقتصادی علیه اسرائیل و از سوی دیگر، طرح شعار «همکاری اقتصادی» عربی - اسرائیلی به قصد تعمیق پایه‌های «سازش» در منطقه، مؤثر بود. ضمن آن که اندیشه ایجاد مجموعه اقتصادی خاورمیانه‌ای (یا بازار خاورمیانه)، با استقبال گرمی از سوی اتحادیه اروپایی روبه‌رو شد. و یک هفته پس از امضاء موافقتنامه «اعلام اصول» میان اسرائیل و فلسطین، وزیر خارجه امریکا اعلام کرد که امریکا، بزودی «کنفرانسی جهانی را برای حمایت از استقرار صلح در خاورمیانه»، برگزار خواهد نمود. وی در توضیح این خبر افزود که هدف این کنفرانس «بسیج همه منابع لازم برای موفقیت این پیمان» خواهد بود. او تأکید نمود که ضروری است بانک جهانی «نقش عمده‌ای در ایجاد هماهنگی و فراهم نمودن امکانات مالی» برای موفقیت این پیمان، ایفا نماید. وزیر یاد شده، تحریم اسرائیل از سوی جامعه عرب را از

«به‌جامانده‌های گذشته» خواند. و «ادامه این تحریم را با وجود امضای پیمان میان اسرائیل و فلسطین با هدف ایجاد یک رفاه اقتصادی، غیرمنطقی» شمرد. به‌اعتقاد او، هیچ‌گریزی از «به‌کار بستن راهکارهایی برای از میان برداشتن دیگر به‌جامانده‌های دوران گذشته، که مانع تحقق منافع اعراب و اسرائیل است، وجود ندارد. به‌عبارتی، لازم است همه قطعنامه‌های سازمان ملل، که اصل به‌رسمیت شناختن اسرائیل را مخدوش می‌سازد، لغو شود و در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۳، همگی به‌اسرائیل رأی اعتماد دهند». همین وزیر اشاره نمود که: «تحقق صلح فلسطین و اسرائیل، تنها بخشی از وظیفه بزرگ ایالات متحده در خاورمیانه است، چه این که امریکا موظف است صلحی فراگیر را میان ملت‌های اسرائیل، اردن، سوریه و لبنان، برقرار سازد». او، خاورمیانه را «چهار راه تاریخی - استراتژیک»، می‌خواند و چنین توضیح می‌دهد که ایالات متحده «منافع همیشگی در این تقاطع تاریخی - استراتژیک و کل منطقه دارد، تا زمانی که درگیرها در آن، صلح جهانی را به‌مخاطره اندازد، همچنین منافع همیشگی در برقراری امنیت و رفاه در اسرائیل و نیز در روابط همکاری با جهان عرب و دست‌آختر، منافع همیشگی در واردات نفت، که شریان حیاتی بخشی بزرگ از اقتصاد جهانی را در اختیار دارد»، داراست (۱۲). ایالات متحده، صلح اسرائیل - فلسطین را در چارچوب سیاستی قرار داده که برجسته‌ترین نقاط آن، عبارتست از:

۱) تقویت جایگاه بین‌المللی اسرائیل در چارچوب سازمان ملل. [بدیهی است] بیشترین اهمیت، در خصوص برقراری ارتباط با کشورهای است که پیش از این و به‌دلیل درگیری‌های اعراب و اسرائیل، از برقراری هر نوع ارتباط دیپلماتیک یا اقتصادی با اسرائیل، خودداری می‌ورزیدند.

۲) فشار بر کشورهای عربی برای پایان بخشیدن به تحریم اقتصادی اسرائیل (در همه سطوح آن)، پیش از دست یافتن به صلح و آتش‌بس با آنها و همچنین پیش از دستیابی به توافقی در مورد وضع نهایی مناطق اشغال شده فلسطین (۱۳).

امریکا، طی سال نخست از امضای پیمان اسلو و با اعمال فشاری گسترده و نیز استفاده از

حمایت ناشی از عدم وحدت و انجام کشورهای عربی، توانست موفقیت‌هایی را در این عرصه و به‌طور مشخص در دو سطح دوم و سوم به‌دست آورد؛ یعنی زمینه‌هایی که امریکا آنها را مخالف منافع سرمایه‌داری امریکا، بیش از منافع خود اسرائیل، با توجه به محدودیت‌هایی که این تحریمها برای شرکتهای امریکایی به‌وجود می‌آورند، می‌دانست.

رئیس روس (خطاب به کنگره مجمع ملی امریکایی‌های عرب تبار در ۲۹ اکتبر ۱۹۹۳)

می‌گوید:

«تحریم اسرائیل از سوی کشورهای عربی، از نوع دوم و سوم، بار سنگینی را بر اقتصاد امریکا تحمیل نموده است و اهانتی است نسبت به‌بازرگانان امریکایی، همچون بسیاری از شما، چه، تحریم از نوع نخست، تنها مانعی در برابر اسرائیل و بیانی نمادین از آن است که اسرائیل، مورد پذیرش و استقبال در منطقه نیست. و در پی گام شجاعانه و جسورانه‌ای که اسرائیل در شناسایی رسمی سازمان آزادی‌بخش فلسطین برداشت، شایسته برخوردی بهتر از این است. پایان دادن به‌تحریم، منافع زیادی را موجب خواهد شد نظیر: رونق بازرگانی و اجرای طرحهای مشترک اقتصادی میان اعراب و اسرائیل. همچنین بازرگانان بین‌المللی، منطقه خاورمیانه از جمله کرانه غربی و غزه را دارای جذابیت بیشتری برای سرمایه‌گذاری خواهند یافت؛ و از سویی، با بازرگانان امریکایی نیز با استثنا و دوگانگی، برخورد نخواهد شده (۱۴).

۳) تشویق کشورهای عربی، به‌شتاب در رسیدن به‌توافقهایی با اسرائیل. این امر، پس از نخستین توافقهایی که میان اسرائیل و اردن در ژوئن ۱۹۹۴ به‌دست آمد، همچنین پس از امضای معاهده اردن و اسرائیل در اکتبر ۱۹۹۴ و از همه بالاتر پس از دیدار سران امریکا و سوریه در ژانویه ۱۹۹۴ پیوسته تکرار خواهد شد (۱۵). در این خصوص، به‌طور مشخص می‌توان ادعا نمود که ایالات متحده، برای برقراری «صلحی فراگیر» میان اعراب و اسرائیل، از طریق: الف) دستیابی نهایی به‌صلح با همه کشورهای عربی درگیر از طریق گفتگوهای دوجانبه و جداگانه میان اسرائیل و هر یک از کشورهای عربی (به‌صورت جداگانه)، ب) عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل، می‌کوشد. به‌همین دلیل، ایالات متحده، اولویت و اهتمام ویژه‌ای به گفتگوهای فلسطین و

اسرائیل و همچنین سوریه و اسرائیل داده است. زیرا مسأله فلسطین «جوهر سیاسی نزاع اعراب و اسرائیل است و گفتگوهای اسرائیل - سوریه، جوهر ژئوسیاسی یا استراتژی این منازعات است». امریکا، همچنین به بحث‌های چندجانبه، به عنوان «سنگ بنای عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل» - به تعبیر یکی از مسؤولان امریکایی - اهتمام ورزیده است. و به همین دلیل - برابر گفته‌های همان مسؤول امریکایی - انتقال محل برخی از نشست‌های چندجانبه به پایتخت‌های عربی، «موانعی را که دیرزمانی است بر سر راه عادی‌سازی روابط در منطقه به وجود آمده است، از میان خواهد برد» (۱۶).

۴) به کارگیری نقش امریکا در جمع‌آوری کمک و وام به رژیم نوپای فلسطینی به عنوان برگ فشاری بر سازمان آزادی‌بخش، به منظور دستیابی به موافقت‌هایی در خصوص اجرای پیمان «اعلام اصول»، آن هم با مضمون مورد نظر اسرائیل و دادن موقعیتی مؤثر به بانک جهانی (که امریکا، نفوذ آشکاری در آن دارد)، در جهت توجیه این کمکها.

۵) تشویق شرکتهای امریکایی به استفاده از فرصتهای فراهم آمده از اجرای موافقتنامه فلسطین و اسرائیل با هدف تحکیم موقعیت سرمایه‌گذاری امریکا در اقتصاد منطقه در مرحله بعد، چنانکه این وضعیت، به دنبال جنگ خلیج به وجود آمد.

د) فراهم آوردن شرایطی بهتر برای سرمایه‌گذاری امریکا در منطقه

یکی از جنبه‌های پراهمیت برای امریکا، پایان دادن به تحریم اسرائیل توسط اعراب می‌باشد که علاقه وافر او به فراهم نمودن فرصتهایی مناسبتر برای سرمایه‌های خصوصی امریکایی در منطقه، مربوط می‌شود. به همین دلیل، به عنوان نمونه می‌بینیم که معاون وزیر خارجه امریکا در امور خاور نزدیک، سخنانی خود را - در کنفرانس انجمن بازرگانان و پیشه‌وران امریکاییهای عرب تبار - در فردای امضای موافقتنامه «اعلام اصول» - به شرح سیاست اقتصادی حکومت امریکا و اهمیت استفاده از فرصتهای جدید و فراهم آمده از حل و فصل منازعات اعراب و اسرائیل، اختصاص می‌دهد. این سخنانی، حاوی نکات اصلی زیر بوده است (۱۷):

۱- «جایگاه بین‌المللی امریکا، بر توان اقتصادی‌اش تکیه دارد، در نتیجه، سلامتی این اقتصاد، شدت تحت تأثیر رخدادهای خارجی است ... تولید ناخالص ملی در امریکا، به حدود شش تریلیون دلار و صادرات سالانه‌اش، نزدیک به ۷۰۰ میلیارد دلار و به عبارتی ۱۱٪ تولید ناخالص ملی می‌رسد. ولی از سال ۱۹۸۷، ۵۵٪ از رشد اقتصادی‌اش از طریق صادرات مستقیم به دست می‌آید». همچنین می‌افزاید: «اهمیت بازارهای خارجی برای رفاه ما، مسائل اقتصادی را مورد اهتمام ویژه دیپلماتها و سیاستمداران امریکایی قرار داده است ... به عنوان مثال، یکی از مهمترین منافع ما در سیاست خارجی، حفظ ارتباط بازرگانی پیوسته در زمینه منابع طبیعی دارای اهمیت، مانند نفت و گاز طبیعی است».

۲- «دومین هدف اصلی سیاست خارجی امریکا (در خاورمیانه) ... استقرار صلح و ثبات در بخشی از جهان است که منطقه استراتژیک خوانده می‌شود و دیرزمانی است که آشفتگی‌ها، چهره آن را دگرگون نموده است. و اگر برای روند [حل و فصل منازعات اعراب و اسرائیل]، توفیقی فرض شود، منافع اقتصادی مهمی را در منطقه، محقق خواهد ساخت ... و با وجود امکان حقیقی پایان یافتن منازعات و پایان بخشیدن به تحریمهای اعراب علیه اسرائیل، امریکا در انتظار تغییرات محسوسی در راههای اعمال مدیریت بر فعالیتهای تجاری منطقه خواهد بود». این مسؤول امریکایی، تأکید نمود که وزارت امور خارجه امریکا «پیش‌تاز تلاشهای رسمی برای قانع نمودن حکومتهای عربی، به لغو تحریم علیه اسرائیل و شرکتهای همکار تجاری آن است»، او اضافه می‌کند: «به عنوان بخشی از این تلاشها، ما شرکای خود را در کنفرانس سران هفت کشور صنعتی در توکیو، در ژوئیه ۱۹۹۳ قانع نمودیم که مسأله لغو تحریم را در بیانیه پایانی خود بگنجانند. [ضمن آن که] ادامه تبعیض علیه شرکتهای امریکایی، امری ناپسند و غیرقابل قبول است». این موضوع، در بیانیه سران هفت کشور صنعتی، که در ناپل، در ژوئیه ۱۹۹۴ برگزار شد، نیز تکرار گردید (۱۸).

۳- ایالات متحده، انتظار دارد که این حل و فصل سیاسی، «به توسعه مبادلات بازرگانی درون منطقه‌ای و با دیگر کشورها (ی خارجی)، مانند امریکا بیانجامد». همچنین پیش‌بینی می‌کند:

«نیاز به روابط جدیدی در زمینه‌های حمل و نقل، ارتباطات، انرژی و ... به وجود آید»، که براساس آن، «منافع فراوان صلح، متضمن رفع موانع سیاسی موجود در برابر تجارت، خواهد گردید». همچنین شرکتهای بازرگانی امریکایی، در «وضعیتی مناسب برای استفاده از فرصتهای جدیدی که به بروز خواهد رسید»، قرار خواهند گرفت. این مسؤول امریکایی تأکید می‌کند که حلّ و فصل منازعات سیاسی و گسترش روابط اقتصادی، در خدمت اقتصاد امریکا در منطقه خواهند بود و انتظار می‌رود «بخش خصوصی امریکا، از منافع ناشی از استقرار صلح، در وضعیتی عالی و مثال‌زدنی قرار گیرد» (۱۹).

۴- ایالات متحده، به دلیل ارزیابی‌هایش از منافع اقتصادی مورد انتظار از حلّ و فصل منازعات سیاسی اعراب و اسرائیل، اهمیّتی ویژه به استفاده از فرصتهایی می‌دهد که این نتایج، برای سرمایه‌های خصوصی امریکایی، فراهم خواهد آورد. از همین دیدگاه و با نگاه به نتایج حاصل از عادی‌سازی روابط اقتصادی اعراب و اسرائیل است که ایالات متحده، تمهید مقدمات ایجاد بازار مشترک خاورمیانه را مورد تأیید قرار می‌دهد. دلایل این موضوع، بسیار متنوع است، که از جمله آنها: پافشاری امریکا به پایان دادن به تحریم اعراب علیه اسرائیل، ایجاد روابطی کاملاً عادی میان کشورهای عربی و اسرائیل، اهتمام امریکا به گفتگوهای چندجانبه، همکاری با کمیته سه‌جانبه اقتصادی شامل اسرائیل، اردن و امریکا، نقش بانک بین‌المللی در تأثیرپذیری از امریکا در هدایت سرمایه‌گذاری و کمک‌های مالی کشورهای کمک‌کننده به مناطق تحت حاکمیت دولت خودگردان فلسطینی و دیدگاهها و توقعات ابراز شده از سوی مسؤولان امریکا می‌باشد. از جمله این انتظارات، اظهارات معاون وزیر خارجه امریکا در امور خاورمیانه، در فردای امضای موافقتنامه «اعلام اصول» است. وی می‌گوید (۲۰):

«... این که تحولات اخیر، تأثیر شگرفی بر اقتصاد منطقه‌ای اسرائیل می‌گذارد، و آن، از راههایی ممکن می‌شود: اول آن که این منطقه، به‌عنوان منطقه‌ای برانگیزاننده و جاذب سرمایه‌های خارجی معرفی شود که از طریق بهبود فضای امنیتی، ناشی از پیشرفت روند صلح خواهد بود. دوم؛ فضای امنیتی برتر، اجازه خواهد داد که جهت‌گیری منابع سرمایه‌ای اسرائیل، اعم از انسانی

و مالی، به دور از مسأله ارتش و دفاع، به سوی تحوّل زیرساختهای اقتصادی، تغییر یابد و در نتیجه، منفعی را نظیر: افزایش توان شبکه راههای پررفت و آمد، نوسازی خطوط قدیمی آهن، بالا بردن سطح کارایی بنادر دریایی و فرودگاهها، عاید منطقه سازد و چنین نتیجه گیری می کند که: «اما من، به این امر باور دارم که تحولات مهم اقتصادی، در عالی ترین سطح، با وجود روابطی اقتصادی میان اسرائیل و همسایگانش، شکل خواهد یافت». این مسؤول امریکایی چنین می افزاید:

«اقتصاددانان و دیگران، پیشنهاد کرده اند که اسرائیل، اردن، کرانه باختری و غزه، منطقه آزاد تجاری ایجاد کنند ... زیرا تجارت آزاد، در درون خود، منافع و چشم اندازهایی حقیقی را دارد. و اقتصاددانان به ما می گویند که منافع مشترک این تجارت، به اندازه تفاوت اقتصادهای این کشورها با یکدیگر، فزونی خواهد یافت.

در این زمینه، اسرائیل و هر یک از همسایگان عربش، محصولات بسیاری برای عرضه به یکدیگر دارند ... البته مخالفتهایی در عرصه سیاست با تجارت آزاد، به وجود خواهد آمد، همچنان که در ایالات متحده، در برابر موافقتنامه تجارت آزاد کشورهای امریکای شمالی (نفتا)، تحرّ کاتی به وجود آمد ... اما تجارت آزاد میان اسرائیل و همسایگانش، منافع بسیار و فرصتهایی برانگیزاننده را برای سرمایه گذاران امریکایی، به وجود خواهد آورد. همان کاری که تجارت آزاد میان ایالات متحده و اسرائیل متحده و اسرائیل انجام می دهد». او، چنین ادامه می دهد: «رشد روابط اقتصادی میان دولتهای منطقه، نیاز به انرژی، راههای مواصلاتی و شبکه های ارتباطی سیمی و بی سیمی را به وجود خواهد آورد و شرکتهای امریکایی، در موقعیتی ممتاز، برای بهره مندی از این فرصتها قرار دارند». دیگر مسؤولان امریکایی نیز، همین افکار را ابراز داشته اند (۲۱).

در ادامه همین دیدگاه نسبت به آینده خاورمیانه است که طرح: «اعلام اصول»، از سوی ایالات متحده به کشورهای شریک در گفتگوهای چندجانبه، در آوریل ۱۹۹۴ پیشنهاد شد. این طرح امریکایی، کشورهای عربی و اسرائیل را به تلاش «برای برقراری روابطی همه جانبه و همیشگی برای استقرار صلح، صراحت، اعتماد متقابل، امنیت، همکاری و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی در سراسر منطقه»، فرا می خواند. براساس این طرح، هدف گفتگوهای چندجانبه،

«تقویت همکاریهای منطقه‌ای و توسعه اقتصادی با مشارکت اسرائیل و اعراب از طریق پروژه‌های بزرگ و چندسویه» است. همچنین کشورهای منطقه را دعوت به «به رسمیت شناختن اقتصاد بازار، به عنوان حکمی اصلی درباره تصمیمات مربوط به جابه‌جایی کالا، خدمات و افکار» (۲۲)، می‌کند.

دقت در عنایات امریکا به‌الگو و ساختار نظام منطقه‌ای و آنچه علاقه‌مند به مشاهده آن در خاورمیانه است، نکات زیر را نشان می‌دهد: اصلی‌ترین توجیه‌کننده سیاست امریکایی در منطقه، تضمین پایداری منافع خود است، منافعی که دولت امریکا، بدقت آن را تعریف نموده، شامل تضمین جریان صدور نفت با نرخهای قابل قبول به بازار خود و دیگر بازارهای جهانی است، همچنین دربرگیرنده منافع سیاسی، امنیتی و استراتژیک، با محوریت حفظ نقش رژیمهای همسو با سیاستهای خود و مهار و تضعیف، (و در نهایت تغییر) رژیمهایی که امریکا آنها را مخالف منافع خود می‌بیند، می‌باشد. بی‌هیچ تردیدی، اسرائیل - آن‌گونه که صراحتاً از زبان مسؤولان امریکایی گفته می‌شود - پیشاپیش کشورهایایی قرار دارد که ایالات متحده با آنها به عنوان حکومتهایی متمایز و هم‌پیمان با خود رفتار می‌کند. این امر، در توجه دولت امریکا (اعم از حزب دموکرات و جمهوری خواه)، به داشتن روابط ویژه با حکومت اسرائیل (به‌طور خاص از زمان جنگ ۱۹۶۷) آشکار است. و امریکا، چنین روابطی را با هیچ کشور دیگری در منطقه و جهان، نداشته و ندارد.

از این منظر، ایالات متحده، حل و فصل سیاسی در منطقه - که اکنون، شروع به تمهید مقدمات آن نموده است - را فرآیندی دربرگیرنده چندین هدف می‌بیند: تنظیم ترتیباتی سیاسی و امنیتی، که منافع امریکا در منطقه را مستحکم و پایدار می‌سازد، تقویت جایگاه اسرائیل و نقش آن در منطقه از طریق «ادغام» آن در نظام سیاسی موجود در آن (با حفظ برتری نظامی و تکنولوژیک آن)، ادامه فشار (به صورت مستقیم و از طریق بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) بر کشورهای منطقه از جمله اسرائیل، با هدف تحقق «اصلاحات» اقتصادی، بر پایه «اقتصاد بازار آزاد» (با مفهوم کلاسیک آن یا اقتصاد لیبرالی با تعبیری جدید)، که شامل باز کردن مرزها

در برابر تجارت و سرمایه، کاهش نقش دولت در اقتصاد و خصوصی سازی بخش دولتی و در نهایت، فراهم نمودن شرایط لازم برای توسعه سرمایه گذاری، می شود.

ه) ایجاد بازار خاورمیانه

حسب زمینه های پیشین، ایالات متحده، برقراری شبکه ای از روابط اقتصادی را در میان کشورهای منطقه از جمله اسرائیل، مورد تشویق قرار می دهد، یعنی عادی سازی روابط سیاسی و اقتصادی میان اسرائیل و کشورهای منطقه، که ایجاد بازار مشترک خاورمیانه ای، یکی از نمودهای آن است. همچنین امریکا، ایجاد بازار مشترک خاورمیانه یا نظام منطقه ای را از آن جهت مورد حمایت قرار می دهد که آثار مثبت خود را بر پایداری منافعش، منعکس سازد؛ از جمله این آثار، تسهیل و توسعه نقش سرمایه با قاعده امریکایی، در منطقه خواهد بود. به اعتقاد امریکا، ترتیبات منطقه ای در ایجاد فرصتهایی که برای رشد سرمایه خصوصی و پیشاپیش آن، سرمایه امریکایی فراهم می آورد، شکل می پذیرد، به عبارت دیگر: انگیزه دیگری برای ایالات متحده وجود ندارد که اولویت انجام چنین اقداماتی را به او بدهد و اولویت، باید در جهت خدمت به منافع تجاری، مالی، اقتصادی و استراتژیکی این کشور باشد. بلکه چنین تشویقی، در تقویت نقش سرمایه امریکایی برای ایفای نقشی برتر در هر برنامه ریزی برای آینده منطقه، جزو دستور کار اوست، با این بیان، ایالات متحده، پیوسته خاورمیانه را منطقه با اهمیت تجاری برای خود می بیند.

دستگاههای ذی نفع امریکا، «خاورمیانه را شریک تجاری ایالات متحده» و عربستان سعودی را شریک هفتم خود، از نظر اهمیت بازرگانی می شمرند. شرکتهای امریکایی، کالاهای صنعتی و مصرفی را به کشورهای عربی حوزه خلیج، به میزان واردات نفت خود از این منطقه، می فروشند. حجم مبادلات بازرگانی میان امریکا و جهان عرب در سال ۱۹۹۲ نزدیک به ۳۲ میلیارد دلار بود، در حالی که ارزش صادرات الجزایر و کشورهای حاشیه خلیج تولیدکننده نفت، کمی بیش از نصف مبلغ یاد شده بوده است. همزمان نیز، ارزش صادرات شرکتهای امریکایی به کشورهای خلیج و مصر در همان سال، به ۱۵ میلیارد دلار رسیده بود. البته

همان دستگاهها، انتظار دارند که در روند بازرگانی منطقه، پس از پایان یافتن تسویه سیاسی شاهد تغییرات مهمی باشند. و در این خصوص، به نقش ویژه‌ای اشاره می‌کنند که اسرائیل می‌تواند به دلیل ارتباط تجاری ممتازش با امریکا، ایفا نماید. علی‌رغم کاهش در حجم مبادلات تجاری میان امریکا و جهان عرب (بویژه کشورهای خلیج)، پس از سال ۱۹۹۲، این میزان هنوز هم در مقیاس منطقه‌ای، بسیار بالاست. تحلیل‌گران امریکایی، علت این کاهش را به کاهش قیمت نفت، و بالارفتن (موقت) صادرات امریکا به این کشورها در خلال جنگ خلیج و اندکی پس از آن، مربوط می‌دانند (۲۳).

از سوی، ایالات متحده، اسرائیل را به بهره‌مندی از قرارداد بازرگانی آزاد، که میان آن دو امضا شده است و استفاده از ویژگیهای تکنیکی و زیرساختهای خود، برای تبدیل شدن به مرکزی تجاری و با اهمیت، تشویق می‌کند. قرارداد یاد شده، امتیازاتی را برای اسرائیل فراهم می‌آورد که برای اعضای «فتا» فراهم نبوده است، به‌عنوان مثال، این کشور را شایسته احراز مرکزیت صنعت می‌کند (۲۴). ولی باید توجه داشت که این تحول، در گرو روابطی خواهد بود که میان اسرائیل و کشورهای عربی، به وجود خواهد آمد. و از همین منظر است که ایالات متحده معتقد است: «شرکتهای امریکایی، حق ندارند که اسرائیل، مصر، اردن یا دُبی را به‌عنوان چنین مرکزی تلقی کنند تا آن که اوضاع سیاسی منطقه، اهمیت بالای این روابط اقتصاد را درک کند». امریکا همچنین می‌داند که وجود «نوعی صلح»، میان کشورهای عربی و اسرائیل، ضرورتاً واقعیت اقتصادی منطقه را موجب نمی‌شود. رابطه میان مصر و اسرائیل، بهترین دلیل بر این مدعا است.

ایالات متحده، اساسی برای بیمهای عربی از برپایی بازار مشترک خاورمیانه یا تقویت بنیه اقتصادی اسرائیل نمی‌بیند. بلکه - چنانکه یکی از متخصصان امریکایی - می‌گوید: امریکا مایل است «هر موافقتنامه صلحی در منطقه را نشأت گرفته از نظام اقتصاد جهانی ببیند؛ از این منظر، مغرب عربی، جزئی از اروپا و خلیج فارس، بخشی از بازار جهانی نفت خواهد بود ... کالاهای اسرائیلی، هرگز در میان کشورهای عربی بازاری نخواهد یافت، بلکه صادرات آن ... توسط

کشورهای عربی است. مصرف‌کنندگان عرب یا مصرف‌کنندگانی ثروتمندند که نیازهای خود را از محصولات اروپایی و غربی، که در منطقه به‌وفور یافت می‌شوند، تأمین می‌کنند، و یا مصرف‌کنندگان فقیری هستند که هرگز نخواهند توانست، فرآورده‌های گران‌قیمت اسرائیل را بخرند. اما کارشناس مذکور معتقد است که «صلح آینده»، تنشهای زیادی را برای اجرای اصلاحات اقتصادی، بر حکومت‌های عربی وارد خواهد ساخت. اینها، اصلاحاتی هستند که متغیرهای بین‌المللی، آنها را تحمیل کرده‌اند؛ چه این که در حال حاضر، دو بلوک بین‌المللی [مانند گذشته] دیده نمی‌شود، بلکه مؤسساتی بین‌المللی، نظیر: بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، سیاست‌های بازار آزاد را بر کشورهای منطقه دیکته می‌کنند، ... و همانها که کاهش نقش دولت در اقتصاد را پی می‌گیرند...» (۲۵).

و) بانک جهانی و «بازار خاورمیانه»

فلسفه اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، همان سیاست‌های مورد نظر ایالات متحده است. امریکا می‌کوشد که سازمان ملل را از ایفای نقشی فعال در امور بین‌المللی، باز داشته و اتحادیه اروپایی را به حاشیه کشاند و در کنار آن، نظارت بر مصرف‌کننده‌های مالی به حکومت خودمختار فلسطین را به بانک جهانی وانهد. در همین چارچوب (کوشش جهت‌دار امریکا برای حلّ و فصل منازعات اعراب و اسرائیل)، بانک مذکور، پژوهشها و طرحهایی را فراهم آورد که متضمّن «همکاری منطقه‌ای»، در خاورمیانه است، همچنین، تحقیق گسترده‌ای، پیرامون موضوع توسعه در کرانه غربی و نوار غزه، به‌عمل آورد (۲۶). این طرحها، بازتاب مؤثری در مراکز تعمیم‌ساز امریکایی در خصوص منطقه داشته است.

مراجعه به گزارشها و طرحهای بانک جهانی، ویژه خاورمیانه، نشان می‌دهد که هدف اصلی آن، تعمیق و توسعه اقتصاد بازار سرمایه در منطقه است. البته این دیدگاه بانک، محدود به این منطقه نمی‌باشد، بلکه این، توجهی عمومی بوده که نتیجه‌گیریهای آن را نسبت به واقعیات هر منطقه و مشکلات و نیازهای آن، تعمیم می‌بخشد. در این جا، اشاره به این واقعیت را شایسته می‌دانیم که

بانک جهانی و پژوهش‌های منتشر شده توسط مؤسسه‌های عربی نیز، آن را مدّ نظر قرار داده‌اند، و آن این است که خاورمیانه (و به‌طور مشخص، جهان عرب) در ردیف کمترین مناطق «جهان سوم»، از نظر ادغام در بازار جهانی سرمایه است (۲۷). به همین دلیل، برنامه «اصلاح اقتصادی» ای که بانک جهانی برای منطقه مطرح می‌کند، تأکید بسیار بر توسعه و پایدارسازی پیوندهای اقتصادی‌اش (نظیر بازارها، تجارت، تولید، سرمایه، بانکها و ...)، با مراکز شبکه‌های ارتباطی سرمایه‌گذاری جهانی دارد. به‌عنوان مثال، این سیاست، تفسیرگر آن است که چرا این بانک، «همکاری» اقتصادی منطقه‌ای را وجهه‌ی اهتمام خود قرار نمی‌دهد؟ و چرا از این زاویه که بستری مناسب‌تر برای استقرار و رشد سرمایه‌های محلی را فراهم می‌آورد، وارد نمی‌شود؟ و دقیقاً به همین علت، بانک یاد شده همه‌ی همت خود را مصروف واداشتن کشورهای منطقه به‌وارد نمودن برنامه «اصلاحات» در بنیة اقتصادی خود می‌کند، و «اصلاحات»، به مجموعه تعبیراتی اطلاق می‌شود که زیرساخت‌های یک کشور را تغییر داده، به‌طور خاص، بر خصوصی‌سازی و آزادسازی تجارت و اتخاذ تدابیری برای تشویق تبادل کالا و خدمات در سطح منطقه‌ای و جهانی، تأکید می‌ورزد. و باز به همان علت، بانک، بر اهمیت این که «آزادسازی» بازرگانی منطقه، جز با «ادغام در بازار جهانی»، فراهم نمی‌آید، پای می‌فشرد.

این توجه، در اولویتهایی که بانک جهانی برای توسعه کرانه غربی و نوار غزه مشخص کرده است، نیز، نمود می‌یابد. این اولویتهای، در شؤن ذیل عیّت یافته است:

(۱) تحوّل زیرساخت‌های جدید به‌نحوی که استحکام و پایدارسازی روابط مناطق فلسطینی را با محیط خود (اسرائیل و کشورهای عربی) فراهم آورد.

(۲) تکیه حکومت فلسطین بر سیاستی اقتصادی، که شرایطی مناسب را برای سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی ایجاد کند و در برابر، تمام سعی اسرائیل، مصروف این شود که حکومت فلسطین را وابسته به مدار اقتصادی خود، نگه دارد و از هر وسیله‌ای استفاده کند تا بتواند از تأسیس یک کشور مستقل فلسطینی، جلوگیری کند (۲۸).

به‌بیانی دیگر: بانک جهانی، منطقه را از زاویه سرمایه‌گذاری جهانی (و شرکتهای چندملیتی) و

منافع خود می‌بیند. شعار همیشگی اش، یعنی «اقتصاد بازار آزاد» نیز، از همین معنا سرچشمه گرفته است. در حالی که اسرائیل، جهان عرب را از زاویه خروج از انزوای خود و عادی‌سازی روابطش با آن، مورد توجه قرار می‌دهد. به همین دلیل، بر «همکاری منطقه‌ای در اقتصاد»، اصرار می‌ورزد؛ شعاری که ادبیات اسرائیل، آن را به یک ایدئولوژی مترادف با صلح منطقه‌ای و کلیدی برای حلّ همه مشکلات منطقه و دربرگیرنده رشد و توسعه‌ای نجات‌بخش، تبدیل کرده است. و از نظر جهان عرب، بخش عمده ادبیاتی که به موضوع «بازار خاورمیانه» پرداخته است، بیانگر هم سیاسی (در بُعد تاریخی - فرهنگی آن) است که در چارچوبی بزرگ، نیروها و حزبهای سیاسی را دربر گرفته است و بیمهایی از سیطره اقتصادی اسرائیل بر جهان عرب را از طریق «بازار خاورمیانه» به همراه دارد.

ز) آکادمیهای امریکایی و فلسفه «اقتصاد صلح»

از اواخر دهه هشتاد، برخی از آکادمیهای امریکایی، اهتمام خاصی را به روابط منطقه‌ای خاورمیانه و به طور مشخص، در عرصه اقتصاد، مبذول داشتند. این فعالیتها، همزمان و بلافاصله پس از گفتگوهای صلح اعراب و اسرائیل و فلسطین - اسرائیل، رو به افزایش گذاشت.

«آکادمی سیاست اجتماعی و اقتصادی در خاورمیانه»، در دانشگاه هاروارد، برجسته‌ترین این نهادها در تبلور بخشیدن به موضوعی است که عنوان «اقتصاد صلح» در خاورمیانه، بر آن اطلاق شد (۲۹). برخی از اقتصاددانان امریکایی (از دانشگاه هاروارد و آکادمی تکنولوژی ماساچوست)، که در تهیه اسناد «اقتصاد صلح» شرکت داشتند، پستهای مهمی را در نهادهای بین‌المللی، نظیر بانک جهانی، دستگاههای رایزنی (مشاوران) حکومت امریکا و پستهای آکادمیک ممتاز در اسرائیل، اشغال کرده بودند (۳۰). همچنین در فعالیتهای مؤسسات یاد شده، کارشناسانی از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و اقتصاددانانی از آکادمیهای امریکا، اسرائیل، مصر، فلسطین و سوریه، حضور داشتند.

در ژوئن ۱۹۹۳، «آکادمی سیاست اجتماعی و اقتصادی در خاورمیانه»، سندی را منتشر ساخت که متضمن طرحی برای تنظیم روابط اقتصادی اسرائیل - فلسطین - اردن بود (۳۱). او، این

سند را به صورت سیاسی، در سطح نهادهای مختلف بین‌المللی، از جمله بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، کمیساریای اروپا، کشورهای اروپایی، دولت امریکا و حکومت ژاپن و دیگر طرفهای سیاسی درگیر در این منطقه، از جمله سازمان آزادی‌بخش فلسطین، اردن و اسرائیل، پخش کرد. سند مزبور، اهمیت خاصی به نقش مؤثر «ترتیبات تجارت آزاد» در روابط میان اسرائیل، اردن و حکومت فلسطین، به عنوان گامی در راه تشکیل «یک گروه اقتصادی - خاورمیانه‌ای»، (به همان شکل اتحادیه اروپایی)، قائل شده که ورود آزاد «کالا، خدمات، سرمایه و تکنولوژی» را مجاز می‌داند. از سویی، پیشنهاد کرد که یک بانک منطقه‌ای، برای توسعه اقتصادی ایجاد شود و تعدیلاتی محدود، در تعرفه‌های گمرکی و مالیات بر کالا میان اسرائیل و فلسطین، به وجود آید. این سند، توصیه نمود که دینار، در کنار شیکل، پول قانونی و رایج در نوار غزه شود و از بانک جهانی خواست تا نقش ویژه‌ای را در نظارت بر توسعه مناطق فلسطینی، ایفا نماید.

نکته جالب توجه در این سند امریکایی، یکسان بودن پیشنهادها (به نحوی چشمگیر) با طرحهای دولت (کارگری) اسرائیل برای آینده روابط اقتصادی‌اش با جهان عرب، بویژه چگونگی رابطه اسرائیل، فلسطین و اردن است (۳۲). این یکسانی، در فراگیری معاده اسلو و موافقتنامه اردن - اسرائیل، نسبت به بیشتر پیشنهادهای این سند نیز مشهود است، طوری که تنها به انطباق دیدگاههای طرفین، با مفاهیم اقتصاد لیبرالی جدید محدود نمی‌شود، بلکه در چارچوب کلی پیشنهادها و ابزار اقتصادی مطرح شده از سوی اسرائیل نیز، قابل ملاحظه است. چنانکه دیدیم، نکات اساسی طرح منطقه‌ای اسرائیل در مراکز و مؤسسه‌های اسرائیلی، در طول دهه هشتاد دیده می‌شود (۳۳). و روشن است که همان طرح از طریق آکادمیهای تحقیقاتی اسرائیل به پژوهشکده‌های امریکایی همتای خود، راه یافته و بار دیگر، از کانال این مؤسسات، به عنوان طرحی آکادمیک و امریکایی، به منطقه صادر شده است.

۳- دیدگاه اتحادیه اروپایی در برابر نقش و ساختار نظام جدید منطقه‌ای در خاورمیانه

برخلاف موضع رسمی امریکا، که در مرز تأکید بر حفظ منافع اقتصادی و استراتژیک

خود در منطقه متوقف می‌شود و بشدت پایبند حفظ امنیت اسرائیل و برتری نظامی اوست، موضع اروپا در طرح تصوّراتی جدا نسبت به شکل آینده خاورمیانه، تردیدی به خود راه نمی‌دهد. اروپا آینده منطقه را از زاویه شرایطی که آن را برای ایجاد روابطی با ثبات در میان کشورهای منطقه لازم می‌داند، می‌بیند. همچنین، از این منظر که نقش و روابط اروپا در این روند، نسبت به شرق و غرب عربی و اسرائیل، متفاوت خواهد بود. این دیدگاه، برخاسته از نوعی نگاه به خاورمیانه و منازعات اعراب و اسرائیل است که بشدت بر امنیت اتحادیه اروپایی، تأثیرگذار می‌باشد. ضمن آن که شروع روند گفتگوها در مادرید، در اکتبر ۱۹۹۱، اتحادیه اروپایی (جامعه اروپایی گذشته) را به پر بار نمودن و فزونی بحثها (بویژه در چارچوب همکاری سیاسی اروپا)، درباره اتخاذ موضعی استراتژیک نسبت به خاورمیانه، وا داشت. که خلاصه سند این گفتگوها در اروپا (منتشر شده در تابستان ۱۹۹۳)، درباره این موضوع، حکایت از آن دارد که این اتحادیه با تکیه بر سیاستی بلندمدت، به مشکلات «همکاری» [اقتصادی] و امنیت در منطقه خواهد پرداخت که مستند بر تجربه اروپا در همکاری منطقه‌ای است. و نقش آن در گفتگوهای چندجانبه و رابطه با هریک از طرفهای درگیر، اعم از اعراب و اسرائیل، نقشی فعال و نشأت گرفته از «مصلحتی قوی در امنیت و ثبات منطقه»، خواهد بود (۳۴).

الف) جنبه‌های دیدگاه اروپا نسبت به روابط خود با منطقه

اتحادیه اروپایی، در روابط خود با خاورمیانه، ملاحظات ذیل را مورد استناد قرار

می‌دهد:

۱) اتحادیه اروپایی، بر خود فرض می‌داند که «طرفهای درگیر را به پیشبرد گفتگوها برای حل مناقشه اعراب و اسرائیل تشویق کند، چه، این که به همکاری منطقه‌ای در درازمدت، معتقد است. همچنین خود را شایسته ایفای چنین نقشی به خاطر داشتن روابطی گرم با همه طرفها و نزدیکی جغرافیایی و داشتن پیوندهای سیاسی و اقتصادی، می‌داند. به علاوه، «مشروعیت عزم خود را برای برقراری امنیت و ثبات در خاورمیانه و داشتن همکاری منطقه‌ای با همه طرفها

به‌عنوان منطقه‌ای دارای اهمیت حیاتی از نظر تأمین انرژی»، کاملاً باور نموده است (۳۵).

۲) اتحادیه اروپایی، بیم آن را دارد که شکست تسویه سیاسی به «ناامن ماندن خاورمیانه به‌خاطر تهدیدهای امنیتی، صرف هزینه‌های هنگفت نظامی، از هم‌گسیختگی اقتصادی و برکنار ماندن از ورود به‌عرصه‌های بازار جهانی»، بیانجامد. اعلامیه (سند) کمیاریای اروپایی با لحنی که آن را در ادبیات اسرائیل در خصوص زمینه‌های «همکاری» فراگیر منطقه‌ای می‌بینیم، می‌گوید: «تجربه اتحادیه اروپایی ثابت می‌کند که می‌توان جنگ میان طرفهای قبلاً متخاصم را از طریق همکاری اقتصادی به‌اندیشه‌ای ناممکن تبدیل کرد. و گرچه انتقال الگوی اروپایی به خاورمیانه آسان نیست، اما نشان می‌دهد که توسعه همکاری اقتصادی منطقه‌ای، می‌تواند از میزان درگیریها بکاهد و صلح را به‌روندی غیر قابل بازگشت تبدیل کند. همچنین ابزاری برای تشویق ملل منطقه به‌یادگیری زندگی مسالمت‌آمیز شود. به‌همین دلیل، شایسته است که در پی روند صلح، (روند همکاری) میان طرفهای منطقه نیز آغاز شود (۳۶).

۳) اروپا، دریافته است که توفیق «همکاری» منطقه‌ای در خاورمیانه، مشروط به کاهش تفاوتها و شکافهای فراوان در درآمد کشورهای منطقه است. این سند اروپایی، چنین بیان می‌دارد که کشورهای شرق عربی، «در دست یافتن به‌رشدی پیوسته و مداوم (self-sustaining growth)» شکست خورده‌اند. در برابر، «اسرائیل، از سطح زندگی بالایی نظیر هم‌تایان اروپایی‌اش برخوردار است ... یعنی سطحی بیش از ده برابر آنچه در کشورهای همجوارش مشاهده می‌شود. بنابر آمار بانک جهانی، هفت میلیون اسرائیلی، در سال ۲۰۱۰ تولید ناخالص ملی نزدیک به تولید ۱۳۰ میلیون عرب در کشورهای همجوار خواهند داشت».

از سویی، اتحادیه اروپایی، حاکمیت «صلح» در منطقه و شاخص توسعه اقتصادی را به‌یکدیگر مربوط دانسته، بر همین اساس، کشورهای عربی را به‌بذل تلاش، با هدف بالابردن شاخص توسعه اقتصادی، فرا می‌خواند. و در برابر، اعلام می‌کند که لازم است «اروپا، اسرائیل، کشورهای خلیج و جامعه بین‌المللی، همه تلاش خود را برای یاری رساندن به‌این حرکت، به‌کار گیرند».

- ۴) اتحادیه اروپایی، کشورهای منطقه را به فعالیتهای ذیل، فرا می خواند:
- شروع «همکاری» منطقه‌ای، در «عرصه‌های بخش خصوصی و اتحادیه‌های بازرگانی، دانشگاهها، شهرداریها و مؤسسات فنی - تکنیکی».
 - «کنسرسیومهای مشترک»، برخاسته از این واقعیت که تجربه اروپا، تأکید دارد هیچ «همکاری منطقه‌ای»، بدون ایجاد مؤسساتی، دوام نمی یابد.
- ۵) همچنین، براساس تجربه، اتحادیه پیشنهاد می کند که این «همکاری» منطقه‌ای، در دو جهت اصلی حرکت کند: جمع کردن توانهای مشترک و حل مشکلات مشترک. و بر آن است که یکی از مهمترین موانع بر سر راه توسعه در دو سطح اقتصادی و اجتماعی در خاورمیانه، «کوچکی حجم کشورهای ذی نفع که تا حد زیادی سطح فعالیتهای اقتصادی را کوچک می کند، می باشد. بنابراین، تلاش برای تحقق هدفهای ذیل، پیشنهاد می شود:
- الف) پایه گذاری یک منطقه اقتصادی - خاورمیانه‌ای، که آزادی جابه جایی کالا، خدمات، سرمایه و کار، در آن دیده شود.
- ب) تحوّل زیرساختهای اثرگذار در توان حمل و نقل، ارتباطات، انرژی و مدیریت آبی.
- ج) به کارگیری بهتر منابع موجود در عرصه‌هایی همچون گردشگری، آموزش، تحقیقات، کشاورزی و صنعت.
- ۶) اسناد این اتحادیه، مشکلات مشترک خاورمیانه را در زمینه‌های ذیل، محدود و تعریف می کند: پناهندگان، آب، انرژی، بهداشت و محیط زیست و حل همه آنها را در «بالارفتن سطح ثبات سیاسی و امنیت منطقه‌ای» می داند (۳۷).
- ۷) اتحادیه اروپایی، بر خود فرض می داند که رابطه‌ای سه جانبه، شامل خود، مشرق عربی و اسرائیل ایجاد کند، بدین ترتیب که «مدیریت این رابطه، با دقت تمام، فرصتهای همکاری، منطبق با توان هر طرف را فراهم آورد. همچنین، به ایجاد روابطی محکم تر میان اسرائیل و مشرق عربی، منتهی شود».

در این چارچوب، جامعه اروپا، امور زیر را به عنوان وظیفه خود مطرح می سازد:

الف) تشویق کشورهای مشرق عربی به اجرای اصلاحات اقتصادی و ورود به روابط همکاری منطقه‌ای.

ب) برقراری روابطی مشارکتی با کشورهای مشرق عربی بر منوال رابطه با کشورهای مغرب عربی، با مدنظر قرار دادن خصوصیات ویژه هر کشور.

ج) اعطای تسهیلات مشارکتی به اسرائیل، متناسب با شرایط او. جامعه اروپا معتقد است شرکت اسرائیل به گونه‌ای عمیق‌تر در تحولات اروپا، خواهد توانست چنین زمینه‌ای را برای او و منافع مشترک ایجاد کند.

د) برقراری رابطه با همه کشورهای منطقه بر «اساس احترام به حقوق بشر و تقویت بنیانهای دموکراتیک».

ب) سیاست اقتصادی اروپا نسبت به خاورمیانه

جهت‌گیریهای سیاست اقتصادی اروپا در قبال خاورمیانه، به‌امور زیر مستند است:

۱) تشویق «همکاری» منطقه‌ای: گزارش کمیساریای اروپا در این موضوع، می‌گوید: «در سایه حالت از هم‌گسیختگی موجود در منطقه، نتایج حاصل از اصلاحات محدود در یک کشور، نمی‌تواند ثمربخش و از نظر اقتصادی، کافی باشد. به‌همین دلیل، اهمیت همکاری منطقه‌ای، که اقتصادی با گستردگی (حجم) زیاد و فرصتهایی برای کار تخصصی اقتصادی را فراهم آورد، روشن شده است. به‌همین دلیل، شایسته است که تشویق به همکاری منطقه‌ای و ایجاد نهادهای مشترک، یکی از هدفهای موافقتنامه‌های آینده جامعه اروپا در تعامل با کشورهای خاورمیانه باشد» (۳۸).

اما علی‌رغم موافقتنامه‌های همکاری‌ای که این جامعه، در اواخر دهه هفتاد با پنج کشوری که مستقیماً درگیر منازعات عربی - اسرائیلی بودند، امضاء کردن کمیساریای اروپا معتقد است حجم روابط (در سطوح بازرگانی، سرمایه‌گذاری، علوم، تکنولوژی فرهنگ و گفتگوی سیاسی)، در حدّ و اندازه «اهمیت استراتژیک منطقه نسبت به جامعه اروپا و نزدیکی جغرافیایی اش بدان»،

نیست. و از همین جا بود که دعوت به رویکردی نو از سوی اتحادیه اروپایی آغاز شد؛ رویکردی به دور از مفهوم همکاری توسعه‌مند صرف و نزدیک به زمینه‌های چندگانه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی. «کمیساریا، بر آن است تا این «مشارکت» را بر گفتگوی سیاسی، حرکت به سوی تجارت آزاد، تشویق به «اصلاحات» اقتصادی، توسعه همکاری منطقه‌ای و همکاری مالی، بنا نهد.

۲) تشویق کشورهای منطقه به «ادامه روند اصلاح و اتخاذ راهکارهای ملموس برای تشویق به ادغام و یکپارچگی منطقه‌ای». اتحادیه اروپایی، حذف تدریجی موانع گمرکی در میان کشورهای منطقه را پیشنهاد می‌کند، بدین اعتبار که این امر، به ایجاد منطقه آزاد تجاری در اوایل قرن بیست و یکم منجر خواهد شد. همچنین اتحادیه معتقد است: به وجود آمدن چنین منطقه‌ای، منافع قابل توجهی را عاید روابط عربی - عربی و عربی - اسرائیلی، خواهد کرد. دیگر تصور اتحادیه در مرحله بعد، مشارکت کشورهای شرق عربی و اسرائیل، «در سطحی وسیع از همکاری و آزادیهای اقتصادی است که اروپا و بخش وسیعی از جهان عرب را دربر خواهد گرفت». با نگاه به چنین افقی است که اسناد و گزارشهای اتحادیه، پشتیبانی از «تلاشهای کشورهای شرق عربی در جهت اصلاح سازمانهای سیاسی و اقتصادی‌شان را مورد تشویق قرار داده، آنها را به سوی اقتصاد بازار و کنترل جمعیت، سوق می‌دهند».

۳) تبعیض در رابطه با اسرائیل: روشن است که اتحادیه اروپایی، آمادگی خاصی برای رابطه با اسرائیل دارد، چه در سطح دوجانبه و چه در سطح روابط سه‌جانبه منطقه‌ای. این حقیقت، از علاقه اسرائیل به داشتن چنین رابطه‌ای از یک سو و سطح رونق اقتصادی و پیشرفت تکنولوژیکی آن، از دیگر سو، نشأت می‌گیرد. سند کمیساریای اروپا در این خصوص می‌گوید: «اسرائیل، پس از آن که متوسط تولید ناخالص ملی‌اش، به دوازده هزار دلار برای هر فرد، رقمی که سیر صعودی را نیز می‌پیماید، رسید، و پس از آن که توان کار در سطح بالایی از مهارت را احراز نمود و از آن جا که کشوری با قدرت صادرات کالا و ارائه خدمات با ارزش افزوده بالا می‌باشد، خود را چنین می‌یابد که پیوندهای محکمی با منطقه اقتصادی اروپا دارد و علاقه‌مند است که در عرصه‌های مختلف، روابطی با آن که اتحادیه اروپایی را به دیگر کشورهای اروپایی

پیوند می‌دهد و برای طرفهای غیر اروپایی فراهم نیست، داشته باشد. و با آن که لازم است روابط جامعه اروپا با اسرائیل، براساس مشارکت توأم با همکاری در آینده با کشورهای غرب و شرق عربی استوار باشد، اما این، مانع آن نیست که این مشارکت، همراه با مدنظر قرار دادن سطح علمی و تکنیکی اسرائیل باشد. همچنین شایسته است که رابطه جامعه اروپا با اسرائیل، براساس گفتگوی سیاسی و بازرگانی آزاد در کالا، سرمایه و خدمات و تشویق به همکاری منطقه‌ای استوار گردد. به علاوه، همکاری گسترده در همه زمینه‌ها، از بانک تا تکنولوژی و از انرژی تا کشاورزی و دانش فنی (مالکیت صنعتی و ...) نیز، مورد نظر است (۳۹).

۴) تشویق به روابط عربی - اسرائیلی دو و چندجانبه: اتحادیه اروپایی، یکی از وظایف خود را، قانع نمودن «شرکای عرب و اسرائیلی خود به شروع و پایه‌گذاری همکاریهای بلندمدت می‌داند تا با یکدیگر در جهت توسعه‌ای اقتصادی و متوازن، کار کنند». اتحادیه، در این راستا، هر آنچه را به «تقویت شوون صلح مورد انتظار از طریق موافقتنامه‌های همکاری عربی - اسرائیلی دو و چندجانبه و احیاناً ایجاد مؤسسات مشترک بیانجامد، مورد حمایت قرار می‌دهد». و سرانجام این که: اتحادیه اروپایی، تشویق اسرائیل به سهم شدن در «توسعه منطقه به عنوان یک مجموعه» را از وظایف خود، می‌شمارد.

ج) دیدگاه اتحادیه اروپایی نسبت به نظام منطقه‌ای خاورمیانه‌ای

اتحادیه اروپایی، جهت‌گیریهای ذیل را به عنوان هدایت‌کننده سیاست برنامه‌ای و کاری خود، نسبت به شرق عربی و اسرائیل، مورد تکیه و توجه دارد:

۱) پایه‌ریزی یک منطقه اقتصادی - خاورمیانه‌ای:

اتحادیه، در این خصوص، طرحهایی را برای بازرگانی، کار و سرمایه ارائه می‌دهد:

الف) در زمینه کالا و خدمات: اروپا، معتقد است که تشویق بازرگانی و تقویت روحیه تقسیم کار در میان کشورهای منطقه، بویژه کشورهای شرق عربی و اسرائیل، از اولویتهای او به‌شمار می‌رود و انتظار دارد حلّ منازعات اعراب و اسرائیل، به تغییر این سطح منتهی شود. اما بنا

به تجربه موافقتنامه صلح میان مصر و اسرائیل، تأکید می‌کند که حلّ و فصل سیاسی به‌خودی‌خود، برای زمینه‌سازی بازرگانی میان منطقه‌ای، کافی نخواهد بود و بر آن است که تصوّر افقی جدّی‌ای از شکل‌یابی «منطقه آزاد تجاری» (متشکل از کشورهای شرق عربی و اسرائیل)، که حدود یکصد و بیست میلیون نفر را تا پیش از سال ۲۰۲۰ دربرگیرد، منوط به تغییر چهره منطقه به‌شکلی جذاب برای سرمایه‌گذارهای خاص، فراهم آورد.

کمیساریای اروپا، برای غلبه یافتن بر تردیدهای موجود در خصوص ایجاد منطقه آزاد تجاری میان کشورهای شرق عربی و اسرائیل، تکیه بر دو اقدام، به‌صورت موازی و همزمان را پیشنهاد می‌کند:

- ایجاد منطقه آزاد تجاری نامتوازن یا ناهمگون، به‌گونه‌ای که اسرائیل، بلافاصله یا لااقل در خلال یک دوره انتقالی کوتاه (۳ تا ۵ ساله)، اقدامات حمایتی خود را انجام دهد، در حالی که طرفهای عرب (به‌دلیل پایین بودن سطح دانش فنی خود)، دوره‌ای طولانی‌تر (۱۰ تا ۱۲ سال) را برای چنین اقدامی لحاظ خواهند نمود.

- تکیه اتحادیه اروپایی بر روابط آزاد بازرگانی در فرآورده‌های صنعتی با کشورهای شرق عربی، که توان چنین تولیداتی را دارند. و این امر، به‌موازات روابط آزاد و کامل بازرگانی کالای صنعتی موجود، میان آنها و اسرائیل، از سال ۱۹۸۹ خواهد بود.

کمیساریای اروپا معتقد است که اقدام نخست، آرام نمودن بیمهای اعراب از اقتصاد اسرائیل می‌باشد و دومین اقدام، رساندن کشورهای شرق عربی به‌این‌باور که آنها، بخشی از مجموعه‌ای بزرگ‌ترند که اسرائیل و اروپا را هم شامل می‌شود و در «تشکلی» خاص با اسرائیل نیستند (۴۰).

ب) از نظر اجرایی: کمیساریای اروپا، فعال شدن این روند را، یکی از عوامل رشد اقتصادی و اجتماعی در خاورمیانه برمی‌شمرد. از سویی، از بیکاری رو به رشد در مناطق فقیرتر (غزه، مصر، اردن)، می‌کاهد و از دیگر سو کاستی نیروی کار غیرماهر را در کشورهای با درآمد زیاد، نظیر اسرائیل و کشورهای خلیج، رفع می‌نماید. در عین حال اشاره می‌کند که فعال شدن

نیروی کار، «عامل بحران سیاسی» نیز می‌باشد و انتظار می‌رود که مهاجرت نیروی کار در آینده، با حجمی کمتر از گذشته، ادامه یابد «زیرا مورد توقع است که طرحهای مشترک و هم‌پیمان، به صورت خودجوش، لااقل در سطحی محدود، جای نیروی کار مهاجر را در بازرگانی منطقه و صنایع آن، بگیرد». این کمیساریا، ایجاد پیمانی چندجانبه را برای حمایت از حقوق کارگران مهاجر، از جمله کارگران فلسطینی در اسرائیل، پیشنهاد می‌کند.

۳- در زمینه سرمایه: کمیساریای اروپا بر آن است که از ویژگیهای خاورمیانه، «همزیستی کشورهای صادرکننده اصلی سرمایه (بوئزه عربستان، کویت و امارات متحده عربی)، با کشورهایی است که به ورود سرمایه به کشورشان، برای مدتی زیاد، نیازمندند». اسناد کمیساریا نشان می‌دهد که تنها بخشی اندک از این سرمایه اضافی (که بیش از ۱۰٪ نیست)، در کشورهای فقیر منطقه، به کار گرفته شده است و انتظار دارد که نزدیکی دو عامل «صلح» و اصلاحات اقتصادی، تأثیر مثبتی را در سرازیر شدن سرمایه‌ها و به کارگیری آن در منطقه، برجای گذارد.

۲) آماده نمودن زیرساختهای منطقه:

ذهنیتهای اروپا در این خصوص، موارد ذیل را دربر می‌گیرد:

الف) حمل و نقل: کمیساریای اروپا، معتقد است که نیاز شدیدی به سامان‌دهی و بهبود زیرساختهای فعلی و حمل و نقل وجود دارد، به گونه‌ای که بتواند امکان جابه‌جایی سریع و فعال، حجم بیشتری از کالا و نفرات را در میان کشورهای منطقه فراهم آورد. اروپا، در چارچوب بهسازی شبکه مواصلاتی میان کشورهای شرق و اسرائیل، پیشنهاد می‌کند که شش کشور مرتبط و درگیر با منازعات عربی - اسرائیلی، گفتگوهای را در خصوص حمل و نقل میان خود، آغاز کنند. همچنین پیشنهاد می‌کند:

- نظام راههایی که منطقه را به اروپا متصل می‌سازد، پیش از پایان سال ۲۰۱۰ تکمیل شود.
(یعنی زمان پیشنهادی برای به پایان رساندن کار برپایی بازار خاورمیانه یا بازار مشترک شرق عربی - اسرائیل).

- تکمیل خطوط ارتباطی درون شهری در منطقه به یکدیگر به وسیله بزرگراهها.

- تأکید بر شبکه ارتباطی میان اسرائیل، اردن و منطقه خودگردان فلسطینی با بنادر و فرودگاهها. «یا مدّ نظر قرار دادن استاندارد بین‌المللی برای زیرساختهای این شبکه‌ها در اسرائیل و اردن و نیاز فلسطین بدان». از سویی، فلسطینی‌ها را نصیحت می‌کند تا «دقیقاً انتخابهای گوناگون (در زمینه نیاز به بنادر و فرودگاهها) را از زاویه هزینه‌ها و منافع آن، مطالعه کنند به نحوی که دستیابی آزاد و بدون گمرک به بندرها و فرودگاههای اسرائیل و اردن را میسر سازد» (۴۲).

ب) انرژی

۱- برق: کمیساریای اروپا، بر آن است که منافع مستقیم و اقتصادی کشورهای شرق عربی و اسرائیل، در آن است که شبکه‌های برق خود را به یکدیگر متصل کنند. و انتظار دارد که این ارتباط، به پایین آمدن نرخ برق، به لحاظ نزدیکی جغرافیایی میان مراکز شهری و تفاوت الگوهای مصرف میان کشورهای مختلف، منجر شود. زیرا مرتبط شدن شبکه برق کشورهای شرق عربی با شبکه اسرائیل، به سرمایه‌گذاری زیادی نیاز ندارد. همچنین، کمیساریای اروپا شایسته می‌بیند که این کار، نخستین گام در جهت «همکاری اقتصادی»، پس از حاکمیت صلح باشد. ضمن آن که معتقد است که صلح، اسرائیل، اردن و مناطق فلسطینی را در اجرای طرح بهره‌برداری از اختلاف سطح میان دریای مدیترانه و بحر میّت، برای تولید برق، قادر خواهد ساخت.

۲- نفت: کمیساریای اروپا، فعال شدن مجدد خط تاپلین را همزمان با برقراری صلح در منطقه، پیشنهاد می‌کند. فرض بر این بود که خط تاپلین، در دههٔ چهل، صادرات نفت عربستان را از رأس تنوره در خلیج، به دریای مدیترانه و با گذر از شهر حیفّا (با خطی به طول ۲۰۵۰ کیلومتر و توان پمپاژ ۲۵۰ میلیون تن در سال)، آغاز کند. که بر اثر جنگ اعراب - اسرائیل در سال ۱۹۴۷، به جای حیفّا، از شهر صیدا و با توان پمپاژی کمتر، استفاده شد. ضمن آن که به دلایل امنیتی، از این خط نیز بهره‌برداری نشد و خطوط دیگری، مورد استفاده قرار گرفت.

۳- گاز: کمیساریای اروپا، امتداد یافتن خطوط لوله گاز در شرق عربی و اسرائیل، در دو مرحله را مطرح می‌سازد:

- در مرحلهٔ اول، کشیدن یک خط لوله گاز از مصر به اسرائیل و کرانهٔ غربی و نوار غزه و

احتمالاً به اردن (بندر عقبه) و لبنان.

- در مرحله دوم و در زمانی طولانی‌تر، حمل‌گاز فرآوری شده در خلیج به دریای

مدیترانه، برای کمک به مشرق عربی در زمینه انرژی‌های جایگزین.

۴- تجهیز و بالابردن سطح فن‌آوری استفاده از انرژی: اتحادیه اروپایی معتقد است که باید

همه کشورهای منطقه، مصرف انرژی خود را کنترل کنند. زیرا این مصرف، به دلایل متعدد، روزبه‌روز افزایش می‌یابد. از جمله این عوامل: «افزایش جمعیت، مهاجرت به شهرها و رونق فعالیت‌های اقتصادی ناشی از حاکمیت صلح» است؛ علاوه بر مصرف ناشی از ارائه راه‌حل‌ها برای رفع مشکل کم‌آبی (ایستگاه‌های آب شیرین‌کنی و ...). و به کشورهای نیازمند به انرژی وارداتی (اسرائیل، اردن، مناطق فلسطینی و لبنان)، پیشنهاد می‌کند، قوانین خاص و جهت‌داری را در خصوص انرژی و نرخ آن و ایجاد طرح‌های مشترک با تکیه بر فن‌آوری جدید و مورد حمایت جامعه بین‌المللی، وضع کنند. و بر همین اساس، کمیساریای اروپا پیشنهاد می‌کند که اسرائیل، اردن، لبنان، مناطق فلسطینی و سوریه، در جهت یکسان‌سازی و هماهنگ‌سازی طرح‌های بلندمدت منطقه در خصوص انرژی، تلاش کنند. همچنین، آنها را تشویق می‌کند در تحوّل و به‌کارگیری منابع جدید و تجدیدشونده انرژی، بویژه انرژی خورشیدی، بکوشند (۴۳).

۳ بهره‌برداری از منابع مشترک:

توجهات اروپا بر زمینه‌های ذیل، تأکید می‌ورزد:

الف) گردشگری: کمیساریای اروپا پیش‌بینی می‌کند که پیامد خاتمه یافتن درگیری اعراب

و اسرائیل، تحرّکی همه‌جانبه در گردشگری میان شش کشور درگیر در این منازعات و در دو سطح

شخصی و گروهی باشد. که این امر، به زمینه‌سازهای جذابی برای گردشگری، که در این کشورها

وجود دارد، (دریا، صحرا، کوه‌ها، آثار باستانی، اماکن مذهبی و ...) وابسته است. تعداد

گردشگران این شش کشور، در هر سال، حدود ده میلیون جهانگرد تخمین زده می‌شود، مشروط

بر آن که «شرایط ثبات داخلی و خارجی، فراهم آمده باشد». اروپا، در چارچوب رشد بخش

گردشگری در شرق عربی و اسرائیل [این کشورها را]، به توجه به نکات ذیل فرا می‌خواند:

- تمهید مقدماتی که اسرائیلی‌ها، مصری‌ها، لبنانی‌ها، فلسطینی‌ها، سوری‌ها و اردنی‌ها را قادر سازد تا بی‌هیچ مانعی، از کشوری به کشوری دیگر سفر کنند.

- به اجرا در آوردن برنامه‌های هماهنگ (و ترجیحاً مشترک) برای تسهیل و تشویق به گردشگری. از جمله: بهسازی زیرساختهای مواصلاتی و ارتباطات، تسهیل مقررات گذر از مرز، تسهیل مقررات «ویزا» یا لغو آن، توجه [و مرمت] به آثار باستانی، تبلیغات مشترک، حفاظت از محیط زیست، اقدامات امنیتی و ... کمیساریای اروپا، پیشنهاد تشکیل کمیته‌ای را برای توسعه گردشگری در خاورمیانه، متشکل از رؤسای سازمانهای گردشگری ملی، برای مبادله اطلاعات و برنامه‌ریزی مشترک، ارائه نموده است (۴۴).

ب) تخصص حرفه‌ای: کمیساریای اروپا، کشورهای منطقه را به تنظیم شبکه‌های همکاری با شرکت متخصصان در عرصه‌های مختلف نظیر: شوراهای شهری، دانشگاهها، شرکتهای کوچک و متوسط، مراکز پژوهشی، دستگاههای تبلیغی - فرهنگی و ... فرا می‌خواند. همچنین انتظار دارد که منافع بسیاری، بر این همکاریها مترتب باشد، از جمله: تسهیل انتقال دانش فنی، «همکاری» در عرصه‌های اولویت‌دار، مشارکت در اعتمادسازی مثبت در منطقه و تأکید بر اهتمام خاص به دو گستره «دانش» و «فرهنگ» را مورد تأکید قرار می‌دهد (۴۵).

۱- دانش: کمیساریای اروپا، بر آن است که به جز اسرائیل، که حدود ۳٪ از تولید ناخالص ملی خود را صرف «پژوهش و افزایش سطح تکنولوژی» می‌کند، به دلایل گوناگون علوم و تکنولوژی، از جایگاه رفیعی در خاورمیانه برخوردار نیست. به همین دلیل، [همه کشورهای منطقه] را به افزایش همکاری منطقه‌ای در زمینه پژوهشهای علمی، فرا می‌خواند و معتقد است که این همکاری، می‌تواند نتایج زیر را دربر داشته باشد:

- کشورهای عربی، خواهند توانست از تحقیقات دانشمندان اسرائیلی در زمینه‌های زیست‌محیطی، نظیر کشاورزی، انرژیهای تجدیدشونده آب و دارو، استفاده کنند.

- همه طرفها می‌توانند امکانات خود، اعم از نیروی متخصص و سرمایه را، در یک جا جمع کنند.

- همکاری در این زمینه، از طریق پروژه‌های علمی مشترک تحوّل یافته، به «ابزاری برای تفاهم بیشتر»، تبدیل می‌شود. این کمیساریا، آمادگی اروپا را برای شرکت در این فعالیتهای علمی مشترک، به‌اعتبار تخصصش در عرصه همکاریهای علمی - منطقه‌ای، ابراز می‌نماید.

۲- فرهنگ: اتحادیه اروپایی، «همکاری فرهنگی را به‌عنوان یک عامل سیاسی، در تقویت تلاشهای صلح در خاورمیانه»، می‌بیند. از سویی، عرصه‌های نامحدودی را برای تبادل فرهنگی در منطقه، ملحوظ می‌دارد. اتحادیه، اجرای دو برنامه را پیشنهاد می‌کند که موفقیت‌های مهمی در چارچوب اروپا محقق ساخته‌اند:

- مبادله دانشجویان فارغ‌التحصیل و محققان، میان دانشگاههای کشورهای خاورمیانه.

- برنامه آمد و شد جوانان بویژه میان جوانان اسرائیلی و فلسطینی.

کمیساریای اروپا، در جهت تشویق فعالیتهای پیشنهاد شده، ایجاد صندوقی را برای مبادله دانشجو در خاورمیانه، پیشنهاد می‌کند.

۴) بررسی مشکلات مشترک

اروپا، بر دو مشکل آب و محیط زیست، تأکید می‌کند:

الف) آب: پارلمان اروپا، بدین اعتبار که همه کشورهای منطقه به‌جز ترکیه، عراق و مصر، مشکل کمبود منابع آبی دارند، پیش‌بینی می‌کند که مشکل کمبود آب، عاملی برای به‌وجود آمدن منازعاتی در میان طرفهای مختلف شود. و معتقد است که سه راه‌حل برای این مشکل وجود دارد: کاهش سطح تقاضا (و به‌طور خاص برای کشاورزی)، به‌کارگیری فن‌آور جدید (بویژه در شیرین‌سازی و تصفیه آب) و مبادله آب میان کشورهایی که در حال حاضر، آبی بیش از حدّ نیاز در اختیار دارند، با کشورهایی که از کمبود آب رنج می‌برند.

کمیساریا، همچنین افزایش نرخ آب را توصیه می‌کند. چه، این که این امر، موجب جلوگیری از هدر رفتن آب و به‌کارگیری فن‌آوری جدید، برای تصفیه و شیرین‌سازی آب می‌شود. و بر آن است که به‌کارگیری تجهیزات آب شیرین‌کن، تنها راه‌حل ممکن، برای تقویت منافع آبی در درازمدت، بویژه در مناطق ساحلی است. اما شیرین‌سازی، با فرض به‌کارگیری

فن آوری جدید در این خصوص، امری پرهزینه است و با این وجود، کمیساریای اروپا، کشورهای منطقه را به سازماندهی پژوهشهای مشترک برای متحول نمودن تکنولوژی موجود و رسیدن به وضعی مطلوب، با استفاده از تخصصهای کشورهای خلیج و مطالعات اسرائیل، تشویق می‌کند. کمیساریا، همچنین به ضرورتی شدید برای توجه به موضوع مدیریت مشترک حوزه اردن، از سوی سوریه، اردن، اسرائیل و حکومت خودمختار فلسطین و عنایت به آبهای زیرزمینی، در کوههای کرانه غربی که به سواحل اسرائیل می‌ریزد، اشاره دارد. و توجه را به این امر جلب می‌کند که در حال حاضر، منابع آبی میان طرفهای درگیر، به صورت عادلانه و کافی تقسیم نمی‌شود. چه، این که «اسرائیل، بیش از ۲۳٪ از مجموع منابع آبی در این منطقه شبه اقلیمی را در اختیار دارد»، و پیشنهاد می‌کند شرکت مشترک آب، حداقل میان اسرائیل و مناطق فلسطینی به وجود آید بر مبنای فعالیت بازرگانی، اداره شود.

ب) محیط زیست: کمیساریای اروپا، بشدت بر ایجاد یک همکاری زیست محیطی در منطقه، به دلیل انتظار حاد شدن مشکل آلودگی در دهه‌های آینده، در نتیجه رشد جمعیت و مهاجرت به شهرها، پای می‌نهد و آمادگی اروپا را برای پشتیبانی تکنیکی در چارچوب همکاریهای زیست محیطی منطقه‌ای، اعلام می‌دارد (۴۶).

۵) اروپا و تشکیلات خاورمیانه‌ای

کمیسیاریای اروپا، به طور نسبی، ویژگی خاصی را برای ارتباط اروپا با مغرب عربی، در نظر می‌گیرد. آنها، از مفهوم «همکاری توسعه‌ای» (در چارچوب اقتصادی آن)، به نفع مفهوم «مشارکت»، چشم‌پوشی می‌کنند؛ یعنی توسعه چارچوب روابط، به نحوی که عرصه‌های گوناگون (سیاست، اجتماع، اقتصاد، فرهنگ و ...) را دربرگیرد. همچنین، اتحادیه اروپایی، موضوع تعهد خود نسبت به «سیاست درهای باز»، در اقتصاد مغرب عربی را در برابر پایبندی این کشورها (مراکش، الجزائر و تونس)، به ادامه روند «اصلاح و اعتمادسازی، با هدف تشویق ادغام منطقه‌ای»، مطرح می‌سازد. هدف اتحادیه اروپایی از این سیاست، حمایت از غرب عربی، تشویق به «یکی شدن الجزائر، مراکش و تونس، و ایجاد منطقه‌ای اقتصادی است که بتواند مجموعه

کشورهای اروپایی و کشورهای مغرب‌عربی را دربر گیرد» (۴۷).

اروپا، علاوه بر رابطه‌اش با کشورهای شرق‌عربی و اسرائیل و کشورهای مغرب‌عربی، رابطه‌ای را که بر آن، عنوان «کشورهای مدیترانه‌ای سوم»، اطلاق نموده است، مطرح می‌سازد. این کشورها، به‌جز اعضای اتحادیه اروپایی، مراکش، الجزایر، تونس، مصر، اردن، لبنان، سوریه، اسرائیل، حکومت خودگردان فلسطین، ترکیه، قبرس و مالت، به‌جز لیبی (به‌دلایل سیاسی) را شامل می‌شود. و این، در حالی است که اتحادیه، در چارچوب قراردادهای «همکاری»، با بیشتر کشورهای یاد شده، رابطه دارد. این موافقتنامه‌ها، گشودن بازارهای اتحادیه اروپایی بر روی کالاهای صنعتی از کشورهای یاد شده را دربر می‌گیرد، اما شرایط درباره محصولات کشاورزی در کشورهای مختلف، تفاوت دارد. و در خصوص اسرائیل، بتصریح از ایجاد منطقه آزاد تجاری ویژه محصولات صنعتی، از سال ۱۹۸۹ یاد شده است.

۷ اروپا و موضوع «همگرایی» منطقه‌ای:

خلاصه یک گزارش کارشناسی و مشورتی، در خصوص «شکلهای حمایت مجموعه اروپا از طرح ادغام اقلیمی و همکاری میان کشورهای خاورمیانه»، که تعدادی از متخصصان اروپا (اعم از جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و دیگر تخصصها)، آن را به سفارش کمیساریای اروپا، به‌انجام رسانده‌اند، و از اگوست ۱۹۹۱ تا نوامبر ۱۹۹۲ ادامه یافته است، می‌گوید:

«خاورمیانه‌ای آرام و ایجاد رابطه با آن، برای مجموعه اروپا، دارای اهمیتی حیاتی است، خطرهای احتمالی برای به‌وجود آمدن رژیمهایی مخالف غرب و فشارهای ناشی از مهاجرت [به اروپا]، در نتیجه فقدان امنیت سیاسی، از یک سو و عقب‌ماندگی اقتصادی از سوی دیگر، در کنار ضرورت تضمین صدور نفت، از خاورمیانه، همه و همه، این معنی را می‌رساند که دربرابر اروپا، راهی جز بذل اهتمامی درخور، به «حیاط خلوت خود» در خاورمیانه، وجود ندارد». از سوی، کشورهای جنوب (فرانسه، اسپانیا و ایتالیا)، از اعضای اتحادیه اروپایی، ضمن اشاره به موج خشونت که شمال آفریقا را فراگرفته است، دیگر اعضا را به تلاش برای ایجاد فضایی امن و با ثبات در منطقه فرا می‌خوانند، زیرا بیم آن دارند که پناهجویان، به این کشورها هجوم آورند. و

در کنار آن، نگران «تهدیدهای امنیتی و فشار اقتصادی»، ناشی از حالت عدم ثابت در برخی از کشورهای عربی می‌باشند (۴۸). بیانه‌ها و گفتگوهای پیمان آتلانتیک شمالی در سالهای اخیر نیز، به همین امر اشاره می‌نماید (۴۹).

گزارش یاد شده اشاره می‌کند که تلاش اروپا در تشویق به همکاری و ادغام در منطقه خاورمیانه - تاکنون - تنها در حدّ یک نظریه، «علی‌رغم ضرورت اهمیت اجتناب‌ناپذیری که منطقه استراتژیک خاورمیانه برای قاره اروپا دارد»، باقی مانده است. همین گزارش، بشدت بر «تشویق به همکاری و ادغام اقلیمی، به‌عنوان توجهی راهبردی و درست، که اروپا باید آن را در قبال منطقه بپذیرد، اصرار می‌ورزد». همچنان که به‌تعامل با این «ادغام»، به‌عنوان یک وضع و فرجام و دربرگیرنده «تعداد قابل توجهی از تحولات و دستاوردها در سطوح مختلف»، اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که تنها توجه به موضوع، به‌خودی‌خود، کافی نیست، بلکه باید جزئی از سیاست همه‌جانبه، نسبت به منطقه و مشکلات آن، تلقی شود. همچنین، شش «زمینه را به‌عنوان پایه‌های سیاست اروپا در منطقه، می‌کند: ایجاد اقتصادی رو به توسعه، در یک چارچوب ترکیبی، مبادله فرهنگی - اجتماعی در کشورهای منطقه با دیگر کشورها، مسأله فلسطین، محدودیت تسلیحاتی، حلّ منازعات در داخل منطقه از‌گذر میانجیگری و رعایت و لحاظ حقوق سیاسی و حقوق بشر.

گزارش، تجربه اتحادیه اروپایی و فعالیتهای آن را تقریباً در عرصه نخست، منحصر می‌داند و نقش اتحادیه را در سه سطح تعیین می‌کند: نقشی مستقیم در قبال طرفهای منطقه‌ای در خاورمیانه، نقشی در چارچوب بین‌المللی و بویژه سازمان ملل متحد و نقشی تأثیرگذار در سیاست نیروهای غیرخاورمیانه‌ای (بویژه ایالات متحده)، در قبال مسائل منطقه.

د) رشد خاورمیانه‌ای در چارچوب «همگرایی»

گزارش بالا، چنین نتیجه می‌گیرد که لازم است اتحادیه اروپایی تلاشهای کشورهای خاورمیانه را به‌تحقق تنوع اقتصادی (دوری از تکیه زیاد و درازمدت به یک شاخه اقتصادی نظیر

کشاورزی در مناطق مواجه با کمبود آب و یا نفت)، معطوف دارد. اگرچه «این تلاشها، بیمه‌ایی را برای صنعت اروپا، دربر داشته باشد». از سویی، بر ضرورت تمرکز این تلاشها در چارچوب منطقه‌ای (اقلیمی) و اهمیت همراهی این کوششها با سیاست کلی کاستن از سطح اختلاف میان کشورهای غنی و فقیر منطقه، اصرار می‌ورزد و پیشنهاد می‌کند اتحادیه اروپایی، تلاش در این سطح (زمینه) را بر عهده گیرد: گشودن بازارهای خود به صورت گسترده‌تر پیش روی کشورهای منطقه، تشویق به بازرگانی لیبرالی (آزاد) میان کشورهای منطقه و همچنین میان منطقه با دیگر کشورها، تشویق به ایجاد منطقه آزاد تجاری، هدف رسیدن به یکپارچگی گمرکی در درازمدت، پشتیبانی و حمایت از سیاستهای اجتماعی و اقتصادی هماهنگ میان کشورهای منطقه با هدف «آزادسازی» بازرگانی و در نهایت، دست یافتن به آزادی کامل در فعالیت عوامل تولید، از جمله سرمایه و کار.

این گزارش، همچنین [کشورهای منطقه را] به توسعه زیرساختهای منطقه‌ای، با هدف پشتیبانی از خیزش به سوی «ادغام منطقه‌ای»، فرا می‌خواند. که این مقصود، از طریق ذیل صورت عمل می‌پذیرد:

- ارائه خدمات پشتیبانی از طرحهای منطقه‌ای در دو عرصه ترابری و ارتباطات، و طرحهایی که با نگاه به بهبود و تحوّل خدمات و اطلاعات، تنظیم شده است. همچنین گزارش مزبور، اهمیت زیاد زیرساختهای «ادغام» را برای به نتیجه رساندن دیگر زمینه‌های یکی شدن، مورد تأکید قرار می‌دهد.

- ارائه کمکهای فنی در برنامه‌ریزی توسعه با نگرش منطقه‌ای. در این خصوص، گزارش یاد شده به‌جدا نمودن سیاست کشورهای منطقه از جانب‌داری «ملّی» و خاص، فرا می‌خواند و به‌داشتن گرایش خصوصی‌سازی، که اخیراً فضای آن، کل منطقه را فرا گرفته است، همچنین آشکار کردن محدودیتهای خصوصی‌سازی را «در صورت عدم سازگاری‌اش با ایجاد بازارهایی بزرگتر»، توصیه می‌کند (۵۰).

- یکسان‌سازی و هماهنگ نمودن توصیه‌های اروپا در خصوص سیاستهای حکومتها،

زیرساختهای مالیاتی و موانع مالی، در کنار توصیه‌های بین‌المللی دیگر، با هدف ایجاد نزدیکی و پیوستگی میان کشورهای منطقه.

- ارائه دیدگاههای کارشناسی در زمینه سازوکار جابه‌جایی و تعویض شاخه‌ها فعالیت اقتصادی‌ای که احتمال ضرر آنها می‌رود، در چارچوب طرح ادغام اقلیمی.

۱) مبادله فرهنگی - اجتماعی:

این گزارش اروپایی، امکان سازماندهی فرآیند مبادله فرهنگی - اجتماعی، در سطح منطقه‌ای را در تسهیل «ادغام سیاسی و اقتصادی»، تعیین نموده است. همچنان که مبادله میان اروپا و خاورمیانه، تحقق هدف: «بهبود روابط در درازمدت و به‌صورتی فراگیر، در کنار تأمین کانالی برای سوق دادن افکار به سوی پذیرش ادغام و توسعه جامعه مدنی» را دنبال می‌کند. پیشنهاد، آن است که این بخش تشویق به ایجاد شبکه‌هایی برای: «اعضای برگزیده و نخبه ملی»، که حامی طرح ادغام باشند (به‌عنوان مثال، جمعیت‌های خاص)، تشویق ارتباطات ویژه و دوجانبه، حمایت از سازمانهای تخصصی و مرتبط با روند ادغام (نظیر مراکز تحقیقاتی وحدت عربی در بیروت)، پشتیبانی از سازمانهای آموزشی متخصص منطقه‌ای، تأسیس و فعال نمودن هیأت‌های اعزامی به اتحادیه اروپایی در سطحی وسیع، و اعزام آنها از پایتختهای منطقه به اروپا را در دستور کار قرار دهند.

۲) مسأله فلسطین:

این گزارش، در وهله نخست، اروپا را به پایبندی به موضع اسرائیل، که مبتنی بر اصل «زمین در برابر صلح» است، در برابر به رسمیت شناختن آن، از سوی اعراب، تشویق می‌کند. ثانیاً، پشتیبانی مستقیم اروپا از اقتصاد فلسطین و مخالفت با تلاشهای اسرائیل، در جهت به ضعف کشاندن آن را مورد تأکید قرار می‌دهد. همچنین، مخالفت با روند ایجاد یک واقعیت جمعیتی در مناطق اشغالی فلسطین، از جمله قدس شرقی توسط اسرائیل را مورد اشاره قرار می‌دهد. و معتقد است که اتحادیه اروپایی، می‌تواند این سیاست را از راه اقناع و تأثیر در سیاست امریکا و وارد آوردن فشار بر اقتصاد اسرائیل، دنبال کند.

۳) محدود کردن تسلیحات:

گزارش یاد شده، بر آن است که سطح کار در این خصوص، چارچوب جامعه بین‌المللی است که در سازمان ملل، نمود یافته است که از جانب مجموعه‌هایی کوچکتر نظیر اتحادیه اروپایی نیز مورد حمایت و پشتیبانی قرار می‌گیرد.

از سوی پیشنهاد می‌کند که اتحادیه اروپایی، از نظارت سازمان ملل بر کارنامه فروش سلاح در جهان حمایت کند و ترکیبی جدید در سازمان ملل (به‌جای ترکیب قدیمی که صلاحیتهای لازم را نداشت)، برای پی‌گیری مأموریت خلع سلاح و تغییر نظام نظارت بر تکنولوژی موشکها (Technology Control Regime Missile) به یک پیمان رسمی را دنبال نماید. همچنین، ساختاری را برای جدا نمودن سیستمهای تولیدکننده سلاحهای تهاجمی و سلاحهای دفاعی در کنار منع گسترش کنترل شده تکنولوژی استفاده دوگانه (نظامی و غیرنظامی)، و گسترده نمودن نقش سازمان ملل در حفظ صلح و در نهایت، ایجاد نقشی برای آن برای مراقبت و نظارت بر صنایع اسلحه‌سازی محلی، پیشنهاد می‌کند.

ه) «میانجی‌گری» در منازعات منطقه‌ای او تأکید بر حقوق بشر

گزارش، در این زمینه، هیچ پیشنهاد مهمی را که به منطقه یا منازعات اعراب و اسرائیل مربوط باشد، مطرح نمی‌کند. بلکه، تنها به طرح اصول و اقداماتی کلی، که با مشکلات فعلی منطقه برخوردی ندارد، می‌پردازد. دعوت این گزارش، به ایفای نقش «میانجی» توسط اروپا در حل منازعات منطقه‌ای و دوری از «سیاست مقابله»، بی‌توضیح نقش عملی و برجسته مشارکت اروپا، در این خصوص است. در حالی که این تلاشها، با فعالیتهای ایالات متحده و به‌صورت یکسویه از سوی او در منطقه اعمال می‌شود. ضمن آن که حمایت از «توسعه مشارکت سیاسی و احترام به حقوق بشر و تقویت جامعه مدنی در منطقه»، تنها به‌صورت یک سخن، باقی خواهد ماند و چه‌بسا که بتواند وظیفه‌ای صرفاً تبلیغی را ایفا کند، در صورتی که به‌سیاستی ملموس و دور از مقیاسهای ترکیبی، تبدیل شود.

۱) دایره‌های «ادغام» در خاورمیانه

کارشناسان اروپایی، منطقه خاورمیانه را به پنج «حیطه» (realms) یا پنج «دایره همکاری»، تقسیم می‌کنند که هر یک، فرصتها، توان و ظرفیت ویژه خود را دارد. این پنج دایره، عبارتست از: منطقه خلیج، دایره عربی - اسرائیلی، شرق عربی، غرب عربی و همکاری جامع منطقه‌ای.

در خصوص منطقه خلیج، گزارش مزبور، اولاً، دعوت به همکاری و همیاری در ایجاد مجموعه‌ای امنیتی که ایران و کشورهای خلیج را دربرگیرد، مطرح می‌سازد. ثانیاً، کمک به تقویت ابزارهای ادغام در درون شورای همکاری خلیج را. در مورد دایره عربی - اسرائیلی، توصیه گزارش، تلاش درازمدت برای «به وجود آوردن یک مجموعه امنیتی عربی - اسرائیلی»، بر پایه: ترک مواضع، همکاری و هماهنگی اقتصادی، برپایی سازمانی مشترک برای اداره منابع آبی و مشکلات زیست‌محیطی است. برای کوتاه‌مدت نیز، پافشاری بر سیاست «زمین در برابر صلح»، به رسمیت شناختن اسرائیل و حمایت از اقتصاد فلسطین، مورد پیشنهاد گزارش است. البته، بی‌هیچ اشاره‌ای، به تأیید تشکیل دولت مستقل فلسطینی که بیانیه سال ۱۹۸۰ و نیز موافقتنامه چهارم ژنو و ارائه پیشنهادهایی برای ایجاد اعتماد متقابل، متضمن آن است.

گزارش یاد شده، اتحادیه اروپایی را به تشویق «روابط همکاری/ادغامی»، میان کشورهای مشرق عربی و نهادینه کردن این روابط در صورت امکان، فرا می‌خواند. از سویی، عوامل و اقدامات اقتصادی را تنها محور روند ادغام در منطقه می‌شمارد. و به عدم دخالت در کار کشورهایی از خاورمیانه، که در راه همکاری/ادغام می‌کوشند، توصیه می‌نماید. بلکه تنها لازم می‌بیند که این تلاشها، از سوی اروپا، مورد حمایت قرار گیرد. در مورد کشورهای مغرب عربی، پیشنهاد کارشناسان اروپایی، به دست گرفتن تلاشهای ادغام می‌باشد و توصیه می‌کنند که روابط اروپا با کشورهای مغرب عربی، توسعه و سازمان یابد و بر مبنای روابط منطقه به منطقه، شکل گیرد. ضمن آن که اهمیت پشتیبانی از توسعه اقتصادی این کشورها را از راه بازرگانی و بهبود بخشیدن به موافقتنامه‌های تجاری، یادآور می‌شوند.

گزارش، در آنچه که به همکاری جامع مربوط می‌شود، نکات ذیل را مطرح می‌سازد:

۱) تشویق تلاش‌های مبذول‌شونده برای بازگرداندن فعالیت به‌نهادهای فراگیر نظیر: اتحادیه کشورهای عرب، صندوق پول عربی و صندوق عربی توسعه اقتصادی و اجتماعی. ۲) تجدید فعالیت گفتگوی عربی - اروپایی و تلاش برای نهادینه کردن آن. ۳) تشویق ترتیبات همکاری میان مشرق و مغرب عربی یا میان اجزای هریک از آن دو و «به‌طور خاص، در زمینه مبادله نیروی کار» (۵۱).

شاخصه‌های فراوانی نیز وجود دارد که نشان می‌دهد ملاحظه بعد امنیتی، از اهمیت ویژه‌ای در تعیین دیدگاه اروپا نسبت به خاورمیانه، برخوردار است. از جمله این شاخص‌ها، فرایند تجزیه منطقه به بلوک‌هایی کوچک، تأثیرپذیر و پاسخگو نسبت به تأثیرات خارجی است؛ از دیگر شاخص‌ها، تلاش اتحادیه اروپایی برای تنظیم روابط خود با همه مجموعه خاورمیانه، به‌طور جداگانه است. اتحادیه، در تلاشش، با هدف تشویق به «ثبات» در منطقه، با نیاز کشورهای منطقه به تغییر و اصلاح بنیادین (از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی)، نیز روبه‌روست، نیازی که ذاتاً نمی‌تواند با مفهوم «ثبات» اروپایی و مقتضیات آن، در کنار یکدیگر قرار گیرد. این امر، حکومت‌های اروپایی را به حمایت از نیروهای محلی محافظه‌کار در منطقه، یعنی نیروهایی که از تغییر و دمکراتیک کردن سیاست و اجتماع، به‌خاطر ترس از مزایای آن بیمناکند، سوق می‌دهد. و همین واقعیت است که تنش‌های سیاسی و اجتماعی مورد بیم اروپا را موجب می‌شود.

همچنین ملاحظه می‌شود که هدف از موافقتنامه‌های همکاری میان اتحادیه اروپایی و کشورهای منطقه، بهبود موضوع بازرگانی طرف اروپایی است که به‌عنوان یک مجموعه یا بازار واحد با همه کشورهای عربی، به‌طور جداگانه مرتبط است. این حقیقت، از امور مورد اشاره زیر، آشکار می‌شود: نبود موانع (در موافقتنامه‌های یاد شده) بر سر راه کالاهای صنعتی که کشورهای اروپایی، صادرکننده آن هستند، و ادامه موانع سخت بر سر راه واردات محصولات کشاورزی که کشورهای مغرب عربی وارد می‌کنند، به‌اضافه نفت و گاز طبیعی و فسفات که هیچ مانعی بر سر راه واردات آن، از سوی کشورهای اتحادیه اروپایی، وجود ندارد. به‌تعبیری دیگر، اگر منافع کشورهای اتحادیه اروپایی اقتضا کند، از هیچ کوشش «حمایتی»، دریغ نمی‌کنند، چنانکه به‌هنگام

پیوستن اسپانیا و پرتغال به بازار مشترک اروپا (در برابر صادرات تولیدات کشاورزی مدیترانه‌ای از سوی این دو کشور)، یا در ایجاد موانعی دشوار بر سر راه ورود نیروی کار به کشورهای اروپایی، مشاهده شده است.

مضامین مطرح شده در سند کارشناسان اروپایی و رویکردهای کمیساریای اروپا، چارچوب وضع روابط اروپا - خاورمیانه را کاملاً تعیین و تبیین می‌کند (۵۲). مثلاً علی‌رغم سخن از مناطق، یا «دایره‌هایی» که عضویت هریک را از طریق مشکل یا مشکلات مشترک میان آنها تعیین می‌کند، دقت در تقسیمات پیشنهادی، ماهیت جغرافیایی صرف آن (شرق عربی، غرب عربی، کشورهای خلیج و ...) را روشن می‌سازد. تقسیماتی که بازارهایی بسیار کوچک را در مقایسه با بازار بزرگ اتحادیه اروپایی، مطرح می‌کند. چه، مفهوم مطرح در سندهای یاد شده، مفهومی متفاوت از چارچوب وحدت اروپاست. این مفهوم، از سویی بر تثبیت «هویت یکپارچه اروپا» و از سوی دیگر، بر ایجاد یک بازار مشترک، تأکید دارد. با این وجود، پرسشی از روی الگوی اروپایی در «ادغام همکاری» خاورمیانه رخ خواهد داد. در نمونه اروپایی، امر به مدّ نظر قرار دادن اهمیت و اهتمام به حقیقتی وجودی «هویت فرهنگی عرب» و میل به تعیین چارچوب آن، منتهی می‌شود. این مفهوم، همچنین با تقسیمات جغرافیایی - بخش، بخشی، در تناقض است، تقسیماتی که از خاستگاه رعایت منافع اروپا (نه از منطق رعایت منافع اروپا - خاورمیانه یا اروپا - عربی مشترک)، سرچشمه می‌گیرد. و تمهیدات پیشنهادی (علی‌رغم مفهوم واژه «ادغام»، «همکاری» و «مشارکت»)، از روبه‌روی با مشکلات عملی منطقه، اجتناب می‌ورزد. این تمهیدات، حتی به مشکل اساسی ساختار مادی برای تعالی اقتصادی در عرصه عربی نمی‌پردازد، چه رسد به تعالی خاورمیانه (وکاستن از تفاوت چشمگیر توزیع ثروت در میان کشورهای منطقه و درون هریک از آنها). این طرح، هدایت سیاستی توسعه‌ای - منطقه‌ای را که پایه‌های تکامل عربی (و در پی آن، خاورمیانه‌ای) را بنا نهد، مطرح نمی‌سازد و راهبردی را به سوی تکامل و تحوّل دیمکراتیک در منطقه، به عنوان یک مجموعه، ثبت نمی‌نماید. شاخصهای آماری، و نیز تحولاتی که منطقه، در دو دهه اخیر شاهد آن بوده است، نشان می‌دهد که منطقه، به سوی هضم شدن در اقتصاد

جهانی و عقب‌نشینی از مواضع تأثیرگذار سیاسی خود در عرصه بین‌المللی، در حرکت است.

۲) اتحادیه اروپایی: در جستجوی نقشی ویژه

از مراجعه به ادبیات رسمی و شبه‌رسمی اروپا نسبت به خاورمیانه، روشن می‌شود که اتحادیه اروپایی، در پی ایفای نقشی ویژه در قبال منطقه است؛ نقشی برخاسته از اعتبارات و ملاحظات استراتژیک، اقتصادی، جغرافیایی و چه‌بسا فرهنگی (۵۳)، از سویی و از سوی دیگر، برخاسته از تجربه اروپا در همکاری منطقه‌ای، در عرصه‌های مختلف و دست‌آخر، حفظ منافع خود در ایجاد نقشی که او را در حفظ منافعش در منطقه و تأثیرگذاری در ساختن آینده‌ای بهتر برای خود نیز مجاز می‌داند. این فرایند، موجب اتخاذ بُعدی سیاسی می‌شود که در نتیجه تلاش ایالات متحده برای اعمال نفوذ در منطقه و به‌کارگیری نیروها برای تثبیت موقعیت خود، در آینده است. این تلاش، به‌منظور نادیده گرفتن فرمول کنفرانس صلح خاورمیانه در مادرید، برای تقویت نقش اروپا (یا سازمان ملل) در این روند، دیده می‌شود، زیرا کنفرانس مادرید، گفتگوهای دوجانبه را به‌عنوان عرصه‌ای بنیادین برای تسویه حسابهای سیاسی (با اشراف و نظر مستقیم ایالات متحده و حضور ظاهری و شکلی روسیه)، فراهم آورده است. و به اروپا و ژاپن نیز، نقشی قابل اعتنا در کمیته‌های اجرایی گفتگوهای چندجانبه (به‌استثنای کمیته خلع سلاح)، یعنی کمیته‌های مربوط به عادی‌سازی و «همکاری» منطقه‌ای داده است (۵۴). که تا حدی، اهتمام ویژه‌ای را که در چارچوب سیاست اروپا - خاورمیانه، کشورهای خط اول در منازعات اعراب و اسرائیل (مصر، سوریه، اسرائیل، اردن، لبنان و مناطق خودگردان فلسطینی) از آن بهره‌مندند، نشان می‌دهد، بدین اعتبار که در درجه اول، با موضوع عادی‌سازی ارتباط دارند. و این، زمانی است که اهتمام ویژه به کشورهای مغرب عربی (و به‌طور مشخص از سوی فرانسه، ایتالیا و اسپانیا) را به‌دلایل اساساً امنیتی، استثناء کنیم.

آنچه در اینجا برای ما مهم می‌نماید، توجه توأم با پشتیبانی اروپا از تشکیل «منطقه اقتصادی - خاورمیانه‌ای» است. این عنایت، در مقاطع اصلی خود با تصوّرات اسرائیل در مورد منطقه و بویژه تصوّری که شیمون پرز، در کتاب خود با عنوان «خاورمیانه جدید» مطرح کرده

است، همسو و هماهنگ است. و در هر دو حالت، نمونه وحدت اروپایی، برای توجیه ایجاد «نظام منطقه‌ای» جدید در خاورمیانه، چارچوب عادی‌سازی روابط میان کشورهای منطقه، به نفع تشکیل تدریجی زیرساختی اقتصادی - سیاسی - امنیتی را دنبال می‌کند. این حقیقت، در ورای تأکید اروپا بر ایجاد سازمانهایی منطقه‌ای، به عنوان ابزاری که گریزی از آن در راه‌اندازی واحدهای اقتصادی - منطقه‌ای وجود نداشته، قابلیت تداوم و تکامل را دارد، مشهود است. و به‌طور مشخص، توجیه اقتصادی برای تشکیل طرح مورد نظر در توسعه اقتصاد بازار (به‌عنوان این که این توسعه به‌طور خودکار، به‌رشد و تعالی می‌انجامد) و در نتیجه، فرایند «ادغام» جدید در بازار سرمایه جهانی، برابر تعریف و شرایط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را مورد تأکید قرار می‌دهد.

از جنبه موضوعی نیز، اروپا، از یک موضع محوری، در فرایند طرح توسعه و تعمیق «ادغام» منطقه در بازار جهانی سرمایه، برخوردار است. به‌عنوان مثال، (اروپا) در سال ۱۹۹۲، روزانه، حدود چهار میلیون بشکه نفت خاورمیانه را وارد کرد، که معادل ۲۵٪ از مجموع صادرات نفت منطقه است. از سویی، بازارهای خاورمیانه و بخصوص کشورهای خلیج را به‌بازارهای مهمی برای صادرات اروپا، تبدیل می‌کند. مثلاً آلمان، بتهایی، در سال ۱۹۹۲، صادراتی برابر ۲۰ میلیارد دلار به منطقه داشته است که از این جهت، با ایالات متحده امریکا، برابری و رقابت داشته است. فرانسه، در همان سال، صادراتی به ارزش تقریبی ۱۴ میلیارد دلار، ایتالیا ۱۳/۵ میلیارد دلار و حتی انگلستان، که کمتر به نفت منطقه نیازمند است، ۱۰/۶ میلیارد دلار داشته‌اند. به‌عبارت دیگر، کشورهای اتحادیه اروپایی، بزرگترین سهم را در بازرگانی خارجی منطقه، یعنی معادل ۳۱٪ از صادرات جهان عرب و حدود ۴۴٪ از واردات آن را در سال ۱۹۹۰ داشته است و همچنین، نزدیک به ۴۹/۷٪ از واردات اسرائیل و ۳۴/۷٪ از صادرات کالای این کشور را در همان سال، به‌خود اختصاص داد. در هر دو حالت، مازاد تجاری اروپا با جهان عرب، در سال یاد شده، به‌حدود ۴/۷ میلیارد دلار رسید و از حدود ۳/۲ میلیارد دلار مازاد تجاری با اسرائیل، بهره‌مند شد. این مازاد، در سطح بازرگانی اروپا با اسرائیل در سال

۱۹۹۲ به حدود ۵ میلیارد دلار رسید (۵۵).

اتحادیه اروپایی، بیش از همه دیگر مجموعه‌های اقتصادی در جهان (به جز ژاپن، در مجموعه جنوب شرق آسیا)، به‌نفت منطقه متکی بوده و [به تناسب]، بی‌می‌فزونتر از مهاجرت دسته‌جمعی در نتیجه تحولات سیاسی یا شدت یافتن بحرانهای اقتصادی دارد. و این، از عواملی بوده است که کشورهای بازار مشترک اروپا را به بستن بازارهای کار خود بر روی مهاجرت از کشورهای مغرب‌عربی، در آغاز دهه نود وا داشت. بدون هیچ شک، بالا رفتن میزان بیکاری در کشورهای مجموعه اروپایی به دنبال رکود اقتصادی، که در دهه هشتاد رخ داد و بالا گرفتن ایدئولوژیهای افراطی ملی و نژادی در برابر قومیت‌های غیراروپایی و کاهش نقش چپی‌ها در دولتهای اروپایی نیز از عوامل وادارنده به این سیاست، در اروپا بوده است. بسیاری از کشورهای اتحادیه اروپایی، دربرگیرنده اقلیتهای دورگه خاورمیانه‌ای (عرب، ترک، ایرانی و ...) می‌باشند و تخمین زده می‌شود در کشورهای اروپایی، حدود پنج میلیون نفر با تبار مغربی [مغرب‌عربی]، وجود داشته باشند (که بیشتر آنها در فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و کشورهای «بینولوکس» بوده، یک‌سوم آنان، نژادهای کشورهای یاد شده را دارند). همچنان که تخمین زده می‌شود، تعداد مقیمان و دارندگان تابعیت، که تباری خاورمیانه‌ای داشته باشند، در اروپای غربی، حداقل به ۱۲ میلیون نفر برسد.

اروپا در «گفتگوی سیاسی» (که به‌عنوان گفتگوی اروپایی - عربی، پس از سال ۱۹۷۳ آغاز شد و هیچ‌یک از هدفهای خود را با وجود گذشت دو دهه، بر آن محقق نساخت)، تشویق به بازرگانی آزاد و اصلاحات اقتصادی، بر مبنای «همکاری» منطقه‌ای در عرصه‌های گوناگون و همکاری مالی (در همه عرصه‌ها به‌طور عامل و در خصوص سرمایه به‌طور خاص)، ابزاری برای ارتباط منطقه به‌صورتی فراگیرتر و عمیق‌تر، به شبکه روابط تجاری - مالی - بانکی - سرمایه‌گذاری متمرکز در اروپا را می‌بیند. ملاحظه می‌شود که اهتمام اروپا، از منظر برنامه «همکاری» و ادغام منطقه‌ای، بر شرق و غرب عربی تأکید می‌ورزد، بدین اعتبار که کشورهای خلیج، از گذر بازار نفت، به نقطه اتصالی با بازار جهانی تبدیل شده‌اند و از دهه هفتاد، شاهد رقابتی سخت در بازارهای

خود از سوی مجموعه کشورهای اروپایی، ایالات متحده و ژاپن بوده‌اند. از سویی، تأکید بر توسعه زیرساخت و جهانگردی و نیز فهمی از فرایند ادغام و همکاری اقتصادی، به‌عنوان کاری که عرصه آن در چارچوب بازار (بازرگانی آزاد به‌صورتی اساسی) منحصر است، مشاهده می‌شود. به‌همین دلیل، اهتمام بسیار کمتری را به‌روند تکامل و همسانی در تولید و توسعه می‌بینیم؛ معنایی که تقریباً با تعریف اسرائیل از همکاری منطقه‌ای، منطبق است. و شاید این جایگاه متمایز (اقتصادی، جغرافیایی، امنیتی و دموکراتی)، که اروپای غربی در رابطه‌اش با خاورمیانه از آن برخوردار است، تنها بر انگیزاننده او، برای تنظیم روابطش با منطقه در ساختارها و سطوح مختلف، باشد. اروپا رابطه‌ای سه‌جانبه را میان خود، مشرق عربی و اسرائیل و رابطه‌ای میان خود و مغرب عربی را مطرح می‌سازد. همچنان که رابطه‌ای میان خود و کشورهای حوزه دریای مدیترانه غیر عضو در اتحادیه اروپایی را دنبال می‌کند. در عین حال، تلاش کمیساریای اروپا، ترویج ادبیاتی جدید در توصیف روابط آینده‌اش (سخن از «مشارکت» و تولید «همکاری» در عرصه‌های گوناگون و تجدید «گفتگو»ی سیاسی اروپایی-عربی) با شرق و غرب عربی است، که از واقعیت وابسته نمودن منطقه به اروپای غربی و مراکز سرمایه‌گذاری و صنعتی پیشرفته، حکایت دارد. این وابستگی - حسب نشانه‌های آن - در ساختار کالاهای صادراتی به اروپا و وارداتی از آن، همچنین حجم این مبادلات نسبت به مجموع آن، ضعف زیرساختی بازرگانی منطقه‌ای، ادغام اقتصادهای منطقه، ضعف صنایع و ... کاملاً پدیدار است (۵۶). علی‌رغم اصرار و ادعای اتحادیه اروپایی (البته در گفتار)، مبنی بر ایجاد رابطه‌ای «متوازن»، بین خود و هر یک از کشورهای شرق عربی و اسرائیل، آنچه کاملاً نمایان است، امتیازی است که اروپا برای رابطه خود با اسرائیل و در ذیل شعار «برابری سطح تکامل اقتصادی اسرائیل» قایل است. و همین امر، اروپا را به برقراری رابطه اقتصادی بیشتر با اسرائیل، واداشته است در امور زیر، چهره می‌نماید: تنوع صادرات و واردات میان دو طرف، بخشودگیهای گمرکی دوجانبه نسبت به کالاهای صنعتی، به‌رسمیت شناختن اسرائیل به‌عنوان عضو کامل در عرصه پژوهشهای علمی و تکنولوژیکی پیشرفته، اعطای جایگاه ویژه به اسرائیل در مبادلات اقتصادی با اروپا، از جمله برتر شناختن

فرآورده‌های کشاورزی اسرائیل.

همچنان که تلاقی تصوّر اتحادیه اروپایی، از شکل و ساختار نظام منطقه‌ای - خاورمیانه‌ای جدید، با عناصر اساسی این ساختار در تصوّرات اسرائیل، جالب توجه است (۵۷). این تلاقی در دو تأکید هر دو تصوّر بر امور زیر، نمود می‌یابد:

- راه‌اندازی یک منطقه بازرگانی آزاد، در مراحل نخست.

- فعال نمودن طرح‌های زیربنایی و طرح‌های در خدمت گردشگری.

- پنهان نمودن مسائل سیاسی، که روند «ادغام اقتصادی» را در سایه همکاری‌های گسترده در سطوح داخلی و خارجی، میان کشورهای نامزد برای مشارکت در بازار مشترک، دنبال می‌کند؛ حقیقتی یک‌سویه برای ادغام اقتصادی (که شاید به دیدگاه سرمایه‌داری نزدیکتر باشد)، که حول محور «توزیع» (یا «مصرف»)، می‌چرخد و نظری به‌بهبود فرایند «تولید» ندارد.

[اما باید دانست] تلاقی و اشتراک استراتژی اروپا و استراتژی اسرائیل در خصوص آینده خاورمیانه، تضاد این دو استراتژی را در اهداف بلندمدت، از بین نمی‌برد. چه این که همزمان با بالاگرفتن اعتبار سیاسی - استراتژیک در طرح اسرائیل درباره پروژه‌های آینده‌اش، که در ایجاد نظام جدید خاورمیانه شکل می‌یابد، این طرح از نظر اقتصادی، گرفتار قید و بندهای بازارها و چارچوب‌های اقتصادی بلوک‌های اصلی اقتصاد جهانی (یعنی اتحادیه اروپایی، بازار ایالات متحده و در درجه‌ای کمتر، ژاپن و کشورهای جنوب شرق آسیا، به‌اضافه جمهوری‌های آسیای میانه) است. در حالی که اتحادیه اروپایی، به گونه‌ای اساسی، به مرزبندی حوزه نفوذ اقتصادی خود و «کنترل امنیت»، در «حیاط خلوت جنوبی خود»، توجه دارد و به‌عنوان مرحله‌ای از نفوذ سیاسی و مرزبندی در هنگام عقب‌نشینی سیاسی و محدود شدن نفوذ ایالات متحده در منطقه، به فکر بهره‌برداری بیشتر از آن است.

برخی از استراتژیست‌های اروپایی معتقدند که رابطه و اهتمام فعلی ایالات متحده نسبت به خاورمیانه، پدیده‌ای گذراست، زیرا برآیند عوامل و ملاحظاتی گذرا از قبیل: واردات نفت، منازعات اعراب و اسرائیل و سیاست مهار اتحاد شوروی، می‌باشد. این گروه، برآنند که اتحاد

شوروی، دیگر عملاً وجود ندارد و روسیه نمی‌تواند تهدیدی برای منافع ایالات متحده در خاورمیانه باشد؛ وابستگی اروپا به نفت خاورمیانه، بیش از وابستگی امریکا بدان است و بالاخره، منازعات اعراب و اسرائیل، راه خود را به سوی حل شدن و از بین رفتن طی می‌کند. اینان، همچنین بر این نکته اشاره دارند که خاورمیانه، نمی‌تواند تهدیدی برای امنیت اروپا، از راه گسترش موشک‌های بالستیک و فزونی نفوذ جنبش‌های اسلام و سیاسی در مرزهای جنوبی اروپا - که امریکا مواجه با آن نیست - باشد. محافل دارای نفوذ اروپا، خطرهای پیش روی اروپا را پس از نابودی «خطر شوروی»، از ناحیه «جنوب» و از مغرب عربی، با محدوده‌ای مشخص‌تر می‌دانند (۵۹).

به همین دلیل، اتحادیه اروپایی، اندیشه ایجاد بازاری مشترک در منطقه را با همان انگیزه و وضوحی که اسرائیل مطرح می‌کند، مطرح نمی‌سازد، بلکه اساساً به دستیابی به تسویه حسابی سیاسی، مبنی بر «موافقتنامه‌های همکاری اسرائیل - اعراب و دیگر طرفها»، فرا می‌خواند و همزمان، «اسرائیل را به مشارکت در توسعه و رشد منطقه، به عنوان یک واحد»، دعوت می‌کند. و چه بسا تأمین «آرامش» و «ثبات» در منطقه نزد اروپا، بر دیگر ترتیبات، اولویت داشته باشد، زیرا خطر «از بین رفتن آرامش و ثبات»، می‌تواند در صورت وقوع، «تأثیراتی فرامنطقه‌ای»، یعنی آثاری بر اروپا، پیش از دیگران، داشته باشد (۶۰).

همچنین اروپا می‌داند که ایجاد بازاری مشترک، سالهایی طولانی، زمان می‌طلبد. یکی از مسؤولان سیاسی اتحادیه اروپایی در امور خاورمیانه، می‌گوید:

«باید پذیرفت که به وجود آمدن روابطی بازرگانی و فراگیر میان اسرائیل و همسایگان عربش، سالها صبر و پایداری را می‌طلبد، ولی اگر اسرائیل بتواند حجم مبادلات بازرگانی خود با کشورهای عرب را، پس از صلح و طی ده سال، به پنج درصد میزان تجارت خود برساند، در آن صورت است که موفقیت بزرگی به دست آمده است» (۶۱).

از این روست که اندیشه اروپا، در اساس، به روابطی جدا با هر یک از کشورهای مشرق و مغرب عربی و اسرائیل، معطوف می‌گردد (۶۲). یعنی اندیشه‌ای که برای تداوم خود، چارچوبی

سازمانی و نهادی را می‌طلبد و پیشنهاد می‌کند چارچوبی که کنفرانس مادرید برای استقرار صلح در خاورمیانه به وجود آورده است، حفظ شود و به‌سازمانی منطقه‌ای، همچون سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD)، ارتقاء سطح یابد. به‌بیانی دیگر: اتحادیه اروپایی، بر تحوّل چارچوب گفتگوهای چندجانبه، پای می‌فشارد، یعنی جایی که می‌تواند کمیته توسعه اقتصادی منطقه و دیگر کمیته‌های کاری دیگر را رهبری و هدایت کند و منابع درآمدی جدید را با هدف توسعه نفوذ اقتصادی و بهینه‌سازی فرصت‌های رقابت با مجموعه «نفثا» به رهبری ایالات متحده، برای خود فراهم آورد؛ بلوکی اقتصادی که برای ادامه و بهره‌مندی بیشتر از برتری سیاسی و نظامی خود، تلاش می‌کند (۶۳). در کنار این، چنین اعتقادی وجود دارد که حکومت‌های اروپایی، با انگیزه‌ها و عوامل گوناگونی، بویژه پس از پیمان ماستریخت در سال ۱۹۹۳، تلاش می‌کنند که خود را از برخی جهات، و در سیاست خارجی، از امریکا برتر نشان دهند (به‌عنوان مثال، رفتار متمایز آنها در تحریم اقتصادی عراق، داشتن همکاری بازرگانی با ایران، ابراز مخالفت‌هایی با امریکا در خصوص «گات»، موضعگیری در خصوص قضیه بوسنی و ...). اما محدود بودن توان نظامی آنها - به‌اعتقاد برخی تحلیل‌گران - آنها را واداشته است تا به‌نیروی نظامی امریکا، برای حمایت از منافع خود در منطقه، متکی باشند (۶۴). این دوگانگی میان دیدگاه اروپایی غربی در مورد نقش خود در منطقه و میان سیطره نظامی امریکا در منطقه، در تلاش اروپا برای بهبود مواضع اقتصادی‌اش (که نسبت به جایگاه امریکا، از موقعیت بهتری برخوردار است) و گسترده نمودن سطح حوزه فعالیت و ایفای نقش سیاسی‌اش (که امریکا در آن، دارای برتری چشمگیری است)، در فرایند تسویه سیاسی، خارج از نقش کاملاً ثانوی او، بازتاب می‌یابد؛ نقشی که ایالات متحده برای خود ترسیم نموده و تقریباً در انحصار خود او، برای اداره فرایند یاد شده می‌باشد.

تنها این نکته باقی می‌ماند که برخی معتقدند هدایت‌کننده سیاست اروپای غربی در خصوص مرزهای شرقی و جنوبی‌اش، «حمایت از تمدن اروپا» (۶۵) می‌باشد. مدعیان حمایت از «تمدن اروپایی»، می‌پندارند که آنچه به این حمایت خدمت خواهد کرد، تنها و تنها تحکیم همکاری و وحدت در چارچوب مرزهای تمدنی اروپا، جذب تدریجی تمدن‌های هم‌تا،

تلاش برای جلوگیری از توسعه نیروی نظامی کشورهای غیراروپایی یا اسلامی، جلوگیری از کاهش قدرت نظامی غرب و در نهایت، پشتیبانی از مجموعه‌های همسو با منافع غرب در درون دیگر تمدن‌هاست.

۴- سیاست امریکا و اروپا و به حاشیه کشاندن جهان عرب

نادیده گرفتن توجهات امریکا، اروپا و اسرائیل نسبت به جهان عرب و تلاش آنها در جهت به حاشیه کشاندن جهان عرب (از منظر اقتصادی و سیاسی)، در دهه‌های اخیر، بسیار دشوار است. برخی از شاخصها و نشانگرهای به حاشیه کشاندن جهان عرب، اینها هستند: کاهش قیمت نفت، کاهش متوسط رشد تولید عربی چه، این که تولید کشاورزی از نسبت ۱/۵٪ نسبت به تولید کشاورزی جهانی تجاوز ننموده است و نسبت تولید صنعتی جهان عرب تنها به ۰/۵٪ تولید صنعتی جهان می‌رسد، انتظار تأثیرات منفی در اقتصاد عرب در نتیجه پیمان اخیر اوروگوئه یا موافقت‌نامه «گات»، پایین آمدن سهم صادرات عربی (که بیشتر حول محور نفت و برخی دیگر مواد خام می‌چرخد) از متوسط صادرات جهانی، ادامه افزایش میزان بدهیهای خارجی نسبت به تولید ناخالص ملی (به گونه‌ای که در سال ۱۹۹۲ به ۸۲٪ رسید)، دامنه فاصله غذایی، افزایش متوسط بیکاری به سطوح بسیار بالا، کندی متوسطهای رشد در طول دهه نود و بالاخره افزایش بسیاری از مشکلات اجتماعی و امنیتی همچنان که حرکت روابط دو یا چندجانبه تجاری در جهان عرب، همچنان متزلزل، بی ثبات و رو به کاهش است (به طوری که نسبت صادرات و واردات میان عربی، در سالهای ۱۹۸۹ و ۱۹۹۲ به ۲ تا ۳ درصد کاهش یافته است). همچنین در سالهای اخیر، کاهش چشمگیر مبادله نیروی کار میان کشورهای عربی و متوقف شدن کمکهای مالی دولتی، مشاهده می‌شود (۶۶). در عرصه چنین واقعیتهای و نیز واقعیت به حاشیه کشاندن جهان عرب از نظر سیاسی، که روند آن در دهه هشتاد و نیمه اول دهه نود شتاب گرفته است، جهت‌گیریهای استراتژیک و سیاسی اروپا نسبت به منطقه عربی و خاورمیانه، شکل می‌گیرد؛ سیاستی که هنوز هم علی‌رغم تحوّل‌ی که وارد ادبیات سیاسی‌شان شده، دور از فهم موضوعی واقعیتهای جهان عرب و

نیازهای آن در سطوح اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است و از تحکیم رابطه‌ای براساس مشارکت و استوار بر احترام متقابل به منافع طرفین، ناتوان می‌باشد. بی‌شک پراکندگی جغرافیایی - سیاسی جهان عرب و عدم وجود یک استراتژی امنیتی و توسعه‌ای واحد، در ادامه روند به حاشیه کشاندن سیاسی و اقتصادی جهان عرب، مؤثر است. همچنان که ادامه فشار اروپا و ایالات متحده (و دخالت‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول)، حسب «نسخه» اقتصاد لیبرال جدید، به روند این کنارگذاری کمک می‌کند. و همه اینها، در کنار فشارهای سیاسی برای سوق دادن تسویه سیاسی و عادی‌سازی روابط میان کشورهای منطقه، که از لیبی تا ایران امتداد می‌یابد، قرار دارد؛ فشارهایی که هدف آن، راندن منطقه به یک همگرایی سریع در امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را با خواست‌های مراکز بازار جهانی دنبال می‌کند؛ خواسته‌هایی همچون سرمایه‌ای و اقتصادی کردن بازارها، برابر پیش‌شرط‌هایی که بر آن تحمیل می‌شود و لحظه‌ای تاریخی که با موازنه‌های (سیاسی، اقتصادی و نظامی) متمایز می‌شود، حدود آن را مشخص می‌سازد.

۵- ژاپن و نظام منطقه‌ای خاورمیانه‌ای

شاخص‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد ژاپن، که در سال ۱۹۹۰ بالغ بر هفده میلیارد دلار واردات از کشورهای عربی داشته (که عمده آن نفت و مشتقات آن بوده است)، و کالایی افزون بر هشت میلیارد دلار بدان صادر نموده است، با اهمیتی خاص، پس از کنفرانس مادرید، موافقتنامه اسلو و نیز به دنبال شرکت در چند کمیته کاری در گفتگوهای چندجانبه، به خاورمیانه می‌نگرد. و چنین به نظر می‌رسد که مهمترین تغییر در نگاه ژاپن به منطقه، مربوط به رابطه‌اش با اسرائیل است، البته پس از احراز این واقعیت توسط ژاپنی‌ها که دیگر نباید از به اجرا در آمدن تحریم‌های عربی، بیمناک باشند. برخی کارشناسان ژاپنی، عنایت ژاپن به روی آوردن به خاورمیانه و از جمله اسرائیل را، معلول چند عامل می‌دانند که برخی از آنها عبارتند از: ضعف جهان عرب در عرصه بین‌المللی به دنبال جنگ خلیج و اختلافات عربی ناشی از آن، از بین رفتن خطر قطع نفت، که اکنون بی‌هیچ خطری از جانب کشورهای عربی و ایران، در دسترس قرار گرفته

است، علاقه ژاپن به در پیش گرفتن سیاستی خاص خود در قبال مسائل منطقه، دعوت به ایجاد بازار منطقه‌ای - خاورمیانه‌ای، که زیرساختی برتر را برای روابط اقتصادی و توسعه‌ای با ژاپن و دیگر بلوکهای اقتصادی تشکیل می‌دهد (۶۷). منابع وزارت خارجه ژاپن گوشزد می‌کنند که دیدار وزیر خارجه ژاپن از اسرائیل، در می ۱۹۹۴ به توافقی میان طرفین منجر شد که متضمن همکاری در عرصه تکنولوژی و همکاری اقتصادی است و هر دو طرف، به موافقت در «همکاری سه‌جانبه» (یعنی سرمایه ژاپن، تکنولوژی اسرائیل در طرحهای توسعه در کشور ثالث از کشورهای «جنوب») و مبادله بازرگانی و توسعه همکاریهای علمی و فرهنگی، دست یافتند (۶۸). اما [باید دانست که] توجه ژاپن به منطقه، در وهله نخست، محدود به نفت و در وهله بعد، بازار منطقه است و در خصوص زمینه دوم، بخش خاورمیانه وزارت بازرگانی و صنایع جهانی در ژاپن، از زبان نایب رئیس این وزارت، چنین ابراز عقیده می‌کند:

«حجم بازار بسیار مهم است ... اسرائیل، کشوری پیشرفته است که بازاری کوچک دارد که از پنج میلیون نفر تجاوز نمی‌کند و به‌عنوان یک بازار، کافی نیست. ولی اگر تعداد ساکنان چهار کشور اسرائیل، اردن، سوریه، لبنان و فلسطینی‌ها را در نظر بگیریم، حجم بازار، به حدود ۲۷ میلیون نفر خواهد رسید. [بنابراین] ایجاد بازاری منطقه‌ای برای سرمایه‌گذاری خارجی، یک ضرورت است ... ولی اکنون، این بازار منطقه‌ای، وجود ندارد و این امر، مشکلاتی را برای شرکتهای خارجی، به وجود آورده است». این مسؤول ژاپنی، پنهان نمی‌دارد که برای ژاپن، اولویت، با کشورهای آسیایی نزدیک، به دلیل کمی فاصله‌شان می‌باشد و دوری خاورمیانه از ژاپن، بحرانهای سیاسی در منطقه و همچنین فقدان اطلاعات کافی در مورد آنها از سوی شرکتهای ژاپنی، بر اولویت کشورهای آسیایی نزدیک افزوده است.

به‌همین دلیل، موضع رسمی این است که تشویق شرکتهای ژاپنی از سوی دولت متبوعشان، به سرمایه‌گذاری در خاورمیانه، کافی نیست. چه، این که شرکتهای ژاپنی، با معیارهای منطقه‌ای، برنامه‌های خود را تنظیم می‌کنند، نه براساس هر کشور، به‌تنهایی از سویی، این موضوع را، ایجاد بازار مشترک خاورمیانه بر مبنای اصول کلی مطرح شده از سوی اسرائیل و اروپا، یعنی «برداشتن

مرزها و موانع پیش روی بازرگانی و توسعه منابع انسانی در قالبی مشترک و توسعه زیرساخت‌های مشترک و شیرین‌سازی آبها و همکاری در دو عرصه انرژی و ارتباطات»، تأیید می‌کند (۶۹). برخی کارشناسان ژاپنی معتقدند که اسرائیل می‌تواند به سنگاپور خاورمیانه تبدیل شود. همچنین منابع ژاپنی اشاره می‌کنند که حجم مبادلات، میان شرکتهای متوسط (ژاپنی) با اسرائیل، به دنبال «از بین رفتن موانع تحریم عربی»، رو به افزایش نهاده است» (۷۰).

یادداشتها

۱- آنتونی لیک (مشاور امنیت ملی بیل کلینتون، رئیس جمهور امریکا)، چهار ویژگی بارز را در اوضاع بین‌المللی ناشی از فروپاشی اتحادیه شوروی، برمی‌شمارد که عبارتند از: ۱- بالارفتن میزان پذیرش «دموکراسی و اقتصاد بازار» ۲- تبدیل امریکا به نیروی بلامنزاع حاکم بر جهان ۳- بروز منازعات دوجانبه، دینی و قومی ۴- فزونی روند تغییرات، در جهان.

لیک، چهار عنصر تشکیل‌دهنده استراتژی «توسعه» (enlargement) را چنین مشخص می‌کند: ۱- تقویت مجموعه اصلی «دموکراسیهای بازار (آزادیهای بازار)» که فرایند توسعه، از آنها شروع می‌شود ۲- حمایت و تحکیم بنیانهای دموکراسیهای جدید ۳- پشتیبانی از «لیبرالیسم» (liberalization) در کشورهای مخالف دموکراسی ۴- ایجاد دموکراسیهای جدید و اقتصاد بازار در مناطقی که خود، آنها را مناطق «دارای اهتمام انسانی» می‌نامد. بنابراین دشوار نیست که تصور نمود آن چه لیک مطرح می‌کند، با منافع شرکتهای چندملیتی (سرمایه انحصاری و شاید سرمایه‌داری صرف)، دارای بنیان امریکایی است، که در چارچوب اصل همیشه در پی سود بودن، هدف توسعه بازار سرمایه بر مبنای تجارت آزاد، انتقال سرمایه و متوقف ساختن دخالت دولت در اقتصاد به جز در اموری که یاریگر توسعه و رشد سرمایه‌داری است را دنبال می‌کند.

اقتصاد امریکا، بسیار بیشتر از سال ۱۹۲۵ یا ۱۹۵۰، به تجارت بین‌المللی از یک سو و سرمایه‌گذاریهای امریکا در خارج و سرمایه‌های خارجی در ایالات متحده، از دیگر سو، وابسته شده است. چنانکه در مقیاسی وسیع‌تر، متکی به مواد خام وارداتی و یافتن بازارهای صادرات است. و اما بلند نمودن پرچم دموکراسی (خارج از محتوای لیبرالی و اقتصادی)، از نقطه نظر عملکرد، بیشتر به تبلیغات نزدیک است تا به فرایندی که سمت و سوی رفتارهای عملی امریکا را مشخص کند؛ چه، این که در سابقه فعالیت‌های امریکا و حمایت آن از رژیمهای استبدادی و به قدرت رساندن آنها در نقاط متعدد، چنین ادعاهایی پذیرفته نیست. برخی نیز معتقدند که سیاست امریکا در برابر خاورمیانه، به مرحله پایداری رسیده و موفقیت‌های زیادی را از زمان کارتر (امضای پیمان کمپ‌دیوید) برای این کشور، فراهم نموده است. نگاه کنید به: ادوارد سعید، «طرح امریکایی صلح»، روزنامه «الحیة»، ۱۱/۸/۱۹۹۴؛ راجر اوین، «تلاش برتری‌جویانه سیاست خارجی امریکا»، روزنامه «الحیة»، ۱۱/۸/۱۹۹۳.

Godfrey Hodgson, "American Ideals, Global Realities," *World Policy Journal*, Vol. X, No. 4, Winter 1993/1994, pp. 1-6.

لیک، با عنایت به اهمیت «عادی‌سازی» در استراتژی ایالات متحده نسبت به خاورمیانه، در مقاله‌ای که آن را در روزنامه *The Washington Post*, July 24, 1994 منتشر کرد، می‌گوید: «باید صلح در منطقه، صلحی واقعی باشد. به عبارتی، تنها به پایان دادن جنگ نیانجامد، بلکه نوع روابط را تحت تأثیر قرار دهد...». او، بر ضرورت پایان یافتن تحریم اسرائیل از سوی اعراب، برقراری روابط دیپلماتیک و مرزهای باز و همچنین ورود به طرحهای مشترک اقتصادی، اصرار می‌ورزد. (نگاه کنید: روزنامه «الحیاء»، ۲۵/۷/۱۹۹۴). بیل کلینتون - رئیس جمهور امریکا - نیز، همین موضع‌گیریها را تکرار نموده است. او، در اجتماع سالانه اعضای «گروه ضد تهمت»، وابسته به سازمان یهودی «بنای بریت»، در آگوست ۱۹۹۴ اعلام نمود که: صلح باید «تحولمی عمیق در روابط اسرائیل و همسایگانش را در پی داشته باشد، روابط کامل دیپلماتیک، مرزهای باز برای ساکنان، بازرگانی و طرحهای مشترک اقتصادی». رئیس جمهور امریکا، همچنین پایبندی ایالات متحده را به تلاش برای «پایان دادن به تحریم کنونی اسرائیل»، مورد تأکید قرار داد. نگاه کنید به: روزنامه «الحیاء»، ۱۹۹۴/۸/۲۶.

بنا به گفته ساندی برگر - از مشاوران بلند پایه رئیس جمهور امریکا در امور امنیت ملی - در جمع کمیته امریکایی یهود (American Jewish Committee)، به تاریخ پنجم اکتبر ۱۹۹۳، پایه‌های سیاست امریکا در خاورمیانه، موارد زیر است: «پایبندی آهنین» به امنیت اسرائیل، که مشارکت در تعیین و فراهم آوردن شرطهای لازم برای توانا ساختن اسرائیل در صلحی ایمن را اقتضا می‌کند، تضمین اجرای موفق پیمان اسرائیل با سازمان آزادی‌بخش فلسطین و دستیابی به «حل و فصل فراگیر، برای منازعات اعراب و اسرائیل» (USIS, October 6, 1993).

۲- نگاه کنید به سخنرانی مارتین اندیک - سفیر پیشینی ایالات متحده در اسرائیل - در انجمن سیاست خاور نزدیک واشنگتن، می ۱۹۹۳، که بخشی از آن، در مجله «الدراسات الفلسطينية»، شماره ۱۵، تابستان ۱۹۹۳، صص ۱۹۶-۲۰۵ با عنوان «سیاست کلینتون نسبت به خاورمیانه»، انتشار یافت. اندیک، پیش از روی کار آمدن دولت جدید امریکا در ژانویه ۱۹۹۳، ریاست انجمن سیاست خاورمیانه در واشنگتن را عهده‌دار بود، که ارتباطی تنگاتنگ با کمیته امور عمومی امریکا - اسرائیل (ایپاک) و لابی صهیونیستها و حزب لیکود داشت. اندیک و دنیس راس، دو طراح اصلی سیاست امریکا نسبت به خاورمیانه‌اند. اندیک، یک یهودی استرالیایی است که در سال ۱۹۹۳ تابعیت امریکا را اندکی پیش از ورودش به شورای امنیت ملی امریکا و کاخ سفید، پذیرفته است.

۳- Ibid., p. 197. (با تأکید بسیار)، بنا به پیش‌بینی برخی تحلیلگران امریکایی، تغییر مهمی در دیدگاه (و به دنبال آن، نقش) امریکا در منازعات اعراب و اسرائیل پیش آمده است. بنا به اعتقاد آنان، این تغییر بیش، به عوامل ذیل بازمی‌گردد:

۱- پایان یافتن جنگ سرد و به تبع آن، پایین آمدن خطر منازعات اعراب و اسرائیل بر صلح جهانی، چه، این منازعات، تبدیل به مسأله‌ای منطقه‌ای، نظیر جنگ بالکان شده است؛

۲- کاهش خطر انفجار بحران انرژی، نظیر آنچه که در دهه هفتاد و پس از پایین آمدن نرخ نفت و از میان رفتن امکان کاهش میزان تولید به وجود آمده بود؛

۳- دگرگونی موازنه قوا به نفع اسرائیل، به گونه‌ای که اعراب می‌کوشند تا به کسب امتیازاتی از اسرائیل بویژه در مسائل مربوط به قضایای مهم (عقب‌نشینی، قدس، آوارگان، شهرکهای یهودی‌نشین، مرزها و ...) دست یابند؛ این عده معتقدند مفهوم صلح در خاورمیانه نیز، تغییر یافته است و دیگر، به آتش بس یا پایان وضعیت جنگ، محدود نمی‌شود، بلکه امروزه، صلح، شامل برپایی نظامی منطقه‌ای و جدید شده است که در آن، نقش انفرادی کشورهای عربی، به پایان رسیده و دوره‌ای جدید آغاز شده است که در آن اسرائیل، ترکیه و حتی ایران، نقشی را در منطقه ایفا می‌کنند. (به عنوان مثال، نگاه کنید به: سخنرانی ویلیام کوانت - استاد علوم سیاسی در مؤسسه بوکینگز امریکا - انتشار یافته در روزنامه «الاهرام الدولی»، ۱۹۹۴/۱/۲۹).

برنارد لویس نیز، معتقد است که رابطه اسرائیل و ایالات متحده، پس از پایان یافتن جنگ سرد و جنگ دوم خلیج، اهمیت خود را از دست داده است و اسرائیل، هرگز نخواهد توانست ارزش استراتژیک خود را در امریکا به طور خاص و در غرب، به طور عام، مگر در شرایط بروز یک یا چند نیرو هسته‌ای جدید در خاورمیانه، باز یابد. او، بر آن است که موضوع قابل توجه برای امریکا، «جلوگیری از انحصار نفت توسط یک قدرت منطقه‌ای» می‌باشد و بهترین وسیله تحقق آن، ایجاد ترتیبات امنیتی با نیروهای منطقه است. نگاه کنید:

Bernard Lewis, "Rethinking the Middle East," Foreign Affairs, Vol. 71, No. 4, 1992, p. 111.

۴- اندیک، منبع پیشین، ص ۱۹۸. اندیک، در جایی دیگر از سخنرانی خود، هم‌پیمانان امریکا در منطقه را کشورهای زیر می‌داند: مصر، اسرائیل، عربستان، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج و ترکیه. او، کشورهای یاد شده را برای امریکا قابل اعتماد دانسته، برای «حفظ توازن قوا به نفع منافع امریکا در خاورمیانه»، مفید می‌داند. نگاه کنید به: همان منبع، ص ۲۰۰.

۵- همان منبع، ص ۱۹۹.

۶- همان منبع، ص ۲۰۰.

۷- در خصوص سیاست «مهار دوگانه» عراق و ایران، نگاه کنید به:

"Symposium in Dual Containment: U.S. Policy Toward Iran and Iraq" (Martin Indyk, Graham Fuller, Anthony Cordesman, Phebe Marr), Middle East Policy, Vol. III. No. 1, 1994.

اهمیتی که ایالات متحده، به سیاست «مهار دوگانه» داده است، در جلوگیری قاطع این کشور، از «گشوده شدن» هر راه نفوذ اسرائیل به سوی عراق، آشکار می‌شود (بهار و تابستان سال ۱۹۹۴)، علی‌رغم همه فوایدی که از این سیاست، عاید اسرائیل می‌شود، از قبیل: فشار به سوریه، سیاسی و اقتصادی کردن پیمان با اردن، تسریع در لغو تحریم اقتصادی اسرائیل از سوی اعراب، فشار بر ایران و ...

۸- اندیک، منبع پیشین ص ۲۰۴.

چنانکه همگان می‌دانند، اسرائیل در نوامبر ۱۹۸۰ برنامه‌ای برای همکاری استراتژیک با ایالات متحده به امضا رساند. تکمیل این برنامه نیز در فوریه ۱۹۸۷ صورت گرفت، که طی آن، ایالات متحده به اسرائیل، عنوان «هم‌پیمان خارج از پیمان آن‌تلانتیک» را اعطا نمود.

۹- پس از امضای این پیمان با سازمان آزادی‌بخش فلسطین، اسرائیل، حجم انبوهی از تجهیزات نظامی را دریافت داشت. مثلاً رئیس دولت اسرائیل، در مصاحبه‌ای با روزنامه «هآرتس» (۶/۱۰/۱۹۹۳) اعلام نمود: «ما [از ایالات متحده]، چیزهایی را دریافت نموده‌ایم که ارتباطی [به سازمان آزادی‌بخش فلسطین] ندارد. اینها، مواردی است که من با بوش، در مورد آنها به توافق رسیده بودم و کلیتون نیز با آن موافقت کرد. به‌عنوان مثال، انتقال حجم مازاد تجهیزات نظامی امریکا به اسرائیل، افزایش یافته است؛ همچنین، پس از این پیمان ۲۴ هلی‌کوپتر آپاچی را به‌صورت رایگان به‌دست آوردیم و من مایل نیستم که توضیحات دیری ارائه دهم؛ همچنین، حجم ذخیره‌سازی مهمات ارتش امریکا در «مکور» افزایش یافت و این امکان برای اسرائیل فراهم آمد که در شرایط فوق‌العاده، آنها را به‌تصرف خود در آورد. همه اینها، در چارچوب تفاهم با دولت کلیتون در خصوص حفظ برتری و تقویت همکاری‌های استراتژیک صورت گرفته است». نگاه کنید به: روزنامه «القدس العربی»، ۸/۱۰/۱۹۹۴. روزنامه‌ها همچنین، موافقت کلیتون - رئیس جمهور امریکا - را با صدور تجهیزات تکنولوژیک اسرائیل به ایالات متحده برای به‌کارگیری در ماهواره‌های غیرنظامی، اعلام نمودند. نگاه کنید به: گزارشی با عنوان «لکیتون، به‌راین اجازه داد تجهیزات تکنولوژیکی اسرائیل را وارد امریکا کند». روزنامه «الحیاء»، ۱۹۹۴/۱/۲۰.

۱۰- نگاه کنید به: سخنان وزیر سابق دفاع امریکا - لیس آسپن - در ایپاک در واشنگتن، ژئن ۱۹۹۳، در مجله «الدراسات الفلستینیه»، شماره ۱۵، تابستان ۱۹۹۳، ص ۲۰۶-۲۱۱. آسپن (که در ژانویه ۱۹۹۴ استفاده کرد)، عوامل افزایش ضریب امنیتی اسرائیل را به فروپاشی اتحاد شوروی نسبت می‌دهد. همچنین، یادآور می‌شود که خطرهای جدیدی، رویاروی اسرائیل قرار گرفته است. از جمله: «خطر موشک‌های دوربرد با کلاهک‌های شیمیایی، بیولوژیک و هسته‌ای» و «خطر حمله مستقیم و ناگهانی شهروندان»، (که منظور از آن، عملیات شهادت طلبانه است). او معتقد است «رشد‌گرایشهای مبارزاتی و خشونت طلبانه، از سوی اصول‌گرایان افراطی، اسرائیل و منافع غرب را در منطقه، به‌خطر می‌اندازد». وی، در پایان چنین نتیجه می‌گیرد که: «شایسته است در رأس اولویت‌های برنامه‌ریزان امریکایی و اسرائیلی، متوقف ساختن تولید و انبار سلاح‌های هسته‌ای در منطقه و جلوگیری از به‌کارگیری آنها، قرار گیرد». او بر آن است که باید «همکاری استراتژیک امریکا و اسرائیل»، به‌صورت رسمی تقویت شود و به‌این نکته اشاره می‌کند که برخی از اهداف فعلی حاکمیت امریکا، عبارتست از:

- تأکید بر همکاری‌های امنیتی امریکا برای حفظ پایگاه اسرائیل در روند صلح.
- حفظ برتری اسرائیل در عرصه تکنولوژی‌های پیشرفته نظامی.
- حداکثر استفاده از صنایع نظامی در دو کشور و همکاری در یافتن و پژوهش عرصه‌های نو.
- حفظ حضور نظامی قدرتمندانه امریکا در منطقه.
- همکاری با اسرائیل در جلوگیری از انتشار سلاح‌های هسته‌ای، بیولوژیک و شیمیایی.

۱۱- ایندیک، منبع پیشین، ص ۲۰۵ (با تأکید).

۱۲- سخنان صریح وارن کریستوفر - وزیر خارجه امریکا - در دانشگاه کلمبیا (۱۹۹۴/۹/۲۰)، به نقل از
USIS, September 21, 1994.

روشن است که اهتمام و حمایت خاصی از سوی ایالات متحده، غرب و صندوق اقتصاد جهانی (که مقر آن سوییس است)، از اسرائیل مبذول شده است (در هیأت اعزامی رسمی اسرائیل، بیش از نیمی از اعضای حکومت اسرائیل به ریاست نخست وزیر شرکت نمودند)، تا ترتیب و تنظیم پیمان «سران اقتصادی کشورهای شمال افریقا و خاورمیانه»، در دارالبیضاء (اکتبر ۱۹۹۴)، به ریاست شاه حسن دوم و نظارت رؤسای جمهور امریکا و روسیه، داده شود. هدفی که برای این کنفرانس اقتصادی تعریف شده بود - بنا به سخنان صریح یک مسؤول بلندپایه امریکایی - «تشویق دو عرصه دولتی و خصوصی به مطالعه راههای همکاری و توسعه منطقه‌ای در کنار اجرای طرحهای محدود، بویژه در زمینه کالاهای مصرفی، گردشگری، منابع آبی و بازارهای مالی». (نگاه کنید به: روزنامه «الحیاء»، ۱۹۹۴/۸/۸). کلاوسی شاب - رئیس کمیسیون اقتصاد آزاد - (سومین برگزارکننده کنفرانس یاد شده)، تأکید نموده که هدف اصلی کنفرانس، ایجاد مجموعه‌ای اقتصادی برای منطقه است که از اقیانوس تا خلیج ادامه یابد (روزنامه «الاهرام الدولی»، ۱۹۹۴/۱۱/۱).

۱۳- بیل کلینتون، به عنوان نامزد حزب دمکرات برای انتخابات ریاست جمهوری، در نطق انتخاباتی‌اش، به تلاش برای پایان دادن به تحریم اسرائیل از سوی اعراب تأکید نمود. او، این تحریم را «اعلام جنگی اقتصادی» دانست. از هنگام به دست گرفتن قدرت توسط کلینتون، شاخص تلاشهای رسمی امریکا بویژه پس از امضای پیمان اُسلو، برای پایان دادن به تحریم اسرائیل، رشد یافته است. همچنین، دلایل فراوانی، نشان می‌دهد که دولت کلینتون، نقشی بزرگتر در تعیین جایگاه و مسیر روابط اعراب و اسرائیل به آن داده است، البته تا آنجا که به استراتژی امریکا در منطقه، لطمه‌ای وارد نسازد. از سویی، امریکا به طرق مختلف، بر طرفهای عرب فشار وارد می‌آورد تا به موضع اسرائیل نزدیک شوند. به عنوان مثال، نگاه کنید به درخواست رسمی سفیر امریکا در سازمان ملل از سفیران کشورهای عربی برای عدم طرح قطعنامه‌هایی در خصوص قدس، شهرکها، مسائل پناهندگان و حق حاکمیت بر سرزمینهای اشغالی به مجمع عمومی (پاییز ۱۹۹۴).

دیگر، آن که از هدفهای دیدار وزیر بازرگانی امریکا - رون براون - از منطقه در ژانویه ۱۹۹۴، وارد آوردن فشار بر کشورهای عربی، برای پایان دادن به تحریم علیه اسرائیل بوده است. (نگاه کنید به: محمد علام، روزنامه «الحیاء»، ۱۹۹۴/۱/۲۶). وزیر بازرگانی امریکا، هدف دیدار خود از منطقه را توسعه نزدیکی اقتصادی میان ایالات متحده و کشورهای منطقه از یک سو، و «تقویت تلاشهای استقرار صلح در منطقه و تحقق ثبات دانسته بود تا کشورهای منطقه را برای توسعه اقتصادی، به جای عدم ارتباط و تحریم و در حمایت از امنیت و آرامش منطقه»، از دیگر سو برانگیزد. نگاه کنید به: روزنامه «الحیاء»، ۱۹۹۴/۱/۲۲.

۱۴- دنیس راس، «دومین سالگرد مادرید، صلح را در دسترس ما قرار می‌دهد»، سخنرانی در کنفرانس مجمع ملی امریکاییهای عرب تبار، ۱۲۹ اکتبر ۱۹۹۳، در USIS, October 29, 1993. راس، سه هدف مشخص را برای ایالات متحده نسبت به روند صلح در خاورمیانه برشمرد که عبارتست از: «حمایت از اجرای توافقات اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، تعمیق روابط در دیگر زمینه‌ها و کمک به ایجاد فضایی مناسب برای صلح در منطقه، فضایی که روابط اعراب و

اسرائیل در آن، یک عُرف شناخته شود. چه، این که رویدادهای گذشته، نظیر تحریم اسرائیل از سوی اعراب و قطعنامه‌های سازمان ملل متحد، ناکارآمد بوده، عواملی برای کنار گذاشتن اسرائیل و عدم به رسمیت شناختن آن، تلقی می‌شود». این مسؤل امریکایی تأکید نمود که ایالات متحده، در پی راه‌حلی برای کمک به اسرائیل در پرداخت هزینه‌های ناشی از حاکمیت یافتن حکومت خودگردان فلسطین است.

۱۵ - یک مسؤل بلندپایه امریکا (که نام خود را فاش نکرد)، اظهار داشت: «مسیر اردن و اسرائیل، از آنچه در پیش بوده، تغییر یافته است، و به جای روش گذشته برای دستیابی به یک پیمان صلح و در ادامه آن، عادی‌سازی، برآنیم که ابتدا شاخصهای عادی‌سازی، تقویت شده، سپس پیمان صلحی، منعقد شود». و چه‌بسا همین علت، عامل تأکید بر «همکاری» اقتصادی، در گفتگوهای میان دو طرف اردنی و اسرائیلی، در کنار مسائل مربوط به مرزها و آب بوده است. چنانکه کمیته سه‌جانبه (اردن، اسرائیل و امریکا) نیز، دارای چارچوبی اقتصادی است. (نگاه کنید به: روزنامه «الحیاء»، ۱۶/۷/۱۹۹۴). در اینجا، شایان ذکر است که سخنان صریح وزیر خارجه امریکا، در شامگاه نخستین روز (از ششمین سفر خود به منطقه، در آگوست ۱۹۹۴) و در جمع رئیس دولت اسرائیل و ولیعهد اردن، به این مربوط می‌شود که نخستین گذرگاه مرزی میان ایلات و عقبه، روی دریای سرخ خواهد بود. امریکا و اسرائیل نیز، در این خصوص، با یکدیگر متفق‌القولند که: «تأکید بر بُعد اقتصادی در روابط مختلف، لازم است، زیرا گامهای سیاسی، علی‌رغم اهمیتشان، نمی‌تواند نقش ففالی، به جز در کنار همکاریهای اقتصادی، داشته باشد». (نگاه کنید به: روزنامه «الحیاء»، ۸/۸/۱۹۹۴).

۱۶ - نگاه کنید به سخنان ادوارد دجیرجیان در کنگره سالانه امریکاییان برای صلح، در ۱۲ اکتبر ۱۹۹۳، در USIS, October 13, 1994.

۱۷ - نگاه کنید به سخنان ادوارد دجیرجیان - معاون وزیر خارجه امریکا در امور خاور نزدیک - در نشست انجمن بازرگانان و پیشه‌وران امریکاییان عرب تبار، ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۳. ادوارد دجیرجیان، پیش از این، به عنوان سفیر ایالات متحده در اسرائیل، در آغاز سال ۱۹۹۴ منصوب شد. او، تا پایان ژوئیه ۱۹۹۴ که برای تصدی مسؤلیتی در دانشگاه استعفا کرد، در این پست بود. دجیرجیان، پیش از انتخاب به عنوان معاون وزیر خارجه امریکا در امور خاورمیانه، سفیر این کشور در سوریه بوده است. نگاه کنید: USIS, September 21, 1993.

همچنین مراجعه کنید به سخنان رئیس جمهور امریکا در کنیست [مجلس] اسرائیل در اکتبر ۱۹۹۴. او، در این سخنرانی، قرار دادن زمانی برای پایان دادن به تحریم اعراب علیه اسرائیل، پایبندی ایالات متحده به حفظ برتری اسرائیل و «حفظ سطح کمکهای اقتصادی و نظامی فعلی» را مورد تأکید قرار داد (روزنامه «الحیاء»، ۲۹/۱۰/۱۹۹۴).

۱۸ - بند خاصی خاورمیانه در بیانیه سیاسی نشست سران هفت کشور در ژوئیه ۱۹۹۳ چنین است: «ما قاطعاً از تلاشهای هدفمند برای رسیدن به راه‌حلی صلح‌آمیز، فراگیر و دائمی در خاورمیانه، حمایت می‌کنیم. و از اسرائیل و کشورهای عربی می‌خواهیم تدابیر جدیدی برای تقویت همکاری و اعتماد میان خود ببندیشند. ما تأکید می‌کنیم که باید تحریم اعراب [علیه اسرائیل]، خاتمه یابد و از اسرائیل می‌خواهیم که به تعهدات خود در برابر پرزمنیهای اشغالی، احترام گذارد» (نگاه کنید به: روزنامه «الشرق الاوسط»، ۹/۷/۱۹۹۳). همچنین نگاه کنید به متن بیانیه صادر شده از سوی کنفرانس سران هفت کشور، در ژوئیه ۱۹۹۴ (روزنامه «الحیاء»، ۱۱/۷/۱۹۹۴).

19. Edward Djerejian, USIS, September 21, 1993, op.cit. (emphasis added).

۲۰ - سخنان دجیرجیان در سفارت اسرائیل در واشنگتن (اکتبر ۱۹۹۳):

USIS, October 21, 1993 (emphasis added).

۲۱ - دنیس راس در مصاحبه تلویزیونی با آژانس تبلیغات امریکا (U.S. Information Agency) در سپتامبر ۱۹۹۳؛ نگاه کنید به: USIS, September 24, 1993. راس می‌گوید: ایالات متحده، به کمیته اقتصادی اردن، امریکا و اسرائیل، به عنوان «ابزاری مهم برای ایجاد و هماهنگی طرحهای ممکن و سودمند دو جانبه می‌نگرد و آن را وسیله‌ای مهم برای هماهنگ کردن تلاشهای گسترده‌تر با هدف تقویت صلح، علاوه بر نقش فعال آن در دو عرضه همکاری اقتصادی و توسعه اقتصادی می‌شمارد». نگاه کنید به: USIS, October 21, 1993.

۲۲ - ببینید: متن طرح اعلام اصول، پیشنهاد شده از سوی ایالات متحده به کشورهای شرکت‌کننده در گفتگوهای چندجانبه. این طرح را روزنامه «الحیاء» در ۱۹۹۴/۴/۲۴ منتشر کرد.

۲۳ - نگاه کنید: بتسی لاون المعلوف، «یک مسؤول امریکایی، بر اهمیت روابط بازرگانی میان کشور خود و خاورمیانه، بویژه عربستان سعودی، تأکید می‌کند». روزنامه «الحیاء»، ۱۹۹۳/۱۲/۱۱. چه، این که ارزش صادرات امریکا به جهان عرب، به ۷/۷ میلیارد دلار در نیمه اول سال ۱۹۹۴، رسیده بود، در حالی که در نیمه اول سال ۱۹۹۳، ارزش صادرات، ۸/۴ بوده است. همچنین، ارزش واردات اجمالی امریکا از جهان عرب ۶/۳ میلیارد دلار، در نیمه اول سال ۱۹۹۴، در برابر ۷/۸ میلیارد دلار، در نیمه اول ۱۹۹۳ بوده است (بتسی لاون المعلوف، «سطح قیمت نفت، حجم مبادلات بازرگانی میان خلیج و امریکا را تعیین می‌کند»، روزنامه «الحیاء»، ۱۹۹۴/۹/۱۰). ارقام یاد شده، نشان می‌دهد که حجم تجارت امریکا با جهان عرب، در مقایسه با اقتصاد امریکا، رقم قابل توجهی نیست.

۲۴ - پیمان بازرگانی آزاد میان اسرائیل و امریکا، به اسرائیل اجازه می‌دهد تا هر کالایی را که حداقل ۳۵٪ ارزش افزوده داشته باشد، به امریکا صادر کند. و این، کمتر از نسبت مورد توافق در پیمان «نفتا» (پیمان تجارت آزاد در امریکای شمالی) است. به عبارتی، تمام کالاهای کم‌ارزش از نظر صنعتی و مواد خام، می‌تواند پس از فرآوری و هماهنگی با شرایط پیمان امریکا و اسرائیل، قابلیت صدور یابد. همچنین این شروط، تنها بر اسرائیل قابل تطبیق است و مناطق تحت حاکمیت فلسطینی‌ها را دربر نمی‌گیرد.

۲۵ - نگاه کنید به: تحقیق ابراهیم حمیدی در خصوص سخنرانی کارشناس امریکا در امور خاورمیانه - گریگوری گاوسی - در دمشق، روزنامه «الحیاء»، ۱۹۹۴/۴/۱۲.

26. World Bank, "Economic Development and Cooperation in the Middle East and North Africa," Paper Prepared by The World Bank at the request of the Multilateral Working Group on Regional Economic Development, September 1993; World Bank, Developing the Occupied Territories. An Investment in Peace, Vol. 1-5, Washington DC, September 1993.

بانک جهانی، در سال ۱۹۹۴ پنجاهمین سال تأسیس خود را جشن گرفت. این بانک و صندوق بین‌المللی پول، از نتایج پیمان معروف به پیمان بریتون وودس (Bretton Woods) است که پس از جنگ جهانی دوم، بنیان مؤسسات اقتصادی

جهان سرمایه‌داری را تحکیم بخشید. بانک جهانی، خود، مؤسسه‌ای توسعه‌ای شناخته می‌شود که بخشی از «مجموعه توسعه» سازمانهایی است که عمومی‌سازی «فواید توسعه کشورهای جهان سوم» را بر عهده دارد. با این تفاوت که بانک جهانی، بانکی است که در جدول بازپرداخت دیون آن، مانند دیگر بانکهای خصوصی و حتی بانکهای دولتی، سود مضاعف در نظر گرفته نمی‌شود. این امتیاز، از آنجا ناشی می‌شود که آن (بانک جهانی) و مؤسسه همتایش یعنی صندوق بین‌المللی پول، «میزان اعتماد» (creditworthiness) طرفهای وام‌گیرنده را تعیین می‌کنند، یعنی توان بازپرداخت دیون خارجی آنها را مشخص می‌کنند.

محور سیاست بانک جهانی، توسعه نقش بخش خصوصی و حمایت بخش دولتی از نقش بخش خصوصی، همچنین، از بین بردن موانع گمرکی و مانند آن، در برابر تجارت آزاد و تشویق بخشهای صادراتی می‌باشد. حدود یازده هزار کارمند (سال ۱۹۹۴)، در بانک جهانی کار می‌کنند که این رقم، در سال ۱۹۸۷، تنها هفت هزار نفر بوده است. بودجه اداری مجموعه یاد شده، ۱/۴ میلیارد دلار و حقوق و مزایای کارکنان آن به طور متوسط ۸۷۶ میلیون دلار است. نگاه کنید به: مایکل براونز، روزنامه «الحیاء»، ۱۹۹۴/۷/۲۰. و همچنین نگاه کنید به:

MERIR, No. 190, Vol. 24, No. 5, September-October 1994.

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، منافع شرکت‌های چندملیتی را تضمین می‌کنند که اکنون بر اقتصاد جهانی حکم می‌رانند. بنا به تحقیق سازمان ملل متحد (اونکتاد - گزارش سرمایه‌گذاری جهانی، ۱۹۹۴)، شرکت‌های چندملیتی، مسؤولیت یک‌سوم تولید جهانی را بر عهده دارند. این تحقیق می‌گوید: شرکت‌های مزبور، تنها تعیین‌کنندگان هدایت و شرایط کار هستند و سندیکاهای کارگری و دولتهای ملی، تا حد زیادی ناتوان از آن می‌باشند که این شرکت‌ها را از اجرای برنامه‌های خود در روابط صنعتیشان باز دارند. همین پژوهش اظهار داشته است که کالاهای شرکت‌های چندملیتی ۴۸۰۰ میلیارد دلار یا بیشتر را به خود اختصاص می‌دهد. بر این اساس، شبکه گسترده شرکت‌های چندملیتی، حدود ۳۷ هزار شرکت مادر (اصلی) را دربر گرفته است که حدود ۲۰۰ هزار شاخه خارجی دارد. شرکت‌های یاد شده (۲۶ هزار)، تنها به ۱۴ کشور صنعتی پیشرفته (از کشورهای شمال) یعنی با افزایش ۱۹ هزار تایی از پایان دهه ۶۰ متعلق است. همین تحقیق، دریافته است که عرصه توسعه شرکت‌های چندملیتی، با امضای پیمان «گات» و پیمان «نفتا» و دیگر پیمانهای منطقه‌ای و دوجانبه دیگر، استحکام یافته است. و موجودیهای صد شرکت بزرگ چندملیتی، از این شرکت‌ها در سال ۱۹۹۲ بالغ بر ۳۴۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود، که ۴۰٪ آن، در خارج از کشور اصلی است. نگاه کنید به:

Larry Elliot, "Elite Companies Rule the World," The Guardian, August 31, 1994.

۲۷ - گزارش اقتصادی عربی برای سال ۱۹۹۳، تولید ناخالص ملی جهان عرب در سال ۱۹۹۲ را حدود ۴۸۳ میلیارد دلار (با نرخهای جاری) تخمین می‌زند. این تولید، حاصل تلاش حدود ۲۳۶ میلیون شهروند عرب است که حدود ۵٪ جمعیت جهان را تشکیل داده و حدود ۱/۱۰ مساحت کره زمین را در اشغال خود دارد. ارزش کالاهای صادراتی جهان عرب در همان سال، به ۱۳۵/۴ میلیارد دلار می‌رسد که ۳/۷٪ از کل جهانی است. در حالی که ارزش واردات جهان عرب ۱۲۳/۳ میلیارد دلار یعنی ۳/۲٪ واردات جهانی بود. ارزش صادرات درونی (یعنی عربی - عربی) در سال یاد شده، به ۹/۹ میلیارد دلار رسیده است، که ۷/۶٪ تجارت خارجی جهان عرب است. همین گزارش، ارزش بدهیهای

خارجی کشورهای عربی وام‌گیرنده را حدود ۱۵۴/۸ میلیارد دلار و ارزش سود آن را ۱۶/۷ میلیارد دلار پیش‌بینی می‌کند. از سویی، ارقام سال ۱۹۹۳ تغییرات مهمی را نسبت به سال ۱۹۹۲ نشان نمی‌دهد.

۲۸- بیشتر طرحها و برنامه‌های توسعه اقتصادی یا «همکاریهای» بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، ویژگیهای (فرهنگی و تاریخی) جوامع مرتبط با آن طرحها را نادیده می‌انگارد و عموماً با جنبه‌هایی بدون پیشینه تاریخی و محوریت دادن به طرحهایی محدود، حاکمیت خود را تحمیل می‌کند. به همین دلیل، توصیه‌ها و شرطهای دو مؤسسه یادشده در دهه‌های هفتاد و هشتاد، نتوانست بیشتر کشورهای «جهان سوم» را که وضع بیشتر آنها رو به انحطاط بود، یاری رساند و به دلیل فقدان هویت تاریخی و ایدئولوژیک، توصیه‌ها و راهنماییهای این دو نهاد، حتی تجربه اقتصادی کشورهای پیشرفته صنعتی را نادیده می‌گیرد. کشورهایی که به‌کندی رشد یافته و به‌درجانی عالی از حمایت اقتصادی، دست یافته‌اند و «رابطه‌ای برتر» نسبت به بازارهای گسترده‌تر (به‌لطف حاکمیت استعماریشان)، کسب نموده‌اند. می‌توان گفت که همه کشورهایی که توسعه اقتصادی موفقی داشته‌اند (اعم از کشورهای اروپای غربی، آمریکا، ژاپن، کره جنوبی، تایوان و سنگاپور)، در سایه دخالت فعال دولت در امور اقتصادی، به‌چنین موفقیت‌هایی بویژه در عرصه تجارت خارجی، رسیده‌اند. همچنین، نیاز به گفتن نیست که عکس این قضیه نیز درست است. به‌عبارت دیگر، آشکار است که همکاری فعال اقتصادی دولت در مرحله‌ای معین، شرط ضروری توسعه اقتصادی است، اما شرط کافی نیست.

چنانکه کشورهای تازه صنعتی آسیا (که «بیرهای آسیا») نام گرفته‌اند، نه در گذشته و نه اکنون، راهنماییها و «نسخه‌های» بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را نپیچیده‌اند. آنها در سایه اقداماتی حمایتی (Protectionism) و غالباً همراه با سرمایه‌گذاری در شرکتهای چندملیتی، به‌این موفقیتها دست یافته‌اند. به‌علاوه، در بیشتر کشورهای مزبور، همکاری میان بخش دولتی و بخش خصوصی، تقویت شده است. یعنی دقیقاً چیزی که دو نهاد یاد شده، آن را جایز نمی‌دانند. به‌همین دلیل، برخی، از جمله معتقدان به مکتب لیبرالیسم اقتصادی، اظهار می‌دارند که طبیعت توسعه اقتصادی که اجرای آن بر کشورهای «جهان سوم» تحمیل می‌شود به‌بحرانی کردن اوضاع و تشدید بحران، خواهد انجامید.

دو سازمان «آکسفام» (OXFAM) و «کریستین آید» (Christian Aid)، در دو بیانیه جداگانه، اظهار داشته‌اند که اصرار بانک جهانی بر تکیه کشورهای شایسته دریافت کمک به برنامه‌هایی متکی بر اقتصاد بازار و درخواست از این کشورها برای پایین آوردن هزینه‌ها، به‌فزونی فقر در کشورهای در حال توسعه انجامیده است. بیانیه «کریستین آید» می‌گوید: بانک جهانی، «در برنامه‌های خود، نقش اصلی را به‌بازار می‌دهد، اما این زحمت را به‌خود نمی‌دهد که چگونگی دستیابی فقرا به بازار را نشان دهد». سازمان «آکسفام» نیز، برنامه‌های «بازسازی کلی»، که بانک جهانی برای دستیابی هر کشوری به کمکهای بانک بر آنها تحمیل می‌کند را غیر قابل قبول شمرده است. و این شرطها را «پذیرش زحمتهایی می‌داند که دلیلی برای آن وجود ندارد و بار سنگین خود را بر دوش فقرا می‌اندازد». برخی نیز به‌این اشاره می‌کنند که هزینه‌های سالانه بانک جهانی (هزینه‌های اداری، حقوق و مزایای کارکنان)، از مجموع کمکهای این بانک به‌قاره آفریقا در سال ۱۹۹۳ بیشتر بوده است. نگاه کنید به: گزارش به‌چاپ رسیده در روزنامه «القدس العربی»، ۱۹۹۴/۷/۲۱.

در زمینه رابطه بانک جهانی و حکومت فلسطین نیز، شایان ذکر است که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، هیچ کمک یا قرضی را بدون تعیین شرطهایی برای چگونگی مصرف و زمینه‌های آن، در اختیار نگذاشته‌اند. ضمن آن که

اجازه تأخیر در پرداخت، یا بازپرداخت بخشی از تعهدات کشورهای وام‌دهنده، پیش از آن که با حکومت فلسطین انجام پذیرد، با روسیه صورت گرفته است. چنانکه نادیده گرفتن خصوصیات و دشواریهای اوضاع مناطق تحت حاکمیت فلسطینی‌ها از سوی بانک جهانی، امری غیرمترقبه نیز نبوده است. نگاه کنید به:

Manfred Kulesa (ed.) *The Newly Industrializing Economies of Asia: Prospects of Cooperation* (Berlin & New York, 1990).

۲۹- عنوان این مرکز عبارتست از:

The Institute for Social and Economic Policy in the Middle East, John Kennedy School of Government, Harvard University.

مؤسسه مزبور، در اوایل دهه هشتاد بنیان نهاده شد و هدف آن - بنا به گفته یکی از مؤسسان - «نزدیک کردن اعراب خاورمیانه و اسرائیل برای تحقیق و کار به‌عنوان یک مجموعه، و با هدف تعیین راه‌حلهایی برای مشکلات مشترکی بود که در راه توسعه اقتصادی، حفظ محیط زیست، بهداشت و خدمات اجتماعی، وجود دارد». او، چنین ادامه می‌دهد: «این نهاد، در پی فرصتهایی دست‌یافتنی برای همکاری اقتصادی میان طرفهای درگیر، پس از تحقق صلح، و به‌طور مشخص، طرحهای مشترکی که بتواند موجب تعمیق پایه‌های صلح شود، می‌باشد». در راستای خدمت به تحقق این هدف، مرکز یاد شده، در سپتامبر سال ۱۹۸۹ «انجمن همکاری اقتصادی در خاورمیانه» را تشکیل داد. این انجمن، مسؤولیت تنظیم دیدارهای «انجمن کارشناسان اقتصادی و بازرگانان از خاورمیانه، اروپا، ژاپن، امریکای شمالی، مصر، اسرائیل، اردن، لبنان، فلسطین و سوریه را بر عهده دارد که در تابستان سال ۱۹۹۲ شرکت‌کنندگانی از کشورهای خلیج نیز به آنان پیوستند».

نگاه کنید به: مقدمه ژوزف کالیفانو (Joseph A. Califano, Jr.) از کتاب:

Stanley Fisher, Dani Rodrik and Elias Tuma (eds.), *The Economics of Middle East Peace* (Cambridge, Massachusetts, London: The MIT Press, 1993).

۳۰- به‌عنوان مثال، از شرکت‌کنندگان فعال، استانی فیشر (رئیس بخش اقتصاد در «مؤسسه تکنولوژی ماساچوست» MIT) بود، او، از بزرگترین کارشناسان سابق اقتصادی در بانک جهانی است که مدتی نیز به‌عنوان مشاوره برای بانک اسرائیل و برای مدتی نیز به‌عنوان استاد مهمان در دانشگاه عبری در قدس، مشغول به کار بود.

31. Leonard J. Hausman (director), *Securing Peace in the Middle East: Project on Economic Transition* (Cambridge, Massachusetts, 1993).

۳۲- نگاه کنید: فصل چهارم این کتاب، ویژه طرحهای منطقه‌ای و شبه‌منطقه‌ای اسرائیل. همچنین ببینید کتاب شیمیون پرز را با عنوان «خاورمیانه جدید» (فصل ۱۳)، اندیشه ایجاد مثلث اقتصادی اسرائیل - اردن - فلسطین. و نیز بنگرید:

Hilary Wolpert Silver, Simha Bahiri and Ronen Sacher, *The Economy of Jordan and Possibilities for Economic Cooperation between Israel and Jordan: An Overview* (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund for Economic Cooperation in the Middle East, Tel Aviv University, June

1989); The Economy of Judea and Samaria: 1968-1986 (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund for Economic Cooperation in the Middle East, Tel Aviv University, February 1989).

جدعون فیشلزون در مقدمه جزوه یاد شده، در خصوص اقتصاد اردن می‌گوید: «... اردن، کرانه غربی و نوار غزه، شرکای طبیعی اقتصاد اسرائیل می‌باشند و سودمندی بیشتری نسبت به مصر برای رسیدن به دیگر کشورهای عربی دارند. به همین دلیل، از دیدگاه اقتصادی، اردن، کرانه غربی و نوار غزه، برای همکاری با اسرائیل، از اولویت برخوردارند».

شایان ذکر است که اندیشه برپایی یک اتحادیه اقتصادی میان اسرائیل و فلسطین را قطعنامه تقسیم، به شماره ۱۸۱ در سال ۱۹۴۷ تضمین می‌کند. این قطعنامه، جزئیاتی را که به روابط درونی اتحادیه مربوط می‌شود، بیان کرده است. از جمله: رابطه دو کشور (فلسطین و اسرائیل) و شهروندان هر دو با شهر قدس، که متن قطعنامه بدان تصریح دارد. (نگاه کنید به: قطعنامه تقسیم در: سازمان آزادی بخش فلسطین (بخش فرهنگی)، «وثائق فلسطین»، ۱۹۸۷، ص ۱۱۳-۱۳۰.

البته میان طرح تقسیمی که در سال ۱۹۴۷ مطرح شد و آنچه اکنون با عنوان اتحادیه اقتصادی مطرح می‌شود، تفاوتی وجود دارد. آنچه آن هنگام مطرح بود، حکومتی خودمختار نبود، بلکه دولتی فلسطینی با اختیارات کامل و درگسترده‌ای پهناورتر از کرانه غربی و نوار غزه، مورد نظر بود. چنانکه رابطه اقتصادی یاد شده در قطعنامه ۱۸۱، برپایه نوعی خوداتکایی برخلاف رابطه‌ای که پروتکل اقتصادی میان اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین، تضمین آن را برعهده گرفته و منعکس کننده اختلال توازن قوا میان دو طرف است، تنظیم شده بود. به علاوه، در سطح پیشرفت اقتصادی میان اقتصاد صهیونیستی و اقتصاد فلسطین در اواخر دهه چهل، که تقریباً قابل ذکر نیست، در کنار شکاف عظیمی که میان اقتصاد رژیم فلسطین و اقتصاد اسرائیل در دهه نود، تفاوتی وجود داشت که برای برپایی دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و اشغال کرانه و نوار غزه در سال ۱۹۶۷، نقشی اساسی در به وجود آوردن و قدرت بخشیدن به اسرائیل، ایفا نمود.

۳۳- در طول دهه هشتاد، «صندوق آرمند همبر برای همکاری اقتصادی در خاورمیانه» (وابسته به دانشگاه تل آویو)، عهده‌دار طرح مجموعه‌ای از بحثها در خصوص همکاری اقتصادی میان اسرائیل، لبنان، مصر، اردن و بالاخره سوریه بود. به علاوه، پژوهشهایی را درباره توسعه در کرانه غربی و نوار غزه و نیز موضوع آب، به سامان رساند. همچنین، تحقیقاتی را با موضوع روابط اسرائیل با کشورهای عربی در زمینه تجارت، صنعت و گردشگری انجام داد. در چند سال گذشته نیز از مرکز یاد شده، مجموعه‌ای از پژوهشهای درباره طرحهای مشخص انتشار یافت، که در فصل چهارم همین کتاب، به مهمترین آنها اشاره شد.

قابل ذکر است که در آغاز گفتگوهای اعراب و اسرائیل، جدعون فیشلزون (هماهنگ کننده علمی صندوق آرمند همبر)، به عنوان رئیس کمیته عالی اسرائیل برای ارائه کمک فکری در زمینه روابط آینده اسرائیل با کرانه غربی، نوار غزه و اردن، تعیین شد. در سپتامبر ۱۹۹۲، فیشلزون چنین نوشت: «صندوق آرمند همبر، کار جمع آوری، تحلیل و ابلاغ بسیاری از اندیشه‌های مربوط به توسعه منطقه‌ای و سودمند را برای همه کشورهای خاورمیانه، انجام داده است. نتایج این مطالعات نشان می‌دهد که می‌توان منافع اقتصادی‌ای به ارزش میلیاردها دلار را در خاورمیانه به دست آورد که صلح، فراهم آورنده آن است و از گذر همکاری در عرصه‌های آب، انرژی، کشاورزی، بازرگانی، صنعت، حمل و نقل و گردشگری، به دست می‌آید». نگاه کنید به:

Abraham Tal and Gideon Fishelson, *The Tourism Zone of the Red Sea Riviera* (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund, Tel Aviv University, September 1992), p. 6.

و با هدف اهمیت دادن به موضوع از سوی اسرائیل، در جلسه افتتاحیه کمیته در خصوص «همکاری اقتصادی در خاورمیانه»، که با نظارت صندوق آرمند هم در ژوئن ۱۹۸۶ تشکیل شد، رئیس دولت، وزیر امور اقتصادی و رئیس وقت دانشگاه تل‌آویو و برخی دیگر، حضور یافتند. در دیگر کارهای کمیته نیز ۱۹ محقق شرکت داشتند که مطالعاتشان در سال ۱۹۸۹ در کتابی که جدعون فیشلزون با عنوان «همکاری اقتصادی در خاورمیانه» به رشته تحریر در آورده بود، منتشر شد. همچنین در همان سال کتاب دیگری در همان موضوع با عنوان «همکاری اقتصادی و صلح خاورمیانه» منتشر شد که در تألیف این کتاب، حاییم بن شاحر، جدعون فیشلزون و سیف هیرش مشارکت داشتند و مئیر میرحاو نیز آن را به رشته تحریر درآورد. این کتاب، حاوی مجموعه‌ای از پژوهش‌هاست که با نظارت صندوق آرمند هم، انجام شده بود. و در سال ۱۹۸۲، شیمون پرز از بن شاحر - رئیس وقت دانشگاه تل‌آویو - خواست که به‌عنوان نماینده حزب کار، مسؤلیت وزارت دارایی را به شرط پیروز شدن حزب یاد شده در انتخابات پارلمانی، بر عهده بگیرد. کمی بعد، بن شاحر، به جرگه کارگزاران صندوق آرمند هم در اسرائیل پیوست و در طول تهیه «برنامه اصلاح اقتصادی» در سال ۱۹۸۵، دیدگاههای خود پیرامون مسائل اقتصادی را به حزب کار ارائه می‌نمود. همچنین، در طول دوران تصدی پرز بر وزارت دارایی (در طول سالهای ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۰)، بن شاحر، مشاور اقتصادی او بود.

این صندوق، طی سالیان کوتاهی، بدین فعالیتها شناخته گردید: «صندوق آرمند هم برای همکاری اقتصادی در خاورمیانه، در سال ۱۹۸۰، در دانشگاه تل‌آویو، با هدف تشویق به همکاری اقتصادی میان اسرائیل و همسایگانش تأسیس شد. و از آن هنگام، پژوهشهایی را به‌ثمر رساند که بیشتر آنها، پیشنهادها و طرحهایی قابل اجرا از سوی دولتمردان و حکومتها، در اسرائیل و کشورهای همجوار بود ... و از آغاز روند صلح در کنفرانس مادرید در سال ۱۹۹۱، صندوق آرمند هم، توجهات بسیاری را جلب نمود، و توانست طرحهای خود را به هیأت‌های اعزامی به گفتگوهای چندجانبه، ارائه نماید». نگاه کنید به:

Peace Projects (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund, Tel Aviv University, 1993).

34. Future Relations and Cooperation between the Community and the Middle East, Communication presented to the Commission from Vice-President Marin and Mr. van den Broek, n.d. (probably August/September 1993).

اتحادیه اروپایی نیز، خطوط کلی توجه مورد اشاره در سند مزبور را مطرح نموده، آن را در کنفرانسی مطبوعاتی، به تاریخ ۱۹۹۳/۹/۲۹ سفیر بلژیک در قاهره (بنوا کارادون دو لیختور) به نیابت از رئیس اتحادیه اروپایی اعلام نمود. نگاه کنید به روزنامه «الشرق الاوسط»، ۱۹۹۳/۹/۳۰، روزنامه «القدس العربی»، ۱۹۹۴/۹/۳۰.

35. Ibid., p. 2 (emphasis added).

36. Ibid., p. 3.

37. Ibid., p. 4.

38. Ibid., p. 5. (emphasis added).

39. Ibid., p. 7. (emphasis added).

40. Ibid., App. 1/1.

41. Ibid., App. 2/1.

42. Ibid., App. 3/1.

43. Ibid., App. 4/1.

44. Ibid., App. 5/1.

45. Ibid., App. 6/1.

46. Ibid., App. 7/1, 8/1.

47. Ibid., App. 1/3, 2/3, 3/3.

Gerd Nonneman (ed.), *The Middle East and Europe: The Search for Integration and Stability*

(London: Federal Trust, September 1993), p. xi.

این گزارش، دیدگاه‌های کمیساریای اروپا را به صورت رسمی منعکس نمی‌کند، همچنین مدعی نیست که سیاست اروپا را رسماً ابراز می‌دارد، بلکه مجموعه‌ای از توصیه‌ها و پیشنهادها را به کمیساریای اروپا، ارائه می‌دهد.

همچنین نگاه کنید به: پُل تیلور، «برنامه مشترک برای رویارویی با خطرهای مهاجرت و عدم استقرار و افزایش بنیادگرایی»، در: «القدس العربی»، ۱۰/۲۶/۱۹۹۴؛ دیوید گاردنر، «اتحادیه اروپایی، برنامه ایجاد منطقه آزاد، شامل خاورمیانه و شمال افریقا را مورد بررسی قرار می‌دهد»، در: «الحیاء»، ۱۰/۲۹/۱۹۹۴. و بنا به آنچه در این دو روزنامه آمده است، کمیساریای اروپا (دستگاه اجرایی اتحادیه اروپایی)، در ۱۹ اکتبر ۱۹۹۴ پیشنهاد کرد که پیمان اقتصادی و امنیتی با کشورهای عربی منطقه، برای ایجاد منطقه‌ای اروپایی - مدیترانه‌ای منعقد شود تا در مدّت باقی‌مانده از قرن بیستم، کمکهای اولیه برای تحوّل اقتصاد این کشورها ارائه شود. کمیسر توسعه‌ای اتحادیه اروپایی - مانوئل ماران - که یک اسپانیایی است، معتقد است: «عدم توازن آشکاری، که به ضرر جنوب [جنوب دریای مدیترانه] و به نفع شرق [شرق اروپا] است، وجود دارد و هنگام به توازن رساندن آن، فرا رسیده است». این پیمان اقتصادی پیشنهادی، می‌خواهد تا اتحادیه اروپایی، با کمکهایی به ارزش ۵/۵ میلیارد واحد پول اروپایی (یورو) (حدود ۷ میلیارد دلار)، در فاصله سالهای ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸، بزرگترین منطقه تجاری آزاد را در جهان ایجاد کند تا میان ۴۰ کشور و ۸۰۰ میلیون شهروند، در طول سال ۲۰۱۰، ارتباط برقرار سازد. به عبارتی، هدف پیشنهادی، که آن را کمیساریای اروپا، در اکتبر ۱۹۹۴ مطرح نمود، شبیه هدف منطقه اقتصادی اروپاست که در سال ۱۹۹۴، با همکاری کشورهای منطقه آزاد تجاری اروپا (افتا)، به وجود آمد. سند اروپایی یاد شده، اوضاع اجتماعی و اقتصادی را در تعداد زیادی از کشورهای منطقه جنوب و شرق دریای مدیترانه، «عامل بی‌ثباتی، نقطه شروع مهاجرت‌های انبوه، اصول‌گرایی افراطی، تروریسم، قاچاق مواد مخدر و جنایات سازمان یافته‌ای می‌داند که پیامدهای منفی آن، کشورهای منطقه و مجموعه اروپا را به عنوان یک واحد به هم پیوسته و بویژه کشورهای جنوب این اتحادیه را تهدید می‌کند، می‌داند». این سند، برقراری روابط «مشارکتی» و همکاری را، نظیر آنچه که در سطح

کنفران امنیت و همکاری اروپاست و اتحادیه اروپایی را با کشورهای جنوب و شرق مدیترانه مرتبط می‌سازد، به جای روابط مرسوم دوجانبه، مطرح می‌سازد. به علاوه، معتقد است که باید حمایت کامل اقتصادی و بالابردن شاخص آن، با هدفهای «توسعه و ثبات سیاسی و اجتماعی»، صورت پذیرد. [به بیانی دیگر]، این سند، براساس اصل «گفتگوی سیاسی و حسن همجواری»، استوار است و مبنای این گفتگوها را «حقوق بشر، دموکراسی، بهبود بخشیدن به وضعیت عمومی مردم و حاکمیت قانون»، معرفی می‌کند. در زمینه امنیتی نیز، این سند اروپایی، بر پرداختن به «مسأله انتشار سلاحهای غیرمعمول» و از بین بردن «تهدید علیه ثبات کشورهای منطقه»، تأکید دارد. ملاحظه می‌شود که در این سند، از به کارگیری واژه «سلاحهای کشتار جمعی»، خودداری شده است تا موضوع تهدیدهای هسته‌ای اسرائیل و خودداری این دولت از پیوستن به معاهده منع تولید و تکثیر سلاحهای هسته‌ای یا اجازه دادن به سازمان انرژی اتمی برای بازرسی تأسیسات هسته‌ای این کشور، مطرح نشود. (نگاه کنید به: نورالدین الفریضی، «طرح کمیاری اروپایی برای مشارکت سیاسی و اقتصادی»، روزنامه «الحیاء»، ۱۱/۲/۱۹۹۴). برخی معتقدند که موانع و دشواریهایی، بر سر راه طرح «مشارکتی» ارائه شده از سوی کمیاری اروپایی وجود دارد که برخی از آنها عبارتست از:

- ۱- کمکهای پیشنهادی به کشورهای عربی خاورمیانه، هدف پایین آوردن کمکهای اختصاص یافته به کشورهای اروپای شرقی را دنبال می‌کند، که آلمان و انگلیس، با آن مخالفند. و آشکار است که این اتحادیه، دو برابر آنچه به خاورمیانه کمک می‌کند، به کشورهای اروپای شرقی کمک می‌کند.
- ۲- اختلافهای زیاد میان کارشناسان اقتصادی در خصوص راههای کمک به کشورهای خاورمیانه؛ چه، این که برخی از ایشان معتقدند که افزایش کمکها، جز به ثروتمند شدن طبقه خاصی از بهره‌مندان و به عبارتی «ریختن پول در چاه ویل»، نیست.
- ۳- نبود قاعده مشترک اقتصادی میان کشورهای مدیترانه و بویژه در سطح اقتصاد بازار آزاد؛ چرا که برخی کشورها، هنوز هم دارای اقتصادی متمرکزند.
- ۴- نبود دموکراسی در بیشتر کشورهای جنوب مدیترانه.
- ۵- تفاوت چشمگیر میانگین درآمد میان کشورهای اتحادیه اروپایی و همسایگانش در جنوب؛ چه، این که متوسط درآمد سالیانه یک نفر در کشورهای اتحادیه اروپایی، در سال ۱۹۹۲، حدود ۲۰/۰۰۰ دلار بوده است، در حالی که این درآمد، در کشورهای عربی، به طور متوسط، کمتر از ۱۰۰۰ دلار بوده است. و این فاصله، در مقایسه با آنچه در امریکا و مکزیک است، بسیار بیشتر است.
- ۴۹- به عنوان مثال نگاه کنید به بیانیه منتشر شده از سوی نشست سران پیمان آتلانتیک که در ژانویه ۱۹۹۴ انتشار یافت؛ این بیانیه رسمی، به این نکته اشاره می‌کند که: «امنیت اروپا بشدت تحت تأثیر امنیت حوزه مدیترانه است». وزیر خارجه ایتالیا نیز خواسته بود که اعضای پیمان، «به طور مستقیم و سازمان یافته، در تعیین و فراهم نمودن شرطهای لازم برای ثبات حوزه مدیترانه، همکاری کنند». رؤسای جمهور پرتغال، اسپانیا و ایتالیا نیز، خواستار همکاری اقتصادی و سیاسی، در خدمت به اهداف امنیتی در حوزه دریای مدیترانه شده بودند. نگاه کنید به: نورالدین الفریضی، «پیمان آتلانتیک، امنیت اروپا را با ثبات کشورهای مدیترانه مرتبط می‌داند»، روزنامه «الحیاء»، ۱۸/۲/۱۹۹۴.

50. Nonneman, op.cit., p. xiii.

Ibid., pp. xvi, xvii - ۵۱. و در خصوص اندیشه «ادارات همکاری»، نگاه کنید به:

Timothy Niblock, "The European Community and Regional Cooperation/Integration in the Middle East," *Journal of Arab Affairs*, Vol. 12, No. 1, pp. 41-52.

52. Rodney Wilson, "The Economic Relations of the Middle East: Toward Europe or Within the Region?," *Middle East Journal*, Vol. 48, No. 2, Spring 1994, pp. 268-287.

۵۳- بازار مشترک اروپا، بزرگترین شریک تجاری کشورهای عربی است؛ صادرات کشورهای عربی به بازار اروپا، حدود ۳۵٪ از صادرات این کشورها را در سال ۱۹۸۵ تشکیل می‌دهد (در برابر ۱۷/۷٪ به ژاپن، ۷/۳٪ به ایالات متحده و ۶/۶٪ میان خود کشورهای عربی) و معادل ۳۰/۶٪ از صادرات این کشورها در سال ۱۹۹۰ (در برابر ۱۷/۱٪ به ژاپن، ۱۳/۷٪ به ایالات متحده، ۷/۳٪ میان خود کشورها عربی). همچنین، واردات جهان عرب از کشورهای بازار اروپا، معادل ۴۰/۶٪ از کل واردات این کشورها در سال ۱۹۸۵ بوده است (در برابر ۱۲/۸٪ از ژاپن، ۹/۹٪ از ایالات متحده و ۸/۷٪ از خود کشورهای عربی). و معادل ۴۳/۳٪ از واردات این کشورها در سال ۱۹۹۰ (در برابر ۸/۲٪ از ژاپن، ۱۱/۷٪ از ایالات متحده و ۹٪ میان خود کشورهای عربی). یعنی تجارت میان جهان عرب و کشورهای اتحادیه اروپایی، بین ۴ تا ۵ برابر بازرگانی میان خود کشورهای عربی بوده است. چنانکه موازنه تجاری میان کشورهای عربی و اتحادیه اروپایی، به نفع اتحادیه اروپایی بوده است. به عنوان مثال، ارزش صادرات کشورهای عربی (عمدتاً محصولات نفتی)، به کشورهای بازار مشترک اروپا در سال ۱۹۹۰، حدود ۴۲/۶ میلیارد دلار بوده است، در حالی که ارزش واردات از کشورهای این بازار در همان سال، حدود ۴۷/۳ میلیارد دلار بود. نگاه کنید به: «تتها گزارش اقتصاد عربی»، ۱۹۹۲، جدول شماره ۳/۶، ص ۲۹۵.

و چهار اتحادیه اصلی در کشورهای صنعتی و تازه صنعتی شده، یعنی اتحادیه اروپایی، اتحادیه امریکای شمالی، گروه تجارت آزاد اروپا و مجموعه شرق آسیا، حدود ۸۴٪ از تجارت جهانی را در انحصار خود دارند، که در این میان، دو مجموعه اول و دوم، نیمی از صادرات جهان سوم را در اختیار خود دارند. و بازرگانی میان گروهی، حدود ۶۰٪ از کل بازرگانی اتحادیه اروپایی را تشکیل می‌دهد و حدود ۳۸٪ نیز، متعلق به اتحادیه تجاری امریکای شمالی و مجموعه جنوب شرق آسیاست. از سویی رشد تجارت میان مجموعه‌ای، در اتحادیه‌های یاد شده نیز، به طور مشخص بویژه در دهه هشتاد در حال توسعه است. (همان منبع، ص ۳۵).

۵۴- چه‌بسا این امر، باعث شد تا توصیه‌های گزارش کارشناسان، ارائه شده به کمیساریای اروپا، از هرگونه پیشنهاد ملموسی در خصوص وضعیت امنیتی در خاورمیانه، از جمله ذخیره‌سازی سلاح هسته‌ای از سوی اسرائیل، عاری باشد.

۵۵- «تتها گزارش اقتصادی عربی»، ۱۹۹۲، منبع پیشین، برگرفته از جدول شماره ۳/۶. همچنین نگاه

کنید به:

Central Bureau of Statistics, statistical Abstract of Israel 1993, No. 44 (Jerusalem, 1993), Table 8.5, pp. 266-267; Wilson, op.cit.

جدول زیر، میزان مبادلات تجاری میان تعدادی از کشورهای خاورمیانه و اتحادیه اروپایی را در سال ۱۹۹۱

نشان می‌دهد: (به نسبت درصدی)

صادرات	واردات	
٪۶۸	٪۶۵	الجزایر
٪۶۸	٪۷۲	مراکش
٪۷۴	٪۶۸	تونس
٪۸۴	٪۶۲	لیبی
٪۲۸	٪۲۸	مصر
٪۴۸	٪۳۷	سوریه
٪۴۶	٪۴۶	ایران
٪۲۱	٪۳۴	عربستان
٪۱۰	٪۱۸	عراق
٪۵۳	٪۲۵	کویت
٪۲۴	٪۳۴	سودان
٪۵۲	٪۳۴	ترکیه
٪۳۴	٪۳۷	اسرائیل

(همان منبع: Wilson, op.cit., Table 1, p. 270, اعداد، برگرفته از دفتر

آمار اتحادیه اروپایی است، لوکزامبورگ، ۱۹۹۳).

این جدول، رابطه نامتوازن موجود میان کشورهای مغرب‌عربی و اتحادیه اروپایی را در عرصه مبادلات تجاری، نشان می‌دهد؛ به عبارتی، در حالی که بازرگانی کشورهای مغرب‌عربی با اروپا، بیش از $\frac{۲}{۳}$ کل تجارت خارجی آنها (اعم از صادرات و واردات) است، مجموع تجارت اتحادیه اروپایی با مغرب‌عربی، کمتر از ۵٪ از کل تجارت خارجی آن را تشکیل می‌دهد. نگاه کنید به:

Ghassan Salame, "Torn between the Atlantic and the Mediterranean: Europe and the Middle East in the Post-Cold War Era," *Middle East Journal*, Vol. 48, No. 2, Spring 1994, p. 245.

۵۶- مواد خام، سوخته‌های معدنی و کالاهای غیرصنعتی، حدود ۸۲٪ از کل صادرات جهان عرب را در سال ۱۹۹۰ تشکیل داده است و مواد غذایی و نوشیدنی، حدود ۱۵/۴ درصد از مجموع واردات جهان عرب را در همان سال تشکیل می‌دهد. در حالی که آلات و ادوات حمل و نقل و کالاهای صنعتی، معادل ۵۸٪ از واردات جهان عرب در همان سال بوده است. نگاه کنید به: «گزارش اقتصادی عرب»، ۱۹۹۲، جدول شماره ۴/۶، ص ۲۹۶.

۵۷- دشوار است که بتوان میزان تأثیر اسرائیل در دیدگاه اروپا و بالعکس را در خصوص نظام منطقه‌ای خاورمیانه، سنجید. بویژه که شیمون پرز، نظریه‌پرداز دیدگاه اسرائیل برای ایجاد نظام منطقه‌ای خاورمیانه، از برجسته‌ترین شخصیت‌های اسرائیل و دارای «گرایش اروپایی» است. تنها، این ترجیح باقی می‌ماند که منافع اسرائیل، بیشترین اثر را

در اتخاذ مواضع اروپا داشته است، نه بالعکس. و این معنی، به این عوامل باز می‌گردد: نخست، توجه جدید اسرائیل به «همکاری منطقه‌ای» در خاورمیانه، چنانکه در فصل اول این کتاب دیدیم؛ دوم، اهتمام جدی اروپا به تحکیم روابط اقتصادی و حمایت از منافع خود در خاورمیانه، بیش از در نظر گرفتن آینده روابط میان کشورهای خاورمیانه؛ موضوعی که پس از انعقاد کنفرانس مادرید، و شروع فعالیت کمیته‌های چندجانبه، بویژه کمیته توسعه منطقه‌ای اقتصاد، رخ نمود. و این، تصادفی نیست که به‌عنوان مثال، جاک دیلور - رئیس کمیساریای اروپا - پس از دیدار با وزیر خارجه اسرائیل - شیمون پرز - کشورهای خاورمیانه را به تأسیس بازار مشترک «حول محور آب، انرژی، شبکه‌های ارتباطی و حمل و نقل»، شبیه ایجاد اتحادیه اروپایی، که بر مبنای زغال سنگ و فولاد، در آغاز جنگ جهانی دوم، هرگز اندیشه استراتژی نظام منطقه‌ای جدید در خاورمیانه را در صورت عدم انسجام و هماهنگی با منافع خود، مورد حمایت قرار نمی‌دهد و فعالیتها و گفتگوهای چندجانبه اروپا، در پرتو همین دیدگاه، مشاهده می‌شود.

روشن است که یکی از هدفهای اصلی در گفتگوهای چندجانبه، پیود دادن منطقه به شبکه‌ای گسترده از روابطی اقتصادی و فنی، برای تأمین منافع مشترک گروهها و طبقات اجتماعی در این کشورهاست. از جمله هدفها، شریک ساختن کشورهای عربی شرکت نکرده در گفتگوهای دو جانبه، در روند عادی‌سازی و درگیر ساختن آنها (اگرچه به صورت ظاهری)، به همراه نیروهای منطقه و دیگر کشورها (اتحادیه اروپایی، نمایندگانی از سازمان تجارت آزاد اروپا و ژاپن، به علاوه چین، کانادا و برخی دیگر)، در ترسیم دیدگاههای نظامی منطقه‌ای جدید در خاورمیانه است. نگاه کنید به:

Joel Peters, *Building Bridges: The Arab-Israeli Multilateral Talks* (London: The Royal Institute of International Affairs, 1994).

58. Salame, op.cit., pp. 226-250.

۵۹ - برای بیان اهمیت داده شده به ملاحظات امنیتی در روابط اتحادیه اروپایی با خاورمیانه و بویژه مغرب عربی، می‌توان به آنچه در ادامه می‌آید، اشاره کرد: سلطه موضوع مهاجرت بر روابط گروه «۴ + ۵» (متشکل از پرتغال، اسپانیا، فرانسه، ایتالیا و کشورهای پنجگانه مغرب عربی)، که به فرمول «۵ + ۵»، پس از الحاق مالت به کشورهای اروپایی یاد شده، تبدیل شد؛ از میان رفتن حساسیت طرف اروپایی برای از سرگیری گفتگو در چارچوبهای گروهی «۵ + ۵ یا ۵ + ۱۲»، و یافتن صبغه گفتگوی طرفینی، یعنی با هر کشور مغرب عربی به‌طور جداگانه (در این مرحله)؛ تشدید اقدامات پیشگیرانه از مهاجرت از سوی کشورهای مغرب عربی به اروپا، از جمله آنها، پیشنهادهای فرانسه در سال ۱۹۹۳، معروف به «مهاجرت صفر» (zero immigration) است، که واکنشهای شدیدی از سوی مغرب عربی، به همراه داشت؛ همکاری فرانسه، اسپانیا و ایتالیا با تکمیل طرح ماهواره کنترل‌کننده «هلیوس» (Helios) که عده‌ای برآند یکی از هدفهای آن، زیر نظر گرفتن تحرکات نظامی در شمال افریقا است؛ موافقت پیمان آتلانتیک شمالی (NATO) با حضور دائمی یک ناوگان در دریای مدیترانه متشکل از کشتیهای جنگی ایتالیا، اسپانیا، انگلستان و امریکا؛ افزایش مانورهای مشترک میان نیروهای دریایی و هوایی فرانسه، ایتالیا و اسپانیا، و نهادینه کردن همکاری نیروهای دریایی آنان در دریای مدیترانه، و در نهایت، گفتگوهای جاری میان سه کشور یاد شده برای تشکیل نیروی اروپای جنوبی، با هدف حفظ امنیت در دریای مدیترانه. نگاه کنید به:

Margaret Blunden, "Insecurity on Europe's Southern Flank," *Survival*, Vol. 36, No. 2, Summer 1994, pp. 134-148.

۶۰ - به‌عنوان مثال، نگاه کنید به: سخنان داگلاس هرد - وزیر خارجه انگلستان - در کنفرانس برپا شده در لندن در آوریل ۱۹۹۴ در خصوص «بازارهای مالی در خاورمیانه» (روزنامه «الحیاء»، ۲۹/۴/۱۹۹۴). این وزیر خارجه، از این تأکید غفلت نمود که راه ارائه شده به کمیته اروپایی برای گفتگو با اسرائیل در زمینه گسترش همکاری با اتحادیه اروپایی، متضمن «ارائه تسهیلاتی بیشتر برای ورود کالاهای اسرائیلی به بازارهای اروپاست». همچنین اسرائیل از اتحادیه اروپایی می‌خواهد به‌او اجازه‌ای ویژه «متناسب با اقتصاد پیشرفته‌اش بدهد و امتیازات اقتصادی خود به‌اعراب، نظیر باز گذاشتن بازار خود بر روی محصولات کشاورزی فلسطین» راکاهش دهد. اسرائیل معتقد است پیمانهای جدیدی که کشورهای اتحادیه اروپایی با کشورهای اروپای شرقی و مغرب عربی منعقد کرده‌اند، علاوه بر تأثیر بر تولید اسرائیل، امتیازاتی را که اسرائیل به‌موجب پیمان سال ۱۹۷۵ از آن بهره‌مند بوده است، از بین برده، یا این امتیازات را کم کرده است. از سویی، اسرائیل می‌کوشد تا امتیازات خاصی را از کشورهای اروپایی، در پنج زمینه به‌دست آورد: مطالعه و توسعه (که در تابستان سال ۱۹۹۴، به آن دست یافت)؛ صادرات آرد و مرکبات به‌اروپا؛ نظیر رقابت در خریدهای اروپا در کلیه زمینه‌های مربوط به ارتباطات، بازیابی قوانین با هدف توسعه صادرات مسوجات و تکنولوژیهای پیشرفته اسرائیل به‌تنها بازار اروپا (ژولیان اوزان، روزنامه «الحیاء»، ۱۲/۸/۱۹۸۸).

رئیس دولت اسرائیل نیز، دقیقاً خواستار همین امر شد. او، در بیان اهداف سفرش به‌اروپا در اواخر سال ۱۹۹۳ (یعنی پس از امضای «اعلام اصول» با سازمان آزادی‌بخش فلسطین)، اظهار داشت: «... هماهنگی برای اجرایی کردن موافقتنامه اقتصادی اروپا و اسرائیل، که در سال ۱۹۷۵ امضاء شد تا با اوضاع کنونی سازگار شود؛ زیرا واردات ما از اروپا، دو برابر صادرات ما به آنجا را تشکیل می‌دهد و لازم است با هدف افزایش فرصتهای کار برای اسرائیل، این نسبت تعدیل شود». (روزنامه «الحیاء»، ۴/۱۲/۱۹۹۳). برخی‌کارشناسی نیز، پیش‌بینی می‌کنند که عواملی، پس‌پرده افزایش فاصله در میزان مبادلات بازرگانی اسرائیل و کشورهای اتحادیه اروپایی، خارج از قوانین و اقدامات اروپا، از جمله: تحوّل قدرت مانور اقتصادی اروپا در بسیاری از عرصه‌ها، که با همان نسبت و روند در اقتصاد اسرائیل رخ نداده است، اقتصادی که همچنان تحت تأثیر بوروکراسی دولت قرار دارد، وجود دارد. ضمن آن که کالاهای اسرائیل، قدرت رقابت کمتری یافته‌اند. در حالی که همزمان، نیازهای وارداتی این کشور افزایش یافته است؛ تحولاتی که در اتحادیه اروپایی از جمله توسعه مجموعه اروپایی و پیوستن اسپانیا و پرتغال، که به‌صادرکنندگان مرکبات در این دو کشور امتیازات خاصی نسبت به صادرات مرکبات اسرائیل داده، رخ داده است. نگاه کنید به:

Rosemary Hollis, "Israeli-European Relations in the 1990's, in Efram Karsh and Gregory Mahler (eds.), *Israel at the Crossroads* (London: British Academic Press, 1994, pp. 219-230).

۶۱ - نگاه کنید به‌مصاحبه روزنامه «الحیاء» با مسؤول اروپایی، ۲۶/۱۰/۱۹۹۳. این مسؤول اروپایی می‌افزاید که او، در «طرحهای سرمایه‌ای بزرگ اسرائیل در جهان عرب، در سالهای پس از پیمان، به‌استثنای کشورهای مغرب عربی نظیر تونس، مراکش و اردن»، افق روشنی نمی‌بیند. او، از «فلسطینی‌های مقیم اردن می‌خواهد که در همان‌جا بمانند، زیرا اسرائیل، حق بازگشت به آنان نخواهد داد. کما این که تعداد زیادی از آنها، قصد بازگشت ندارند. و بازگشت افراد فقیر به‌غزه و اریحا، باری را بر رژیم جدید تحمیل خواهد کرد». او می‌گوید: اروپا، راه‌حلی آماده‌ای برای مشکل فلسطینی‌ها در لبنان

ندارد و این، خود فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها هستند که باید به‌راه‌حلی دست یابند.

۶۲- به‌عنوان مثال، نایب رئیس کمیساریای اروپا (در ژانویه ۱۹۹۴) و در ادامه دیدار از تونس اعلام داشت: هدف اتحادیه اروپایی، تنها گفتگو در خصوص موافقتنامه‌های همکاری با کشورهای دریای مدیترانه است، که «چارچوبی سازمانی، سیاسی و اقتصادی را برای این کشورها ارائه می‌دهد، تا به‌گونه سازگار با اروپا، روابط تحکیم شود» («القدس العربی»، ۱۵ و ۱۶/۱/۱۹۹۴).

۶۳- این درگیری، در اختلاف جاری میان ایالات متحده و مجموعه کشورهای اروپایی، در خصوص هماهنگ‌کردن کمک‌ها به‌اراضی اشغالی فلسطین آشکار می‌شود. ایالات متحده، مطرح کرده بود که بانک جهانی، هماهنگ‌سازی کمک‌های یاد شده را با نظارت کمیته دائمی در ادامه کنفرانس مادرید، بر عهده بگیرد. کمیته مزبور، به ریاست ایالات متحده و روسیه، به‌عنوان دو گرداننده کنفرانس مادرید، تشکیل جلسه می‌داد. در حالی که مجموعه کشورهای اروپایی (به جز انگلستان)، معتقد بودند که باید مسؤولیت، با کشورهای اروپایی و از طریق کمیته فرعی توسعه اقتصادی در گفتگوهای چندجانبه باشد. (روزنامه «القدس العربی»، ۳۰/۹/۱۹۹۳). اتحادیه اروپایی، به‌دلایلی روشن، اهتمام خاصی به کشورهای اروپای شرقی، پس از فروپاشی اتحاد شوروی و بیمانه‌های نظامی وابسته به آن، دارد. در عرصه مبادلات بازرگانی، خاورمیانه (کشورهای عربی و ترکیه) و شرق اروپا، با یکدیگر برابرنده؛ زیرا سهم هریک، ۴٪ از کل تجارت خارجی اروپاست. اما کشورهای شرق اروپا، از نظر سرمایه‌گذاریهای انجام شده از سوی اتحادیه اروپایی، بسیار متمایزند. آمارهای موجود در این زمینه، نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاریهای اتحادیه اروپایی، در فاصله سالهای ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۲ در اروپای شرقی، به حدود ۵/۶ میلیارد دلار رسیده است، درحالی‌که این رقم در کشورهای مغرب عربی و ترکیه، در همان فاصله زمانی، ۳/۷ میلیارد دلار بوده است. برخی معتقدند که از عوامل این اختلاف در سرمایه‌گذاریهای اروپایی میان دو منطقه، پایین بودن هزینه‌های نیروی کار در اروپای شرقی، نسبت به کشورهای خاورمیانه است. همچنین، کشورهای اتحادیه اروپایی، در طول سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱، کمک‌هایی به ارزش ۱۰/۷ میلیارد دلار، به کشورهای اروپای شرقی (به جز اتحاد شوروی سابق) نموده‌اند که قابل مقایسه با کمک‌های اتحادیه اروپایی به ارزش ۹/۲ میلیارد دلار در همان سالها، به کشورهای مغرب عربی و ترکیه است. (نگاه کنید به: Salame, op.cit., p. 242).

۶۴- به‌عنوان مثال نگاه کنید به:

Phebe Marr, "The United States, Europe and the Middle East: An Uneasy Triangle," Middle East Journal, Vol. 48, No. 2, Spring 1994.

65. Samuel P. Huntington, "The Clash of Civilisations?" Foreign Affairs, Vol. 72, No. 3, Summer 1993.

۶۶- نگاه کنید به: تنها گزارش اقتصادی عرب در سال ۱۹۹۳ و همچنین سال ۱۹۹۴ (خلاصه گزارش اخیر را

در روزنامه «الحیاء»، ۲۷/۱/۱۹۹۵ نگاه کنید)؛ گزارش مؤسسه عربی برای تضمین سرمایه‌گذاری، روزنامه «الحیاء»، ۹/۶/۱۹۹۵. همچنین نگاه کنید به:

Doug Henwood, "Global Economic Integration: The Missing Middle East," Middle East Report, September - October 1993, pp. 7-8.

۶۷- نگاه کنید به: ولید شقیر، «رقابت در رابطه کشورهای خاورمیانه با ژاپن بنا به قاعده: (هر که اول بیاید، سود کند)»، روزنامه «الحیاء»، ۳۱/۵/۱۹۹۳.

۶۸- همان منبع.

۶۹- نگاه کنید به مصاحبه‌ای که ولید شقیر در توکیو با معاون اداره خاورمیانه در وزارت بازرگانی ژاپن انجام داد که با عنوان: «سرمایه‌گذاری در منطقه عربی، منوط به برپایی بازاری گسترده و منطقه‌ای است»، در روزنامه «الحیاء»، ۱۴/۵/۱۹۹۴ انتشار یافت. و تقریباً همین برداشت را در نظریه مدیر کل مطالعات مؤسسه بین‌المللی صلح در توکیو نیز می‌بایم. او، همگان را به همکاری اقتصادی با مجموعه اسرائیل، اردن، سوریه، لبنان و مصر، فرا می‌خواند که در شکل یک کنفدراسیون، در مرحله بعد و براساس رابطه میان اسرائیل، اردن و فلسطینی‌ها، به کار خود ادامه خواهد داد. (نگاه کنید به: سخنان مدیر کل در روزنامه «الحیاء»، ۳۱/۵/۱۹۹۴).

از سوی، شیمون پرز، در اواخر سپتامبر ۱۹۹۳، به‌همتای ژاپنی‌اش پیشنهاد تشکیل «شورای آگاهان» را برای مطالعه و سایل و ابزارهای کمک‌رسان به رشد خاورمیانه، ارائه نموده بود. او، امکان به‌کارگیری دانش فنی اسرائیل و توان مالی ژاپن را برای ایجاد شرکتهایی چندملیتی در کشورهای در حال توسعه، بویژه در دو عرصه پزشکی و کشاورزی نیز، مطرح ساخت و زیر خارجه ژاپن نیز، در کنفرانس مطبوعاتی خود در مقر سازمان ملل متحد، پیشنهاد کرد که اسرائیل، فن‌آوریهای پیشرفته خود در مقر سازمان ملل متحد، پیشنهاد کرد که اسرائیل، فن‌آوریهای پیشرفته خود در کشاورزی و پزشکی را در اختیار کشورهای عربی قرار دهد. (نگاه کنید به: روزنامه «الحیاء»، ۲۸/۹/۱۹۹۳). همچنین تحقیق درباره همکاری اسرائیل و آلمان، برای فعال نمودن طرحهای توسعه مشترک در کشورهای «جهان سوم» نیز، جریان یافته است. (نگاه کنید «هآرتس»، ۲۶/۹/۱۹۹۴).

۷۰- شقیر، روزنامه «الحیاء»، ۳۱/۵/۱۹۹۴، منبع پیشین.

آمارهای اسرائیل در خصوص مبادلات بازرگانی اسرائیل و ژاپن، نشان می‌دهد که حجم این مبادلات، رو به توسعه است و از سال ۱۹۹۰، رونق و رشد چشمگیری یافته است، آن‌چنان که ارقام ذیل بیان می‌کند:

سال	۱۹۸۰	۱۹۹۰	۱۹۹۱	۱۹۹۲
ارزش صادرات اسرائیل به ژاپن (به میلیون دلار)	۲۲۹/۹	۸۷۴/۳	۷۲۲/۲	۶۹۸/۱
ارزش واردات اسرائیل از ژاپن (به میلیون دلار)	۱۲۰/۴	۵۴۶/۵	۷۳۳/۴	۹۹۸/۲

(منبع: Statistical Abstract of Israel, 1993, op.cit., Table R.5, pp. 266-267)

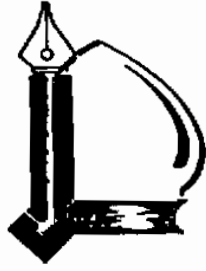
همچنین، نیمه اول سال ۱۹۹۴، شاهد افزایشی به نفع اسرائیل در مبادلات بازرگانی با ژاپن است، که برای نخستین بار، از سال ۱۹۸۸، بدین پایه می‌رسد؛ زیرا صادرات اسرائیل (به جز الماس) به ژاپن، در فاصله زمانی یاد شده، به نسبت ۸۶٪ افزایش یافته و به ۵۲۱/۱ میلیون دلار رسیده است. صادرات صنعتی در همان ماههای نه‌گانه مذکور نیز، به ۲۳۵ میلیون دلار (در مقایسه با ۱۲۶/۵ میلیون دلار، طی همان ماهها در سال ۱۹۹۳)، افزایش می‌یابد. صادرات

کشاورزی نیز، در همان مدت فزونی یافته و به ۱۰۴ میلیون دلار می‌رسد.

نگاه کنید به: Israel Information Service Gopher, Economic Survey, August 25, 1994.

اما حجم مبادلات تجاری اسرائیل با کشورهای بازار مشترک اروپا، بسیار بیشتر از مبادلات با ژاپن است (۱۴ میلیارد دلار با اروپا، در مقایسه با ۱/۷۴ میلیارد دلار با ژاپن در سال ۱۹۹۲). ارزش صادرات اسرائیل به کشورهای اتحادیه اروپایی در سال ۱۹۹۲ نیز، به مبلغ ۴/۵ میلیارد دلار بالغ گشته و واردات آن از کشورهای پساد شده، حدود ۹/۵ میلیارد دلار بوده است.

نگاه کنید به: Statistical Abstract of Israel, op.cit., pp. 266-267.



FERDOWSI UNIVERSITY OF MASHHAD

Publication No. 351

***The Economic Strategy
of Israel in the
Middel East***

Jamil Hilal

Translated by

**Dr. S.H. Seyydi
A. Salmani Rahimi**

FERDOWSI UNIVERSITY PRESS

2002

